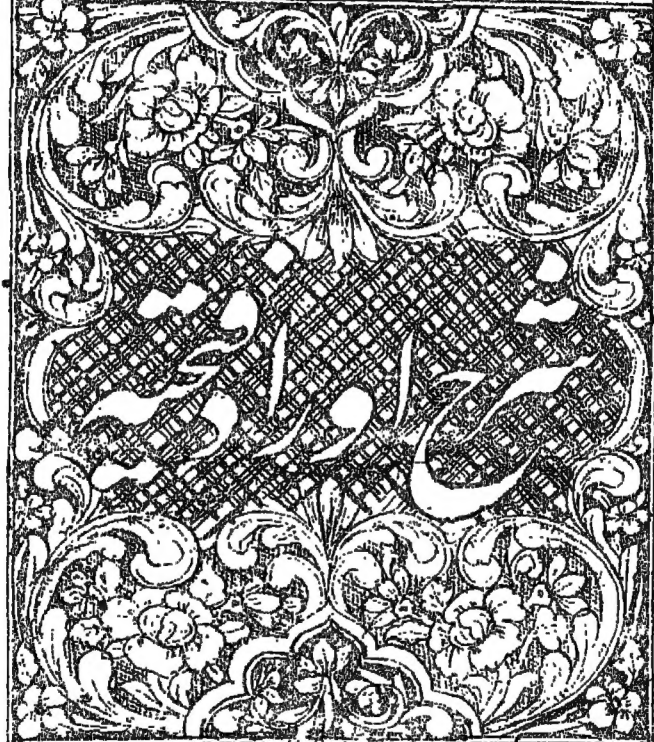


فیض قضا + مستنیر کشف + شرح صاحب القدر +
+ + + + +
محسن حسن بن حسین

مفتاح خزان بکات نمیدید و کلیه کنوز و سعادت لایحه آید



از تصنیفات سالک مسالک طریق سنی کتبی محمد جعفر صفا جعفر

در مطبوعه می نشین نوال کشور به قلم سید محمد



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الفلاح الذي فتح على استفتحين ابواب الفتح وجعل الايمان والفتنة لواءا والاسكيب على انفسهم
 والاسلوة والسلام على رسوله محمد سيد اهل الارشاد وعلى آله وصحابه الداعين الى سبيل الرشاد والبعث
 فيهم خير رسل الكلب باديه پر نشانی و سالك ناز و پیرانی محب طریق جیند و سری احقر عبا و محمد حفر
 حفری هذا الله عنه پوشیده نماید که این اوراد فخریه که منسوب است بحضرت قطب الاقطاب
 و سلطان اولی الالباب و آفتاب آسمان هدایت و آن در و سراسی و رایت آن مقتدر احسانی
 و آن مرشد صدیقی حضرت امیر سید علی مهدی قدس الله سره العزیز و آفاض عیون بهره و این اوراد
 بخیر البرکات و عظمت الناصیات و آیات بینات حضرت صدیق و احادیث صحیح حضرت مصطفوی
 شاید است صدوق و جبرانی است ناطق بر جزالت حال کلمات طیبات او و پر جلال و کمال
 برکات و ماصیات او چنانکه در وقت تلخیص این کلمات شواهد و بینات ذکر کرده آید و دلیل
 فضیلت و بران عظمت او همین بس که بصحت پیوسته که هر کلمه از کلمات زاکیات او سبب
 فتح سپری از پیران طریقت بوده قدس الله تعالی امر از بیم که بران مداومت بینموده و فتح خود را در آن

تفسیر

باطن و تسمیه الفیقه نیز همین است و این ضعیف گوید بدینست هر که با ذکر خدا انس گیرد و شب و روز در ذکر
 بود و مروه صد ساله که در وحش بخشد به هر که در فاتحه روز الفیقه شتافت هیچ شک نیست که قطع نفوسش نمیشود
 و این کمینه وقتی حاضر بود در حلقه ابورا و بعد مدت حضرت قطب الاقطاب فی الآفاق و آن مقتضای
 و آن مقبول ارباب امتباه و آن مقبول راه آله حضرت شیخ عماد الدین قیس العدر و نه الفیقه که ناگاه
 از آن محبت با دوه غفانی و محرم اسرار رحمانی میجوید این اقیه شد و حالتی غریب بود آمد و چون بعد از آن
 از سبب آن پرسیده شد فرمودند که اینچنین معلوم شد که بحجت هر کلمه از کلمات این او را و جمعی از ملائکه
 تعیین یافته که چون قاریان او را و آن کلمات رساند آن جمیع از ملائکه یا قاریان موافقت نمود و در کار
 نمایند و در آن آشنای بکلماتی رسیده شد که از جانب حضرت حق سبحانه و تعالی ملایکه آمدند که همه مددکاری
 کنند چون همه ملائکه یا قاریان خواندن گرفتند حالتی عجیب دست داد و این میسر این بوده و با مجلس
 و خاصیات این او را بسیار است اما چون الفاظ شریفه این او را و عربی واقع شده و هر خواننده را
 قوت آن نیست که استخراج معانی از الفاظ عربی تواند کرد و حال آنکه آنچه بر زبان بگذرد و دل از آن
 غافل باشد اعتبار چندانی ندارد بلکه آنکس بقاب نرسد و بکثرت است از ثواب چه رسد و بزرگ اگر کسی در صبح
 یا و شامی مجازسی لفظی ذکر کند که معنی آن نماند و آن بادشاه بران حال مطلع گرد و سزاوارت و در مجلس
 باشد زیرا که از حسابی نگرفته و در هیچ لفظی چند کثیف ما اتفاق در هیچ کرده و شک نیست که این عمل
 مشغول خیریه و کمترین است پس چون باشد حال آنکس که توجه بیا و شایسته بیا و با سخن گوید و نظر
 و چه کند و نداند که چه میگوید چون صورت حال برین منوال بود مناسب نبود که الفاظ شریفه را و بر فنی
 آنچه از کتب تفاسیر و شرح احادیث و کتب لغت مفهوم میگرد و تفسیر کرده و پیش و تاباشد که از آن آوایی
 که از خمده عشرت و از نشاء شراب محبت سبب تعقل معانی عبارات شریفه او را و از آنک بشارت
 و اشارات لطیفه او بر قلوب مستان آله و بر اسرار سالکان این راه فایض شود و درجه بکام جان این
 لب تشنه نلال وصال و این آرزو مند وصال لایزال برسد و مصرعه و لا اله الا الله من باطن که از این
 بدینت و لا زمیکند روز و شب گدائی کن بود که در و کشان جریه با بخشند و از جمله اجزای
 که و ال است بر فضیلت ذکر از غار با مدا و تا آمدن آفتاب آن حدیث است که در سخن ابی داود
 وارد شده که گفت پیغمبر علیه السلام که بر آئینه این که بنشینم با جماعتی که یا و کنند خدا را بر او و صلوات خدا

تا بر آمدن آفتاب و ستر است نزدیک من ازین که آنرا گویند چهار کس از فرزندان اسماعیل علیه السلام
و نیز در سنن ترمذی آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر که بگذارد نماز باند او را در جماعت و بعد از آن
نشیند و بگوید خدا یا سبحانه تا بر آمدن آفتاب بعد از آن بگذارد و در رکعت نماز باشد او را ثواب
هج و عمره تا مائه تا مائه و در صحیح مسلم آمده که نیست که بنشینند قومی که بایستند خدا یا سبحانه مگر این
که احاطه کند ایشان را ملائکه و فرود گیرد ایشان را رحمت و فرود آید بر ایشان سبکینه یعنی ثبات و قرار
دل و یاد کند ایشان را حق سبحانه و تعالی در جماعتی که نزد پروردگار روند و نیز در صحیح مسلم آمده که گفت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که خدای سبحانه فرشتگان اندر سیر کنند و گردنده که فاضلان ملائکه را طلبند
مجلسهای ذکر را پس هر گاه که یافتند مجلس که در وی ذکر است می نشینند با ایشان و می بخندند با آنها
خود تا پرمیازند میان خود و میان آسمان و دنیا و هر گاه که پزیشان شوند اهل ذکر ازین مجلس
عروج کنند ملائکه و بر آیند با آسمان کیفیت پرستش سبحانه و تعالی از ایشان و حال آنکه او دانند
تراست از کجا آمدند گویند از پیش بندگان تو که در زمین اند تسبیح میگویند ترا و تکبیر میگویند و لا
االه الا الله میگویند و حمد تو میگویند و از تو چیزی می طلبند گویند چه می طلبند از من گویند سیطلبند از
تو بهشت گویند آیا دیده اند بهشت مرا گویند فی اسی پروردگار گویند بطریق تعجب که چون باشد اگر
بنفیند بهشت را گویند امان می طلبند از تو گویند از چه امان می طلبند از من گویند از تو و نوح تو گویند آیا آنها
دیده اند و نوح مرا گویند فی گویند آیا چون باشد اگر بنفیند و نوح مرا گویند ملائکه که آمرزش میخواهند از تو
گویند که آمرزیده ام ایشان را و بدو ام آنچه می طلبند و امان و ادم ایشان را از آنچه امان میخواهند پس
گویند ملائکه که اسی پروردگار را در میان این ذاکران که آمرزیده فلان بنده بسیار گناه گارست
که میگذشت اینچنین بنشینند ایشان گویند پروردگار که آمرزیدم یعنی ویرانتر بنشیندم و این نیز قومی اند
که بدیخت نمی باشد بسبب ایشان است ایشان بدیخت و نار خندان باغ را خندان کنند و صحبت
مرد و انت از مردان کنند که کوسنگ خاره مرمر شوی و چون بصاحب نه رسی گوهر شوی و هر حال از
حال ایشان حال شد و سخن آنجا رفت نیکو فال شد و در موطای امام مالک و مسند امام احمد حنبل و
سنن ترمذی و سنن ابن ماجه آمده که پیغمبر گفت صلی الله علیه و آله و سلم که آیا خبر میکنم شما را به بهترین
اعمال شما و پاکیزه ترین اعمال شما و بادشاه شما و بلند ترین اعمال شما و در جات شما و بخیرترین که بهتر است

شمالاً از نقشه کردن زرق و برق و پیر نی که بجز است شمار که رسیدن با دشمنان خود که کافران آید
 پس بنشیند شمار و نماے ایشان را یعنی شماغانی می شوید و بنشیند ایشان گردنهای شما یعنی
 شما شنید شوید گفتن بلی یعنی خبر کنید ما را قال ذکر الله یعنی گفت که این آن چیز که همه مدح کردم
 اورا ذکر خداوند است سبحانه و در سند امام احمد و سنن ترمذی آمده که از پیغمبر صلی الله علیه
 وآله وسلم پرسیده شد که کدام از بندگان فاضلتر است و بلند مرتبه تر نزد خدای سبحانه روز
 قیامت گفت آنکه بسیار یاد کند عذایر سبحانه و باز گفته شد که یا رسول الله کیست عذایر
 در راه خدای تعالی سبحانه گفت اگر بزند کسی شمشیر خود را در کافران و شرکان تا که کشته شود
 و زنگین شود بجز آن تحقیق که ذکر خداوند سبحانه افضل است از رومی درجه و باید دانست
 که در خبر است که هر کلمه که در وثوابی است چون بدر آید از دوان بند حضرت حق سبحانه اورا
 مرغی بساند که نام آن مرغ همین کلمه است مثلاً اگر سبحان الله گوید نام او سبحان الله شود آن
 مرغ همیشه ثناء حق سبحانه گوید و گوینده خود را نزد حق سبحانه و تعالی یاد کند و وثواب آن شمار آن
 گوینده را باشد و در کلام بعضی از عارفان قدس الله اسرار هم آمده که روزی شخصی در دریا
 افتاد و بسوی دست و پایی نرود و نسبی بلبل نمود که خود را بکن رویا رساند تو الهنت پس در آنوقت
 این کلمه بر زبانش گذشت که ذلک تقدیر العزیز العظیم یعنی اینست تقدیر خداوند دانا چون
 این کلمه بر زبانش گذشت فی الحال دید که مرغی رسید و چنگ و روی زد و او را در کنار دریا
 نهاد و خود و ترنمش است آن شخص در آن حال پرسید که تو چه مرغی که با من این چنین کار کردی
 آن مرغ گفت ذلک تقدیر العزیز العظیم است فقیر الله العظیم ستمار بخواند یعنی آمرزش میخواهم از
 خداوند بزرگوار بدانکه معنی استغفار بطلب مغفرت است و معنی مغفرت ستم است یعنی
 پوشیدن پس معنی استغفار الله العظیم بحسب تحقیق این باشد که میطلبم از خدای بزرگوار
 سبحانه پوشیدن گناهای خود را تا ظاهر نگردد اندر غیر و دنیا و آخرت و تیر باید دانست که این
 معنی یعنی سترگانه معنی استغفار اهل ظاهر است اما استغفار کمالان و ارباب سلوک عبارت
 است از طلب پوشیدن وجود خود و وجود اشیا را از نظر شود تا معنی فنا که مشهور است بحق
 سبحانه و زهد است از ماسوی محقق گردد و پس طالب فنا و شتاق فنا گوید استغفار الله العظیم یعنی

آن باشد که میطلبم از خداوند سبحان این که راپوشد و در او وجود و اشیا را از نظر من تابا بماند
 و نظر شود و غیر از ذات مقدس حضرت سبحان و عظم گنایان بعد از شرک نزد محققان وجود بشری
 است که او مانع قناست کما قالوا وجودک بنسبنا لا یقام به و تنبیک بیت روزی پدرم حکایتی
 کرد که گزین خیل محققان یکی مردی از روز و ذوق خود بر آشفت و در حالت سکر با خدا گفت +
 کار دل دیده نورم از توبه آخر هیچ جرم دورم از توبه گفتند توئی حجاب کس نیست + این سخن
 حجاب پس نیست + هی سه سجده ای همچنین است + آنجا گنبد کعبه نیست + این طرفه کسی
 بدید هرگز نه وین قلمه کسی شنید هرگز نه و دیوانه شود و هزار عاقل + آسوده کسی که هست غافل +
 اگر گفته شود که استغفار از هر چه استغفرت است و الا لیت بران میکنند که بعد ازین استغفار خواه
 کرد و حال آنکه این معنی را ندانست پس چرا این لفظ اختیار کرده شد گویم چه آنکه مقصد و نتیجه و
 حدوث است باین معنی که استغفار میکنم زمانا بعد از آن و ساعه بعد ساعه و قصد تجدد و حدوث
 میتوان کرد مگر از لفظ بعد ازین و اگر گفته شود که فاسد در طلب آمرزش آنست که گفته شود اللهم اغفر لی حتی که
 واقع شده و سایر مواضع استغفار آنکه خبر داده شود که استغفار مشغول پس چرا اللهم اغفر لی نگفت گویم جهت
 آنکه لفظ هر گاه می برای قصد استغفار می باشد مناسب حال بنده نیست پس تا توهم استعلاء کرده نشود و
 ترک اگر و اختیار کردیم هر مرض نیر که نزد کرمیان مجرب و اظهار طلب و احتیاج کافی است از
 برای عطا گیر بیاید و آنست بسبب استغفار و عقوبت صلواته مقروضات یکی از سه چیز تواند بود
 زیرا که سه معنی از احادیث معلوم میشود اول آنکه دعا و سوالی بعد از صلوات مکتوبات مقبول و مجاب
 است چنانکه در سنن ترمذی آمده که گفته شده یا رسول الله کدام دعا مسیح تراست یعنی اقرب
 با حاجت است گفت آنکه در ثلث اخیر شب است و در عقب صلوات مکتوبات دوم آنکه صلوات
 مکتوبات کفران گنایانند چنانکه در صحیحین آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که پنج نماز کفارت
 آنکه با بی را کرمیان ایشان واق میشد و وقتی که احتیاج واقع شود از کبایر سوم آنکه غفلت و در
 نماز گناه است چنانکه بصحیحین رسیده که از نماز بنده همان قدر مقبول است که بخیرت قلب مؤدی شده
 باشد و تفصیلش آنست که در کتاب کلمه الطیب آورده از سنن ابن ماجه و احمد و غیر آن که گفت
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم که بنده نماز میکند و حال آنکه نوشته نشود برای وی مگر نصف نماز که سه یک

نماز دیگر چهار رکعت یک نماز تا که رسیده بده یک نماز پس بسبب استغفار یکی ازین معنی میتواند بود
اول آنکه بنده و عالم شده باشد یعنی اول که سوال بعد از صلوات مکتوبات استغفار بکند بجهت گناهان
سابق و دوم بنده واقف شده باشد بر معنی ثانی که صلوات مکتوبات کفارات اندگناهانی را که
در میان ایشان واقع میشود و لیکن متر و باشد و برین نماز او مقبول هست یا بی استغفار بکند
بجهت گناهان سابق بنا بر احتیاط آنکه اگر نماز مقبول نباشد یا رسی بزبان استغفار کرده باشد
و سوم آنکه بنده مطلع گردیده باشد بر آنکه غفلت در نماز بسبب حضور خاطر نفسانی و بچشم و سایر
شیطانی است و سبب نقصان نماز پس استغفار بکند از برای گناهان سابقه بلکه از برای
این نماز که لغفلت و ترک او با سودی شده و پوشیده نماند که وجه اخیر احسن و جود باشد است
زیرا که دال است بر عدم اعتبار عمل نزدینده و این وصفی است محمود که در وی است و بجای
قبول با وجود او ای نقصان بخلاف وجه اول که او شعر است با اعتقاد بنده بنا بر عمل و این خصی
است مذموم که در وی است بچشم تدوین با وجود حقیقه ظاهری تا که گفته اند علامت عدم قبول عمل
نزد حق سبحانه اعتقاد بنده است بقبول آن و وجه ثانی ناطق است با آنکه بنده منزه و غنی است
میان قبول و عدم قبول و این نیز محقق نیست بلکه لایق بحال بنده آنست که اعتقاد عدم قبول
نزد او را حج باشد بنا بر آنکه غفلت و سهو بر بنده غالب است و اینجا گفته اند که سبحانک یا محمد یا
حق عبادت کن یعنی پاکی ترانه پرستید. و ایم ترا پرستیدن حقیقی و لایق بجناب کبریا ی تو و اما سر
و تلیث استغفار آنست که در صحیح مسلم آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم وقتی که میگشت از نماز
بعد از سلام سه بار میگفت استغفر الله و نیز سه بار تکرار در دعاء و طلب بخشاست و تکرار اگر
چه بدو بار حاصل می شود اما ختم عمل بر عدد و اولی است زیرا که در صحیحین آمده که پیغمبر صلی الله علیه
و آله وسلم گفت که خدای تعالی طاق است و دوست میدارد طاق را و اول مکرری که در
باشد ثلثه است اما محال سه بار تکرار استغفار آنست که بمرتبه بقا و رسد چنانکه آنست که پیغمبر
سبعین مرتبه فلن یغفر الله لم یأن مشواست حاصل المعنی آنکه که گوش تا توانی و استغفار کفای را
بنماتیه رسائی خدای تعالی این دعا را از تو بخوانی شنیدی و ایشان را بر گزین خواند آمد و دید و انصاف
استغفار آنست که حضرت حق سبحانه و عده فرموده در کلام مجید خود که هر که گناهی کند و آمرزشش خواهد

المتبینه کنه اورا بیامرز و چنانکه گفته و من لم یصل شورا و العلم نفسه ثم یستغفر الله یجد الله عفورا رجا یعنی هر که اندو
واقع شود گناه منیر و یا ظلمی کند بر نفس خود و گناه کبیره بعد از آن آمرزش بخواد از خدا بی سبب یا بد
خدا ایراسی باشد آمرزیده و رحمت یافته است حق سبحانه و تعالی است از انعام او و بیس و برین قول که
بجده الله عفورا رجا باشد است است است بکمال الطاف و عنایت حضرت خداوند بجال بنیده زیر که بآن گفتا
مگر و که بجده الله عفورا رجا گفته بجده الله عفورا رجا یعنی چون استغفار کند بآن استغفار کنیم که گناه و بیامرزیم
ملکه بران آمرزش که مطلوب اوست پیغمبر ایم و انعام و اکرام میزنیم چنانکه بادشاهی گناه زبانی
بخشد و خلعت نیز در پاشاند و در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که گفت حق سبحانه و
تعالی که اسی بندگان من شما گناه میکنید و شب و روز من آمرزم همه گناهان را پس آمرزش جوید از
من تا بیامرزیم شما را و در سند امام احمد آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم شایان گفت سوگند بوقت
تو اسی پروردگار من که همیشه گناه سازم بندگان ترا و ادام که ارواح و راجع و ایشان نباشد پس گفت
پیر و دو کار که سوگند بوقت و جلال من و به بندگی مرتب من که همیشه بیامرزیم ایشان را و ادام که آمرزش
بخاهند از من و در صحیح حسن حدیث آورده از معجم کبیر طبرانی که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر که آمرزش
جوید برای جمیع مؤمنین و مؤمنات نویسد حق سبحانه و تعالی برای هر مرد و مومن و زن مؤمنه یک نیکی کامل
و نیز درین کتاب آورده از سنن ترمذی و معجم کبیر طبرانی که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر که آمرزش
جوید برای جمیع مؤمنین و مؤمنات روزی بیست و هفت بار یا بیست و پنج بار یا شصت و دو بار یا از آن که کتاب
استجاب الدعوت اند و از آن کسانی که رنق و اوده می شود و بواسطه ایشان تمام اهل زمین را
و نیز درین کتاب آمده از معجم ابن حبان و سنن ابی داود و در شکات نیز آورده او سند
امام احمد و سنن ابی داود و ابن ماجه که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر که ملازم است کند
استغفار را اگر داند خدای سبحانه از برای و سه از هر تنگی جایی بدر آمدن و از هر اندوهی
کشادگی و روزی رساند او را از جایی که گمان نداشته باشد و در فضیلت استغفار را حدیث بسیار
است که اگر ذکر کرده شود تطویل می انجامد ولیکن باید دانست که گناهی که با استغفار آمرزیده شود گناهانی
است که تعلق بجن الله داشته باشد و آن نیز برای نماز و روزه فرض باشد اما اگر در حق عبدا باشد آن
توبه و استغفار آمرزیده نشود و در صحیح بخاری آمده روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم

چنانچه آورده گفتند که نماز کن بروی گفت آیا هست بروی قرض گفتند هست سه دینار گرفت
 آیا گذاشته است چیزی گفتند فی بروی نماز کرده گفته اند این نماز ناکردن بجهت آنست که نماز چنانچه
 استغفار است میت را و حق عبد با استغفار دفع غش و هرگاه که استغفار پیغمبر صلی الله علیه و آله
 دفع نکت حق عبد از کسی پس کدام استغفار دفع خواهد کرد بلکه حق عبد از کسی هیچ سبب
 دفع نشود و غیر از ادای و یا باستحلال از صاحب حق و نیز در صحیح بخاری آورده حدیثی که مضمونش
 آنست که ابو بکر صدیق رضی الله عنه بکثرت طعام میخورد و بعد از آن دانسته که این طعام حق
 عبد بوده پس امیر المومنین ابو بکر رضی الله عنه دست در حلق خود انداخته و چندان زور کرد
 که آن طعام فرو داده و در بعضی اخبار آمده که بعد از آن امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه
 گفت که اگر آن طعام فرو نماند چندان زور میکردم که رو دای من فرو اندازی پس هرگاه که
 صدیق اکبر رضی الله عنه که افضل است است و مقدم ارباب مشایخ است حق عبد مباح
 نباشد دیگر که خواهد بود و در سنن نسائی آمده که میگفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که پناه میگیرم بخدا
 سبحانه از کفر و از دین یعنی حق عبد پس گفت مردی که یا رسول الله برابر میسازی کفر را حق
 عبد گفت آری و در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امر دیده میشود و شهادت را هر گناه
 که هست غیر از دین پس هرگاه که شهادت کفاره حق عبد نشود و دیگر کدام سبب خلعت کفارت او
 شود و در سنن ترمذی و ابن ماجه و دارمی و سند امام احمد آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 نفس مومن متعلق است بقرض او تا آن زمان که او کرده شود آن قرض از وی و در شرح سنن آورده
 که صاحب بن اسیر است شکایت میکند بخدای سبحانه از منتهای در روز قیامت و در سنن امام احمد
 و شرح سنن آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که سوگند بآن خدای که نفس محمد بن عبد الله است
 که اگر مردی شود در راه او بازنده شود و کشته شود در راه او بازنده شود و کشته شود در راه او حال آنکه
 باشد در ذمه او حق غیر نمی در آید و در بیشتر تا زمان او اگر در آن حق و در صحیح مسلم آمده حدیثی
 که مضمونش آنست که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت آیا میدانید که مفلس چیست گفتند
 مفلس در میان ما آنست که نیست او را درهم و نیست او را تساعی پس گفت مفلس از امت است
 آنست که بیار و روز قیامت نماز و روزه و زکوة و حال آنکه دشنام کرده باشد کسی را و نسبت بکار کرده

خبردار و بر که لایق شماست و اسب تو نیز تا دوش جو که ام مظلوم خورده است امروز او را قوت
 دیدن حاصل آمده است تا تو در شپت او آهوی توانی زود را خور و آن او را نماند منتظر است
 از شیخ شبلی قدس الله روحه العزیز که او در زمان وفات خود میگفته بر من بکیرم مظلوم است و چند
 هزار برای صاحب آن تصدق داده ام و هنوز بر دل من ثقلی از آن گران تر نیست الکریم
 لا اله الا هو صفت بعد از صفت است مراد الله را پس حاصل المعنی بعد از ملاحظه ربط این صفت
 بهوصوف مذکور اینچنین باشد که آمرزش میخوانم از خداوندی که نیست معبودی بر حق مگر او و لفظ
 آنکه بحسب اصل وضع یعنی مطلق معبود است اعم ازین که معبودی بر حق باشد یا بغیر حق همچون
 اصنام مشرکان آحاد و از وی در اکثر مواضع استعمال معبود بر حق است و اکثر مواضع از آن جهت
 گفته شده که آله را در قرآن گاهی بر هنام مشرکان اطلاق کرده شده چنانکه در آیه که در آنجا
 من دون الله الله تعلم میفرود نیز آیه که درین آیه معبود بحق راست نیست و قاضی
 تفسیر فائحه گفته و الا له فی الاصل لكل معبود ثم غلب علی الجود بحق و نیز محقق گفت از آن و ملاحظه
 افاده کرده که اگر آنکه در کلمه لطیف یعنی مطلق معبود بر حق بود کذب لازم می آید درین کلمه زیرا که
 اصنام مشرکان معبودان ایشان اند پس چون توان گفت که نیست معبودی مگر خدای سبحان
 و اگر گفته شود که اگر معنی معبود بحق باشد لازم می آید که شرک بگفتن کلمه لطیف مومن نشود زیرا که
 معنی نفی اینچنین میشود که نیست معبود بحق مگر الله سبحان نه آنکه نیست معبود اصلا غیر از خدای سبحان
 پس لازم نیاید از کلمه لطیف نفی الوهیه باطله پس شرک باین کلمه مومن نشود گویم معبود بحق معنی معبود
 مستحق عبادت است و آنکه باطله نزد مشرکان مستحق عبادت باشد پس هرگاه شرک گویند نیست معبود بحق
 غیر خدای سبحان گویا گفته است که مستحق عبادت نیست مگر خدای سبحان پس رجوع کرده باشد
 از اعتقاد استحقاق عبادت اصنام پس گرد و نمون تفصیل و تحقیق درین مقام نیست که مستحق
 عبادت پیش ما غایب ذات نیست و از تشریک مشرکان مستحق عبادت مستبعد است یکی آنکه خدای
 پرستیم و دیگر اصنام بجهت توکل ایشان باینها معبود می ستحق لذاته پس مستحق عبادت پیش ایشان
 دو باشد یکی مستحق لذاته و یکی مستحق از جهت توکل و این هر دو قسم داخل مستحق مطلق اند پس هرگاه
 که گویند نیست مستحق عبادت اصلا مگر خدای سبحان لازم آید چه مطلق مستحق در خدای سبحان نیست

که این صفت مستدیم ایمان است دیگر آنکه میتواند که لا اله الا هو تفسیر عظیم باشد تا اشارت باشد
 با آنکه عظیمی که در آسمان اله است باین معنی است زیرا که کمال عظمت در مرتبه موجودیه است
 خاصه معبودیتی که بر حق باشد و خاصه معبودیتی بر حقی که در و شرک نیست و باید دانست که گفته
 معنی لغوی آنکه که در کلمه طیب مناسب غیر سالکان و غیر کاملان است اما سالک اگر مبتدی
 باشد باید که لا اله الا الله باین معنی گوید که نیست موجودی مگر الله و اگر متوسط باشد باین معنی
 گوید که نیست مطلوبی مگر الله و اگر کسی منتی باشد باین معنی گوید که نیست هیچ موجودی مگر الله
 اما وجه تخصیص مبتدی بر ادا آنست که کسی راغب چیزی باشد و با سبب تحصیل او دست نروده
 باشد او را مجرد خواهش و آرزوی باشد و او را طالب نیگوید چنانکه کسی غلامی گم کرده باشد
 و بیکس تن بر نخو استه او خواهند و آرزو برنده غلام است نه طالب او و چون بر سعی سالک در
 ابتداء سلوک چندانی شمره مترتب نشده گویا او هنوز دست با سبب تحصیل نروده است پس
 او خواهند و آرزو برنده باشد و حضرت حق سبحانه مراد او اما متوسط چون بر سعی او بعضی از قوت
 کلی مترتب گشته و متنی او قوت گرفته پس او را طالب توان گفت و حضرت حق سبحانه مطلوب
 او و اما منتی را چون در نهایت مقامات سکاشفه و در آخر مراتب توحید حجاب از پیش نظر
 او بالکلیه بر خفته شده و حقیقت حق ایقین روی نموده و ظاهر شده که ماسوی حق را هیچ
 وجود حقیقی نیست پس او تواند گفت که لا موجود الا الله اللهم اجلنا من الوهیلین برادهم
 و من الغایزین بطلو بهم و من العار فین من لا اله الا هو و دیگر آنکه لا اله الا هو کلمه توحید است
 و معنی لا اله الا الله است و در سنن ترمذی و ابن ماجه آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
 که فضل الذکر لا اله الا الله یعنی فاضلترین ذکر لا اله الا الله است و تنبیه فضیله او از سایر
 اذکار آنست که در لا اله الا الله چهار فضیلت است اول آنکه او شتمل است بر اسم ذات
 و این سبب آنست که چون این کلمه در یک پایه تراز و قیامت نهد هر چن در پله دیگر از گناهان
 که مادیون شرک است نهاده شود باسم الله مقاومت نکند چنانچه مفهوم میگردد و از آخر حدیث
 بطبارقه که گفته است پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که گران نمی آید با وجود اسم الله چیزی و
 فضیلت ثانیه آنست که تکرار این کلمه بسبب غالب شدن محبت حق سبحانه بر محبت غیر و این

غالب است سبب نجات بنده است از ضرر محبت ماسومی اند چنانکه بعد از این خواهد آمد و فضیلت
ثالثه آنست که او دالالت میکند بر نفی شریک که سبب لغت ایمان شرعی است که آن سبب
عصمت جان و مال است در داریونیا و سبب خلاصی است از خلود و در نار و در اعقوب و فضیلت
رابعه آنست که تکرار او شجره طی که معلوم است نزد ارباب طریقت فتح ایمان شهودی است
که مقصود و مطلوب همه سالکان و روندگان راه حق است و فضیلت اولی و ثانی اگر چه بیشتر است
میان او و میان سایر اذکار و فضیلت ثالثه و رابعه خاصه اوست که از هیچ ذکر و آن حاصل
نشد پس این کلمه از وجه فضل اذکار باشد و در صایح و مشکوٰۃ آمده از شرح سنن که گفت پیغمبر
صلی الله علیه و آله وسلم که گفت موسی علیه السلام که ای پروردگار من تعلیم کن مرا چیزی که یاد کنم
ترایان گفت بگو لا اله الا الله پس گفت موسی علیه السلام که ای پروردگار من چه بندگان تو یگویند من
میخواهم که چیزی مخصوص گردانی مرا می گفت که ای موسی اگر بهشت آسمان و ساکنان او را دوست
بینی را بنهاده شود و یک پد تراز و لا اله الا الله و یک پد تراز و دیگر پد تراز و پد تراز و لا اله
الا الله یعنی گران تر آید از آنها لا اله الا الله و تثنیه الغافلین آورده است که گفت پیغمبر صلی الله علیه
و آله وسلم هر که گوید لا اله الا الله بدو یک روز دمان و سی مرغ سبز که بروی باشد و بال بنفشه و مرغ بدرد
یا قوت پس بدو آید این مرغ بر آسمان پس شنیده شود از وی آوازی پس در زیر عرش مثل
آواز زبور عسل پس گفته شود او را که ساکن شود یعنی آواز مکن گویدی تا آن زمان آمرزیده شود صاحب
من پس آمرزیده شود صاحب او را بعد از آن گردانیده شود و برای این مرغ هفتاد زبان که آمرزش
جوید برای صاحب خود تا روز قیامت و هرگاه قیامت بیاید این مرغ بیاید و بگیرد دست صاحب
خود و او بکشد او را بسوی بهشت و باید دانست که این شرط آنست که حق غیر متعلق در نزد او
نباشد و اگر گفته شود که چون صاحب آن مرغ آمرزیده شود پس چه باشد فایده استخفای این مرغ
برای صاحب خود تا روز قیامت میگویم فایده استخفای بعد از مغفرت رنج و رجاست بهشت چنانکه
در مشکوٰۃ آمده از مسند امام احمد که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که بلند ساز و حضرت حق سبحانه
درجه را از برای بنده چنانکه بنده صالح در بهشت پس گوید این بنده که ای پروردگار مرا بجای
مرا این در چه پس گوید خدا سی غر و جل که بسبب استغفار و عزیز تو پس ازین حدیث معلوم شد که کسی

صالح و بکنیه باشد استغفار کردن در حق او سبب نجات و یگانه و یگانه استغفار او
 بعد از مغفرت همیشه می تواند که بکثرت گناهان آینده صاحبش باشد و حقوق عباد باشد که در دنیا و آخرت
 که طلبه از حضرت حق سبحان تعالی از باب حقوق راچیزی و مدارج بهشت چند آنکه را می شنوند
 و معنی استغفار از جهت حقوق عباد آنست که طلبه حضرت حق سبحان تعالی از باب حقوق راچیزی
 و مدارج بهشت چند آنکه را می شنود و نیز می رسیده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که هر که
 هر مقدار هزار بار لا اله الا الله بخواند از آتش دوزخ نجات یابد و بعضی روایه آمده که اگر از او گردانند
 خود را از آتش دوزخ همچنین هر که بخشد ثواب هر مقدار هزار بار لا اله الا الله را آنکس نجات یابد
 از آتش دوزخ و در تفصیلات در ذکر شیخ ابوالبرج مالتی آورده که در حدیث بنویس و در دست
 بان معنی که هر مقدار هزار بار کلمه لا اله الا الله گفتن را نجات گویند با آنکس که آنرا به نیت وی گویند
 اثر تمام است شیخ ابوالبرج مالتی قدس سره گفته است که من این ذکر هر مقدار بار گفته بودم ولیکن
 بنام کسی متعین نساخته بودم تا روزی بر مایه طعامی حاضر شدم با جماعتی و با ایشان کو که
 صاحب کشتن بود و در آنوقت که آن کودک دست طعام برد تا بخورد ناگاه بگریست گفتند چرا
 گریستی گفت اینک دوزخ را مشاهده کنیم و مادر خود را در وی در عذاب می بینیم شیخ ابوالبرج گفت
 و باطن با خود گفت ای بار خدا یا قوسیدانی که هر مقدار هزار بار کلمه لا اله الا الله گفته ام آنرا بجهت آزادی
 مادر این کودک از آتش محین گردانید چون من این نیت را بصل خود تمام کردم آن کودک بخندید
 و بشاشت نمود و گفت مادر خود را می بینم که از آتش دوزخ نجات یافت الحمد لله پس طعام خورد
 مشغول شد آن جماعت شیخ ابوالبرج میگوید که هر احوال بنویس و درین باب از کشف آن کودک
 شد و صحت کشف آن کودک بنویس که کلام نفی دو دیگر باید دانست که فائد کلمه طلبیه آنست که حضرت خواجه
 تبوید ما و احد گرد و وزیرا که او واحد است و ذات خود محتاج بتوحید کسی نیست بلکه فائده توحید
 راجع به بنده است که بنده بگفتن این کلمه موحد و مؤمن میگردد و دیگر باید دانست که تکرار این کلمه
 چند آنکه بگذشت در بیان فضایل او تاثیر عظیم است در صقالت قلب و ظهور غیبات و تجلی
 ذات مقدس حضرت حق سبحان تعالی و ازین جهت است که مشایخ طریقه قدس الله تعالی اسرار هم
 این کلمه را اختیار کرده اند از میان سایر ادکار و سالکان متوجه ذات اقدس را تکرار این

که در خانه تو ام اگر گرسنه باشی یا برهنه همه را صاحب کردم و در سر ما و اگر ما هر چه بزمین رسید از تختی همه را تحمل
 کردم و هر چه آوردی زیاده را طلبیدم و تمام تنگ تو نگذاشتم و از تو پیش کسی شکایت نکردم این
 همه را از برای آن تحمل کردم تا همه مرا باشی و من ترا بینم اما اگر با من دیگری را شریک سازی دست
 از من بردا و من پیش خواجده عبدالحق عجز وافی میروم تا داد خود بپایم دست از دامن خواجده ندارم
 از سخن آن زن خواجده خوشوقت شده اند و آب از پیسم ایشان روان شده با خود گفته اند که اے
 عبدالحق این زن در محبت مخلوقی اینچنین درست آمده است چنین شد اید از تحمل کرده
 این سخن پیش است برونده را در راه اندیشه کردم که این سخن را در قرآن و دلیل یابم این آیت را
 یافتیم که خداوند تعالی میفرماید ان الله لا یغفران لیشراک به و لیغفر ما دون ذلک لمن یشاء
 و دیگر باید دانست که حضرت حق سبحانه و تعالی چه چنانکه اشراک را در الوهیت دشمن میدارد و محبت
 نیز چنین دشمن میدارد و شرکار محبت بر تو اند بعضی ازین شرکار شریک الوهیت است
 که ثابت پرست بت را دوست ندارد نمی پرستد و بعضی از سینه شتوت فرج و شکم است و بعضی
 از دنیا اموال و اولاد و اولاد و اولاد و اقارب و اولاد است و صر محبت شتوة و مال و مانند
 آن فاحش است که این محبت غالب بر محبت حضرت حق سبحانه و تعالی یا برابر باشد
 تا اگر محبت حق سبحانه غالب باشد آنقدر ضرر ندارد و علامه غالبیه محبت بر محبت دیگر نیست
 که یکی ازین دو محبوب را ترجیح کرده شود و دیگری متلا حضرت حق سبحانه محبوب است
 و شتوت و اموال بر محبوب است پس اگر کسی را بجهت رضای حضرت حق سبحانه ترک
 شتوت کند و صرف اموال نماید در جای که امر کرده است ترک شتوت و صرف اموال
 اینجا معلوم گردد که محبت حق سبحانه غالب است و سبب نجات باشد و اگر نتواند ترک
 شتوت کرد و صرف مال کند محبت شتوة و مال غالب باشد و سبب هلاک باشد و دیگر
 باید دانست که چون اشراک در الوهیت دشمن بود و اشراک در محبت بر وجه غالبیه نیز
 بود و بنای مسلمانی بر پنج چیز شد تا اشراک الوهیه منقطع گردد و اشراک این شریک در محبت
 حق سبحانه نیستی شود و اثبات غالبیه محبت حق سبحانه بر محبت سایر شرکار محبت بطلان
 آید پس میگویم کلام طیبیه دعوی نفی شریک الوهیه است و نفی این شریک مستلزم نفی محبت

این شریک است زیرا که این شریک را چون وجود نباشد محبت او را نیز وجود نخواهد بود و نماز کند و
 حضرت حق سبحانه را تمنا نه غیر او را اثبات این دعوت نیست زیرا که چون عبادت را تخصیص ناکند و
 باشد می باید که مستحق عبادت پیش او همین معبود باشد و کس روز و شبش اثباتست مرغالبیت
 محبت حق را بر محبت شهود فوج و کلمه و زکوة دادن اثبات است مرغالبیت محبت حق را
 بر محبت مال زیرا که این محبوب را که مال است در راه رضای آن محبوب دیگر صرف کرد
 و حج کرد و ترک اولاد و ازواج و اقارب و اوطان گرفتن برای زیارت حج اثبات
 مرغالبیت محبت حق را سبحانه بر محبت اولاد و ازواج و اقارب و اوطان و ترجیح دلالت
 دارد و مرغالبیت محبت حق سبحانه بر محبت مال زیرا که حاجی ترک بعضی از اموال میکند و میگزارد
 در وطن و بعضی دیگر را صرف میکند و در رفتن و آمدن و امارت به جهاد و از حج زیاده است زیرا که آنچه
 حج دلالت بر آن نمیکند جهاد نیز میکنند و دلالت دارد و جهاد بر مرغالبیت محبت حضرت حق سبحانه
 بر محبت جان و لهذا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جهاد را در زوایا و اسام دین خوانده و هر چه بخشد
 کوهان دین و حضرت حق سبحانه و عید فرموده کسانی را که ایشان غیر را دوست می دارند از خدا
 سبحانه و از رسول او صلی الله علیه و آله و سلم و گفته قُلْ اِنَّ كَانَ اَبَادُكُمْ وَاَبَادُكُمْ وَاَبَادُكُمْ وَاَبَادُكُمْ
 و تحسینکم و اموال لا افرتموها و تجارتهم تحشون کس او و مساکین ترضونها احب الیکم من الله و رسول
 و جهاد فی سبیلہ فترضوها حتی یاتی الله بامرہ یعنی بگوای محمد که اگر باشد پدران شما و پسران شما
 برادران شما و مالهای که کسب کرده اید اینها و تجارت که میرسد از کشت و مسکنها کمی بخشند و دید
 و خوشحال از آن اگر باشد این چیزها و دوست پیش شما از خدا سی سیمانه و از رسول او صلی الله علیه
 و آله و سلم پس منتظر و بگردان باشید تا بسیار روحی سبحانه عقوبت خود را و بپایید و است که کسی بکند
 ایشان ختمند بنا بر اسلام برین پنج چیز اکتفا کنند و ندید گفتن کلمه طیبه احیاناً بلکه اکثر اوقات خود را
 مستغرق بکار این کلمه گفتن گردانیده و نیز اکتفا نکردند به پنج وقت نماز بلکه اشراق و پاشت
 و غمی و تبییات و امثلهای اینها افزودند چون از نماز ظاهری عاجز آمدند بحقیقت روح نماز
 که ربط قلب است بجزیره معبودی فراحتش شعور با سویی اشتغال نبودند و نیز اکتفا نکردند به روز
 ماه رمضان بلکه اکثر اوقات را بر روز و مصروف گردانیدند و بعضی گفته اند الدنیا لوم و دنیا فیه

محبت خیر باشد و سبب زیاد محبت حضرت حق سبحانه و این محبت زیاد میگردد و تشنگی را این گامه
 تا حدی که بنده بدرجه محبت ذاتی میرسد و محبت ذاتی شمر بجای ذاتی میشود و حقیقت شرک آنجا منتفی
 میگردد و محبت حضرت حق سبحانه بر انواع است مکیون آنست که از ترس عقابست و دوم
 آنست که بر طمع ثواب است و سوم آنست که نه از جهه خوف و طمع است و این محبت را
 محبت ذاتی میگویند و این محبت را سبب قرب بجای ذاتی داشته اند و ادوار مراتب محبت
 نفع اول است و اعلی آن آخر است و این محبت عارفان و صدیقان و سالکان است
 و همچنین طاعت حضرت حق سبحانه برین سه نوع است چنانکه گفته اند سه خلق جهان که خدا
 داد از میکنند بهرستند بر سه قسم که این کار میکنند به قسمی شدند از پی جنت خدا پرستند
 و این هم عادتست که تجارت میکنند به قومی دیگر کنند پرستش زیم او به وین کار بندگان است نه
 اخیر میکنند به جمعی نظر ازین دو جهه قطع کرده اند بهر کار هر دو طایفه انکار میکنند به نیست
 راه عشق که این فرقه میروند به سیر و سلوک راه بهنجار میکنند به و باید دانست که محبت
 حضرت حق سبحانه بنده را سابق است بر محبت بنده او را که چنانکه گفته بجهم و کیچونه بلکه گفته اند
 سه محل است که فعل حضرت حق سبحانه سابق است بر فعل بنده اول محبت است چنانکه
 یاد کرده آمد دوم توبه است چنانکه فرموده ثم تاب علیهم لیتوبو یعنی توفیق توبه داد ایشان را
 تا توبه کنند سوم رضاست که رضای حضرت حق سبحانه از بنده سابق است بر رضا
 بنده از وی چنانکه فرمود رضی الله عنهم و رضوا عنه و گفته اند که ممکن نیست که بنده
 حضرت حق سبحانه را دوست دارد و او بنده را دوست ندارد بلکه محبت حضرت حق سبحانی
 غالب است بر محبت بنده او را زیرا که هر صفتی از صفات او بر وجه کمال است همچو ذات
 او پس هر که خواهد که بداند که حضرت حق سبحانه او را دوست میدارد و یا نه نظر بر دل خود کند اگر
 این خود را بچیز حق سبحانه می یابد یا بی ترود بداند که حضرت حق سبحانه او را دوست میدارد
 و الا فلا چنانکه گفته اند سه شوییده از نیست که جوایز نیست به و بر جویائی دانند که ترا جویا
 هیچ عاشق خود نباشد وصل جوید که نه مشوقش بود جویای او به میل معشوقان
 نه است و سبب میل عاشق باد و صد طبل و نقیر به لیک میل عاشقان لاغر کنند به

میل معشوقان خوش و بافر کند به لیک عشق عاشقان تن نه کند به میل معشوقان خوش
 غمزه کند به میل معشوقان دوزخ افروخته به میل عاشق جان اورا سوخته به کربا عاشق بیک
 پی نیاز به کاه میکوشد دوران راه و راز به عشق ز او صاف خدای پی نیاز به عاشقی غیر
 او باشد مجاز به هر که عاشق دیدنش معشوق دان به گوشت هستین و دهنم آن به چون رین
 دل برق مهر و دوست نصبت به اندران دل دوستی میداند هست به در دل تو مهر حق جو شد
 دو تو به هست حق را بی کمانی بهره به بیج باگی کف زدن یا بدبرد به از یکی دست تو میرسد دل
 میداند از بهر آن جسته بجان به جمله معشوقان شکاری عاشقان به تشنگان گر آب جویند از بهر
 آب جوید هم به علم تشنگان به تشنه می نالد که گویا آب به آب هم نالد که گویا آب خوار
 جذب آبست این عطش در جان به ماندان اولاد او هم ندان ما به ناله گد در پیش بی صبر نیست
 ناله هر راغب اسیر ز نیست به حاصل آنکه هر که او طالب بود به جان مصلوبش بدو راغب بود
 و یک باید دانست که محبتی که در فضیلتی هست و جای نیست که کسی از آن خالی باشد بهر آنست
 اول محبت حضرت حق سبحانه و دیگر محبت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر محبت سائر
 انبیاء علیهم الصلوٰۃ والسلام و دیگر محبت آل و اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 در حق الله علیهم اجمعین و دیگر محبت مشایخ طریقه از صحابه و غیر صحابه رضی الله عنهم اجمعین و دیگر
 محبت علماء شریعت رضی الله عنهم اجمعین و دیگر محبت زهاد و عباد و سلاطین صالحان اما خاصیت
 محبت حضرت حق سبحانه و محبت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آنست که هر که ایشانرا دوست
 دارد و آفرت ایشان باشد اگر چه عمل بسیار نداشته زیرا که و یحیی آمده از روایت ائمه اربعین
 رضی الله عنه که او گفت که مردی گفت یا رسول الله قیامت کجاست گفت دایمی توبه چه آمار
 کرده از برای قیامت گفت اما نگورده ام از برای قیامت چیزی لیکن این هست که دوست
 میدارم خدای را سبحانه و رحال صلی الله علیه و آله و سلم گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که تو
 به کسی که دوست میداری او را در آخرت گفت الش رضی الله عنه ندیدم مسلمانی را که شادان
 شده باشد بعد از اسلام هیچ شادمانی ایشان ازین بشارت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 ناریان مراریان را جاویدند به نوریان مروریان را طالبند به جان با مان جانب قیامتی شد

و با دوستی است که با او

جان موسی جانب سبطی شده و با او بهر را که چنان اکثر بهین بود که تو جنس گیتی از کفر و دین بد
 گریه با مان مایلی با مائی و در موسی یا علی سبحانی و غیره و چنان آمده که مردی گفت یا رسول الله
 پیغمبری در حق کسی که قومی را دوست میدارد و نمیرسد بکردار ایشان گفت مرد با کسی است
 که او را دوست دارد و در فصل الخطاب آورده از کلام حضرت حجه الاسلام امام محمد
 غزالی قدس روحه که دعوی محبت آسان نیست پس نباید تا آدمی گمان برد که از جمله محبان است
 ولیکن محبت را نشان و برهانست باید که آن خود طلب کند و آن هفت است اول آنکه مرگ را
 کاره نباشد که هیچ دوست و یار دوست را کاره نبود اما را بود که محبت بود و کاره بود و خیل
 مرگ را که ز او آن هنوز ناساخته باشد و نشان این آن بود که در شافتن ز او بهیتر بود و دوم
 آنکه محبوب حق تعالی بر محبوب خود ایثار کند و هر چه داند که سبب قرب وی است نزد محبوب
 فرو نگذارد و هر چه داند که سبب بعد و نیست ازان دور بود و این کسی بود که خدای تعالی را
 سببه دل دوست دارد و اگر معصیتی کند دلیل نکند بر آنکه محبت نیست بلکه بد آنکه دوستی وی
 بهمه دل نیست سوم آنکه همیشه ذکر حق تعالی بر دل وی تازه بود و زبان مویح بود و کلام
 و هر که چیزی را دوست دارد و دیگر آن بسیار کند و اگر دوستی تمام بود و هیچ فراموش نکند چهارم آنکه
 قرآن را که کلام وی است در رسول اصلی الله علیه و آله و سلم و هر چه بوی عز و علانست دوست
 دارد و چون دوستی قومی باشد همه خلق را دوست دارد که همه بندگان وین بلکه همه موجودات
 را دوست دارد که همه آفریده وی اند پنجم آنکه بر غلوب و مناجات حریص بود و دوست دارد
 که شب در آید تا زحمت عوایق بر خیزد و وی بخلوت با دوست مناجات کند و چون خواب
 و حدیث از خلوت شب دوست تر دارد و دوستی وی ضعیف بود و ششم آنکه عبادت بر وی
 آسان شود و ثقل آن از وی نیست و چون دوستی قوی باشد پرتی لذت لذت عبادت
 نرسد و شوار چگون بود و هفتم آنکه همه بندگان مطیع وی را دوست دارد و بر همه رحیم و مهربان
 و مشتاق باشد و همه کافران و عاصیان را دشمن دارد که استاد علی الکفار حمار بنیم این و
 اقبال این علامات بسیار است هر که را دوستی وی تمام بود و در وی همه این صفات موجود بود
 و آنکه در وی بعضی ازین باشد دوستی بقدر آن بود تمام شد کلام فضل الخطاب و دیگر باید دانست

که همچنانکه واجب است که محبت حضرت حق سبحانه غالب باشد بر محبت دیگران همچنین واجب است
 که محبت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم غالب باشد بر محبت دیگران زیرا که در صحیح آمده
 که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که مؤمن نمی شود و بعضی از شما تا آنوقت که با شما من و دوستان
 او از پدر او و فرزندان او و از همه مردم و در فصل الخطاب آورده که از جمله دوستی رسول الله
 است صلی الله علیه و آله و سلم ترجیح سنتهای او بر رای و عقل و یاری کردن بآل و نفس و قول
 و علامت دوستی رسول صلی الله علیه و آله و سلم پیروی کردن است او را در ظاهر و در
 باطن و از خلیه پیروی او در ظاهر ادای خیریهها است و اجتناب خرابیهها است و متخلق شدن
 با خلاق او و مؤدب شدن است بشما اهل آداب او پیروی کردن است آثار او را و گرس
 کردن است اخبار او را و بی رغبت شدن است در دنیا و پیروی کردن از انبیا و دنیا
 و دور بودن است از اهل غفلت و نهوا و ترک کردن است مفاخرت و تکاثر را از دنیا و روی
 آوردن است باعمال آخرت و نزدیک بستن است بآل و دوست داشتن است
 فقیران را و دوست گرفتن است ایشانرا و نزدیک ساختن است ایشانرا بخود و بسیار شدن
 بالیشان و اعتقاد کردن است فضیلت ایشانرا بر اهل دنیا بعد از آن دوست داشتن است از برای
 خدای سبحانه قریب محبت را یعنی آنانکه نزدیک اند بخدای سبحانه و دوست گردانیده شده اند
 پیش خلق و اینها عبارت اند از علما و عباد و بزرگواران و دشمنان است از برای خدای سبحانه
 بیداد بخش یعنی آنانکه دور اند از خدای سبحانه و دشمن گردانیده شده اند پیش خلق و اینها عبارت
 از اهل ظلم و بدعت و دوست داشتن است تابان رسول صلی الله علیه و آله و سلم و از جمله پیروی
 حال باطن پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم مقامات یقین و مشاهدات علوم الایمان مثل خوف
 و رجاء و شکر و حیا و توکل و شوق و محبت و غایب کردن دل را از برای خدای سبحانه و یگانه
 ساختن قصد و توجه را از برای خدای سبحانه و موجود شدن الهمینان دل به سبب ذکر خدای
 سبحانه تمام شد کلام فصل الخطاب و بعضی از خاصیات دوستی رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 و تعظیم نام او آنست که هر که او را دوست دارد نام او را تعظیم کند خدای سبحانه او را بپا مرزد
 آنکه چه گناهان با خود بسیار برده باشد با خیرت و در فصل الخطاب آورده از کتاب توفه القلوب

که مروی بوده و بنی اسرائیل که مدتی صد سال عصیان می ورزید و گردن کشی میکرد و چهرت
حق سبحانه دلیری مینمود پس دوران مسنگام که مرده است گرفتند بنی اسرائیل بای او ماند ختنه و او را
در جای سبز نه پس وحی آمده است از حضرت حق سبحانه بموسی علیه السلام که بدر کن او را از جای
میر نشو و ای او گشتن کن و نماز کن بروی با همه بنی اسرائیل پس موسی علیه السلام بجا آورد آنچه
ما مرده بود به آن تعجب کرده اند بنی اسرائیل از این کار و خبر کردند و اند موسی را علیه السلام که بنود و دین
بنی اسرائیل از حد تجاوز کند تپش خدای سبحانه و برگشته ترازوی پس گفته است موسی عم
که دانسته ام آنچه میگویند و لیکن خدای سبحانه امر کرده است مرا باین پس بنی اسرائیل گفته اند
که پرس از برای ما از پروردگار خود و عزوجل یعنی از سر این کار پس موسی علیه السلام پرسیده است
از پروردگار خود سبحانه و گفته است ای پروردگار من میدانی آنچه میگویند پس وحی فرستاده است
خدای سبحانه بموسی علیه السلام که راست گفتند که او را فرمانی من کرده است صد سال لیکن
او روزی از روز بکشد و قوریتیه را نظر کرد بنام محمد صلی الله علیه و آله و سلم که مکتوب بود در
توریتیه و بوسه داد او را و بنهاد او را بر چشم خود پس خبر دادم او را بدین کردار او آمد دم گناهی
صد ساله او را و نیز در فضل الخطاب آورده است که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر که مرا
دوست دارد و با من خواهد بود و در بهشت و در حدیث است بروایت ابو هریره رضی الله عنه
که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تو بهترین محبت امت من آن باشد که بعد از من باشند
و مراد دوست دارند که اگر مراد بدیندی اهل و مال را فدا کردند و ندی اما فضیلت محبت آل رسول
صلی الله علیه و آله و سلم آنست که در فضل الخطاب آورده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که
محبت آل منجی باشد مگر از جبهه صفای استعداد اهل این محبت و از جبهه پاک آفرینش او را و این
محبت سبب آنست که توفیق ابد صاحب او از برای من متابعت و از برای قبول هدایت
که رسد بمقام مشاهد پس گردد از اهل ولایت محصور گردد و بایشان در قیامت و نیز درین
کتاب گفته است که گفت بعضی از عارفان ثمره و فائده محبت خویشان پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم غایب است با اهل این محبت از جبهه بودن این محبت سبب نجات ایشان زیرا که
محبت منقضی مناسبت روحانیت که آن مناسبت تلذذ اجتماع ایشان است باقرای او در حشر

همچنانکه در حدیث آمده که مروی را انگیزته میشود با کسی که او را دوست میدارد و نیز در کتاب
 آورده است که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که هر که میرد با دوستی آل محمد شهادت میدهد و آگاه
 باشد که هر که میرد با دوستی آل محمد شهادت دهد او را غیر راشی پست و بعد از آن منکر بگیرد
 آگاه باشید که هر که میرد با دوستی آل محمد گردد و اند خدای سبحان زیاده کند در قبر او ملائکه رحمت را و
 آگاه باشید هر که میرد با دوستی آل محمد میرد بر سنت و جماعه خدای سبحان او را رتبه روزی گردد و اند تمام
 شد کلام فضل الخطاب اما خاصیت محبت مشایخ طریقت قدس الله اسرارهم آنست که در شرح
 الاسلام آورده است و نیز منقول است از حضرت سلطان ابوسعید ابوالخیر قدس الله سره و در مقامات
 ایشان که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر که دوست دارد قومی را از برای اعمال ایشان
 بر انگیزد شود و در جماعت ایشان و حساب کرده شود بحساب ایشان اگر چه نکرده باشد اعمال
 ایشان را و در کتاب شهاب الایمان آورده است که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 که اگر دو بنده یکدیگر را دوست میدارد و از برای حق سبحانه یکی در شرق و یکی در مغرب آفریند
 جمع کند ایشان را روز قیامت و گوید هر کدام ایشان را که این است آنکه دوست میداشتی او را
 از برای شرف و رفعت آورده است که سخنان مشایخ و دوستان حق تعالی دوستی ایشان
 آورده و دوستی ایشان ترا با ایشان نسبت افکنند چنانکه گفته اند المودة احب القربانی یعنی دوستی
 کیس است از خویشان یعنی خویشی دو نوع است یکی ازان دو موده است و ابوالعباس عطا
 قدس سره گوید که اگر نتوانی که دوست در دوستی اوزنی دست در دوستی دوستان اوزن که دوستی
 دوستان اوزنی دوستی و در ذکر شیخ علی ابن حمزه صفهانی قدس سره آورده که او حضرت
 رسالت پناه را صلی الله علیه و آله و سلم در خواب دیده که میگفت دوستی این طایفه و این سخنان
 عین حقیقت است شیخ الاسلام یعنی خواجه عبد الله انصاری قدس الله سره گفت که
 دوستی این کار نزدیک است که از کار بود که از حقیقت بیخ چیز مجاز تر و دو غلام الحلیل
 بود که دشمن مشایخ و درویشان بود و قصد خون ایشان میداشت و در آخر عمر مجرم و مسموم شد
 یکی از بزرگان این طایفه بشنید گفت یکی از رسیدگان متصوفه بهمت در وی بسته است
 و نیک نکرده که او منازع این طایفه بود گاه گاه اعمال ایشان بوسی آنجا میگفت خدایش

شفا و در این سخن با غلام الخلیل گفتند از آن توبه کرد و هر چه در دست پیش مشایخ فرستاد و بگوید که ای کار
 این طایفه آخر عمر خود را توبه رسانید کسی که اقرار داشته باشد خود چون بود بزرگان گفته اند خوشتر
 را در میان ایشان و در غوربان و خوشتر از ایشان و از دوستان ایشان فراموشی اگر چه
 دانی که چگونه سوائی عاشق نمائی خوشتر از اگر چه نه تا فردا که گویند تو کیستی گوئی از دوستان
 ایشان و چون این سخن ایشان بشنوی اگر چه معنی ندانی سر در جنان تا فردا گوئی از سر جنان ایشان
 گویند بیا که ترا حق است مگر بدان سبب بری و در ذکر ابو جعفر صدیقی قدس الله سره آورده
 وی گفته که بادل را در دست مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بخواب و به چشمش در صدر رسالت و
 جمعی از مشایخ که در برگردوی مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بنگر نیست در آسمان باز کشادند و در
 فرود آمدن ابرق در دست پیش یک یک می نهاد و دوست می شدند چون بن رسید
 گفتند بر گیرید که او نه از اینها نیست ابرق در دست بر داشت و بر دست من
 گفتند یا رسول الله من نه از ایشان ام اما دانی که من ایشان را دوست میدارم مصطفی گفت صلی الله
 علیه و آله و سلم کسی که ایشان را دوست دارد از ایشان است طشت باز آوردند تا من دست
 بشستم مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در من بگرست وی خندید گفت ما را دوست میدارم
 یا مانی ابو جعفر گفت که آن وقت صحبت من بنیان قوم بود و ابراهیم او هم قدس سره گوید شیخی
 بخواب دیدم که فرشته طوماری در دست داشت و چیزی می نوشت گفت من بنیان قوم شما را گذاشتم
 تو از ایشان نه گفتند مرا هم بنویس که من نه از ایشان و نه دوست اویم اما دوست دوستان اویم
 ایشان را دوست میدارم و این بودم که فرشته در رسید گفت طومار از سر گیر و نام او بر سر بنویس
 که دوست دوستان من است ابو العباس عطا گوید که اگر توانی که دوست در دوستی او زنی
 دست در دوستی دوستان او زن اگر چه در وجه ایشان نرسی ترا شفیع باشند و شیخ عمر قدس سره
 گفت که شیخ شیردانی قدس سره گفت اگر پایی در آید بجز اسان روید بزیارت کسی که ما را دوست
 دارد شیخ عباس قدس سره گفت که شیخ شیردانی قدس سره گفت وصیت میکنم شما را به نیکی و
 با کسی که این طایفه را دوست دارد تمام شد کلام نفاث اما فضیلت بجهت جمع دوستان حضرت
 حق سبحانه علی وجه العموم بی آنکه تخصیص کرده شود بدوستی آنست که در هیچ مسلم آمده که گفتند بنیامین

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ خدای سبحانہ میگوید روز قیامت کہ کجا اندہ آنا حکم کیو بگیرا دوست میداشتند
از برای رضای من مرز بر اندازم ایشان را و رعایای خود در روزی کہ هیچ سایہ نیست غیر سایہ من
و در موطنی امام مالک آمدہ کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت خدای سبحانہ کہ واجب است
و بہت و دشمن من کسانی را کہ ہمیشہ میکنند با کہ گدائی برای من و کسانی را کہ با یکدیگر جوایم میکنند
از برای من و در سند امام احمد آمدہ کہ گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ آیا میدانید
کہ کدام عمل از عملای دینتر است پیش خدای سبحانہ بعضی گفتند نماز و رکوۃ و بعضی گفتند کہ جہاد و کفار
گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دوشین اعمال پیش خدای سبحانہ دوستی است از برای
خدای سبحانہ از دشمنی است از برای خدای تعالی و دیگر باید دانست کہ در ماہیت و حقیقت
محبت اقوال بسیار است و در بیان قاضی گفت کہ محبت حق سبحانہ و تعالی بندگان را عبادت
از ارادہ او و در راہ نمون ایشان را و توفیق و اذن در دنیا و ثواب نیک و اذن در آخرت و محبت
بندگان او را عبارت است از ارادہ طاعت او و پرهیز کردن از معصیت و در شرح موقوف
این تفسیر آورده و تیرگفتہ اند محبت ما خدای را سہما یک کیفیت است روحانی و تہرتب بر تصور کامل
مطلق در وسیع علی الدوام یقینی است توجہ نام را بچہرہ او اما محبت با غیر او را کیفیت است
تہرتب بر غیر و کمائی و روی مانند لذت یا منفعت و در کہ پیچہا سہا و رت نسیر کہ محبت
بندہ را بلیل طبیعی کہ خوش بود بسببی از اسباب اما علی کل تقدیر با اتفاق جمیع اہل مذہب
محبت را اثری خاصہ است و ہر کہ آن خاصیت در وجود دریا بد البتہ اہل محبت است و آن
خاصیت آنست کہ ہر نیک از برای محبوب خواہد و پیچہ بی در حق اور و اندازہ این خاصیت
نسبت بچہرہ حق سبحانہ باین معنی است ہمہ تعظیم او و توسل و تبرک تعظیم او را ضعیف باشد و محبت
چرا مرتبہ است اول آنکہ خط محبت از محبت پیش از خاصیت مذکورہ نباشد و این او کے
مراتب است و دوم آنکہ با وجود این امر و نہی او باشد و سوم آنکہ با وجود این سایہ مجبور باشد
او سازد و چہارم آنکہ نفس خود را خدای او سازد و باید دانست کہ ہمہ مراتب محبت شریک اند
درین معنی کہ سبب انضمام اندیا محبت و آخرت الحی القیوم این ہر دو اسم مشہود اند
باین کیفیت اللہ را یعنی زندہ است ہمیشہ و دائم القیام بتدبیر و حفظ خلق و حافظ حدیث

این بر دو اسم را در آن استغفر الله الذي لا اله الا هو الحی القيوم والوهاب الیه مصوب
روایت کرده اند و منصب ضبط کرده اند پس ظاهر آنست اینجا نیز مصفوب باشد و رفع این دو اسم
خلافت ظاهر است زیرا که محتاج است تقدیر مبتدا یعنی هو الحی القيوم چنانکه در آیه الکثری
و فرست میان این مقام و آیت زیرا که اعراب این دو اسم اینجا منحصر نیست و رفع بلکه نصب
ظاهر است بخلاف آیه الکثری که اعراب ایشان اینجا منحصر است در رفع و حی در صلی لغت
معنی مطلق زنده است و اما مراد از وی در اسماء الله زنده و دائمی است و یوم یا تغییر آیه الکثری
تفسیر کرده اند بذاتی که دائم القیام است بتدبیر و حفظ خلق و او مینویس قام بالا مراد از
حفظ و این تفسیر که ذکر کرده شد قیوم را یک چیز از اجزای حقیقت او است زیرا که حقیقت او
چنانکه ذکر کرده اند در تعاسیر و در جیان فضایل آیه الکثری و خاصیت آن ذاتیست که قائم
باشد بنفس خود و قیوم باشد غیر خود را پس او واجب الوجود لذاته باشد و هو به غیر خود بر وجه
سجده است متقی نیز است پس دائم القیام باشد بذات بتدبیر خلق و حفظ او و در تفسیر
قاضی در اول سوره آل عمران گفته که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اسم عظم خداوند
سبحانه در سوره است در سوره بقره لا اله الا هو الحی القيوم و در آل عمران لا اله الا هو
و در طه غنیة الوجوه الحی القيوم و این هر دو وصف دلیل اند بر آن قول که الله لا اله الا هو
زیرا که هر گاه حفظ و تدبیر خلق او کند مستحق عبادت ایشان او باشد نه غیر او و القوب الیه یعنی باز
میگردم بخدای سبحانه و معنی توبه در عرف ترک گناه است تفسیر آن باز گشتن بخدای سبحانه
اشارت است با کسی که بی توبه است و ارتکاب معاصی میکند بنده ایست بگریخته از خداوند
خود چون توبه کرد و ترک گناه کرد و باز نگردد بصاحب خود از بنی گفته اند که هر که سبب توبه بنده
گردد و بچنان باشد که بنده بگریخته را بصاحبش برود کرده باشد پس مراد را باشد از حق سبحانه توبه
اخیرت رد کردن بنده بصاحبش و آوردن توبه بعد از استغفار از آن جهت است که اگر چه با استغفار
گناه آمرزیده میشود و اما چون توبه نباشد گناه باشد که باز بگناه افتد و چنان شود که گویا استغفار
نکرده است پس استغفار بی توبه فایده چندانی ندارد و خاصه سالک را که تا سالک توبه نکند و
ترک معصیت نماید روح او را در فراسی عالم ملکوت راه ندهند چه مایه آنکه بخت حق سبحانه

شریف از توبه
 توبه سید و نبی بر آنند که استغفار میفمن توبه است باینی که استغفار باید که همچنان که بر زبان استغفار
 نیامد بدل حکم باشد بر ناکردن گناه که توبه الغافلین آورده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که
 بزمان و صحر برگناه همچو کسی است که آهنگر توبه کند بایر و رگاز خود و درین آیت که استغفره
 این کان تو ابانیز اشارت است با آنکه توبه در ضمن استغفار است و اگر گفته شود که قول خدای سبحان
 و یا قوم استغفروا و بگویم توبه اولیه دلالت میکند بر خروج توبه از استغفار جواب گویم که کلام ما در
 استغفار از نادون کفر است و استغفار در آیت مذکوره از کفر است و توبه از سایر معاصی اما
 رسیده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میگفت والله انی استغفرت الله و اتوب الیه فی الیوم اکثر من
سبعین مره پس آیه کریمه و استغفره این کان تو ابانیز معنی باشد که استغفره و توبه الیه از گناه
 توبه او در توبه سه چیز ضروری است که بی آن سه چیز توبه وجود گیرد یکی از آنها تعلق با معنی دار
 دوم تعلق بحال سوم تعلق باستقبال دارد آنکه تعلق با معنی دار و پیشانی است از گناه گذشته و آنکه
 تعلق بحال دارد آنست که فی الحال باز استاده باشد و آنکه تعلق باستقبال دارد آنست که
 بدین عنایت باشد که بعد ازین هرگز بسبب آن گناه نرود چون این سه چیز حاصل آمده توبه درست
 شده و گناه آمرزیده گردد و اگر باز بسبب آن گناه رود اگر چه توبه شکسته شود اما او را از گناه پیش
 نخواهند پرسید و اما تفصیلت توبه آنست که چون توبه درست شد بجای هر یک از گناهان
 پیشین چنانچه نویسنده در نامه اعمال او و اشارت باینست آنکه گفته خداوند سبحان که اولیک سید
 سبحانم حسنت بیعت جمله ماضیه با ازین نیکو شوند و از هر یارینه ازین گرد و چو قندیه سیات
 را مبدل کرد حق و تا همه طاعت شود آن سماست در صحیح بخاری و مسلم آمده این معنی که
 گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که بود در بنی اسرائیل مروی که کشته بودند و نکس ابدا از
 بدر آمده و می پرسید که توبه از من قبول باشد یا نباشد پس نباید پیش گوشه نشین و پرسید که آیا
 مرا توبه گفت نه پس یکشست او را و در ایستاد و دهنویس رسید پس گفت او را مروی که بیا لقریبین
 و چنین پس دریافت او را مرگ یعنی مقدمات مرگ او را در آنجا پس حرکت داد سینه خود را بجانب
 قریه توبه بعد از آن خصوصیت کردند و روی یعنی در قبض روح ملائکه رحمت و ملائکه عذاب پس
 وحی کرد خدای سبحان لقریه توبه که نزدیک شود لقریه که او از و بدر آمده بود که در شود پس گفت

که بپایند میان این و قریب را پس یافتند او را بقرینه توبه یک وجب نزدیکی پس دآمرید شد
در صحیح مسلم آمده حدیث که خبرش اینست که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که هر آینه خدای تعالی
شادمان تر است توبه بنده خود در وقتی که باز میگردد و دوی یکی از شما که بوده باشد اشتربار و ارا و
بیابانی پس بدرجسته باشد اشترازی و بران اشترازی و باشد طعام و آب و بی بس نامید
شده از اشترازی آمده باشد بر رختی و تکیه کرده باشد در بیابانی و در حالتی که نمیداشده است از اشترازی
پس در میان او قاتل بودن و بی چنین بناگاه حاضر شده باشد باین اشترازی که اشترازی است
و پیش او پس گرفته باشد مهر او را و گفته باشد از غایت شادمانی که خدای تو نعم و توبه نهی و
من پروردگار تو ام خطا کرده باشد از غایت شادمانی و حضرت شیخ الاسلام مرشد الحواصی العوام
آن شیخ نامی ابو نصر احمد جامی قدس الله سره العزیز در کتاب مفتاح النجات میگوید که مقام توبه
از جمله مقامات فاضله است و بلندتر است و نایب حقیقی از همه خلق نزدیک خدای عزوجل عزیزتر
و گرامی تر و دوست تر است و در شان ایشان است که ان الذی یحب التوابین و یحب المتطهرین
و توبه بر حمله مومنان فرض است چنانکه میگوید الله تعالی و توبوا الی الله جمیعاً ایها المؤمنین
لعلمکم انکم لکن و همه فلا حجابها و توبه است و هر فرض که سه است هر یکی را وقتی معلوم است
چون نماز و روزه و زکوة و حج و وضو و غسل و امثال این همه بوقتی و پیوسته است تا آن
وقت درینابد آن فرض بر کسی لازم نشود مگر توبه که هر نفسی که بر زنی توبه است متعارف بر توبه واجب گردد
بطاهر و باطن و همه عالم صلوات الله و سلامه علیه میگوید یا ایها الناس توبوا الی الله و استغفروا فان
الغفر الی الله فی الیوم مائة مرة گفت من هر روز صد بار توبه میکنم زیرا که هیچ انفس از آدمی بر نیاید
که نه آلائش دارد خاصه از اغائب نیاز زیرا که راغب دنیا را دوست دارد و دوستی دنیا بر خطای
است چنانکه رسول گفت صلی الله علیه و آله وسلم حب الدنيا راس کل خطیئة بدانکه هر شبان رسیده
بست و چهار هزار نفس از آدمی بر آید چون این نفسها در رغبت دنیا و دوستی وی برزخ جمیعیت
باشد بست و چهار هزار جمیعیت هر روزی از دیوان وی بر آید که او از خود جمیعیت نداند و از آن
غافل باشد چون احوال چنین باشد می نگرد استغفار باید کرد و یا چون مرتایب گردد و آنچه توبه است
بجا آورد و از حلاوت توبه خبر یابد این همه انفس وی طاعت گرد و اکنون می نگرد این بیضاوت

بدین پنج از دو که شرط توبه است بشنو که شرط توبه سبب است پشیمانی بایل و عذر بربان و بین بازماندن
 از گناه اصل توبه و غنیمت این چیز است شاخاست هر که دست بشا خدای این نند و با خلاص
 و راستی این بجا آورد این مقام که یاد کرده آمد و پرا حاصل آید و او دل که دوازده اولیای خدای عزوجل
 جسدیقی از جسدیقان او و ادبالی از ادبالات او ویرا که کلید همه چیزها توبه است و سر همه دولتها و دستها
 توبه است و حکایت است که فضیل عیاض رحمترا دیده علیه توبه کرد و از راه زدن و مالها بجهان میداد و بودی
 بیاید و بروی شمی که بود که ترا پیروی جن باید داد و او را پنج چیز بخانده بود که بدو دادی و او را گفت که
 که مرا بکل کن که هیچ ندارم که ترا خشنود و کنم جهود گفت من سوگند خورده ام که تا مال بمن ندی ترا
 بکل کنم فضیل گفت اگر من چیزی داشته باشم با تو این سخن نگفتم جهود گفت دست در زیر این جامه کن
 که راست بیرون آتا ترا بکل کنم فضیل دست و زیر جامه کرد و مشتق از بیرون آورد و بوسی داد و بود
 گفت اسلام بپوش کن من در توبه خوانده ام که هر که از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم توبه کند
 بر راستی خاک در دست دی زر گردد و چون خواستم که بدانم که توبه بین که میگوید راست هستی یا نه در
 زیر جامه زر بنمود و بپوشتم که دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم حقست توبه که توبه حقیقی است و بر دست دی مسلمان
 شد چنین بسیار بوده است و است و ازین چند واقعات تا میان مراد پیش رفته است و ما معلوم
 است و توبه بین بضاعتی نیست که کسی قدر آن بداند توبه نجات مراد آنست و حیات و است
 و پرورش جانست و پاک آخرت و تخم مروت است مراحت روح است و سرور مومن است
 و تقای و درو گناهان است و در هم ریش و در مندانست و جل افتادگانست و دلیل کم شکاکانست
 و نور بصیرت رونندگانست و مقلح منج جماعتست و صدق لطف ناطقانست و قدم استقامت
 شقیانست و استراحت خوف خایفان است و مبشر استیاد حیاتست هر خصم که خشنود توبه ای کرد
 خشنود کن و باقی که بماند من از فرزانه خود خشنود و کنم باری بیاید دانست که هر مقامی جدا گانه
 توبه باید کرد و عاصی را از گناه توبه باید کرد و مطیع را از طاعت دیدن و در از اینداشت و عالم
 را از حسد و نفیم را از خوشنیتن دیدن توبه نه آن گوهری است که هر کس بدست تواند آورد و با
 قیمت بی بها است که هر کس قیمت آن نداند صد هزار گناه کار جانی خاکی را بیامزد و صد هزار
 سونین منجس را چنان بگریزد که کی را توبه کرد است نکند پند از که توبه چنین خود کاری است با سبک

بضاعتی منه هزار خلق بر برایمان در آیند که یکی بدر تو بود و برینا بد و هر که این سعادت در نیافت و این
 نور بر وی نیافت از حضرت عزت خطاب وی این باشد و من لم تیب فاولیک هم الظالمون
 و اگر کسی بدین مقام نرسد نو میباید بود و تا بیا نزد و صحت باید داشت و شست و پخت
 با ایشان باید کرد تا موافق قول خدای جل جلاله و رسول او باشد علیه السلام که حق تعالی میگوید
 ان الله یحب التوابین و یحب الظالمین در رسول صلی الله علیه و سلم گفت راس کل طاعه یحب فی الله
 و حب اولیاء الله تمام شد سخنان حضرت شیخ الاسلام شیخ احمد جام قدس الله سره و اما خاصیت
 توبه شکستن آنست که چون امتان پیشین توبه شکسته بر ایشان منقح واقع شدی یا هلاک شدند
 تا غفلت و گیر واقع شدی منقح عبادت است از آنکه صورت بتبدل گردد و صورت اذنی مثل
 صورت بوزنه یا خوک یا خر و درین امت توبه شکستن اگر چه در ظاهر تاثیر نمی کند اما در باطن میکند
 نقص عبادت و توبه اصحاب بهمت موجب منقح آمدن و هلاک و بهمت پس خدا آن قوم را
 بوزینه کرد و چون که بوزنه حق شکستند ابر سر و نه اندرین امت نباشد منقح تن و لیک منقح ولی بود
 ای ذوالفطن از هر سی صد هزاران بشیر و کشته از توبه شکستن خوک و خر و این حضرت کرد
 توبه شکستن مذکور شد بقای آن بطور آنست که دیگر بار بسر توبه نیاید و بران نقص ثابت باشد اما اگر
 بعد از توبه شکستن باز توبه کند و آن رخنه که در دین او بسبب توبه شکستن پدید آمده باشد تبارزه
 توبه تازمه بسد و گرداند آن حضرت منقح شود و از نیمی معلوم گردد که چون توبه درست شود باز
 شکسته گردد و این توبه شکستن مانع توبه دیگر نیست بلکه اگر صد توبه کند و نقص او تکرار یابد مانع
 توبه دیگر نیست و اسأله التوبه یعنی میطلبم از خدای سبحان قبول توبه را فالحمد لله بلکه توبه بی غمی میاید
 یکی بمعنی بازگشتن از گناه بحضرت حق سبحان و این صفت بنده است و دوم بمعنی قبول کردن توبه
 و این صفت حق است و ستمن میشود و لفظ علی مانند آن العبد اذا اعترف و تاب تاب الله علیه
 سوم بمعنی توفیق توبه و این صفت حق است و ستمن شود و لفظ علی همچنانکه در آیه کریمه تاب الله
 علیه کریمه بود و همچنین که در آیه دیگر واقع است یعنی و تب علینا انک انتا توبنا لرجم و معنی اول
 اغلب و اشهر است از روی احتمال از دوم و دوم از سوم و فرق میان دوم و سوم آنست
 که معنی دوم در موافق استمال سبب نیست بلکه توبه بنده بخلاف معنی ثالث که سبب نیست بلکه توبه بنده

و اگر گفته شود بعد از آنکه گفت و التوب الیه و توبہ کرد چه اگر گفت کہ می طلبم از وی قبول توبہ را یا آنکه حق سبحانہ
 غرم و ہو الذی یقبل التوب عن عباده یعنی حق سبحانہ آنست کہ قبول میکند توبہ را از بندگان خود و نیز
 و همچنین آید کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان العبد اذا عترف و تاب تاب اللہ علیہ یعنی بدست
 سجدہ اقرار کند گناہ و توبہ کند قبول میکند حق سبحانہ توبہ را و جواب گویم کہ میتواند کہ طالب قبول
 توبہ بعد از کردن توبہ از جهت کبیر نفس باشد باین معنی کہ توبہ آنست کہ مثل توبہ سائر تائبان باشد
 در اخلاص و ایمان قبول نیست پس میطلبم از وی این را کہ قبول کند این توبہ را از راه فضل یا پناہی
 کہ این توبہ است مسبوق بذو عظم قبول او است بعد از وی میطلبم از وی این را کہ قبول کند
 این توبہ را از راه عنایت و این برویہ قصہ دشنی قاتل امیر المومنین حمزہ است رضی اللہ عنہ
 کہ بعد از قتل حمزہ پشیمان شد و داعیہ ایمان و توبہ درو پیدا شد اما مترد بود کہ با وجود قتل حمزہ آیا
 و توبہ از وی قبول باشد مانی گویم میتواند کہ مرادش آن باشد کہ میطلبم از وی توبہ ازین توبہ بی
 اخلاص چنانکہ بعضی گفته اند استغفار و توبہ است با تضرع و توبہ با محتاج است توبہ است کہ آنرا حال گذشته توبہ وجودی
 کنی توبہ ازین توبہ بگو + نفس تو از بس کہ اندخیرہ سر + بہست عذرت از گناہ توبہ تر + می
 بیاید آب تاب توبہ را + شرط شد برق و سبحانی توبہ را + و بعضی از اخلاص نیز می فرمایند سر
 از عشق تائبان سیم غنیم توبہ + و ز شرب مدام و ملان مشرب توبہ + و رعل ہوس گناہ و بر لب توبہ
 زین توبہ نادرست یازب توبہ + و در کشف آورده کہ اعرابی درآمد مسجد رسول صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم گفت آمدش پیچیم از تو و باز میگرددم توبہ و بکبیر توبہ گفت پس وقتی کہ فایز از نماز
 شد گفت اورا حضرت امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ کیا بند یعنی ای فلان سرعت زبان
 با استغفار و توبہ گذابان است و توبہ محتاج توبہ است پس گفت یا امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ
 خیر چہ است توبہ پس گفت امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ کہ توبہ اسمی است کہ واقع میشود
 بر شئی یعنی شئی باید یا توبہ درست آید اول بدست برگان گذشتہ و دیگر قضای فرایض
 ضایع شدہ و دیگر بر مقام و دیگر گذاختن نفس بر طاعت ہمچنانکہ تربیت کردہ اورا در محبت
 و دیگر چشمانیدن تلمنی طاعت ہمچنانکہ چشماندہ اورا شیرینی گناہ و دیگر گرتہ بجای خندہ کردن
 گناہ یا گویم میتواند کہ مرادش آن باشد کہ میطلبم از وی توبہ و دیگر این اشارت باشد بقوت نفس

منشی

اماره که باعث سرعت نقض توبه اولست باین سنی که توبه کردیم شکسته شد فی الحال بیس میطلبیم از وی
 توبه دیگر یا گویم میتوان که مرادش آن باشد که میطلبیم توبه برای عاصیان دیگر پس این هر دو توبه
 آن باشد که کسی بجهت خود استغفار کند و بجهت دیگران نیز چنانکه حق سبحانه و تعالی پیغمبر را صلی الله علیه و آله
 فرموده است استغفر لذنبک وللمؤمنین والمؤمنات و خبر داده از نوع علیه السلام که میگفت رب
 اغفر لی و لوالدی و لمن دخل بیتی مؤمناً و خبر داده از انصار که میگفت ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا
 بالایمان یا گویم مرادش آن باشد که میطلبیم از وی بقای توبه را پس اینجا مضامین مقدر باشند
 چنانکه بعضی از افاضل گفته اند ای زهر روی همه روی توبه روی هر ذره زهر روی توبه
 کار حاجت کنه در زدن + عادت نوگنه آمرزیدن + توبه از بنده بود و هست نهادن توبه
 آنست کش از نسبت کشاده باز بر بازنگن هر دو توبه + توبه ده توبه شکن هر دو توبه + جامی
 دل شده رانجش بجات + توبه روزی کن بر توبه ثبات + یا گویم مرادش آنست که میطلبیم از وی
 توبه بجهت گناهان آینده همچنین که توبه کردیم از گناهان گذشته و این اشارت آنست که بر توبه
 خود اعتمادی ندارد بجهت قوت نفس اماره و بعضی گفته اند که هر که توبه کرد و از گناهانی واجب است
 بر و تجدید توبه و ندامت هر گاه که یاد کند گناه را پس میتواند که مرادش آن باشد که میطلبیم از وی
 توبه و ندامت را هر بار که یاد کنیم از گناهان خود را یا گویم توبه اول از گناه است و توبه دوم از باب
 سلوک است که آن توبه است از مرتبه ادنی که از وی ترقی نموده یعنی توبه که در گناهان
 میطلبیم از وی توبه از مراتب نیز یعنی میطلبیم این را که اینجا رسم که توبه از مراتب نیز کنیم همچون
 سالکان یا گویم که مراد از هر دو توبه اسباب سلوک است پس معنی و اتوب الیه و اسأل التوبه
 آن باشد که توبه میکنیم از مرتبه گذشته و میطلبیم از وی توبه را ازین مرتبه که در آنم فی الحال یعنی
 میطلبیم از وی این را که ازین که در آنم بگذرند تا توبه کنیم از وی لکم السلام أنت السلام
 یعنی التی تویی سالم و منزه از هر نقصانی و آفتی و توفیق خبر از برای قصد هر سلامتی است
 و رذات او زیرا که در واقع سالم از هر نقصانی و آفتی نتواند بود الا ذات او و حمل سلام که
 مصدر است بر ذوات از برای مبالغه است مانند رجل عدل و مشک لسلام یعنی التی
 سلامت مخلوقات از آفات و مکرهات و الیک مرجع المسالیم یعنی توبه خواهی بود

سلامت یعنی سالم از فنا تو خواهی بود و پس تو غیر تو همه قانی خواهند شد مانند کل شئی الگ الا وجه و
 یک احتمال دیگر اینست که یعنی توئی مرجع سلامت هر مخلوقی و هر شئی که محتاج الیه چیز نیست و چون
 او را مرجعی آن چیز بگویند زیرا که بازگشت آن چیز و وجود آن شئی است چنانکه گویند و دید مرجع
 خلق است در حوائج یعنی رجوع خلق در حوائج بسوی اوست اما بدین تقدیر و الیک یرجع السلام
 افاده نمیکند چنانکه در کتاب السلام و این موجب تکرار است پس محل بر معنی اول اولی باشد و بعضی
 روایات آمده که جبرئیل علیه السلام آمد نزد یک رسول صلی الله علیه و آله و سلم و گفت پروردگار
 تو سلام میگویی پس گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که اللهم انت السلام و مشک السلام و یک
 یرجع السلام و بدین تقدیر سلام دوم یعنی سلام تحیه است یعنی آلی توئی سالم از هر نقصانی دانی
 و از است سلام بجا و بتو باز میگردد و سلام باین معنی که سالم از فنا تو خواهی بود و پس و یا مرجع سلامی
 توئی چنانکه بنا بر السلام یعنی زنده دار ما را ای پروردگار ما میلازمه از آفات و گرفتاریها
 و او خلصا و السلام یعنی در آمار ما در دارالسلام و دارالسلام را بدین آیه و الحمد
 یسبحون و السلام تفسیر بطلب جنت کرده اند اما تفسیر این آیه که در سوره بقره واقع است
 یعنی قوله و یسبحون الذین آمنوا و عملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار چنان گفته اند
 که جمیع که در دنیا در بهشت بر جنات بخت آنست که بهشتیان را بران و جوی که این عباس رضی الله عنه
 ذکر کرده است بهشت است جنات فردوس و جنات عدن و جنات نعیم و دارالخلود و جنات المأوی
 و دارالاسلام و دیگرین و در هر یکی از این بهشتها مراتب است و درجات متفاوت که تفاوت اعمال
 و پوشیده نمائند که دارالاسلام بدین تقدیر بهشت مخصوص است نه مطلق بهشت پس این دو
 تفسیر به هم مخالف باشند و سلام مذکور را بسبب نوع تفسیر کرده اند یکی آنکه او نام خداست پس نه
 یعنی در آمار ما در نمازی خود که بهشت است و دوم آنکه سلام بمعنی سلامتی است که مصدر است یعنی
 دار سلامتی از آفات و مکر و همت و از فنا و انقضا و دوم آنکه مراد از سلام سلام تحیت باشد
 و بهشت را دارالسلام از آن گویند که ملائکه سلام میکنند بر اهل بهشت چنانکه حق سبحانه فرمود
 که و الملائکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم یعنی ملائکه می در آیند بر ایشان از هر در
 همچنین گویان که سلام علیکم و کثرتی که مفهوم میگردد از کل باب می تواند که آن اعتبار باشد که خاص

هر یکی از اهل بهشت درسی دارد پس خانهای ایشان را در مد باشد و عیون اند که بان اعتبار باشد
 که هر یک خانه از خانهای اهل بهشت در مد در مد باشد چنانکه بعضی خانه اهل دنیا را نیز در مد می باشد
 پس ملائکه از هر درسی می در آیند و سلام میکنند بر ایشان بلکه حضرت خالق بهشت و ولی بهشت رب
 رحیم حضرت خداوند کریم عمت آلا و ده بهشت تمامه از غایت شده پروری و نهایت مرحمت گسترده
 بنفس خود بر اهل بهشت سلام میگوید چنانکه گفته سلام قولاسن رب الرحیم و تفصیل این قصه بهشت
 که در سنن ابن ماجه آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم که در میان اوقات بودن اهل بهشت
 در رفعت و ناز خود بناگاه مرتفع گردید یعنی ظاهر گردید و از جانب بالایی برای ایشان نوری پس دراز
 می شد یعنی مشربسوی آن نور پس بناگاه پروردگار مشرف شده بر ایشان از بالایی ایشان گوید
 السلام علیکم ای اهل بهشت و اینست قول سبحانه که سلام قولاسن رب الرحیم پس نظر کنند بایشان
 و ایشان نظر کنند بوی آن زمان که در حجاب شود از ایشان و باقی ماند نوروی چنانکه در حدیث
 یعنی بسیار خیر و نفع تو ای پروردگار ما و برکت عبارت است از کثرت خیر و تبارک را در سوره
 اغراف و در آن آیه که تبارک الله رب العالمین تفسیر کرده اند بتعالی بسبب حدانیت الوهیت بتعظیم
 بسبب فروانیت ربوبیت و در سوره مؤمنین در آن آیه که تبارک الله احسن الخالقین تفسیر کرده اند
 بتعالی و رفعت در علم و قدرت و در اول سوره فرقان تفسیر کرده اند بدو وجه اول بتکثیر خیر دوم
 بتزاید بر هر چیزی یعنی بتعالی از هر چیزی در صفات و افعال و در آخر سوره الرحمن که تبارک اسم
 ربک فی الجلال و الاکرام تفسیر کرده اند بطلاق تعالی و رفعت بی آنکه تعقیب کرده باشند تعالی را بعلم
 و قدرت یا بصفت و افعال و اما چون اینجا بقابل تعالیت اقتاده مناسب است که او را تفسیر
 کرده شود یعنی تعالی یعنی بر تکرار خیر و تعالی است یعنی فاعلی بر هر چیزی بقدرت تمامه یا سرشته اند
 صفات مخلوق یا و الجلال و الاکرام یعنی صاحب مقتضای مطلق و صاحب فضل تمام بخیرین
 گفته اند و تفسیر این آیه و کل من علیها فان و یقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام و عرض ازین
 قول تبارک ربنا و تعالیت یا و الجلال و الاکرام متدعای اجابت و دعای است که جایز است
 بالسلام و او خلقت و السلام بوسیله ذکر صفات کمال او یعنی اجابت کن این و دو عامه را بکثرت
 آنکه بسیار است خیر و نفع تو فاعلی و عالمی بر هر چیزی بقدرت تمامه و متدعای و دعای است که جایز است

و همانا آن وصاف فضل عامی اللهم لك الحمد الحمد الذي هو اعظم الحمد يعني آلهی تر است حمدی
که وفا کند و رسیده نعمتهای تو که بجا و اصل شده است و معنی حمد وصف کردن است بخوبی هر وجه
تفطیم و تکلیف و فنی هر چه که یک یعنی برابر می کند باز یادتی گرم تو که بعد ازین واقع شود در
دینا و آخرت بدانکه مکافات از کفو است و کفو چیزی است که مساوی او باشد و مکافات را
در کتب لغت تفسیر کرده اند بجز او دادن کثی را بکثر دارش و اما این معنی اینجا مستقیم نیست پس بجزورت
مکافات را حمل کرده شد بر معنی مساوات زیرا که این معنی هم مناسب این مقام است و هم سبب
ماخذ مکافات که آن کفو است و گفته اند که فاضلتین حمدا نیست که الحمد لله الحمد ایوفانی الحمد
یکانی مزید که تا اگر شخصی سوگند بخورده باشد آنکه فاضلتین حمدا را بگوید چون این حمد گوید سوگند خورده
راست کرده باشد الحمد یک محاسبه است ما علمت منها و ما لم اعلم یعنی حمد میگویم تمام
آنچه حمد را تو آنچه دانسته ام ازینها و آنچه ندانسته ام و محاسبه جمع حمد است یعنی میگویم اول و سر
سیم ثانی و محاسبه میسی است بمعنی حمد گفتن و پوشیده نماند که حمد گفتن بحدی که کسی آنرا
ندانند صورت ندارد و مگر آنکه گرفته شود که مراد آنست که بخواهم و آرزو دارم که ترا حمد گویم جمیع
محاسبه معلومه و مجهوله حمد تفسیر جمیع حمد است و علی جمیع نعمات ما علمت منها و ما لم اعلم
یعنی بر جمیع نعمتهای تو آنچه دانسته ام ازینها و آنچه ندانسته ام و علی کل حال یعنی بر هر حال
یعنی بر هر حال شادمانی و حال سخنی بود در حدیث آمده است که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که
اول کسی که خوانده شود او را بهشت روز قیامت آنا نذ که حمد گویند خدای را سبحانه و شادمانی
و سخنی و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر که گوید تر و عطر سه الحمد لله رب العالمین
علی کل حال مدامی که او باشد نیاید در دوزخندان و نه در دگوش انعموا بالله من الشیطان الرجیم
یعنی پناه میگیرم بجدای سبحانه از شیطان شگسار کرده شده و سبب پناه گرفتن بجدای سبحانه
از شر شیطان آنست که حضرت حق سبحانه فرموده که فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان
الرجیم انه لیس له سلطان علی الذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون انما سلطان علی الذین یتولون و یفوتون
مصلون این آیه آنست که آنچه گفته اند که شیطان سکی است بدرگاه حضرت حق سبحانه که با شنا
کاری ندارد و بیگانه را سیکرد و این که کسی میگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم این معنی دارد که آلهی

سگ خود را نگاه دار چون روی تو آرمیم ما را نگزد یعنی وقتی خواهی که قرآن بخوانی بنه گیسو بپوش
از شیطان سگ را که ده شده که نیست شیطان بر کسانی که ایمان آورده اند و کار خود را بر سر آورده
خود گذارسته اند تحقیق که نیست تسلط او بر کسانی که او را دوست میدارند و فرمان او می برند و بر او
توکل میکنند خبر این نیست تسلط او بر کسانی است که بازگشت میکنند از فدای تقاضای
و در صحیحین آمده که در مورد یونس بن یحیی علیه السلام و آل و سلم و یکی از انان و در دو شام بیادمان
دیگری را در حالتی که در غضب بود بر وجهی که سرخی شده بود بر روی او پس گفت یونس علیه السلام
علیه و آل و سلم که من میدانم که اگر یونس را بر من میزدند و از وی تن غضب که می یابد و در خود او غلبه
من شیطان اگر چه مستطیع است این سگساری شیطان باین منی است که در آن وقت که او
میرود بجانب آسمان تا گوش نه با آسمان و بشنود آنچه ملائکه با یکدیگر میگویند از احوالی که بعد ازین
در روی زمین واقع خواهد شد ستاره را چون سگها بر سر او نهند چنانکه حق سبحانه فرموده و بعد
زینا السماء الدنيا لمصباح و جعلنا ما رجاو ما للشیاطین یعنی تحقیق که زینت داد و ایم آسمان دنیا را
بچراغهای که آن ستاره است و گردانیدیم این چراغها را سگها از برای شیاطین اللهم لا اله الا انت
ترجمه خدا هیچ معبود نیست بخودی و حال معنی آنکه خداوند سبحانه و تعالی معبود و بحق اوست و حق تعالی را تسبیح و تعالی است
للعبادۃ لا تخیر و مقصود اصلی اینست که لا اله الا الله و لیکن از جهت شرف اسم الله تقدیم کرده شده
او را گفته شد لا اله الا هو پس الله ابتدا است و لا اله الا هو خبر است و باید دانست که الله
اسم ذاتیست که مستحی است جمیع صفات کمال را و مخلوق است از وی جمیع صفات نقصان پس
ذکر اسم ذات اشاره باشد بشهوت جمیع صفات کمال آن صفات شهوتیست و سلب جمیع
صفات نقصان که آن صفات سلبی است و شرک یعنی شرکست غیر با او در الوهیت اگر چه یکی از
صفات نقصان است و داخلیت در آن صفاتی که اسم الله مجله دالات دارد بر سلب آن
آنچه چون این صفت نقصان نقصان بود و قبح آنها انقضائهم عند الله و اتفاق نشده بسبب
اول بطریق اشارت و اجمال در ضمن ذکر اسم الله بلکه سلب کرده شد و در انقیاد تفهیم از جهت
کمال اهتمام ایشان سلب و دیگر باید دانست که در سلب این صفت مذموم و در صفت محمود
اول آنکه این سلب دلالت میکند بر جود ذات خداوند سبحانه زیرا که تا او موجود نباشد سلبش کرت

کردن از روی صورت ندارد و دیگر آنکه این سبب ال است بر تو وحدت و صفات الوهیه و
این تو وحدت و لالت میکند بر وجوب وجود ذات او زیرا که هر یکی از قضایای مذکوره در سلب
صفات نقصان سالبه ضروری است چنانکه هر قضیه از قضایای مذکوره در ثبوت صفات کمال
موجبه ضروری است بنابراین آن قاعده که مملات قضایای اعتقادی کلیات اند و مطلقا ایشان
ضروریات پس سلب شرکت سلب ضروری باشد و دلالت کند بر ضرورت وحدت ذات
در الوهیه و ضرورت وحدت ذات در الوهیه مستلزم وجوب وجود است زیرا که ضرورت وحدت
در الوهیه یعنی مستحق عبادت و وجوب وجود متلا زمانه پس سلب شرکت دلالت کرد بر وجوب
وجود ذات و وجوب وجود و موجب هیچ صفات کمال است و سالب هیچ صفات نقصان سبب شرکت
دلالت بر هر چه اسم ذات اشارت است آن پس آنچه اسم ذات اشاره بوجوب و تاکید یافت
تبصیح بسبب اعتدال الالهی و دلالت کرد بر ثبوت ذات و بر وحدت او در همه صفات ذاتیه
و فعلیه او و بر تشریح ذات از هیچ نقصان و باید داشت که هر شخصی که الله لا اله الا هو دلالت میکند
اجمالا تفصیلا دلالت میکند بر وی کلمه لا اله الا الله بلا تواتر الحی القيوم یعنی او
زنده و ایمی که دایم القیام است تدبیر خلق و حفظ او و لفظ الحی نیز مبتد است محذوف یعنی هو الحی
اما قیوم میتواند که صفت حی باشد و میتواند که خبر بعد از خبر باشد یعنی او سبب حی و او است قیوم
و تحقیق معنی قیوم گذشت در اول او را و درین جمله اثبات است آن مدعی را که الله لا اله الا هو
پس گوید که گفته که متقرر در الوهیه یعنی در استحقاق عبادت او است و پس زیرا که او زنده است
دایمی که علی الدوام مشغول است بحفظ و تدبیر مخلوقات و هر گاه که حفظ و تدبیر ایشان او کند
مستحق عبادت ایشان او باشد بخیر او لا تأخذ منه و لا تؤثم یعنی نیکی و او را نیکی
نه جواب و مراد ازین کلام بیان کیفیت تدبیر و حفظ است مطلق را یعنی کیفیت تدبیر و حفظ او
باین نوع است که نیکی و او را جواب سبک و نه خواب گران یعنی هر که غافل نیست از خلق و اگر گفته
شود که قیاس در میان آنست که تقدیم کرده شود نوم را بر سینه زیرا که بعد از لغی سینه که غفلت
تعلیل لغی نوم که غفلت کثیر است بی فایده است چرا که هر گاه او را غفلت اندک نباشد غفلت
بسیار نیز نخواهد بود بطریق اولی اما میتوان که غفلت کثیر نباشد غفلت تعلیل باشد پس عکس در

ترتیب الهی بنیاید گویم این ترتیب بجهت آن اختیار گردیده شده که وقوع مسته و لا اوم در واقع مقرر
 ترتیب است و دیگر باید دانست که در آن آیه که و مهمت کل امیه بر سواکم لیاخذوه یعنی اسیر داشته
 یعنی اسیر کردن پس حاضر است که اخذ اینجانبین مابین معنی باشد اما لازم او باشد که آن غلبیت است
 و در آوردن و حرکت تصرف یعنی غالبی آید بر روی مسته و نه نوم و همین تقدیر حسن ترتیب
 ظاهر است زیرا که میتواند که ضعیف غالب نیاید و قوی غالب آید پس نفی اخذ نوم بعد از نفی اخذ
 مسته فایده داشته باشد و درین کلام یعنی لا تاخذکم مسته و لا نوم نفی تشبیه است بموتوات و آیه
 آنرا که او قیوم است که هر چه او را مسته کرد با نوم انجا حفظ سموات و ارض و غیر ایشان بنیاید زیرا که
 حفظ آنها موقوفست بر ملاحظه اینها علی الدوام پس لا تاخذکم مسته و لا نوم دفع مانع قیومیت باشد
 و گویا گفته که البته او قیوم است زیرا که معنی قیومیت متقی است با وجود ذلک و سببی که مقتضی قیومیت است
 یعنی رحمت و استه که کافی السموات و مافی الارض یعنی از آن اوست آنچه در آسمان است
 و آنچه در زمین است و اگر گفته شود که چه تعرض نکرد بمسائین سموات و ارض گویم بجهت آنکه تعرض
 بمافی السموات و مافی الارض تعرض است بامین اینها زیرا که هر گاه بالا و پایین اذ آن او باشد
 ظاهر است که میباید نیز از آن او باشد و اگر گفته شود که چیزی که در روی زمین است نه در زمین شل و نه
 یا او و پایین است یا از مافی الارض زیرا که مافی الارض شامل است داخل و خارج را چنانکه
 در آیه کبریه اول مافی الارض من شجرة اقلام چه شک نیست که از هر شجره پاره از او در زمین است و پاره
 بیرون و هر دو را مافی الارض گفته و همچنین است حال در آن آیه که ما من و ما فی الارض الا علی الله
 نه قما که بعضی از دواب در زمین است و بعضی بر روی زمین و همه را مافی الارض گفته و موافق نیست
 آنچه در تفسیر آمده که مراد باینها چیز نیست که موجود در ایشان است خواهی داخل باشد و حقیقت ایشان
 یا خارج باشد و ممکن در ایشان آما باید دانست که گاهی چیزه تمام در روی زمین است که بیخ
 از او در زمین نیست و مع هذا و مافی الارض گفته اند چنانکه در حدیث آمده که ملائکه ایشان را
 نزد حق سبحانه بنیاید و ایشان گویند که از کجای می آید ایشان گویند جنت عدن و می آید مافی الارض و پایین را
 افزا و بگویند که در آن آیه که مافی السموات و مافی الارض و ما تحت الثری و باید دانست که فرق است
 میان مافی السموات کافی الارض و میان آنکه مافی السموات و الارض زیرا که ثانی را بر مجموع حمل

لنسر
عباد

می توان که یعنی مجموع سلوات و ارض پس اینها داخل خواهد بود درین مجموع بی تکلف درین
 کلام یعنی که مافی السموات و مافی الارض و فایده است یکی اثبات قیومیت او و آسمانها را زمین را
 چرا که هرگاه اینها مالک او باشند باید که حافظ اینها نیز او باشد زیرا که حفظ مملوک بر مالک نمی باشد
 نه بر غیر و دوم اثبات مدعی اصل است یعنی الله لا اله الا هو یعنی او متفرد است در الوهیت یعنی در
 استحقاق عبادت زیرا که آنچه در سلوات و اراض است ملک او است و چون مالک اینها او باشد
 مستحق عبادت اینها نیز او باشد که غیر مالک مستحق عبادت مالک نیست **من فی الالهی** یعنی کسی که
 یعنی کسی که شفاعت کند کسی را نزد او و نیز اذن و اجازت او درین قول اشارت است بکمال عظمت او یعنی هیچ احد
 قادر نیست بر دفع مراد او از روی اری و شفاعت چه جا آید که مراد او کند و عبادت او مخالفت پس اصل شفاعت
 نزد او دلالت میکند بر عظمت او و باز اینکه شفاعت نزد او محتاج باشد باذن او دلالت میکند بر کمال است
 او و در بیان کمال عظمت او نفی مساوات و مرافات مخلوقات است با او نیز در روی اثبات تفرّد او است
 در الوهیت زیرا که مستحق عبادت عظیم مطلق او است و نیز اثبات آنست که مالک مافی السموات و الارض
 او باشد زیرا که آسمان را ابدی است از مالکی و با وجود عظیم مطلق دیگر تواند که مالک باشد و تعجب که مالک
 آید و تعجب که مالک عظیم یعنی می داند آنچه در پیش مخلوق است از امور آینده در دنیا و آنچه در عقب ایشانست
 از امور گذشته یا آنچه در پیش ایشانست از امور آینده بعد از موت ایشان و آنچه در عقب ایشانست
 از امور که پیش از وجود ایشانست زیرا که کسی که روی با آینده دارد و پشت پا گذشتن یا آنچه
 در پیش ایشانست از امور دنیا و آنچه در عقب رفتن ایشانست از امور آخرت یا آنچه مخفی ایشانست
 و معقول ایشانست یا آنچه در می یابند و معلوم ایشان میشود و آنچه در می یابند و مجهول میمانند
 و آنچه بطول ایشانست **من علم ما لا یحاسبون** یعنی احاطه نمیکند بجزئی از معلومات او یعنی عالم نمی شود
 بجزئی از معلومات او مگر با آنچه او خواسته است که بداند حاصل گمنمی آنکه گفته اند که این جمله یا جمله
 سابق بر مدعی مجموع این دو دلالت میکند بر تفرّد و سبانه و تقالے در الوهیت یعنی در استحقاق عبادت
 زیرا که این مجموع دلالت میکند بر تفرّد او و سبانه و علم ذاتی تام و این تفرّد دلالت میکند بر تفرّد
 الوهیت و در او علم ذاتی علمیت که مافی از ذات باشد و مراد بنام آنست که متعلق به هیچ اشیا باشد و
 از آنست که این مجموع دلالت میکند بر تفرّد او زیرا که اول دلالت میکند بر تفرّد این علم از غیر او پس

این مجموع و کمال است که در تفرد او درین علم و انا آنکه این تفرد و کمال است میگذرد اول ازین جهت است
 که علم ذاتی نام لازم میبود برحق است هرگاه که این علم در غیر او پیدا نشود باید که غیر او خود برحق باشد
 و الا لازم آید انفساک لازم از ما زوم و شرح کبریه السموات و الارض و کجائی داده
 در تود و اعطای کرده است کرسی او اسمانها و زمین را گفته اند کرسی در اصل نام چیزی است
 که بالای او نشسته شود و زیاده نباشد برحق قاعد بلکه متساوی مقعد او باشد و اختلاف است
 در آنکه مراد کرسی اینجا چیست بعضی گفته اند مراد کرسی عرش است بقدریه آنکه الرحمن علی عرش
 است و میس چون عرش با محل استعاره و گفته کرسی نیز خود گفته او را و هر تاولی که در استواری گرفته
 شود و نسبت کرسی تاویل توان کرد و بعضی گفته اند کرسی مجاز است از علم او یا ملک او و اما چون
 تخصیص اعطای سموات و الارض ظاهر نیست زیرا که علم او و ملک او محیط عرش میسر است که گفته
 شود که عرش داخل سموات است و بعضی گفته اند کرسی عبارت است از جسمی که در پیش عرش است
 و محیط است سموات و ظاهر آنست که این جسم عبارت است از فلک ثامن که مشهور است
 بفلک البروج که اوجی است بغایه بزرگ چنانکه در حدیث آمده است که گفت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم که نیست هفت آسمان و هفت زمین نسبت با کرسی که یک حلقه در میان است و بعضی
 گفته اند که مراد اینست کرسی حقیقی بلکه این کلام تصوری و تمثیلی است عظمت او را بطریق فرض
 باین معنی که عظمت او در غایتی است که اگر او را کرسی بودی هر آینه کجائی و ادای در خود آسمانها
 و زمین را و لایق و حفظها یعنی گردن باری سازد و برنج نمی آرد و او را نگاه داشتن آسمانها و
 زمین را حاصل آنکه گردان نمی آید او را نگاه داشتن ابتداء وجه تشبیه این آیه الکبری شتمال است به
 ذکر کرسی یعنی گفته اند در تشبیه این سوره بسوره البقره که او شتمال است بر ذکر بقره و هو العلی
 و هو الحکم یعنی اوست خداوندی که عالی است از شرکت غیر و باریت او در صفات الوهیت او و
 بزرگواری است مطلق که حقیر است همه چیز را نسبت با او و افاضت و خاصیت این آیه است
 که در حدیث آمده گفته پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر که خواند این آیه الکبری را در عقب هر
 نازی فرض قبض کند روح او را حضرت حق سبحانه بنفس خود یعنی بفرز ایل نگذارد و در هیچ مرتبه
 آمده که شیطان گفته با او هرگز که هرگاه بگوید که خواب خود بخوان آیه الکبری را که باشد

بر تو همیشه از جانب حق سبحانه نگاه دارند و نزدیک تو بنیاد شیطان تا آن وقت که ورائی در صبح و آفتاب
 این سخن را گفته بپیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر گفت راست گفت با تو و حال آنکه او دروغ گوئی است
 یعنی اگر چه او دروغ گوئی است و ظاهر آنست که مراد باین نگاه دارند که در حدیث است همین آیه الکرسی
 باشد که جاندار شده باشد و خوانده شود در نگاه دار پیغمبر در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 هر که خواند آیه الکرسی از هر وقت و در هر حال که نیکو کرد از نیکوهای او و جوگر داند از بدیهای او
 از ساعت خواندن آن فرو آمدن از او و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر که خواند آیه الکرسی در وقت
 هر نماز فرض مانع او نباشد از آمدن ربهشت غیر از مرگ و استخوانهای دیگر صدیقی یا عابدی اگر گفته شود که مرگ سبب
 جنت است پس مانع گفته بلکه مانع جوده است گویم مراد از این که نیست غیر توحید نیست که همین مانع نیست از انکار
 که موت مانع نیست پس این مثل آن باشد که دست و در وقت شکایتی اندوست خود میگوید هیچ گناه نداریم غیر از آنکه شمار داد
 میداریم و چون تنی گناه نمی باشد پس و این باشد که هیچ گناه نداریم و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر که
 آیه الکرسی را در وقتی که در آید بخواند خواب خود امین گرداند و او را خدای سبحان بر نفس خودش و بر همسایه
 او و همسایه همسایه او و خانه های که در گرد او است و مراد این باشد که گرداند او را بر نفس خود و آن نیست که
 خوف نفس از وی بردارد یعنی او را محل خوف نفس نباشد و باید که امین در خواب شود گفته اند او ته
 بر قرآن این آیه اما سنت از چشم زخم و سبب زیاده ای شکی نیست و اسباب دینوی و نجات است
 از شر دشمنان و سبب عزت و مهابت است نزد مردمان و غالب شدن است بر دشمنان و سبب کمال
 معنی سه یا پنجاه یعنی منزله و پاکست خدای غرور از هر چه لایق است و در مشکوٰۃ آمده در کتاب طهارت انه
 صحیح مسلم که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که سبحان الله و الحمد لله پر میسازد میان آسمانها و زمین
 پس ازین حدیث معلوم شد که تسبیح مساوی سجده است و فضیلت و حال آنکه در مشکوٰۃ و همین محل از
 صحیح مسلم آورده که الحمد لله پر میسازد و میزان را پس سبحان الله نیز چنین باشد زیرا که برابراند و مرتبه
 ثواب و سبحان الله معنی تسبیح است و معنی تسبیح پاک گردانیدن است و اصل سبحان الله
 ارجح است سبحاننا بوده است یعنی پاک میگردد انهم خدا یا پاک گردانیدند و مقصود ازین نیز است
 که پاک است او چون دانسته شد که اصل سبحان الله تسبیح سبحاننا بوده است باید دانست
 که تسبیح الله را انداخته شد از تسبیح سبحاننا زیرا که تسبیح خداوند سبحان کثیر التوقع است خوف و کبر

مطلوبست پس باقی ماند سبحان بعد از ان اورا اضافت کرده شد یا سم الله تا معلوم گردد که این تسبیح نسبت
 بکدام ذات است پس سبحان الله شد و این سبحان الله این زمان بجای مجموع اسماء سبحان واقع شده
 پس هر اواز سبحان الله این باشد که پاکست خدای سبحان و تعالی و باید دانست که فائده گفتن سبحان الله
 نه آنست که حق سبحان پاک گردد و تسبیح مازیر اگر او پاکست در ذات خود محقق تسبیح کن نیست پس فایده
 اورا حج ببنده باشد که او پاک گردد و گفتن اوست من بگردم پاک از تسبیح شان بپاک هم ایشان
 شوند و در نشان محمد صلی الله علیه و آله و سلم که بخواند یعنی حمد و ستایش مر خدای را سبحان و در مشکوٰۃ آورده
 است در کتاب طهارت از صحیح مسلم که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم الحمد لله پر میساز و ترا
 را یعنی ترا زوی قیامت او نیز در همین محل از مشکوٰۃ آورده از صحیح مسلم که گفت پیغمبر صلی الله علیه و
 آله و سلم که سبحان الله و الحمد لله پر میساز میان آسمانها و زمین و علی التقدير یعنی دم یکدو این حدیث
 شریف مساوات میان تسبیح و تحمید و نیز در مشکوٰۃ آورده و فضل ثانی از باب ثواب تسبیح و تحمید که گفت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که تسبیح نصف میزان و الحمد لله پر میساز و میزان را و این حدیث و آل
 بتفصیل الحمد لله اما اسناد این حدیث قوی نیست پس اعتماد بر اول است و دیگر باید دانست
 که بعضی از عنایات حضرت خداوندی عزوجل آنست بجال بندگان که حضرت حق سبحان و تعالی وقتی که بیان
 کرده نهایت کثرت ذنوب بنده را اینچنین گفته که اسی فرزند آدم اگر رسد گناهان تو بگوید اسی آسمان و بعد
 از ان آمرزش جوئی از من میان آسمانها و زمین بیامرزم پاک ندارم و این حدیث که سبحان الله
 و الحمد لله پر میساز میان آسمانها و زمین را معنوم میشود که بجز گفتن این و ذکر آن قدر ثواب میباشد
 که برابر می میکند با نهایت گناهان بنده و این نیست مگر از کمال مرحمت و ذوق عنایت او بجال بندگان
 و مختصص آورده از مجمع کبیر طبرانی که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که سبحان الله و بعد و و شتر است
 پیش خدای سبحان از کوه رز که صرف او را کسی در راه خدا عزوجل کند و بجهت پیوسته از رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم که او گفته هر که خور و طعامی یا بیاشامد چیزی و بعد از ان حمد خدای سبحان گوید البته حضرت
 حق سبحان از وی راضی گردد و این نیز از کمال مرحمت است که رضای او که مقصود از همه عبادت است
 و سر همه دولتها اوست گفتن یک کلمه حاصل شود و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 من اكل طعاما فقال الحمد لله الذي أطعني بها الطعام فآثر رزقيته من غير حول مني ولا قوة غير الله لما أنعم

من ذوقہ و ما تخریجہ ہر کہ خیر و طعام و گوید بعد از ان کہ این را کہ حمد و المکملہ و ادراک طعام و درویشی من
 گمراہ آیند اور ابی حیلہ از من دبی قدرت من پیام من و ضامی سبحانہ گنایان اول و آخر اور او بچنین است
 کہ گنایان اول و آخر مرزیدہ شود مگر جامہ نو پوشید و گوید الحمد للہ لذی کسی ہذا و ازرقیہ من خیر
 حول منی و لا قوۃ یعنی حمد و خدا منی را کہ پوشید مرا این جامہ و درویشی من گمراہ آیند اور ابی حیلہ از من
 دبی قدرت من و باید دانست کہ فلک و تمجید نہ آنست کہ او ستودہ شود و بخت تمجید مالک او ستودہ است
 و در ذات خود تمجید چنان کہ گفتہ والدہ غنی حید بلکہ فائدہ تمجید بہ راجع است کہ مستحق ستایش میگردد و
 اللہ اکبر شئی تسبیح بار بخواند یعنی خدا سبحانہ بزرگ تر است از ہر چیز و در مشکوٰۃ آورده و در فضل
 ثالث از باب ثواب تسبیح و تمجید و تکبیل و تکبیر از غیر صحیحین کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ اکبر
 پس از ویساں آسمانہا و زمین را و در مختصر حصن حصین آورده از تحم طبرانی کہ گفت پیغمبر صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم کہ لا الہ الا اللہ و اللہ اکبر و کلمہ اند کہ یکی از ایشان ما ثنایت نیست غیر از عشر
 و دیگر می پر میساں آسمانہا و زمین را و باید دانست کہ غرض از گفتن اللہ اکبر طہارت است
 بند و بی چیز را با حق سبحی و برابر نمیدارد و این را خاصیت بسیار است بعضی از ان اینست کہ ہفتی
 در کتاب بحث و تشویر آورده کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ ہر کہ رسد بخدای سبحانہ در حاجت
 کہ برابر نمیدارد و با چیز ہر را و در دنیا باشد ہر دے مثل کوہا از گناہ آمرزد اور انکہ
 سبحانہ این حدیث مذکور است و در مشکوٰۃ و در فضل ثالث از باب استغفار و امام حجۃ الاسلام امام
 محمد غزالی قدس سرہ گفت معنی اللہ اکبر اینست کہ او بزرگتر است از آنکہ در یاد حقیقت اورا
 غیر او آنکہ او بزرگتر است از آنکہ گفتہ شود کہ او بزرگتر است از ہر چیز زیرا کہ غیر او را بزرگ
 نیست و جنب بزرگی او بلکہ غیر او موجود حقیقی نیست پس چون توان گفت کہ او بزرگتر است
 از ہر چیز و پوشیدہ نمائید کہ عدم ستویہ غیر او کہ غرض از اللہ اکبر آنست درین تفسیر اظہار است
 و در حدیث آمدہ کہ انرا اسی الحرق فلیطفہ بالنکیر یعنی ہر گاہ کہ کسی بمیکہ آتش افتادہ و در چیزی میسوزد
 فروتان اورا بگفتن اللہ اکبر و اہل حدیث گفتہ اند این معنی مجرب است پس دور نیست کہ آتش و درخیز فرو
 نشین بگفتن این کلمہ چنانکہ مذکور شد و در بیان غرض از گفتن اللہ اکبر لا الہ الا اللہ و حمد و تمجید
 لا الہ الا اللہ و الحمد و ہو علی کل شئی قدیغذہ بار بخواند یعنی نیست مہم و برحق مگر خداوند تعالی

مفسر

نماست نه شریکی اور اور الوہیتہ اور است ملک و اور است محمد و اور همه چیز قاهر است و لفظ محمد
 حال است از الله و تاکید صریحی است که در لا اله الا الله است یعنی مجبوری بر حق الله است
 و پس در حالتی که یگانگی است در الوہیتہ و ملک منہی باطن قبایلی است و اگر صفت نبی باشد مراد از و
 اقتدار است است اگر او صفت خلقت باشد مراد از و خلافت اینجا صفت آله است پس مراد از الوہیتہ
 چنانکہ اہل تفسیر گفته اند و تفسیر آن آیتہ و لم یکن کہ شریک فی الملک زیر کہ اگر کسی سلطنت باشد
 راست نیست بحسب این معنی کہ و لم یکن شریک فی الملک همچنین اینجا اگر ملک کسی سلطنت باشد حضرت خداوند تقدیم خبر است
 نیست بحسب ظاهر مگر اگر او ملک حقیقی باشد تمام چهار تسبیح و باید دانست کہ سبحان الله و الحمد لله
 و لا اله الا الله بهتر است بنده را نزد خدا می سبحان از مال و فرزند چنانکہ گفته اند لا اله الا الله و لا یسجد الا لله
 و الباقیات الصالحات غیر عز ربک تو ابا و خیر املا یعنی مال و فرزندان زینت حیوۃ دنیا اند یعنی نیست
 آدمی بشیون دنیا و دنیا آخرت و فانی میشوند غنقریب و باقیات و صالحات یعنی فصلتای نیکی کہ
 باقی اند شدہ آن ابدال ابا و بهتر است نزد پروردگار تو از مال و فرزندان و حال آنکہ از جمله باقیات
 صالحات است سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر باقیات همه اہل تفسیر و در صحیح مسلم
 آمده کہ گفت پیغمبر صلی الله علیہ وآلہ وسلم کہ ہر کہ گوید سبحان الله و عقیب ہر نماز بخواند و حق سبحان
 سی و سہ بار کند الله سی و سہ بار و الله اکبر سی و سہ بار پس مجموع تو دہ و نہ است و گوید و عقیب نماز
 دہ بار این کلمہ را کہ لا اله الا الله و حمدہ لا شریک لہ لا اله الا الله و الحمد و علی کل شیء قدیر آمرزیدہ شود
 خطای او اگر چه باشد مثل گفت در یا ہادی و در صحیح مسلم آمده کہ گفت پیغمبر صلی الله علیہ وآلہ وسلم کہ نماز
 سخنان چہار است سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و در روایتی آمده کہ دوست برین
 سخنان نزد حق سبحانہ چہار است ضرر نمیکند ترا بہر کہ ام کہ آبتدا کنی و اگر گفته شود کہ در حدیث آمده کہ
 افضل الذکر لا اله الا الله باشد پس ہر چہ چارچون افضل باشند گویم لا اله الا الله افضل مطلق است و
 آن سہ افضل اضافی یعنی نسبت باقی پس منافی نباشد میان فضیلت لا اله الا الله و فضیلت مجموع
 و نیز در صحیح مسلم آمده کہ گفت پیغمبر صلی الله علیہ وآلہ وسلم ہر آنہ این کہ گویم سبحان الله و الحمد لله و لا
 اله الا الله و الله اکبر و دست تراست پیش من از آنچه آفتاب بروی طلوع کردہ است و نیز سبحان الله
 گفتن صدقہ ایست و نیز الحمد لله گفتن صدقہ ایست و نیز الله اکبر گفتن صدقہ ایست و نیز لا اله الا الله

در وقتی که در صبح در آید لا اله الا الله و حده لا شریک له له الملك وله الحمد وهو على كل شئ قدير باشد
 این گفتن اورا مقدار آزاد کردن بنده از فرزندان اسمعیل علیه السلام و نوشته شود و برای دس
 و خوشی و فرو ریخته شود از وی ده بدی و بلند گردد انیده شود برای وی ده درجه و باشد در پناه از
 شیطان تا شب در آید و اگر گوید این کلمات را وقتی که در آید در شام باشد و یا مثال این تا در آید
 در صبح و پوشیده ماند که چون یکبار گفتن مثال یک بنده آزاد کردن باشد پس ده بار گفتن ده بنده
 آزاد کردن باشد و در مختصر حصین آورده از صحیح مسلم و سنن ترمذی که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 که بهترین آنچه گفتیم من و پیغمبران پیش از من اینست که لا اله الا الله و حده لا شریک له له الملك
 وله الحمد وهو على كل شئ قدير و ویرگیست اسماوت آورده که در صحیح است هر که گوید این کلمه بی
 الا الله و حده لا شریک له له الملك وله الحمد وهو على كل شئ قدير چنان بود که چهار بنده آزاد کرده باشد
 از فرزندان اسمعیل علیه السلام و تیر در کیمیا آورده که فضیلت تسبیح و تملیل در حق درویش زیاده
 بدان سبب است که دل درویش بطلست دنیا تاریک نشده باشد و صافی بود یک کلمه وی که گوید
 همچو تخمی باشد که در زمین پاک افکند اثر بسیار کند و ثمره بسیار دهد و ذکر در سوره که بشوید آنگه بود
 همچو تخمی باشد که در شورستان افکند باشد اثر کمتر کند لا اله الا الله الملك الجبار یعنی
 نیست مبدو و کبر حق مگر خداوندی که بادشاه جبار است بد آنکه ملک و مالک هر دو در لغت یعنی باد
 آمده است و اما تفسیر مالک یوم الدین فرق کرده اند میان این دو و لفظ بانوخی که گفته مالک از
 ملک است کسبه و میم که آن تصرف است و را عیان مملوک که بهر نوع که خواهد و ملک از ملک است
 بضم میم که آن تصرف است بامر و نهی در ماموران و دیگر باید دانست که ملک بضم میم اعم است از
 ملک بضم میم زیرا که میتوان که کسی را تصرفی باشد اما ملک بضم میم که بادشاهی است نباشد و جبار
 که بمرکز خلق را بر هر چه خواهد پس جبر بمعنی جبار باشد و بعضی گفته اند جبار آنست که اصلاح کند حال خلق
 پس جبر بمعنی اصلاح باشد و از اینجا است نیز نقصان او باید دانست که جبار صیغه مبالغه در صفات الله
 گاه باعتبار کیفیت است و گاه باعتبار کمیت و گاه بهر دو اعتبار لا اله الا الله الواجد القهار
 یعنی نیست مبدو و بر حق مگر خداوندی که یگانه است که غالب است بر همه چیز لا اله الا الله
 الواجد القهار یعنی نیست مبدو و بر حق مگر خداوندی که یگانه است و غالب است بر همه چیز

و نیک آمد زنده گنایان را و معنی غزوة غالبیت است بر غنیمت و به آنکه عزیز را در کتب تفاسیر و شرح
 احادیث باین معنی که مذکور شد تفسیر کرده اند و در تاج الاسلام گفته که غزوة یعنی بے همتا نیز می آید
 پوشیده نیست که غزوة در مقابله دلیل بذال محب که بمنجه خواست نیز می آید پس اگر غزوة را درین مقام
 بر یکی ازین دو معنی اخیر حمل کرده شود تا مکرر لازم نیاید نظر بقمار طائی از وجهی نیست و غفار صیغه
 مبتالنه است و مبتالنه در مغفرت حق سبحانه باین اعتبار است که او آمرزنده است صغیره و کبیره را و غیر
 تنها و آمرزنده است خطا و عیب را و پوشیده و علانیه را و کشته و زنده را و کثیر را و نادر را و غیر
 گاران بسیار را و غیر سرزنده است اگر چه گناه کار تو به بتکبار شکسته لا اله الا الله الکبیر الکبیر
 یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوندی که هم پوشنده عیبها و کرم یعنی بزرگواری آید و غیر معنی ذات
 کثیر الخیر و البر که می آید و از اینجا گفته اند که الکبیر هو السامع یعنی جو امر و سی آسمان است و السب
 درین مقام اخیر است تا مکرر لازم نیاید نظر لطیفی که در آن تو هست که لا اله الا الله العلی العظیم
 لا اله الا الله الکبیر المتعال یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوندی عظیم الشان فایق
 بر همه چیز قدرت نامحدود و متعال گاه می آید یعنی سرکشنده از لغت مخلوقات لا اله الا الله
 خالق البلیل و النهار یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوند تعالی که او معبود در هر یک از اینها یعنی
 شب و روز و در آن باشد لا اله الا الله العلی و البلیل یعنی نیست معبود
 بر حق مگر خداوند تعالی معبود در هر یک از اینها یعنی شب و روز و در آن باشد لا اله الا الله العلی و البلیل
 باشد در وی لا اله الا الله المذكور بکل لسان یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوند تعالی
 که مذکور است هر زبانی یعنی هر جانداری که هست بزبان خود او را یاد میکند اگر چه زبان او را
 هر کس نداند چنانکه گفته اند سرخان چین بهر جا می آید و خواتین را با سطل می آید و بیک جا ندانند
 و غیر چنانچه در همه شیعیان مشغول اند چنانکه حق سبحانه فرموده و ان من شیء الا نسج بجمه پس زنده
 بزبان قال یا میکند و غیر زنده بزبان حال و لسان الحال الطق من لسان المتقال و نمیتواند
 که مراد از زبان لغت باشد چنانچه در آیه کریمه و من آیاته خلق السموات و الارض و اختلاف است
 و الواکم و الالهات تفسیر کرده اند و نیز در عرف گفته میشود فلا کس زبان عرب میداند یعنی
 لغت عرب میدانند لا اله الا الله المعروف بکل احسان یعنی نیست معبود بر حق

مگر خداوندی کہ مشہورست بہ نیک لا الہ الا اللہ کل یوم ہونی شان حاصل آئینہ انگشت
 معبود برحق مگر خدا ہی سبحانہ و در ہر روزی او در کاسیت و جملہ نامانے جملہ اسیت مستقلہ کہ ارتباط
 تبارد با قبل خودمانہ یعنی رہتا در ان قول کہ لا الہ الا اللہ یعنی رہتا مگر آنکہ اینجا موصوفی تقدیر کردہ
 کہ بر ان تقدیر صفتہ اللہ میشود مانند الذی کل یوم ہونی شان و در حدیث آمدہ کہ بعضی از کاراویغی
 در ہر روزی نیست کہ یی آمد و گناہی و در وی کند اندہی را و رفت یی دہد قومی را و سے اندازد
 و دیگرے را و بعضی گفتہ اند در ہر روز کینہ کارا و نیست مادہ خلق جمے را از عدم بوجود سے آر و
 و مادہ خلق جمے را از جمادی بہ بنانی می رساند و از ان جمے را از بتانی یا حیوانی بصلب پدر
 می برد و از ان جمے را از صلب پدر بر جمہ باور منتقل می سازد و جمے را از جمہ مادر بیرون سے آر و
 و شیشے را بیرون آوردہ بقای دیو و حیوانی را از بقای تمام عقل می رساند و پارہ از عاقلان را بر ریہ بلوچ ستر
 و پارہ از یانغان را سلمان می سازد و پارہ از مسلمانان را از طلب سے دہد و پارہ از اہل درو را
 مویہ می گرداند و پارہ از زیدیہ را اسالک می سازد و پارہ از سالکان را از اہل قرب می سازد و مارا
 از اہل قرب را کامل می سازد و پارہ از کالان را تکمیل میسازد و گفتہ اند این قول کہ کل یوم ہونی شان
 اشارہ بر وقوف ہر دو آن کہ گفتہ اند کہ حضرت حق سبحانہ در روز شنبہ کاری نمی کند لا الہ الا اللہ یا
 یا اللہ یعنی می گویم لا الہ الا اللہ در حالتی کہ این کلمہ امانت از خدا ہی سبحانہ یعنی امانت از عذاب
 خدا ہی سبحانہ چنانکہ در حدیث قدسی وارد شدہ لا الہ الا اللہ اللہ اللہ حسین و من دخل حصنہ آمن من عذاب
 یعنی لا الہ الا اللہ حصار نیست دہر کہ در آید در حصار من امن گردد از عذاب من یعنی از عذاب آبدہ
 من یا در حالتی این کلمہ امانت آمدہ از جانب خدا ہی سبحانہ و ہر تقدیر مراد از ان امانت امانت
 لا الہ الا اللہ امانت من اللہ یعنی نیست معبود حق مگر خداوندی در حالتی کہ این کلمہ امانت
 از خدا ہی قوالے لا الہ الا اللہ امانت من عند اللہ یعنی می گویم لا الہ الا اللہ در
 حالتی کہ این کلمہ امانت است نزد حق سبحانہ و مقصود نیست کہ این کلمہ امانت کہ ششم نزد خدا
 سبحانہ دہر کہ خبری را امانت بگذارد نزد خدا ہی سبحانہ و یا وی سپرد و البتہ آن خبر مخصوصی باشد و
 چاہ وی از ہر آفتی چنانکہ در حدیث آمدہ کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یی گفت مسافرا
 در وقت وداع کردن ہتو و عاک اللہ الذی لا یضغ و دایمہ یعنی امانت می گذارم ترا نزد خدا ہی

که ضلالت نمی شود و باستانی او که با سپرده شود و منقول است که شخصی بسفر میرفت و زنی حامله داشت و حامله
 آن متعلق بکمال آن زن بود و در وقت زایمان شدن گفت بار خدا یا با سپردم عمل این زن را چون آخر زایمان
 رفت آن زن پیش از وضع حمل وفات کرد و بعد از آن مرد بیاید و این حال را مشاهده کرد و گفت این
 امر عجیب است من عمل را در آنجا ای سحانه سپرده بودم چون سالیان شده گفت با وجود این احتیاط
 می کنم گویا آن زن را اشتباهی دید که زن وضع حمل کرده و آن یکسینه و دو چسپیده شیر می خورد گفت
 آلهی می توانستی که مادر او را نگاه داری آواز آمد که آنچه با سپرده بودی نگاه داشتیم اگر مادر او را نیت
 بای سپردی نگاه می داشتیم لا اله الا الله ولا حول ولا قوة الا بالله یعنی نیست معبود
 بر حق مگر خدا و الله سحانه و حول یعنی حرکت و جنبش تری آید و در قوه القلب آورده که حول یعنی انتقال
 است از ماضی و قوه یعنی ثبات است بر طاعت نیست از ماضی و نیست ثباتی و قرار بر طاعت مگر
 بتوفیق خدا ای سحانه و در حدیث آمده که لا حول ولا قوة الا بالله و دانی نود و نه در وقت که است آن ترین
 آن در دماغ است و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ابو موسی که گوی لا حول
 ولا قوة الا بالله که او نمی است از گنجهای بهشت و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه
 و آله و سلم که لا حول ولا قوة الا بالله در سیت از درهای بهشت و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم که او نهال بهشت است و باید دانست که این کلمه را تا شری مجرب است
 در تسهیل امور صعبه و در تیسر احوال شاقه و در دفع غم و در جفا که در آخر است که در آن وقت که عرش
 سحانه بر آید بود اول چیز که آفریده بعد از عرش ملائکه مابلان عرش بوده اند چون ایشان
 بیافزید گفتند ای پروردگار از برای چکار ما را آفریده گفت از برای داشتن عرش گفتند ای
 پروردگار کیست که او را قوت بر داشتن عرش باشد و حال آنکه بی نیست عظمت تو و جلای تو و قارتو
 گفت شمار ابرامی این آفریده ام ایشان بارها تکرار کردند این سخن را بعد از آن گفت گویند لا حول
 ولا قوة الا بالله پس گفتند و بر داشتن عرش را و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و
 آله و سلم هر که گوید هر روز صد بار لا حول ولا قوة الا بالله نزد او فقر لا اله الا الله و لا
 نعبد الا اياه یعنی نیست معبود بر حق مگر خدا ای سحانه و نبی پستیم مگر او را لا اله الا الله
 حقا حقا یعنی می گوئیم لا اله الا الله در حالتی که این کلمه را است و حق و عبارت است

که از امرها حق و الله تعالى باشد از لا اله الا الله و می تواند که حق از آنها را الله باشد که شئی متحقق الوجود
 از ثابت الوجود است و حال باشد از الله یعنی می گویم که نیست و وجود و برحق مگر خداوند سبحانه در حالتی
 که متحقق الوجود است و می تواند که مصدری باشد منصوب بفعل مقدر تا کید نفس خود را نماند زیرا
 تا یقین پس منته این چنین باشد که ثابت است لا اله الا الله ثابت بودنی لا اله الا الله ثابتاً
 و صدقاً یعنی می گویم لا اله الا الله در حالتی که این کلمه ایمان و است با آنکه از جهت
 ایمان خود و صدق خود با صدق این کلمه لا اله الا الله تعبد او را و قائلین می گویم لا اله
 الا الله از جهت تعبد و بندگی یعنی ازین جهت که این گفتن من عبادت و بندگی باشد از جهت بند
 بودن من در واقع لا اله الا الله مطلقاً و فقطاً یعنی می گویم لا اله الا الله از جهت هرگاه
 و سازداری حضرت حق است سبحانه بهائین گفتن ما این کلمه اثر مهربانی و سازداری حضرت حق
 سبحانه بپایان که منقول است از امام جعفر صادق رضی الله عنه که می گفته آئی مطلقاً یا دلیلاً
 فرخوک و تو لطفت یا عدلک لما حمدوک یعنی آئی لطف نمودی و مهربانی کردی بدوستان
 خود که مومنان اند پس شناختند ترا و اگر لطف مینمودی بدشمنان خود که کافرانند هر آینه منکر نمی شدند
 ترا و لطف یعنی مهربانی آمده و یعنی سازداری نیز آمده و هر دو را اینجا مناسبت نام است مایه تقدیر
 دوم در تفسیر لطف است لا اله الا الله قبل کل شئی یعنی می گویم که نیست و وجود و برحق مگر خداوند
 سبحانه در حالتی که اول هر چیزی است که غیر او است بحسب ذات و زمان پس قبل کل شئی حال
 باشد از الله و نیز تواند که قبل کل شئی صفة الله باشد بر تقدیم اسم موصول یعنی الذی قبل کل شئی
 لا اله الا الله بعد کل شئی یعنی می گویم که نیست و وجود و برحق مگر خداوند سبحانه در حالتی که
 آخرین چیزی است باین معنی که او باقی خواهد بود بعد از فنا هر چیزی لا اله الا الله صفتی ربنا
 و یقینی و بیوت کل شئی یعنی نیست و وجود و برحق مگر خدای سبحانه باقی خواهد بود و در و روگار
 ما و فانی میشود و می میرد و هر چیزی نقطه و احوال عطف دارد و احتمال حال نیز در آن و باید دانست
 که مخلوقات بر دو قسم است یکی ذی حیوة و دیگری غیر ذی حیوة و موت را اطلاق مخصوص است
 بذی حیوة آنرا که احتمال دارد غیر ذی حیات است آنرا و موت از جهت رعایت هر دو قسم
 مخلوقات و تقدیم فنا بر موت از آن جهت است که غیر ذی حیوة اکثر است لا اله الا الله

الملک الحق **المبین** یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوند که با و شاهی است که ظاهر است
 سزاواری او پس حق بمعنی حقیقی باشد یعنی سزاوارترین معنی ظاهر و نهی تو اند که حق بمعنی متحقق
 الوجود و ثابت الوجود باشد و **مبین** معنی ظاهر سازنده یعنی با و شاهی است ثابت الوجود ظاهر
 سازنده و جو و سبب ایجاد مخلوقات **لا اله الا الله الملک الحق** **المبین** یعنی نیست معبود بر حق
 مگر خداوندی که با و شاهی است سازدار با و شاهی که یقین است سزاواری او **لا اله الا الله**
الحی **العلیم** یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوند بلند مرتبه که ندارد مانند می که شریک او باشد در
 مابقیه یا در صفات الوهیه و بزرگواری که حقیر است همه چیز نسبت با و **لا اله الا الله**
الحکم **الکریم** یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوند بزرگوار و نهی تو اند که کریم بمعنی شیرین
 و البرکت باشد و گفته اند علم حضرت حق بیجا نه نسبت با بندگان زیاده است بر علم مادر و پدر و فرزند
 و دین باب گفته اند صد پدر صد مادر اندر علم ما بدگر نقش بر اند قد اندر فنا بد علم مادر
کف کف علم است بد کف رود آید ولی دریا بجا است **لا اله الا الله رب السموات**
الارض و رب العرش العظيم یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوندی که پروردگار و رفعت است
 است و پروردگار عرش بزرگ است **لا اله الا الله اکرم الاکرمین** یعنی نیست معبود
 بر حق مگر خداوندی بزرگترین بزرگتر آنست و حضرت شیخ ابوبکر شبلی قدس سره گفته اکرم الاکرمین
 آنست که چون گناهی یک شخص بخشد آن نوع گناه را از همه کس بخشد **لا اله الا الله ارحم الراحمین**
 یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوندی که رحم کننده ترین رحم کنندگان است یعنی رحمت او زیاده است
 از رحمت دیگران هر رحمت کنند و این نام او ارحم الراحمین است و رحمت او زیاده است ازین
 رحمت است که رحمت دیگران دارند و رحمت دارد که دیگران ندارند چنانکه رحمتی دارد و فرار سینه
 همه اشیا را چنانکه گفته و رحمتی و سعادت کل شئی بخلاف رحمت دیگران و دیگر آنکه او رحمتی دارد و الا
 بخلاف رحمت دیگران و دیگر آنکه از جمله رحمتها او دادن نعمت وجود است و ازین دیگر نیاید
 و دیگر آنکه از جمله رحمتها نعمت شریعت است از دیگران نیاید و دیگر آنکه از جمله رحمتها سستی او
 نعمت بهشت است که ابدی است و این رحمت در دیگری نتواند بود و دیگر آنکه یکی از آثار او
 نسبت دیدار است و بهشت و این نعمت در دیگری نتواند بود و دیگر آنکه از رحمتها ایمان است

که اصل دیدار نعم بهشت است و این نعمت در دیگری نتواند بود و دیگر آنکه از یکی از رحمت‌های محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه گفته و ما را رساند که الازمه للعالمین و او اصل نعمتهاست ایمان و آنچه بر وی است و ظاهر است که این نعمت در دیگری نتواند بود پس ثابت شد بدین دلایل که رحمت او از رحمت دیگران زیاده است پس او ارحم الراحمین باشد و در صحیح مستبرک آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که خدایا سبحانه و تعالی فرشته است مومل کسی که گوید یا ارحم الراحمین پس هر که گوید سه بار یا ارحم الراحمین او را آن فرشته گوید که ارحم الراحمین روی تو کمر و پس طلب و در صحیح بخاری و مسلم آمده که خدای سبحانه مهربان تر است به بندگانش از مادر بفرزندش و نیز در صحیح آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که حضرت حق سبحانه صدر رحمت فرو فرستاده است از جمله آن صدر رحمت یک رحمت میان جن و انس و چهار پایان و جنبه و پس بسبب آن رحمت این چیزها مهربانی میکنند و رحم میکنند و باین رحمت مهربانی میکنند حیوان و وحشی بر فرزند خود تا خیر کرده است نوونه رحمت دیگر را که رحمت کند بآن بندگان خاص خود را روز قیامت آن کسانی که گردن بکیم او آورده اند و او امر و نواهی را بجا آورده اند و در روایت دیگر آمده که روز قیامت تکمیل کنند آن نوونه رحمت را باین یک رحمت و بصدر رحمت کند بندگان فرمان بردار خود را منقولست از یکی بن معاوی بن رضی الله عنه که او میگفت آتی وقتی فرود آوری بر ملک رحمت از صدر رحمت خود از نصیب ما ازین یک نعمت اسلام شد از همه دولت‌هاست پس چون نا امید باشم از آمرزش تو وقتیکه فرود آری بر ما آن رحمتها را روز قیامت و در کلام بعضی از عارفان قدس الله تعالی ارواحهم واقعست که بر خود داران از صفت رحمت سه طایفه اند عوام و خواص و خاص الخواص عوام و خواص بواسطه یابند خاص الخواص بواسطه بر خود آوری عوام از صفت رحمانیه است و آن مقبول مردودی یابد از بهر آنکه رزق و صحت و شفقت بر عیال کافر و مسلمان را هست و آن از خاصیت صفت رحمانیه است و اگر نه اثر این رحمت بودی یک شرتی آب بهیچ کافری ندادی آنچه فرموده هدایت رحمتی علی غضبی این سه بود و هم ازینجا گفته اند از اجل دنیا و بر خود آوری خواص از صفت رحمانیه است تا بواسطه قبول دعوت انبیای و متابعت انسان نعیم بهشت بهشت یابند و آخرت کبیری عبادی الی اما العفو الرحیم و ازینجا گفته یار رحیم الآخرة و بر خود آوری خواص از صفت ارحم الراحمین بی واسطه چنانکه انبیا یابد و علمیم السلام اینو بسبب

علیه السلام گفت ربانی سخی الضوابط ارحم الراحمین موسی علیه السلام گفت رب العزلی و الهی و احدی و احدی
فی رحمتک و انت ارحم الراحمین لا اله الا الله حبیب التوابعین یعنی نیست معبود و برحق مگر خدا
که دوست دارند و بکنندگان است چنانکه گفت ابن العقیل التوابعین یعنی خدای سبحانه دوست
میدارد تو بکنندگان را پس حبیب برون ضیل یعنی فاعل باشد و احتمال دیگر نیست که معنی مفعول
باشد یعنی محبوب تو بکنندگان زیرا که تا بنده مرخدای را سبحانه ببرد دوست ندارد و ترک شهوت
و محاصی که محبوبان نفس اند یعنی تو اند کرد و در تحت السرونه که مکر و نفس اند غمی تو اند و رآمد و از میخا
گفته اند که علامت دوستی بنده مرخدای را سبحانه اقبال فرمانهای اوست و در حدیث قدسی
آمده که حضرت حق سبحانه گفته است که اهل ذکر می اهل مجاستی و اهل طاعتی و اهل کرامت و اما
اهل محبتی فلما انظم فان تابوا فانما حبیبهم ان لم یو بو فانما طیبهم ابلیهم بالمصایب اطهرهم عن الاعائب
یعنی اهل فکر من بهشان نهند و اهل طاعت من اهل بزرگ داشت من اند و اما اهل محبت من
نومیدنی سائر ایشان را پس اگر تو بکنند من حبیب ایشانم و اگر تو بکنند من طیب ایشانم و بتلا
میکنم من ایشانرا بصحبتا پاک میگردد انم ایشانرا از عیبها لا اله الا الله را حرم المساکین
یعنی نیست معبود و برحق مگر خداوندی که رحمت کنند مسکینان است و رحمت حضرت حق سبحانه
عبارت از انعام و اکرام اوست و در غیر است که چون اهل فقر و مسکنت روز قیامت بکفرت
خداوند سبحانه ملاقی شوند حضرت حق سبحانه ایشان عذر را گوید چنانکه دوستی با دوست خود عذر را
گوید و در وقتی که تقصیری واقع شده باشد و رعایت حقوق دوستی گوید ای سبندگان من اینک
دنیا را از شما باز داشتم نه از ان جهت است که شما نمی ارزید با شید بلکه لایق شما نبود و امروز ظاهراً
گردانم رفعت و درجه شما را اول انعام و اکرام من و برحق شما این باشد که در یک میان مرصحات
قیامت و بنگرید هر که شما را در دنیا القمه ثانی داده باشد یا شترتی آبی داده باشد یا شما را لباس
پوشانیده باشد او را بشما بخشیدم دست او را بگیرد و بخشایش بهشت و آری لا اله الا الله
یا دمی المصلین یعنی نیست معبود و برحق مگر خداوندی که راه راست نمائی گمراه کرده
شده گان است لا اله الا الله و لیل الحاکرین یعنی نیست معبود و برحق مگر خداوندی
راه نمائی حیرانان است لا اله الا الله اما ان الخالقین یعنی نیست معبود و برحق مگر خداوندی

که این گروانند ترسند گانست لا اله الا الله غیث است مستغنیان یعنی نیست مجبور
مگر خداوندی که فریاد رس فریاد خوانان است لا اله الا الله خیر الناصین یعنی نیست
محبوب و برحق مگر خداوندی که بهترین یاری دهندگان است و در سوره بقره تفسیر آیه کریمه لا اله الا الله
میفرمودن اینچنین گفته اند که لضره اخضر از موعظه است زیرا که لضره مخصوص است به غیر ناصین
و ادنی باشد بطریق دفع ضرر و او سبحانه خیر الناصین است که محبت است که قوه او در دفع ضرر از قوه بندگان
لضره زیاده است و دیگر آنکه لضره از مضر و طبع است و دیگر آنکه قوت لضره از خود است
و آن دیگران از وی و دیگر آنکه او را از جهت لضره ششقی لاحق نمیشود لا اله الا الله خیر الناصین
یعنی نیست محبوب و برحق مگر خداوندی که بهترین نگاه دارندگان است و او سبحانه خیر الناصین است
و نکته آنکه هر چه داخل در تحت حفظ او شود از حمله آفات محفوظ گردد و دیگری را مجال دخل و در
نباشد بخلاف حفظ دیگران و دیگر آنکه او را در حفظ گرانی و مشقت نمی باشد چنانکه و لایوده حفظها
بخلاف دیگران و دیگر آنکه حفظ او بلا غرض و طمع است بخلاف دیگران و دیگر آنکه او را هرگز غفلت
نمی باشد نسبت بانچه در صد و حفظ او است بخلاف دیگران لا اله الا الله خیر الناصین
یعنی نیست محبوب و برحق مگر خداوندی که بهترین و ارثان است و او سبحانه را دارث ازان گویند که او
از وارث اینست که مال از میت یا دماند و شک نیست که همه اویاب موال فانی خواهند شد و او
ایشان با و خواهد ماند بکا قال کل شیء مالک الا وجهه و لله میراث السموات و الارض اما آنکه او سبحانه
وارثان است از آنچه تواند بود که هر وارثی که هست مال را از مورث خود بطریق نیابت میگیرد و
حق سبحانه بطریق اصالت میگیرد و لله مافی السموات و مافی الارض و دیگر آنکه بعضی از ورثه مثل فرج
و زوجه ازان قبیل اند که مال میگیرند از میت اما متعهد اولاد میت نمیشوند اگر آن اولاد از ایشان
نباشد و حق سبحانه وارثی است که از مال چیزی نمی گیرد و تشکّل اولاد و عیال میت است که در آن
و ابه فی الارض الاعلی الله عز و ما و دیگر آنکه هر وارثی که هست از مال میت میگیرد و او غالب نیست
که او را بدعای و استغفار بکینند و حق سبحانه و تعالی وارثی است که از مال چیزی نمی گیرد و او غالب
چنانست که میت را می آمرزد و رحمت میکند و ماکان الله غفوراً رحیماً و دیگر آنکه هیچ وارث را آن
قدرت نیست که میت را از عذاب خلاصی دهد هر گاه که خواهد حق سبحانه و تعالی است که قادر است

برین معنی چنانکه گفته بشود پس ایشان را دیگر آنکه هر وارثی که هست محتاج است بحال مورث خود و حق سبحانه
 وارثی است که احتیاج ندارد بحال میت چنانکه گفته یا ایها الناس تم الفقراء الی الله و الله هو المعنی
 و دیگر آنکه هر وارثی که هست خواهد مرد حق سبحانه وارثی است که هرگز نمیرد چنانکه گفته کل شیء لک
 الا وجهه و دیگر آنکه هر مورثی که نیست او بموت از و جدا میشود او وارثی هست که مورث بموت
 نزد یک او نمیرد و چنانکه گفته بطریق حکایت از بندگان که انا لله وانا الیه راجعون لا اله الا
 الله خیر الحاکمین یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوند که بهترین حاکمان است و او سبحانه
 بهترین حاکمان ازان جهت تواند بود که در حکم او جور نیست و دیگر آنکه او در حکومت خود هرگز
 از کسی شوت نگیرد و بخلاف حاکمان دیگر و دیگر آنکه او سبحانه گاه باشد که حکم کند میان دو کس در آخرت
 و بر ظالم ظاهر گردد و اند ظلم او را و مع هذا مظلوم را چندان خیر دهد از بهشت که راضی شود و ظالم را
 خلاص گرداند و دیگر آنکه هر حاکم که هست هر گاه که اهل حضوت تند او بسیار شوند که بیکبار میان
 همه حکم نکند بلکه بتدریج و ترتیب میکنند و او حاکمی است که میان خلق اولین آخرین و طرفه العین
 حکم میکند چنانکه گفته ان الله سریع الحساب و دیگر آنکه گاه باشد که کسی بیفرمانی او کرده باشد
 و او حکم کرده باشد لظلم او و ظالم عذر دروغی گوید و او بانکه عالم است بکذب و عذر دروغ او را
 قبول کند و گاه باشد خود تعلیم عذر کند چنانکه بزرگی گفته مصرع اسی گناه آمرز عذر آموز من
 و گاه باشد که بیکی حکم کرده باشد که او را بدو رخ بریزد و باز او را بخشد بنا بر حسن ظن آنکس بعفو او و دیگر آنکه
 حکم او چنان محکم است که هیچکس او را تغییر نتواند داد و الله حکم لا یتقرب الیه الا بالحقیر الاثر
 یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوندی که بهترین رزق دهنندگان است و اینکه حق سبحانه بهترین
 رزق دهنندگان است ازان جهت است که غیر او بحسب صورت رازق هست زیرا که غیر او
 هر که دیگری را رزق دهد از مال خدای سبحانه میدهد و اما خدای سبحانه رازق حقیقی است هر چه
 میدهد از مال خود میدهد و دیگر آنکه هر دیگری را رزق بچنان نحو مخالفت بپند رزق از و باز گیرد و او
 سبحانه رازق است که رزق همه فساق و کفار درین ندارد و دیگر آنکه هر که دیگری را رزق دهد در
 بعضی اوقات بآن محتاج تواند شد و او رازقی است که آنچه میدهد هرگز بآن محتاج نیست و دیگر آنکه
 رزق رازقان انقطاع دارد و او ابا الایاد و رازق است و دیگر آنکه هر رازق که هست گاه در تحصیل

آن مشقت می‌کشد و او را رزق هست که ایجا و رزق بسبب ولت میکند چنانکه گفته اند اغار و اغار و اغار و اغار
 ان یقول کن فیکون و دیگر آنکه هرگاه دیگری را رزق دهد اغلب آنست که بلا غلط فایده میدهد
 یا دنیوی یا اخروی و او نه چنین را از دست چنانکه گفته ما را بدینهم من رزق و ما اریدان لطعمون و
 دیگر آنکه هر رزق که هست رزق او بر مرتبت جسم مرز و قسمت و او را از دست که فایده او بجان و تن
 هر دو میرسد و دیگر آنکه هر رزقی که هست رزق او نمیرسد بکسب ظاهر و او را از دست که ترتیب
 رزق او میرسد بجسم ظاهر و مخفیة مثل جن و انس و آنها که حال او شتند از جوارب و دیگر هر رزقی
 فایده بختند بر تحصیل هر رزقی که مطلوب و مرغوب مرز و قسمت و او قادر است برین لا اله الا الله
 خیر الفاعلین یعنی نیست مبدء و برحق مگر خداوندی که بهترین فاعل است و در
 قرآن و اقصی که ربنا افصح بینا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاعلین و مفسران آنها دو نوع
 تفسیر و اندکی اینکه فاتح از فتح است یعنی فاک یعنی حکومت است پس فاتح بمعنی حاکم باشد از اینجا
 که قاضی را فتح گویند دوم آنکه این فاتح از فتح بمعنی بیان شکل است و تنبیه کردن میان دو امر
 مشبه و از اینجا است فتح مشکلات پس فاتح بمعنی تنبیه کننده و بیان کننده باشد و این هر دو معنی
 اینجا مستقیم اند اما معنی اول مکرر میشود نظیر خیر الفاعلین که بگذشت و اینجا یک معنی دیگر است که بقا
 مناسب مقام است و آن معنی آنست که فاتح از فتح بمعنی کشادن مطلق باشد اعم از کشادن
 امر مشبه و کشادن چیزی دیگر آنکه میگویند یا فاتح الفتح باب قلبی و در قرآن فتح باین معنی نیز آمده
 چنانکه گفته فتحی ابواب السماء حق سبحانه و تعالی برین تقدیر خیر الفاعلین از اینجا که کشادن
 بر سالکان راه حکومت را و باب جبروت را و باب لاهوت را و فتح هیچ فاعلی باینجا نمیرسد و دیگر آنکه
 فتح او را دیگری تغییر تواند داد چنانکه گفته ما یفتح الله للناس من حمة فلا ممسک لها بخلاف فتح
 دیگران و دیگر آنکه او در فتح محتاج بغیر نیست بخلاف دیگران که در فتح محتاج اند بوسی لا اله الا
 الله خیر الفاعلین یعنی نیست مبدء و برحق مگر خداوندی که بهترین آمرزندگانست و اگر
 گفته شود خیر الفاعلین دلالت میکند که غیر خداوند سبحانه تواند که کسی را بیا مرزد و این روایت نیست
 زیرا که در قرآن آمده من یغفر الذنوب الا الله یعنی کیست که بیا مرزد گناهان را غیر خدا ای سبحانه
 و دیگر بعضی رسیده که بغیر صلی الله علیه و آله و سلم تعلیم میکرد گناه گاران را که گویند در مقام استغفار

که فاعظری قال لا یغفر الذنوب الا انت ایضا بیامرز مرا که بدستی شان انیت که نمی آمرزد گناهان
غیر تو دیگر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم گاهی خود میگفت سبب آنکه انی ظلمت نفسی فاعظری
قال لا یغفر الذنوب الا انت ایضا یا کی تو از همه عیبها منظم کردم برافتن خود پس بیامرز مرا که نمی آمرزد
گناهان اخیر تو گویم که گناه و تو عفت کی گناهی هست میان بنده و حضرت حق سبحانه و دیگران هست میان بنده و بنده دیگر
و حضرت مغفرت نظر کنه اولی خاصه حضرت حق سبحانه و اما حضرت گناه دوم را حضرت حق سبحانه
تقریبی بصاحب حق کرد و او را ایا عزت داده که اگر خواند ظالم را بخشد بلکه مظلوم را بر غیب و تحریص
کرده بر حضرت ظالم چنانکه فرموده و لمن صبر و عفران ذلك من عظم الا و یعنی هر آینه کسی که صبر کند
بر چغای دشمن و بخشد او را و ترک انتقام کند هر آینه که این صبر و بخشیدن از امور نیست که فرض
کرده است او را حق سبحانه یعنی مثل امور مفروضه است و بجای آورد نیست و آن وجهی
که مذکور شد در عفا رسی که در لا اله الا الله العزیز الغفار است جاری است و غیر النافین
و اینجا وجه دیگر است و آن اینست که او حق خود را می بخشد و دیگران حق خود را نمی بخشد و ظلم
نیست که حق عوی اعظم حقوق است و دیگر آنکه تا او دیگر سی را قویق ندیده تواند که مظلوم ظالم را
بخشد بخلاف او که او محتاج توفیق کس نیست و وجه دیگر آنکه بعد از مغفرت نیز رحمت میکند چنانکه
در کشوری از مواضع قرآن که جمع کرده میان مغفرت و رحمت پس وی بهترین آمرزندگان باشد
و وجه دیگر آنست که بگذشت تفسیر اکرم الا که بین که چون گناهی شخصی را بخشد آن نوع گناه را
از همه کس بیامرزد و وجه دیگر آنکه آدمی آمرزد و از عاصی بیک عذر هزار کیوه را چنانکه گفته اند
اذا اعتذرت الصديق اليك بما يوجب ذنبا و عن معاوية الكشيده + قال الشافعي
روى حديثا + باسناد صحيح عن غيره + بان قال النبي يقبل ربي + بعد واحد الف كبيرة یعنی
برگاه که دوست تو عذری بسیار و توبه و رومی و رگزارد گناهان بسیار و از برای آنکه امام شافعی
رضی الله عنه روایت کرده است حدیثی باسناد درست صحیح از منیره بن شعبة رضی الله عنه که گفت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که میگذاورد و پرو دگار من بیک عذر هزار گناه کبیره را و دیگر آنکه عاصی
عذر تعلیم میکند و گاه است که عذر دروغ را قبول میکند و می آمرزد لا اله الا الله خیر المرء حمید
یعنی نیست محبوب و برحق مگر خداوندی که بهترین رحم کند گناهان است هر چه که در رحم الهی است

آن وجوه خارج است و در محنت و یگر تیر محنت اینی که رحمت او ذات است یعنی ناشی از ذات
 او رحمت دیگران بر تو رحمت او است لا اله الا الله وحده یعنی نیست
 سبب و برحق مگر خداوند سبحان نه تنها و صدق و وعده یعنی راست ساخت و وعده
 خود را و لضر عبده و یاری کرد بنده خود را و اعانت بنده و غالب
 گرداند شک خود را و سزیم الا حزاب و حده و حریمت داد جماعتنا را مخالفان را تمام
 و لا شتی بحدده و هیچ چیز نیست بعد از خداوند سبحان و بآیه انست که درین کلام سه احتمال است
 اول آنکه مراد ازین کلام آن باشد که هیچ چیز موجود نیست و برای خداوند سبحان میگویند در خانه کسی
 نیست بعد ازید یعنی در خانه کسی نیست و برای زید پس مراد از وجود و وجود حقینی باشد که منشأ او است
 غیر نباشد و فقط بعد یعنی در او باشد چنانکه در آیه کریمه و البحر میده من بعد الذی یحیط به را مدکنه
 و برای وی هفت دریا و دووم آنکه مراد ازین آن باشد چیزی نیست آخر وی یعنی وی آخر است هر چیز
 و چیزی نیست آخر وی پس لفظ بعد یعنی آخر باشد چنانکه در حدیث است که انت الا ترفلیس بقدرک
 شئی و سیوم آنکه مراد ازین باشد که چیزی موجود نیست اگر خدای سبحان نباشد زیرا که منشأ او وجود سایر
 همه است و این مثل آنست که گویند زراعت نیست بعد تا بستان یعنی زراعت نیست اگر تا بستان
 نباشد لا اله الا الله اهل السموات یعنی نیست موجود برحق مگر خداوندی که صاحب همه نعمتها است
 و آله و لام که در انشیه است از برای تمیز اقل است و اهل یعنی صاحب است چنانکه میگویند فلاکس
 اهل علم است و اهل فضیلت است و اهل کمال است و له الفضل و مراد راست فضل بآن معنی که
 که بعضی از بندگان بطریق فضل معامله میکنند در دنیا و آخره بطریق عدل یا باین معنی که هر فضل و فضیلتی
 که در غیر است از آن اوست یعنی از او آمده است و لا اله الا الله اهل السموات و اوست شانه نیک گویند
 یعنی اوست سببی شای نیک زیرا که هر کس را که شانه نیک گویند آن شانه نیک و فضیلت
 که بفضیلت از او آمده است پس فی الحقیقه او باشد سببی شانه نیک غیر لا اله الا الله عذو خلقه
 یعنی میگویم لا اله الا الله بعد مخلوقات و سببی و زبده عرشه و بوزن عرش خدای سبحان یعنی
 میگویم لا اله الا الله بوزن عرش خدای تعالی یعنی بمقدار وزن گرافی عرش زنده مصدر است
 یعنی وزن همچو عده یعنی وعده و عرش خدای سبحان چنان بزرگست که در حدیث آمده که گفت

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیست هفت آسمان و زمین نسبت بکبرسی مگر همچو خلقه در بیابانی و ناز
 کبرسی نیست نسبت به برش مگر همچو خلقه در بیابانی و رضا و نفسیه و مقدار رضای ذات خدا
 سبحانه یعنی میگویم لا اله الا الله آن مقدار که راضی شود خدای سبحانه از من و یا آنکه رضا خدا
 سبحانه بسیار است همچو رحمت او و من میگویم لا اله الا الله مقدار رضای خدای سبحانه و بعضی گفته اند
 که معنی رضا و نفسیه انیت که چنانکه راضی شود خدای سبحانه بیه میگویم از روی اخلاص و دیگرند
 لفظ رضای را درین مقام و در سایر مرصعی که واقع شده محدثان و صاحبان تصحیح کرده اند بکبر
 و الف تنها و در کتب لغت نیز باین وجه تصحیح یافته اما آنکه بعد از الف هر دو باشد کن می تصحیح محدثان
 و اهل لغت است و بعضی گفته اند که اگر بعد از الف هر دو بیارند البته حرف را قطع باید خواند که مصدر نیز
 باین نوع آمده اما این وجه نیز مخالف ضبط ارباب حدیث است و بعد از کلمات و بسیار سخن
 خدای سبحانه یعنی میگویم لا اله الا الله بسیار بی سخن او و گفته اند که داد و مثل ... دست یعنی زیاد
 و کثرت آمده و اما ظاهر آنست که داد عبارت است از چیزی که بآن کتاکرده شود و همچو سیاهی و
 باید دانست که کلمات حق سبحانه غیر متناهی است زیرا که مقرر شده که او شکم است از زن تا ابد و
 بر سکوت او روایت نیست و حق سبحانه از کثرت کلمات خود و بعضی از مواضع قرآن باین نوع خبر داد
 قل لو کان البحر مدا و الکلمات ربی لنفذ البحر قبل ان تنفذ کلمات ربی و بویانما باشد در و اسیعین بگو
 ای محمد که اگر باشد دریای محیط مدا و کلمات پروردگار من هر آنچه تمام شود و دریا بیش از آنکه تمام شود
 کلمات پروردگار من اگر چه بیاریم مثل آن دریا مدا و دیگر در موضع دیگر بیان کثرت کلمات میکند
 بهمانه زیاد است برین چنانکه گفته و لو ان تار فی الارض من شجره اقلام و البحر میده من عبده اجمع
 ما غفرت کلمات الله یعنی اگر باشد آنچه در زمین است از درخت قلم مدا و دریای محیط مدا و کند و رسا
 می هفت دریای دیگر تمام نشود و کلمات سبحانه و بعضی گفته اند مراد کلمات اله کلمات است که تفسیر کرد
 شود بآن از معلومات خدای سبحانه پس غرض از بیان کثرت کلمات آن کثرت معلومات حق سبحانه
 باشد و باید دانست که هر گاه که بنیاد گوید لا اله الا الله عدد و خلقه عادت الله باین جاری شده که می
 فرماید لا اله الا الله را بنویسند لا اله الا الله را برای آن بنده بعد و مخلوقات خدای سبحانه و بنابرین سخن برب
 که بجهت رسیده از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که هر که ثواب و فضلی را بنده آرزو می برد و حضرت حق سبحانه

آن را در نامه اعمال و سجی نویسد و آنگاه باشد که بنده در نامه اعمال خود را کرده و یا بدو پیرسد از جهت آن
گویند این آن اعمال است که آرد و برده بود و سبب همچنین هرگاه که گویند بر سر بنده می نویسد بوزن عشر
و همچنین است و رضا بقصد و مداومت که در هر یکی از اینها می نویسد بقصدای آن همچنین این چهار نقطه را
یعنی عدد و خلقه الی اخره و عقوبت بر سر چه آورده شود و مانند سبحان الله عدد و خلقه الی اخره همچنین کثرت را افاد
میکند و اصل در کثرت عدد و قول بگفتن عدد و خلقه و امثال آن حدیثی است که در صحیح مسلم آورده که
گفت جویریة زوجه بنی صلی الله علیه و آله و سلم که پیغمبر در آمدن پیش وی در اول روز در آن وقت که گذارد
فرض بامداد و جویریة رضی الله عنهما در جای نماز خود بود و بعد از آن برگشت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
بعد از آن روز که در پناشت در آمده بود و جویریة رضی الله عنهما هنوز نشسته بود گفت آیا همیشه بهمان
حالی که گذارشته بودم ترا آن حال گفت آری گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که گفتیم بعد از تو
یعنی بعد از پدر آمدن پیش تو چهار رکعه را سه بار گفته ام که اگر برگشاید شود گفتنهای مرا با آنچه تو گفتی
از اینها روزی بر آید که غالب آید گفتنهای من بگفتنهای تو سبحان الله و بحمد الله عدد و خلقه و رضا بقصد
و زنت عرشه و ما و کلماته لا اله الا الله صاحب لوح و حاتمیه الف و حاتمیه القدریمیه الاله
الا بدیهه یعنی نیست مبدء و مبدی مگر خداوندی که صاحب صفت و حدایت است و فودایت
و قدیمیه و ازلیه و ابدیه و ظاهر آفت که حرف طعن اینها مقدرا باشد زیرا که خبر بعد از خبر و صفة
بعد از صفة و حال بعد از حال می باشد اما مضاف بعد از مضاف الیه مشهور نیست و وحدانیت
عبارت است از یگانگی در ذات باین معنی که شریک ندارد و حقیقت تو با هدیه خود ذاتیه عبارت است
از یگانگی در صفات الوهیه و همچنین آنکه که ذات اشیا شریک نیستند و حقیقت ذات حق سبحانه و تعالی
همچنین صفات وی اشیا شریک نیستند با صفات سبحان و حقیقت صفات وی پس اگر چه میگویم
حق سبحانیه سمیع است و بنده سمیع است اما حقیقت و خاصیت سمع حق سبحانیه دیگر است و از آن بنده
و دیگر چنین که حقیقت و لذت میوه بهشت دیگر است و از آن میوه دنیا دیگر اگر چه هر دو میوه در
صورت و رنگ شریک باشند و قدیمیه عبارت است از قدیم بودن و قدیم لغت چیزی کنه را گویند
چنانکه میگویند گناه قدیم است و حدیث و در اصطلاح فقهاء قدیم چیز است که اول او را گناه
سال ترین مردم باید داشته باشند و در اصطلاح متکلمین قدیم موجودیست که وجود او اول ندارد و میرا و

انجا نیست و از این عبارت است از آنکه بی بودن و از آنکه است که ستم است وجود او در آن منتهی
 غیر قنایان جانب ماضی و ابدی عبارت است از ابدی بودن و ابدی نیست که وجود او آخر منتهی
 ندارد که نیست که حقیقت و لاند و لا شیه او لا شریک یعنی نیست او را خد و خند و خند و خند و
 نه شریک و مخصوص چیزی است که شریک او نباشد در ماضی و حقیقت و در میان ایشان مخالفت
 باشد نه موافقت و همچنین است ند پس غرض از نفی بعد از نفی ضد که از مبالغه باشد و اما شیه و لغت
 بمعنی مانند است و همچنین شریک بمعنی مطلق انبار است اما مراد از شیه اینجا ماندنی است که شریک
 باشد در ماضی اعم از این که مخالفت باشد یا موافق و مراد از شریک نیز در شریک در ماضی مخالفت
 یا موافق و مراد از شریک نیز شریک را ماضی اعم از مخالفت و موافقت پس نفی شیه و شریک
 بعد از نفی ضد و ندرتی باشد لا اله الا الله و حده لا شریک له که ملک و له الحمد یعنی
 نیست معبود دیگر مگر خداوند آنهاست نیست شریک او را در الوهیت او راست ملک یعنی الوهیت و
 او راست چو کیمی و ماضی یعنی زنده نیاید و می میرد و هو حی لا یموت و او زنده است
 که هرگز نمی میرد بیدار و الحیر یعنی بی قدرت است غیر اگر گفته شود که شریک بی قدرت است پس
 چرا او را جواب گویم بجهت آنکه گفته اند مقصود بالذات خیر است و مقصود از هر شری آن خیر
 کلی است که در ضمن او است و یا این جهت که نسبت شر با ترک ادب است پس تصریح نکرد و بوی
 و اندا که او را با شارت در آن قول که و هو علی کل شیء قدیر یا ازین جهت شر مطلقا صادر نشود و ازین
 زیرا که شر در صورت و نسبت با خیر و می واقع میشود و شر است اما در ذات خود و نظر حکمت
 خیر محض است و لهذا گفته اند خیر فقیح نیست از حق سبحانه و اگر گفته شود که پس وجود کفار محض
 خیر باشد در ذات خود و حال آنکه بدیهی است که در وی خیر نیست هیچ اعتباری جواب گویم که
 وجود کفار در ذات خود خیر محض است زیرا که مبادی صفات کمال خواهد شد و در نفس خود و شر
 نیست بلکه شر و زعم ایمانست و عدم ایمان صادر نشده از حضرت حق سبحانه بلکه او الهیست
 مستمر از ازل و لهذا گفته اند وجود آنجا که باشد محض خیر است اگر شری بود راجع بغیر است پس هر چه
 از او صادر شود خیر محض است و اگر شری تعلیم کرده شود و آن بنا بر امریست که از او صادر نشده و
 هو علی کل شیء قدیر و او بر همه چیز قادر است در سنن ترمذی و ابن ماجه وارد شده

که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر که در آیه و سبزه و زار و کوه و دلا که الا الله و حده لا شریک لله الملك لا یحد
یعنی و نیست و هوئی لایموش بریده و غیر و هوئی کل شیئی قدیر تو بسید خدای تعالی از برای وی هزار هزار نیکی و
مخون کند از وی هزار هزار بریدی و بلند گرداند برای وی هزار هزار درجه و بنا کند برای وی خانه و پرستش
و البیة المصنیه یعنی بسوی اوست بازگشت بعد از مردن هو الاول و الآخر و الطاهر
و الباطن یعنی اوست اول هر چیزی ازین جهت که پیدا کننده اوست و آخر هر چیزی بعد از
فنا می او و اوست ظاهر ان وجود با اعتبار کثرت و دلائل و اوست باطن با اعتبار حقیقت که در نمی یابد
او را هیچ عظمی و شئی یا اوست ظاهر یعنی غالب هر چیزی و در حدیث آمده که گفت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم انت الاول فلیس قبک شیء و انت الآخر فلیس بعدک شیء و انت الطاهر
فلیس فوقک شیء و انت الباطن فلیس دونک شیء و گفته اند اول و آخر از هر جمع بین اوصفین است و
او میان از برای جمع بین المجموعین که مذاق فی تفسیر مذکور الایه اسی هو الجامع بین الصفات المتعاقبة
و شیخ شبلی قدس سره گفته که چون توان سخن کردن در صفات ذاتی که جامع است بین الاضداد و
بعضی گفته اند که این قول که الاول و الآخر و الطاهر و الباطن اشارت است با آنکه وجود حقیقی حضرت
سبحانه راست و لیس و دیگری را بس گویند وجودی نیست غیر از چون غیر را وجود بنا شد پس این صفات
مذکوره مفسر ذات او باشد و هو بکل شیء علیم و او بر همه چیز عالم است و در لغت در ذکر شیخ
ابراهیم بن عیسی قدس سره آورده که ابراهیم خواص قدس سره گفته است که در بعد از او بودم بر کنار جاده
و ضو عیسا ختم کسی را دیدم که از آن جانب دجله به سوی آب می آمد روی بر زمین نهادم و گفتم که بزرگوار
و جلال تو که روی بر ندارم تا این مرد را ندانم ابراهیم بن عیسی را دیدم بیامد و مرا پایا بچنانید گفت
هر گاه خواهی که کس را از اولیای حق شناسی بگو هو الاول و الآخر و الطاهر و الباطن و هو بکل شیء علیم
لیس کما شئی یعنی نیست مثل وی چیزی به آنکه مثل چیزی آنست که شریک او باشد و در نهایت
و حقیقت و دیگر آنکه گفته اند کاف تشبیه این را بد است یعنی نیست مثل و شریک و حقیقت او هیچ چیز
و هو اسمیع الهی یعنی اوست شنوا و بینا اگر گفته شود که سمیع و بصیر را چون توان حصر کردن
در ذات او سبحانه و حال آنکه مخلوقات نیز سمیع و بصیر اند گویم این حصر بنا بر آنست که سمیع و بصیر مخلوق
را اعتبار نکرد و بنا بر آنکه سمیع و بصیر مخلوق حادث است و فانی نیز میشود و هر چه اهل و آخر وی عدم است

میانه او نیز عدم است یعنی او معتبر که عدم است همچنانکه ظاهر میشود و از نظر متکلمین این را از انضاب متحقق
 در تمام حول بدو اول و آخر و از کفر متوسطه بین الایمانین و ایمان بر آنکه سمع و بصر مخلوقات وافی نیست
 بجمیع مصنوعات و مہرات مثل سموعات و منہرات بعیدہ و ہر چه ناقص است معتبر کہ معدوم است چنانکہ
 ظاہر میشود و در وضو کہ تا تمام است و در مالی کہ بنصاب نرسیدہ باشد و در جاریہ کہ سہر معتبرہ در
 صلوة از دنیا یاد بآید بجزند حسبنا اللہ و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر یعنی کفایت گرما
 خدا نیست سبحانہ و نیک وکیل است حق سبحانہ و نیک خواجہ نیست و نیک یاری دہندہ نیست و مراد
 بوکیل اینجا آنست کہ کسی کار خود را با و گذاشتہ باشد نہ آنکہ ما مورانیکس باشد و سرور تنگیش این کلمہ
 آنست کہ کلام این کلمہ را داخل تمام است و تشریح امور صعبہ چنانکہ تجربہ معلوم شدہ است و اگر چه کلام
 بدو بار حاصل میشود و اما ختم عمل بر فرد بموجب نسبت عند اللہ چنانکہ در صحیحین آمدہ کہ حق سبحانہ طاق است
 و دوست میدارد طاق را و اول مکرری کہ خود باشد ثانیہ است و قال فی تفسیر القاضی حسبنا اللہ
 حسبنا و کافین من احیہ اذا کفاه و عدل علی انہ معنی المحسب انہ لا یستغید با لا اضافہ لتقریف فی قولک
 ہذا راجع حسبت حق سبحانہ از خاصیت این کلمہ در دفع خوف و اندوہ بخینین خبر میدہد کہ قالو حسبنا اللہ
 و نعم الوکیل فالکلمہ بقرعۃ من اللہ و فضل کم سیم سور و استبورضوان اللہ یعنی پیغمبر صلی اللہ علیہ و
 آلہ و سلم جمعی از مؤمنان کہ بدرآمدہ بودند بقصد احوال آنکہ ترسانیدہ بود ایش از شخصی کہ کفار و کثرت
 و عظمت تمام جمع شدہ اند از برای شما ایشان گفتند حسبنا اللہ و نعم الوکیل پس برگشتند بہمت بزرگ
 از خدای سبحانہ کہ آن قیمت است و ثبات بر ایمان و بفضل بزرگ کہ آن سچ است و در تجارت در حالتی
 کہ نرسیدہ بود بایشان بدی مثل جراحت و مکر عدو و پیروی کردن رضای خدای سبحانہ را و در سہن
 الیہ و او آید کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم کہ ہر گاہ غالب آید بر تو چیزی بگو حسب اللہ و نعم الوکیل
 مخفف آنکہ رہنا و الیک المصیر یعنی پیو ہم آمرزش ترا سی پروردگار ما و ہوسمی تست
 باز گشت بعد از مردن اللہ لا مانع لا عظیمت یعنی اتی نیست منع کنندہ مر چیزی را کہ داد
 تو و اگر گفتہ شود کہ چہ صورت دارد و منع چیزی کہ دادہ است زیرا کہ منع پیش از دادن می باشد
 نہ بعد از دادن گو ہم مراد ازین دادن ازسے است کہ راجع بتقدیر است
 و لا معطی لما منعت یعنی نیست دہندہ مر چیزی را کہ ندادہ و لا را و لا قضیت یعنی

نیست روکننده مرا آنچه را علم که قضا کرده تو دینی می توانی که لفظ ما و را دل و آخر مقدریه باشد یعنی نیست
 مافی و اوان ترا و نیست روکننده و قضا ترا اما موصوله در جمیع مواضع ثلثه مستقیم است و لایق
 و الیحد منک الیحد یعنی قطع نمیکند صاحب غنا را بجای تو غنائی او یعنی غنائی تو غنائی او و ذوبا
 سبحان ربی العلی الی الوهاب یعنی پاکست پروردگار من که بلندتر است از من که
 باشد او را شریک و بلندتر است از همه چیز بخشنده بنا پست و درود بخواند سبحان ربی العلی
 الکرم الوهاب یا و هاب یعنی پاکست پروردگار من که بلند است از من که باشد او را
 شریکی و بلندتر است از همه چیز و کرمیست و بخشنده است از بخشنندگان و اظهر آن بیناید که یاد
 از همه مابعد خود باشد یعنی و هاب سبحانک الی آخره سبحانک ماعبدناک حق عبادتک یعنی
 پاکی تو شایسته ایم ترا پیش حقیقی یعنی لایق تو سبحانک ماعبدناک حق معرفتک
 یعنی پاکی تو شناخته ایم ترا لایق شناختن تو سبحانک ما ذکرناک حق ذکرک یعنی پاکی
 تو یاد نکردیم ترا یا و کردن لایق تو سبحانک ما شکرناک حق شکرک یعنی پاکی تو شکر
 نگفته ایم ترا شکر لایق تو باید دانست که هر یک از عدم عبادت مذکوره و عدم معرفت و عدم
 ذکر میتواند که علت مابعد خود باشد باین معنی که عدم عبادت لایقه سبب عدم معرفت لایقه است
 و عدم معرفت لایقه سبب عدم ذکر لایقه است زیرا که ذکر لایق معرفت بر معرفت لایقه است
 چون معرفت لایقه نباشد ذکر لایق صحیح نخواهد بود و عدم ذکر لایق سبب عدم شکر لایق است
 زیرا که شکر لایق موقوف بر ذکر لایق است پس چون ذکر لایق نباشد شکر لایق نخواهد بود و
 بلکه میگویم که هر یک از امور ثلثه مذکوره معلول بعد خود است باین عدم عبادت لایقه بجهت عدم معرفت
 لایقه زیرا که تا کسی او را نمیکند شناخته باشد نمیکند معرفت و عدم معرفت لایق بجهت عدم ذکر لایق
 و آن ظاهر است و عدم ذکر لایق بجهت عدم شکر لایق است باین معنی که هر که شکر لایق نگفت تو لایق
 ذکر لایق نیافت سبحان الله الی الی الی پاکست خدای که ابدی است و ابدی است
 که وجود آنرا نهایت نباشد و آنرا حقن یاسی ازین قول که لا یلهی عبادت قیاس است و مکرر ابدی
 از جهت تاکید مبالغه است سبحان الله الی الی الی پاکست خدای که بیگانه است
 در صفات و بیگانه است در ماهیت و حقیقت سبحان الله الی الی الی پاکست خدای که بیگانه است

که گاه هست و گاه نیست که تصدیه کرده و بشود در ماهها سبحان الله رافع السموات الخیر
 محمدیست یا کسیست خدای که بلند سازنده آسمانهاست لیستون سبحان الله الذی
 لم یجد صاحبه ولا ولیا یعنی پاکست خدای که بنده است او را ندان و فرزند سبحان الله
 الذی لم یجد ولیا و لم یولد لم یکن که قوای احد یعنی پاکست خدای که نژاده است دیگری
 را و او را نژاد نیست و دیگری بنوده است او را نهایی دیگری سبحان الملك القدوس
 یعنی پاکست یا و تنهایی که پاکست از همه خصی سبحان فی الملك و الملكوت یعنی پاکست
 صاحب ملک و ملکوت گفته اند عالم محسوس و اویش راجع به دو قسم است یکی عالم ظاهر و یکی عالم باطن
 عالم ظاهر آنست که او را بخواند ظاهر و توان در یافتن و او را بنام است عالم ظاهر و عالم ملک
 و عالم ملکوت و قسم دوم عالم باطن است که او را بخواند باطن و در توان یافت و او را بنام است
 عالم باطن و عالم ملکوت و عالم غیب و باز عالم غیب دو قسم است یکی آنست که حضرت حق سبحانه و تعالی
 نصب کرده بر او را که آن را مختص است و را غیبها را از غیبها حق سبحانه و تعالی است مراد غیب
 آنی که گفته اند غیبها معراج الغیب لا یلبسها الا ربی یعنی نزد اوست مخفیهای غیب یا کلیدهای غیب
 نمیداند او را مگر او قسم دیگر آنست که دلیل نصب کرده بر او را که آن را بنام قیامت و احوال آن
 در پیش و در و بیخ و احوال آن که آیات قرآنی و دلائلی اند منصوبه از برای او را که آن را قسم نامی
 و اصل است در آن غیب که گفته بدی المتقین و الذین یؤمنون بالغیب سبحان فی الصفة
 والعظمة والقدرة والنبیة والجلال والجمال والکمال والبهائم والنبات
 والاضیاء والاکالار والکیمیا والکبریا والجمیوت یعنی پاکست خدا و صاحب
 حرمت و عظمت و قدرت تامه و جمیع و جبریت و جلال و جمال و کمال و قهار و قهار و قهار و قهار و قهار
 و صاحب بزرگی ذات و بزرگی صفات و جلال و رفعت یعنی بزرگی است و جمال یعنی خوبی و
 نزد و سکون جلال عبارت است از صفات پسندیدنی آنکه حق سبحانه و تعالی نیست و جبریت
 و در میان نیست و مانند آنها و جمال عبارت است از صفات نبوت پسندنی آنکه حق سبحانه و تعالی
 و عالم است و حق است و بصیر است تا از صفات نبوت و اما نزد اهل تصوف جلال عبارت است
 از صفات قهریه و جمال از صفات لطیفه و اما آنکه حق سبحانه و تعالی نیست باین معنی است که

در پیش

که بر طینای که هست انسان اوست و ناشی از دست سبحان الملک الحق الذی لا یتحاب
 ولا یموت یعنی پاکست آن پادشاهی که زنده است و طاب نمیکند و نمی میرد و جمیع قدوس
 زینا قرب الملائیکه و الروح یعنی او متزه است از نقصان و پاکست و دور است از
 عیب و پروردگار است و پروردگار ملائیکه و روح است بعضی گفته اند این روح عبارت است
 از ارواح انبوات و عدم جنش بنابر آنست که اسم جنس است و بعضی گفته اند روح عبارت از جبریل
 علیه السلام و بعضی او را که بعد از ذکر ملائیکه از جهت شرف او است چنانکه در آیه کریمه من کان
 عدو لله و ملائیکه و رسوله و جبریل الایه بعضی گفته اند روح جماعتی اند از خلق که حافظان اویند
 و بعضی گفته اند فرشته است موکل بر ارواح و بعضی گفته اند روح جمعی اند از مخلوق که نمی بینند ملائیکه
 ایشان را مگر در شب قدر و در تاج الاسماهی گفته روح فرشته است که در پاک صفت است و بانی فرشته
 یک صفت سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر یعنی پاکست خداوند
 از هر عیبی و نقصانی و حمد و ثناء را بسجاده و نیست مبرور حق مگر خداوند و ثوابی تعالی بزرگست از هر چیزی
 و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم یعنی نیست حیل و تدبیری و نیست قوتی و قدرتی
 مگر بتوفیق خداوندی که غالب است او شریک غیر در حقیقت و صفات و الوهیه و او بزرگوار است مطلق
 که حقیر است چه چیز نسبت باو اللهم انت الملک الحق الذی لا اله الا انت یعنی الهی
 توئی پادشاه سزاوار پادشاهی که نیست مجبور بر حق مگر تو گفته اند مقتدا و مبرور فرشته سحر انگ که هرگاه که
 این کلمات گفته میشود آن مقتدا و مبرور فرشته پیغمبر می افتد و از اینجا است که قاریان و ارجحان اینجا
 می رسند بر موافقت آن ملائیکه سر خود را بیست می کنند و اشارت بسجده میکنند و سجده تمام میکنند زیرا که
 در روایت آمده که سجده که غیر سجده جملاتی است و غیر سجده تلاوت و غیر سجده شکر مگر در سجده یا الله
 بدان طایفه از اسم ذاتیست که جمیع صفات است و در محبین و ان شده و فضیلت خود و نام کم
 گفت پیغمبر جلی الله علیه و آله و سلم که تحقیق که مراد از این سجده خود نام است صد است گفتی که هر که
 احصا کند آنها را و رایج در پشت و در مصداق گفته که احصا بیهیض می آید شمرود و دانستن و دانستن
 یعنی طاقت و توانائی پس اگر در حدیث معنی اول مراد باشد جز آن مذکور شماست عالم یعنی این
 اسما را و غیر مراد اگر معنی ثانی مراد باشد جز آن مذکور مخصوص کسی است که معنی اسم را بداند و اعتقاد بکند

که اینها ثابت اند حق را سبحانه و اگر مراد معنی ثالث باشد می تواند که مراد توانایی بر شمردن باشد یا نه
یعنی هر که تواند بشمارد اینها را یا تواند که نقل کند اینها را هر وجه مذکور بر وقت که خواهد در آید و در بیشتر
و بعضی گفته اند احصای سه نوع است اول احصای یقین است باین معنی که یقین حاصل شده باشد بنده
را که این اسما ثابت اند در حضرت حق سبحانه و دوم احصای حقیقی است باین معنی که این اسما متحقق
و ثابت شده باشد بنده را اما راسخ و محکم نشده باشد و سوم احصای تکلفیست باین معنی که بنده متخلق
شده باشد به این معنی و این اسما راسخ خالق و خوی او شده باشد و معنی تحقیق این اسما بنده را با مخلوق بنده
این اسما آنست که بر تو این اسما متحقق شده باشد بنده را با مخلوق بنده گردیده باشد و در عوارف و آو
در باب است نعم در ذکر اخلاق صوفیه که مرویست از حضرت شیخ ابوعلی فارمدی قدس سره که او
حکایت میکرده از حضرت شیخ ابوالقاسم که کافی قدس سره که او می گفته که نو دونه نام میگردد و او صاف
سالک و حال آنکه او هنوز در سلوک است و واصل نشده است و مراد باین که اسما را و صاف
سالک شود و اینست که بنده میگرداند از هر اسمی و صفتی ملایم صفت و تصور بیشتر مثل آنکه گیر و از حرم
معنی از رحمت بر قدر تصور بیشتر انتهی کلامه و باید دانست که اسم نزو بعضی از صوفیان عین و
معنی است چنانکه بعضی از افاضل گفته اند مصراع اسی اسم تو کنج طلسمی و مراد ایشان از اسم
مفهوم اسمی است و از اسمی ذات حق سبحانه و توجیه کلام ایشان معنی بر آنست که معنی نزو ایشان
ذات طوحا بصفت رحمت است چنانکه نزو اهل لقا شئی که در حتمه پس شیخ غیر مقید است بچیزی و اسم
چنان سسمی است اما مقید بقید عرض پس اسم و سسمی بالذات یکی باشند و قال فی فضل الخطاب لا یبغی
بالاسم اللطیف بلوکه و هو الذات الموصوفه بصفتة كاللطیف والقهر و هذا معنی قول العلماء رحمهم الله
الاسم هو اسمی انتهی کلامه و باید دانست که هر مفهومی که بآن توصیف کرده شود حضرت حق سبحانه را و بر سبب
اطلاق کرده شود آنرا مراد از آن مفهوم مرتبه کمال آن مفهوم است مثل آنکه چون او را عظیم گویند مراد
عظیم مطلق باشد یعنی نسبت به هر چیزی و چون می گویند زنده و ای می خواهند و علی هذا القیاس فی جمیع الاسما
و در ذکر اسما الله را و را و اختیار کرده طریق خطاب ابرئیت نیرا که در خطاب به حضرت حق سبحانه
حضور می هست که و غلبت نیست اما خاصیت این اسم آنست که گفته اند هر که بر خواندن این اسم را
مرا و مت کند بر روحانیت او قایلش گردد و از افوار ربوبیت و صفای ناسوتیت چندانی که نگذرد و بهتر

حضرت یحییٰ بن اسماعیل کا دعویٰ قدس سرہ فرمودہ کہ ہر کہ ہر خدا پر یا اللہ کہ حق تعالیٰ
 اور از اصحاب یقین گردانید یا رحمن یعنی اسی بخشا کیجیہ در دنیا و آخرت یا رحیم یعنی اسی بخشنایہ
 بخشندہ در آخرت و گفته اند کہ بنامی صغیہ این ہر دو اسم از مبالغہ است رحمتہ و بخت عبادت
 از وقت قلب یعنی تنگی دل و مہربانی کہ مقتضای تفضل و احسانست و از رحمت اشتقاق کردہ اند
 رحم را بفتح ما و کسر حاء مہملہ زیر کہ او مہربانی دارد بر آنچه درویشست اما این معنی لغوی کہ رحمت نیست
 مناسب نیست نسبت بجای حضرت حق سبحانہ زیرا کہ او از قلب منورہ است پس مراد غایت و
 شمرہ این رحمت باشد کہ ان تفضل و احسانست و همچنین است قاعدہ نزد ارباب علم کہ ہر گاہ اسمی
 را اطلاق کنند بر حضرت حق سبحانہ و معنی لغوی کہ تقیم نباشد مراد غایت و شمرہ آن اسم است و دیگر
 مبالغہ در رحمن بیشتر است از رحیم زیرا کہ زیادتی حروف و دلالت میکند بر زیادتی معنی و این زیادتی
 معنی گاہی موجب و بیشتر و باعتبار کیفیت پس باعتبار اول گفت کہ یا رحمن الدنیا
 زیرا کہ رحمت دنیا فرار سندیہ است مومنان و کافران و گفته شد یا رحیم الآخرۃ زیرا کہ رحمت الآخرۃ
 مخصوص مومنانست بنا بر اعتبار کیفیت گفته شد کہ یا رحمن الدنیا و الآخرۃ و یا رحیم الدنیا زیرا کہ
 نعم و متوبہ بعضی بزرگ است و بعضی حقیر و نفیم اخرویہ مہم بزرگ است پس بر آنکہ کیفیت بزرگی
 و مجموع نعم دنیوی و اخروی بیشتر است گفته شد کہ یا رحمن الدنیا و الآخرۃ و بنا بر آنکہ کیفیت
 بزرگی در رحیم دنیوی فقط کمتر است گفته شد کہ یا رحمن الدنیا و تقدیم کردہ رحمن را و اگر چہ
 قیاس مقتضی ترقی است از ادنی یا علی بحجت تقدیم دینا بر رحمت آخرت و یا بحجت آنکہ رحمن
 ہر چو علم کثرتہ مرآتہ مقدس اورا باعتبار عدم اطلاق رحمن بر غیر او سبحانہ زیرا کہ عبارت است
 از اسم حقیقی کہ رسیدہ است رحمت او بنایت و این صادق نیاید بر غیر او و یا بحجتہ آنکہ رحمن
 وقتی کہ دلالت کرد بر نفیم جلیلیہ و اصول آن نعم ذکر کرد رحیم را نامتناول کرد و آتہ از یہ کہ خارج
 شدہ از ان نفیم و اصول آن پس رحیم بمنزلہ نعمۃ رحمن باشد اما خاصیت اسم رحمن آنست کہ گفته
 ہر کہ خواند این اسم را بعد از ہر نماز فرض صد بار و در کردہ از وی غفلت نسیان و سختی دل و اما
 خاصیت اسم رحیم گفتہ اند نزدیک است بخصیت اسم رحمن اما اگر از حق سبحانہ موہب و عطا
 و بیوی طالبہ تشک با اسم رحمن کند درین بیشتر باید و اگر در حاجات و کمالات اخروی خواہد

و در نیم وایز گفته اند بعد از نماز با دعا و صد بار بخواند بر حمله شایق و نیم و مهران که در دنیا ملک
یعنی ای بادشاه و خاصیت این اسم آنست که هر که مداومت کند بر این اسم امید است که از دست
دشمنی و از روی مظلوم گردد و در نظر خلائق با حرمت و هیبت باشد و شوق است از حضرت انصاری
علیه السلام که هر که گوید نیست شقای مرغی در وقت عبادت او خدا داد و داده باز اللهم انت الملك
الحی الهی لا اله الا انت یا الله یا سلام یا کافی ده بار دیگر یا شفاء القلوب بگوید مرض او مایل
به صحت شود و این بیت حق سبحانی یا قدوس یعنی اسمی پاک و دور از هر صیغه و نقصانی و خاصیت این
اسم آنست که هر که او را صد بار هر روز بگوید دل او از کدورت صاف گردد و یا سلام یعنی اسم
از هر افعی و نقصانی و خاصیت این اسم آنست که هر که او را صد مرتبه بر چهار خواند حق بهی مرض
او را صحت مبدل گردد یا مومن یعنی ای ائمن برنده یعنی ائمن گرداننده بندگان از ظلم که
هر چه بایشان میکند فضیلت و عدل یا ائمن گرداننده متقیان را از اصل عذاب و عاصیان را
از عذاب بدی و خاصیت این اسم آنست که هر که بخواند این اسم مداومت نماید بر حق سبحانه و تعالی
او را ائمن گرداند از شر دشمنان پیدا و پوشیده و هر که این اسم را نویسد و با خود دارد از جمله اموال
هر چه داشته باشد و امان باشد یا همین یعنی رقیب و نگاه بان هر چیزی را این لفظ مقلوب است
از امن که قلب کرده شده و مجرب با پس اصل او مومن باشد و بعضی گفته اند همین یعنی سید
دست بپسین و همین راست و بعضی گفته اند یعنی این است و بعضی گفته اند یعنی گواه آمده است
و بعضی گفته اند یعنی آگاه است از آشکار و نهان و خاصیت این اسم آنست که گفته اند هر که غسل
کند و این اسم را صد بار بخواند باطن وی روشن شود و یا عزیزی یعنی اسی غالب بر هر چیزی یا ای
بی حیا و عزیزی گاه در مقام دلیل نیز می آید و این هم ایجاب مناسب است و خاصیت این اسم آنست
که گفته اند هر که او را چهل صبح بعد از نماز با دعا و چهل بار بگوید حق سبحانه او را یکسختی حاج گردد یا چار
یعنی اسی آنگاه ایبار کند خلق را بر هر چه خواهد یا آنکه اصلاح کند حال خلق را و بگذشت و لا اله الا الله
الملك الجبار یا شکبر یعنی اسی سرکشنده از هر چه صیاب حاجت است یا نقصان و بعضی گفته اند
اسی سرکشنده از راه را که او را هم و عقول و بعضی گفته اند اسی مغرور و بطلت و بعضی گفته اند اسی تکبر
جربندگان که تجاوز کرده اند از حدود و سزا زمت نموده با و در عظمت و بعضی گفته اند این اسم از کبریا

که عظمت آن ذات است از کبر که معلوم است و خاصیت این اسم آنست که گفته اند هر که پیش از آنکه
بزان نزد یک شود و بار این اسم را بخواند و بعد از آن نزد یک کند حضرت حق سبحانہ اوراد و زندگی در دست
کند که صالح و با حق باشد از حضرت عزت یا خالق یعنی اسی تقدیر کننده اشیاء مقتضای
حکمت و تقدیر عبارت است از تعین هر مخلوقی با اندازه که بران موجود خواهد شد یا باری
یعنی اسی آفریننده اشیاء هر چه و پاک از تفاوت از حسن و قبح و نفع و ضرر عمل و خاصیت این اسم
آنست که هر که این اسم را بخواند و در شب فرشته آفریننده خدای سبحانہ که تا روز قیامت آن فرشته طاعت
کند و ثواب آن از آن گرفته را باشد یا مصلحت یعنی اسی آفریننده مصلحت اشیاء که فیما بین ایشان چنین است
این اسم را شایسته را و تفسیر قاضی و انسب نیست زیرا که خالق اگر چه در غلبه است و معنی آفریننده شود
اما چون باری مصلحت و بعد از وی آید و معنی ایجاد و ایشان است پس خالق را معنی تقدیر کننده که گاه و بگاه
معنی تری آید چنانکه در سنن الحاق تقدیر گفته اند خیال باید کرد و تا مگر از لازم نیاید و خاصیت اسم شایسته بطریق
استراک آنست که هر روز که نازائیده باشد هفت روز روزه دارد و در وقت نماز هر شب این اسم را است
و کیا رنج و آزار و آسودگی باشد حق سبحانہ و تعالی اوراد و زیارتی است روزی که داند یا غفلت از این است
آمر زنده و بگذشت وجه مبالغه در غفلت از آن قول که لا اله الا الله هو الغریز الغفار خاصیت این اسم آنست
که هر که این اسم را بداند و نماید حضرت حق سبحانہ و تعالی گناهان او را بیاورد یا قمار یعنی اسی غالب بر
هر چیزی و خاصیت این اسم آنست که هر سالکی بدین اسم مداومت نماید شکسته گردد و دویای نفس او و
محبت دنیا بر دل او بر گردد و صفای باطن حاصل آید و گفته اند مداومت بر گفتن یا قمار یا نذل سبب
رفع ظلم است یا و پاک اسی بنایت بخشنده یعنی بخشنده انواع عطایا و نعم ظاهریه و باطنی سبب
لی غرض اصحاب دعوات این اسم و مستقیمان خاصیات اسماء فرموده اند که این اسم سیست کثیر البرکات
و عظیم الخاصیات و سبب سرعت اجابت دعوت و خاصیات او از آن بیشتر است که تقریر و بیان
را نیست آید و اگر این فرموده اند که هر که خواهد و عیسی کند بهشت باریا و باب بگوید البتہ اوراد حضرت
سبحانہ اجابت کند و هر کس که چیزی طلبد یا بدست خطی و رقیه افتد و گرفتار باشد یا در رزق آویخته
باشد یا در کسب و بسا بر منفعت نباشد یا سالکی را در راه تنگی پدید نیاید باید که شب یا بهشت شب بخیر
شب و وضو سازد و در رکعت نماز کند و سر بر زمین کند و دست بردارد و صد بار یا و باب بگوید و بعد از آن تمام

و سجده بار خدای عز و جل و بعد از آن سجده کند و گوید در سجده الهی مرا از شر فلان کس ایمن گردان حتی بسیمانه شرافت را که
 گرداند یا سیمین یعنی ای بنایه شریف شو او خاصیت این اسم آنست که هر که روزی پشینه نماز بجا داشت بگذارد
 و بعد از آن سخن نگوید و این اسم را صد بار بگوید از خدای سبحانه مراد طلبد حاجتش روا گردد یا بصیر
 یعنی ای بنایه بینا و خاصیت این اسم آنست که هر که با اعتقاد و درست در میان سنت و فروع نماز
 آورده این اسم را صد بار بگوید سحانه او را مقبول گرداند یا حکیم یعنی ای حاکم و حقیقتش آنست که حکم کسی
 گویند که حکم را با او تفویض کنند و بگو او را صنی باشند و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را در شب
 چندان خواند که خواب در وی غلبه کند و بی اختیار در خواب شود حتی سیمانه باطن او را محرم اسرار خود
 گرداند یا صلح یعنی ای نازل و خاصیت این اسم آنست که در شب جمعه این اسم را بیست و سه بار
 نویسد و بخواند و حق سبحانه مردم را استغفار و طبع او گرداند یا لطیف یعنی ای مهربان این اسم را درین آیه که همه
 لطیف بهیاده این چنین سیر که خواند که ترتیب کند و بندگان ابا صفا شکی که در حق باید او را و با هم و بعضی
 گفته اند که لطیف آنست که حقیقت او را نتواند یافت و در تاج الاسامی گفته که اللطیف نیکوئی و لطفت
 از خدای سبحانه مهربانی است و سزاوار بندگان نیکوکار و در تفسیر دارک گفته تفسیر بر اللطیف لطیف
 لطیف یعنی عالم بدقایق اشیا و چیز یعنی عالم بحقایق اشیا و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی بیست و سه بار
 باشد و فقیر باشد و یا غریب و بکس باشد و یا بیمار باشد باید که وضو سازد و دو رکعت نماز بکند و بعد از آن
 این اسم صد بار بخواند حاجت او را حضرت قاضی الحجاجات روا گرداند یا جلیل یعنی خیر دار از همه چیز
 خاصیت این اسم آنست که اگر کسی از غمی بدو ذمت باشد و این اسم را بسیار بخواند بعد از آن آید
 یا جلیل یعنی ای بزرگوار این معنی که تمجید میکند و عقوبت نماید میان بلکه تاخیر میکند که شاید باز نگردد و
 خاصیت این اسم آنست که هر که از رزاعتی و یا باغی باشد و خواهد که هیچ آفتی با او نرسد این اسم را هر بار که بخواند
 نویسد و در موضع اندازد و هیچ آفت نرسد یا عظیم یعنی ای بزرگوار و مطلق که حقیر است همه چیز نسبت
 و سی و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را بسیار بگوید و کند نزد یک خلقان عزیز گردد و یا غفور
 یعنی ای بنایه آمرزنده و خاصیت این اسم آنست که هر که را تپ و یا و روی یا اندوی با غمی باشد
 یا غفور بر همه باره که بخواند نویسد و بخورد و شفا یابد و مرض حاصل شود یا شکور یعنی ای جزای دهنده و
 بخشنده بیان کرده اند شکور و در تفسیر شرح احادیث اما از تاج الاسامی مفهوم میگردد که شکور در همه اشیاء

آنست که بر عمل اندک جزای بسیار بد یعنی او اندک پذیر بسیار بخش باشد و خاصیت این اسم آنست
 که هر که را در محاش او تنگی باشد و یا در دل وی کدورتی باشد یا در چشم وی تاریکی باشد این اسم را چهل و
 یکبار بر آب و در میان آب و بشوید و حق سبحانه و تعالی او را حاصل گرداند یا علی یعنی اسی عاقل
 از آنکه در انشیر کی باشد در ماهیت و در صفات الوهیه و خاصیت این اسم آنست که هر که بر خواندن
 این اسم مداومت نماید و یاد ببرد و با خود دارد و اگر ضعیف القدر باشد کبیر القدر گردد و اگر تنگ سوز
 باشد فرسخ روزی شود و اگر غریب باشد حق سبحانه و تعالی او را بوطن باز رساند بصحت و سلامت یا کبیر
 یعنی ای عظیم الشان فایق بر همه چیز یعنی بقدرت تامه و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را
 سه روز صد بار بخواند در میان خلایق بعزت شود یا حقیق یعنی اسی نگاه دارنده مخلوقات از بیکدیگر
 و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را روزی شانزده بار بخواند از هیچ آفات در امان
 باشد یا مسقیم یعنی تو امان و بعضی گفته اند مسقیم از قوت است لبکون و او یعنی قوت و بند
 مخلوقات و بعضی گفته اند گواه بر چیزی و خاصیت این اسم آنست که هر که را فقر و زندقه
 باشد این اسم را هفت بار بر گونه خالی بخواند و بعد از آن باب پیرسان و افتاب بخواند بیک نوبت
 شود یا حبیب یعنی اسی کفایت کننده مهمات و بعضی گفته اند حساب کننده بندگان روز
 قیامت و بعضی گفته اند حبیب معنی عالم است و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی از درد
 ترسد و یا از چشم زخم یا از همسایه و یا از دشمن و یا ترسد باید که روز پنجشنبه بنیاد کند هفت شبانه روز
 بپا دو شبانگاه هفت و هفت بار بگوید که حسنی الله الحسب تا این گرد و از شر اینها یا جلیل
 یعنی ای بزرگوار مطلق که حقیر است همه چیز به نسبت او و جلال را در ذوالجلال و الا که ارم استغفار
 مطلق تعسیر کرده اند پس جلیل معنی مطلق باشد و خاصیت این اسم آنست که او را شصت
 نفر از انبویا بشوید و بخور در میان مردم بپاشد و در دو یا گریه یعنی ای بزرگوار مطلق و یا
 آنکه بسیار است خیر و نفع و خاصیت این اسم آنست که هر که بر خواندن این اسم مداومت
 نماید امید است که در دنیا و آخرت عزیز باشد یا رهیب یعنی اسی پاسبان و نگاه دارنده
 که غایب نمیشود از وی چیزی و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را هفتاد و یکبار بخواند بخود
 یا بر اهل خود و یا بر خدای بر مال خود و بر این همه در حفظ و امان حق سبحانه باشد از بیکدیگر یا محیب

ای اجابت کننده دعا و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را مداومت نماید امید هست که استجاب الهی
 گردد و یا واسع یعنی فراخ عطا یعنی ای آنکه فراز رسنده است رزق او همه خلق را در رحمت او همه
 چیز را و خاصیت این اسم آنست که هر کسی که او را اندک مالی باشد معاش او بآن نگذرد و این اسم را
 بسیار خواند و رزق بر او گشاده و یا حکیم یعنی ای استوار کار و خاصیت این اسم آنست که هر
 اوراشنی باشد و خاطر خواه او نباشد و او را دران رشدی نباشد این اسم را بسیار خواند کار را
 چنان گردد که خاطر خواه اوست یا و دو و فیزی دوست بندگان و میتوان که دفع ل یعنی فاعل
 باشد و معنی مفعول باشد و خاصیت این اسم آنست که هر گاه در میان دو کس مخالفت باشد این
 اسم را بر چیزی خورد و نه هر را بر خوانده باشد با کس ه شود که مخالفت از جانب اوست تا بخورد
 مخالفت مرتفع گردد یا مجید یعنی بزرگو و مطلق و بعضی گفته اند آنکه عطا و کرمش گشاده باشد و
 فرا رسنده همه را در تفسیر این آیه که بل هو قرآن مجید گفته اند کتاب شریف و چنین مجید را در شروح
 حدیث تفسیر کرده اند و خاصیت این اسم آنست که هر که بدین اسم مداومت نماید امید است
 که از بزرگی بر خیزد و اگر گردد و تیر اگر کسی را در خویشان قدر نباشد این اسم را بعد از نماز با دعا و نود
 بار بخواند و بر خود بدید میان خویشان عزیز گردد یا یا عشت یعنی ای بر انگیزنده اموات از
 قبور روز قیامت و خاصیت این اسم آنست که هر که بدین اسم مداومت نماید امید است که حق
 حق سبحانه بروی غالب گردد یا شهید یعنی ای حاضری که غایب نگردد و از وی چیزی و تیر
 میتوان که شهید یعنی گواه باشد بر اعمال بندگان چنانکه گفته و الله شهید علی ما تعملون یعنی خدا آگاهانه
 گواه است بر آنچه میکند از خیر و شر و خاصیت این اسم آنست که هر که بدان مداومت نماید امید است
 که از معاصی اجتناب کند و هر که را فرزند و زمان برادر باشد انگشت شهادت بر پیشانی وی نهند
 بگوید یا شهید صلح دی گردد یا حق یعنی ای آنکه مستحق و ثابت است هستی او و بعضی گفته اند ای
 سزاوار خداوندی پس حق سبحانه معنی حقیق باشد و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی را چیزی
 گم شده باشد لفظ یا حق را و نام آن چیز را در کاغذ بنویسد چون شب در آید کاغذ بر دست نهد و
 در آسمان نظر کند حق سبحانه گم شده او را باز گرداند یا و کیل یعنی ای آنکه با و گذاشته اند
 بندگان کار خود را و خاصیت این اسم آنست که هر که او را بسیار گوید امید است که حق سبحانه

بالکلیه کار او را بر خود گیرد و او را بنفس او نگذارد و اگر کسی از آب آتش یا از چیزی دیگر ترسد این اسم را
 بسیار بخواند در امان شود یا قوی یعنی اسی توانا که عجز را بدو راه نیست و خاصیت این اسم
 آنست که اگر کسی را دشمن قوی باشد و قادر بر هلاک شدنش باشد و وی قدری آرد و گیرد و آنرا خیمه سازد
 و آن خیمه را بر پارچه ساند و هر پارچه شل نخود سی یا نخود تر یا بزرگتر پس یک پارچه بردارد و پیش
 مرغ بنگاند و در وقت افکندن گوید بدینیت دفع دشمن حق سبحانه شر او را کفایت گرداند یا کائنات
 یعنی آنست که قوت متین را در تفسیر صنی درین آیه که ان الله هو الزاق ذو القوة المتین تفسیر
 شدید القوة و در تاج الاسامی با ستوار کرده و در صلی تفسیر صلب کرده خاصیت این اسم آنست
 که هر که او را بسیار گوید امید است که کارهای سخت بروی آسان شوند و این اسم را بر خورسنة
 نویسند و از آن کم شیر و هاشمش زیاد شود یا ولی یعنی اسی دوست دارندة مؤمنان و بعضی
 گفته اند که یعنی اسی بر خود گیرنده کار بندگان و بعضی گفته اند ولی یعنی یاری دهنده و خاصیت این
 اسم آنست که هر که او را بسیار بخواند امید است که یکی از اولیای حق سبحانه گردد و اگر زن کج
 خلق باشد شوهرش در وقت صحبت این اسم را در خاطر دارد و نیک خوی گردد یا حمید یعنی اسی ستوده
 که مستحق پند است مگر وی و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را بسیار گوید امید است
 که ستوده گردد و پیش خلق و اگر کسی این اسم را در درون کاسه نوسید و از آن خود و اگر فرش گوئی
 و در بان باشد زبانش بصلح آید یا محبسی یعنی اسی ضبط کننده هر چیزی که بیتی که غایب نمیشود
 از علم وی چیزی و بعضی گفته اند اسی دانا و بعضی گفته اند اسی توانا و خاصیت این اسم آنست که هر که
 او را بسیار گوید امید است که او را نصیبی از اخصاصه اشیا حاصل شود و اگر کسی از حساب قیامت
 ترسد و در روز آویند این اسم را بر بار خواند حساب قیامت بروی آسان شود یا مبدی
 بهمه یعنی اسی پدید کننده چیز از عدم و خاصیت این اسم آنست که هر که رازن عامله باشد و ببرد
 از افاق و بچه پیش از وقت یا از دیر ماندن و شکم انگشت سیاه را بر شکم وی ماند و نودین بار این
 اسم را بخواند حق سبحانه آن حمل را نگاه دارد از افاق و دیر ماندن یا معبد یعنی اسی باز گرداننده
 مخلوقات بعد از حیوة مبرور و بعضی گفته اند باز گرداننده از حیوة بمات و از بمات بحیوة و خاصیت
 این اسم آنست که هر که را غایبی باشد و بر مانده و خواهم که باز آید یا از وی خبر بیاید و در آن وقت که

اول خانه جلد و خواستنه این اسم پر چهار دیوار خانه بنفشه و بار بجز اندوخته از خود اندن بگوید یا سید
 باز که در آن بمن ظلمت کنس یا یا خبر وی را البته در آن زود وی یا غایب یا جز او میاید یا میی ای
 زنده گردد و ناصیت این اسم آنست که هر که او را در روز و رقتی سخن بزرگوار بگوید
 امید است که حق سبحانه دل او را زنده گرداند و اگر کسی بزرگوار شد باشد بهشت روز این
 اسم را بر بهشت اندام خود هر روز بخواند صحت یابد یا صحت یعنی اسی میرانده و ناصیت این
 اسم آنست که هر که او را بسیار گوید بخت ملاک دشمن یا غیبت این امید است که مقصود وی حاصل آید
 یا حی یعنی اسی زنده دایمی خاصیت این اسم آنست که هر که او را بسیار گوید امید است که
 حیات در او زیاد یا پیوسته اسی آنکه همیشه قیام نماید تدریج خلق و خاصیت این اسم آنست
 که هر که این اسم را در وقت بحر بسیار بخواند او را ترف و درو لیا حاصل آید و حضرت شیخ نورالدین جعفر
 قدس سره که از مریدان بیواسطه حضرت مرشد صداتی میر سید علی پورانی اند قدس سره گفته اند که
 چون سنت نماز با دعا و گدازد و سلام دهد باید که چپ و یکبار یا حی یا قیوم گوید که این دو اسم دل مرد
 را زنده گردانند و منقولست از حضرت شیخ سکن الدین علاء الدین لا سمعانی قدس سره که ایشان
 میگفته اند حضرت خضر علیه السلام بسیار میگویند این کلمات را که یا حی یا قیوم یا لا اله الا انت یا سلاک
 انی بحی قلوبنا بنور معرفتک ابدائینی یا حی یا قیوم اسی آنکه نیست بهر حق غنی و غنی از تو که زنده و اگر
 دل را بنور معرفت خود همیشه و در رفعت و در ذکر شیخ ابوبکر کتانی قدس سره آورده که مصطفی راضی
 علیه وآله و سلم در واقعه بسیار دیده اند و از ایشان چیزی تفسیر تحقیقی نمیکرده اند این چنین آورده
 که وقتی مصطفی صلی الله علیه وآله و سلم شیخ ابوبکر را گفت یعنی در واقعه که هر روز چهل و یکبار بگوید
 یا حی یا قیوم یا لا اله الا انت چون دلها بسیر یعنی از غفلت دل و دمی نرسد یعنی دل وی را نگاه دارد
 از غفلت و بگذشت و تفسیر آیه الکبری که در حدیث آمده که اسم اعظم در سه سوره است و آن سوره اوله
 لا اله الا هو الحی القیوم و در آل عمران الله لا اله الا هو الحی القیوم و در طه و تحت الوجوه الحی القیوم و در
 سنن ترمذی آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم را اندکین میساخت چیزی میگفت یا حی یا قیوم
 در جنگ پیشت یعنی ای حی و اسی قیوم بوسید رحمت تو طلب در یاد می کنم و منقولست از حضرت
 سقر و درگاه حضرت خواجہ عبداللہ قدس سره که ایشان میفرمودند که اگر بگفته اند که در وقت خوراک

طعام و زمین تن و دل ہر لقمہ باید کہ القیوم گوید تا برکت این اسم تحقق شود کہ مقوم علی الحقیقۃ حضرت
حق سبحانہ است پہنچانکہ لطعام حفظ و ابقاوندہ میکند باسباب طرق و گیتیر مقوم است و فقط و بقا
عالم میکند یا واحد یعنی اسی تو انگری کہ ہر گز محتاج نگرہ و دور صادر اللہ است کہ الواحد یعنی
واحد کسش تو نگہ شدن و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ اورا بسیار گوید امید است کہ اورا
عقلمانی قلبی حاصل آید یا مانجہ یعنی ای بزرگوار مطلق و مانجہ یعنی مجید است و نگہ داشت تفصیل
مطالی او تو کسیر یا مجید و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ اورا بسیار گوید در دل او انوار پدید آید
یا واحد یعنی ای یگانہ در صفات الوہیۃ و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ بسیار گوید اورا
امید است کہ از خلائق ممتاز شود و صفات حمیدہ و ہر کہ این اسم در وقت تنہائی بسیار بخواند تدریجاً
دوہم از دل او بہر دو یا واحد یعنی ای یگانہ در ذات و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ تنہا نشین
و این اسم را ہزار بار گوید آثار ملائکہ را معاینہ کند و در یاد یا صمد یعنی ای مہتری کہ قصداً و کرہ و ہشیو
در حاجتہا و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ اورا بسیار خواند امید است کہ حاجات او کفایت
گرد و خلق باو متوجہ گردند در حاجتہا و ہر کہ در وقت سحر سجدہ کند و این اسم را صد و پانزدہ بار
بخواند ہر دشمن غالب گردد و یا قیوم یعنی ای توانا بر ہمہ چیز و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ
بروی مداومت نماید امید است کہ مقصود او بقدرت حق سبحانہ حاصل آید و مقصود خلق از او
لغات گرد و ہر کہ را دشمن بسیار باشد باید کہ در ہمارت کردن ہر عضوی این اسم را یکبار بخواند
ماہر دشمنان غالب آید یا مقیم یعنی ای نیک توانا بر ہمہ چیز پس مقتدر معنی قا در است
ماور و سبب ہذا است کہ در تمام در نیست باعتبار کثرت حروف و خاصیت این
اسم آنست کہ نزدیک است بخا صیت اسم قادر اما وشی خاصیت قوی تر است و بعضی گفتہ اند کہ
ہر کہ این اسم را بسیار خواند از خواب غفلت بیدار گردد و یا مقدم یعنی ای پیش ہر کہ
خواہی بمقتضای حکمت و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ در لشکر گاہ و قتال باشد یا غیر آن محل
ذون این اسم را بسیار بخواند پیچ گردن بلوی نرسد یا مؤخر یعنی ای واپس برندہ بمقتضای حکمت
بخا صیت این اسم آنست کہ ہر کہ این اسم را بسیار خواند کجبتہ شدن دشمن امید است کہ مراد
حاصل آید ہر کہ اورا روزی صد بار بخواند غیر محبت حق سبحانہ در دل او چیزی قرار نگیرد یا اول

یعنی اے سابق برہمہ ایخار خود کج بخت ات و زمان و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ خواہد اور را
فرزند می شود و یا اور را غیبی باشد یا حاجت دیگری داشته باشد چہل صیغہ این اسم را ہزار بار بخواند
مطلوبہ بجا حاصل آید یا آخر یعنی اے آخر ہر ایخار خود کج بخت زمان یعنی باقی بعد از تمام اشیاء
و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ اور را بخت دفع دشمن بسیار خواند امید است کہ مقصود حاصل آید
یا ظاہر یعنی ای آنکہ غالب است بر ہمہ چیز و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ اور را بسیار
گوید امید است کہ غالب گردد بر دشمن و دیگر ہر کہ اور را بعد از نماز یا نصد بار بخواند باطن دی
پر از نور گردد و یا باطن اسی آنکہ پوشیدہ است حقیقت او بر حواس و عقول یا آنکہ عالم است
یا باطن چیرہ را و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ اور را روزی ہشتاد بار گوید یا زیادہ عالم گردد
بجایوق اشیاء و لایق اسرار حق سبحانہ گردد یا و الی یعنی اسی حاکم و بادشاہ متصرف در ملک
و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ بروی مداومت نماید امید است کہ او از تصرف با شیاء
نفسی بجا حاصل آید یا مستعالی یعنی اسی فایق بر ہمہ چیز بقدرت تمامہ یا سرکشندہ
از صفات مخلوقات و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ بروی مداومت نماید امید است
کہ فایق گردد و بر اقران خود اگرنہ فی بد فضل باشد در وقت حیض این اسم و رو خود سازد آن
فضل بد از وی دفع شود و یا بر یعنی اسی نیکو کار و احسان کنندہ بر بندگان و خاصیت
این اسم آنست کہ ہر کہ این اسم را بسیار خواند امید است کہ بنظر احسان حق سبحانہ و تعالی
عرینہ گردد و اگر کسی را فرزند خرد باشد این اسم را ہفت بار بخواند و بروی و دوازہ بار بلا و آفت
در امان باشد یا تو اب یعنی اسی قبول کنندہ توبہ از بندگان یا اسی توفیق دہندہ توبہ
چنانکہ گفتہ اند ثم تاب اللہ علیہم لیتوبوا و گفت و تب علینا انک انت التواب الرحیم و خاصیت
این اسم آنست کہ ہر گناہ وارد کہ باشد اورا بسیار گوید امید است کہ حق تمام او را توبہ کرامت فرماید
یا اسم یعنی اسی نعمت دہندہ بندگان و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ اورا بسیار گوید
امید است کہ منظر انعام گردد و یا رحم یعنی اے جزا دہندہ و عقوبت کنندہ آنکہ خواہد
از اہل گناہ و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ این اسم را بسیار خواند بلکہ روزی ہزار و یکبار
خواند و اسم قہار نیزہ او ضم کند یا اسم مذل را بخت ہلاک ظالم مراد او بر وی آید یا محفوظ

بیشتر عفو کننده از کلمات دیگر این و خاصیت این اسم آنست که هر که برین مداومت نماید گناهان او را
محض شرف می بخشد عفو فرماید و در حدیث آمده که گفت عایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا که یا رسول اللہ اگر
شب قدر بیایم چه گوئیم فرمود که بگوئی اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَتُوبُ اِلَیْکَ وَ اَسْتَغْفِرُکَ وَ اَسْأَلُکَ الْجَنَّةَ وَ اَعُوْذُ بِکَ مِنَ النَّارِ
عنه کن از برین پادشاه یعنی اسی سخت رحمت کننده و شفقت مانیده دریافت شدت رحمت آن
و شفقت و خاصیت این اسم آنست که هر که بروی مداومت نماید اسید است که انواع انعام و
اکرام از حق سبحانه و تعالی با و گردد و دیگر آنکه اگر کسی خواهد که مظلومی را از دست ظالم خلاص کند
این اسم را بخواند و شفاعت کند شفاعت او مقبول شود یا مالک الکملک یعنی اسی متصرف
در هر چه محل لطف تواند بود و خاصیت این اسم آنست که هر که او را بسیار خواند عزیز گردد و
یا ذوالجلال و الاکرام یعنی اے صاحب استغنائی مطلق و انعام عام و خاصیت
این اسم یعنی یا مالک الکملک یا ذوالجلال و الاکرام آنست که هر که برین اسم مداومت نماید
او را غنا و ثروتی که هر چه تمام حاصل شود یا رب یعنی اسی پروردگار خاصیت این اسم آنست
که هر که در بسیار بگوید یا رب است که از الطاف ربوبیت پروردگار بسیار محظوظ گردد و اگر
کسی را فرزندی یا قرابتی بدوست و دیگری گرفتار باشد بر گردد و خانه خود خطی کشد و صدوسی
بار این اسم را بخواند خلاص شود یا مقیط یعنی اسی عادل و العجب عجیب این اسم که مقیط
یعنی عادل است و قیط که بر قاف معنی عدل است و اما قاسط یعنی اهل جور است چنانکه
گفت حق سبحانه و تعالی نَقَلَ عَنْ الْحَقِّ وَ اَنَا مَعَهُ الْمُسَوِّونَ وَ اَنَا الْقَاسِطُونَ اِی الْجَائِدُونَ عَنْ
طَرِیْقِ الْحَقِّ وَ هُوَ الْاِيْمَانُ وَ الطَّاعَةُ اَلَا کَرِهْتُ وَ اَنَا الْقَاسِطُونَ فَکَانُوا اِلَیْهِمْ حَبْلًا وَ خاصیت این اسم آنست
که هر که بدین اسم مداومت نماید از شر شیطان ایمن گردد و یا جامع یعنی اسی جمیع کننده خلایق
در بر و قیامت و یا فر ایم آنند و پرانند و خاصیت این اسم آنست که هر که را چیزی کم شده
باشد و گوید یا جامع الناس لیوم الاریب فیه اجمع علی جناتی کم شده او پیدا شود و این مذکور است
و معجرات و معجزات شیخ طریق است قدس ارواحهم یا معنی یعنی اسی بی نیاز مطلق که در هیچ
و چیزی و در هیچ وقتی احتیاجی بغیر از خود و در وجود و در صفاتی از صفات الازله خود پس احتیاجی
که شفی است از حضرت او سبحانه احتیاج است که در وجود باشد بغیر از صفاتی از صفات الازله

اورا گفته اند که احتیاج او بغیر صفت غیر لازمیه است همانند معیت است او و وجود با عالم که این
 معیت صفت لازم نیست ذات اولاد موقوف بر وجود عالم و خاصیت این اسم آنست که هر که برین
 اسم مداومت نماید امید است که از صفات غنای پر خور واری یابد یا معنی یعنی ای بی نیاز گردان
 و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را در همه هر جمعه و ده بار بخواند بر صحت حق سبب آن و را
 مستحق گرداند از مردم و اگر کسی بعلت گرفتاری باشد این اسم را بخواند بر صحت و مدد و دست را بر آن
 علقه که باشد پیش از و خلاصی یابد یا معنی اعطاء دهنده و خاصیت این اسم آنست که هر که را دعای
 مستجاب نشود این اسم را بسیار خواند اجابت شود یا مانع یعنی ای باز دارنده هر که که خوا
 از هر چه خواهد و خاصیت این اسم آنست که اگر در میان زن و شوهری ساز واری نباشد
 این اسم را بسیار خواند ساز واری پیدا شود یا خصما ر یعنی ای ضرر رساننده آنانی را که خواهد
 بمقتضای حکمت و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی در مرتبه ادنی افتاده باشد و شرب بر آید
 و ایام چنین این اسم را صد بار بخواند هر که این اسم را چهار روز خواند هر روز آن مقدار که تواند بخواند
 و الهی با و نمید یاب نور یعنی ای روشن گرداننده آسمان و زمین با قباب و ماهتاب و بار و شن
 گرداننده دایما با یمان و معرفت و بعضی گفته اند ای آنکه با و پیدا است هر چه موجود است و خاصیت
 این اسم آنست که اگر کسی سوره که نور را هفت بار و نیز این اسم یعنی نور بخواند باطن وی منور گردد
 یا یا یعنی ای راه راست نماینده و خاصیت این اسم آنست که هر که بسوی آسمان نگاه کند
 و این اسم را بسیار خواند و بر دمت مالد و چشمش مالد و صرفت یابد یا بدیع یعنی ای آفریننده
 چیزها و بعضی گفته اند ای نو پیدا کننده چیزی و بعضی گفته اند ای چیزی پیدا کننده چیزهایی
 مثل سابق و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی را و گفته مشکل افتاده باشد این اسم را هفتاد
 بار بخواند باین طریق که یا یعلی السموات و الارض حتی سبحانه و تعالی ویراد ان کارکشایش بخشد یا یا
 یعنی ای پاینده همیشه و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را هر روزی پیش از رفتن قباب
 صد بار بخواند تا زنده بود هیچ فلاکت نمیبیند و در آخرت آمرزیده شود یا و ارب یعنی ای
 آنکه بمیراث میگردد زمین و آسمان را بعد از فتنای مخلوقات و خاصیت این اسم آنست که هر که
 این اسم را در روز و سار و بسیار خواند امید است که عمر دراز یابد یا رستید یعنی ای مژگان

یا نافع

خلاق تا آنچه مصلحت ایشان در آنست یعنی راه غائی پس بشد تحصیل معنی فعل باشد و بعضی گفته اند
 رشد معنی دور شدن است و رشد یعنی ملکوت یعنی استوار کار و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی
 مسی واقع شده باشد و تدبیر آن را نداند باید که میان غار شام و نماز غفلت این اسم را هر روز یکبار
 بخواند هر گاه که بوده باشد تدبیر آن بداند و باطن وی روشن گردد و یا صبور یعنی ای آنکه تحمل میکند
 و عقوبت عاصیان بلکه تا غیر میکند تا توبه دهد یا عذاب کند و قتی که خواهد پس معنی صبور قریب
 باشد معنی عظیم لیکن در علم صبور بیشتر است از صبور دیگر این اسم از جهت مبالغه است در طلب
 تاخیر عقوبت و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی بدزدی یا تبشیش گرفتار باشد سه هزار بار
 این اسم را بخواند از ان تشویش خلاص یابد یا صادق یعنی ای راست گوینده در هر چه
 خبر داده است و خاصیت این اسم آنست که هر که بدین اسم مداومت نماید امید است که اگر دروغ
 باشد راست گو شود و اگر راست گو باشد از غیب باو خیر و از استقامت گویند یا ستاینده ای پوشنده گن
 عاصیان پس ستاینده یعنی عفو باشد لیکن معنی تندرست را ظاهر است و استعمال او درین معنی شهرت
 تقاضای اسماء بیان و نامحیات ایشان چنانکه مناسب مقام است و دیگر باید دانست که قاعده
 کلیه در طلب و خاصیت از اسماء الدبر و جمعی که خصوصیت با همی درون آبی نداشته باشد بلکه جاری
 می باشد بر همه اسماء اینست که هر که مقصود داشته باشد نظر کند و اسما در هر چه را خواهد شک بان
 اسم کند و همت خود را بحد توجه بگرداند تحصیل مقصود از ان اسم از جمله کلمات که منقولست از قدوه ارباب
 اثبات حضرت خواجه عبداللہ قدس سره و اول نیست که می فرموده اند که بزرگان گفته اند که هر که کاری
 پیش آید می باید که مناسب مهم خود و ابتداء خود و توجه بجزایات اسم نماید مثلاً اگر بیمار باشد و یا بیمار
 دارد و بگی همت مصروف شافی دارد و اگر اصطفا را فقیر دارد و همت او مصروف یا معنی باشد
 کمال توجه بجزایات اسماء سبب فواید نجات است و نیز فرموده اند که همت عبارت است از تسلط و
 جمع کردن خاطر بر امر واحد و نیز فرموده اند که همت وقتی موثر است که طرف را بر آن وادارند خاطر متغیر
 بان باشد که مسیر گردد و گاهی خاطر مشغول و مشتت و گاهی که مشتت طریقۀ ارباب همت نیست و نیز
 فرموده اند که بعضی از اکابر فرموده اند که همت خلاف است یعنی همچنانکه وجود خلق از اراده خالق متاخر
 نیست ترتیب آثار از همت متعلق نیست و چنانکه بعضی از کثیر اوییدی بکثیر اوصاف قرآن آمده است

و وصف نیت غیر آمده اگر شخصی به موجب عقل و ایمان بهمت مصروف حصول درجت و سعادت سر باشد
 که دانیده بهیدی به وقت او نیست و اگر خطوط عاید و مستلذات فانی صرف که بخیل نبعت او و نیز
 فرموده اند که اکابر مقرر داشته اند که چنانکه در می و معارضه با قرآن ممکن نیست اگر کسی معارضه کند البته
 منسوب گردد و انبیا علیهم السلام با وجود استغراق در بحیره کویید بهمت مصروف قع و قهر عدا
 میگردانیده اند و کمال سعی و اهتمامی در مجرایات و غزوات می نمودند و صرف حواطر در دفع موانع و
 اعدا درین عیب می باشد اصحاب تجرید باید که گاه امتحان بهمت گفتند و معلوم فرمایند که ایشان را
 مناسب بحضرات صفات بچه مرتبه است و بهمت ایشان را چگونه تاثیر است و نیز فرموده اند که
 شیخ محمد الدین اعرابی قدس سره نوشته اند که حضرت خلیل صلوات الرحمن علیه کمال بهمت برفع کردند
 تاثیر آتش را یعنی چون بهمت ایشان مصروف بود در رفع تاثیر آتش به کمال بهمت ایشان
 مترتب شد قوله و تعالی یا نار کولی برد او سلام علی ابراهیم و نیز میفرموده اند که اگر کافر می علی الدوام
 خاطر خود موقوف امری میذار و دنیا بر تاثیر بهمت مطلق او بسیار است ایمان و عمل صالح و تاثیر بهمت
 شیطانی داشته اند اسباب اضطراب و آوازه عمومی دارد و تمام شده کلمات منقول از ایشان قدس سره
 موافق تاثیر بهمت از کافران آن حکایتی است که میگویند جمعی از مؤمنان پدیدار کفر افتادند و
 در مسجد ایشان درآمده و بنان ایشان ملاحظه مینموده اند و در آن حین از کفار کسی حاضر نبود یکی
 از مؤمنان بر روی بت کلمان تر آب و مان انداخت و بعد از آن از مسجد برآمدند پس نگذاشته
 بود که کفار قصد مسجد و آهنگ زیارت معبودان کردند و آن بت را با آن کیفیت دیدند بغایت
 اندوگمین شدند پس پرسیدند که آن مؤمن که آب مان انداخته بود در بیض گشت و مرض و نیز بوی
 بهوت بخامد و مؤمنان دیگر بغایت در تعجب شدند که درین امری که از او صادر شده گناه می نمود
 سبب این چه باشد که بزرگوار می بینیم حال با و رسید و درین آمده می بودند که ایشان راه اقامه
 دست داد و دوران واقعه با ایشان نمودند که چون مراجعت خواهد کرد ازین دیار به نیشاپور خواهد
 رسید اول کسی که از نیشاپور شمارا حلقی گرد و در این حادثه را از وی پرسید که جواب شما را
 او خواهد داد ایشان چون مراجعت نمودند بهیچ را ایشان بر قلعه نیشاپور افتاد و اول کسی که او را
 برآمد و با ایشان ملاقات کرد و مجزومی بود قتی نام پس با و این صورت راعض کردند و انصراف این

عادیہ نقیشت نمودند آن مجربوم گفت همه این ظاهر است زیرا که اگر چه شما مؤمنان بودید و اهل
 آن دیار کاروان اما ایشان بسیار بودند چون جسمی کثیر صحت بستاند و مشرب ملاک آن مؤمنان دید
 صحت ایشان تاثیر کرد یا من تقدس عن الاشباح واته یعنی ای آنکه پاکست
 از مانند ذات و باین معنی که مانند می ندارد که شریک او باشد در حقیقت و باهیت و تسریته عن
 مشابہتہ الا مثال صفاتہ و منزه است از مشابہت شکلا صفات اولیعی صفات
 او را مشابہت نیست صفات مخلوقات با و شلی ندارد که مشابہت باشد او را در صفات الوہیہ
 یا من ولت علی وحدانیتہ آیاتہ یعنی ای آنکه دلالت میکند بر یگانگی او و علامات
 او که مخلوقات اند یعنی وجود مخلوقات بران دلالت میکند که او یگانه است اگر او را شریک بودے
 هیچ چیز موجود نماد می چنانکه در کلام مجید فرموده که لو کان نہیںا الوہیۃ الا اللہ لفسد تایینی اگر بودے
 در آسمان و زمین مبدود آن برحق غیر خدا می سبحانہ ہر آنکہ موجود نماد می آسمانی و زمین بلکہ
 باطل شد می و شہادت بر بویہیۃ مصنوعاتہ و گو اہی میدہم ہر پیر و در گاری و
 مصنوعات اولیعی وجود مصنوعات گو اہست کہ او پروردگار است کہ اگر او پروردگار نبود سے و
 شریعت عالم نگر دی هیچ مصنوعی موجود نبود می زیرا کہ ہمہ مصنوعات را علی الدوام فیض جوہرست و آنچه
 وجود محتاج است بآن از و میرسد و احد لا من قلتہ یعنی ای او یگانه است نہ از بہت قلت
 کم بودن موجود کہ موجود او باشد و پس بلکہ او یگانه است باین معنی کہ شریک ترا در حقیقت و صفات
 الوہیۃ پس و د احد بالذات باشد لا بالوجود و موجود لا من علتہ یعنی او موجود است نہ از
 علت مراد بعلت علت وجود است یعنی سبب وجود کہ آن خالقست یعنی او موجود نیست کہ نہ از
 غیر پیدا شدہ است وجود او بلکہ وجود او بقضای ذات او است چنانکہ واجب الوجود دلالت
 برین معنی میکند یا من ہو یا کبر معروف یعنی ای آنکہ یکنی معروف و مشہور است
 و با الاحسان موصوف و با احسان موصوف است معروف بلا غایہ یعنی
 معروف است کہ غایہ ہر آرد و در معروفی یاد در وجود و موصوف بلا نہایت یعنی موصوفی است
 کہ نہایت برآرد و در موصوفی یاد در وجود اول قدیم بلا ابتدا یعنی او اولست کہ قدیم
 یعنی ابتدا را و آغاز ندارد و باید دانست کہ اگر قدیم قدیم اصطلاحی باشد بلا ابتدا تفسیر تا تاکید

اوست و اگر قدیم لغوی باشد بلا ابتداء صفت مخصوصه است و آخر کریم بلا انتهاز یعنی آخریت
 که بخشنده بی انتهاز است و غرض و نوب الذین کزما و علما یعنی امر زنده است گنا مان جان
 بلا از جهه کرم و بر داری یا من کیس کشنده شئی یعنی ای آنکه نیست مثل و سبب چیز
 و معنی السميع البصير دوست شنوا و بینا بنا الله و نعم الوكيل یعنی تفکیک
 ما خداست سبحانه و تنگد وکیل است نعم المولی و نعم النصیر یعنی نیک خواجست
 و نیک یاری دهنده است یا ایا ما بلا فنا یعنی ای همیشه موجودی فنا و یا قائم
 بلا زوال یعنی ای پاسبان و گناه بان بی زوال قائم را در آیه که می افمن هو قائم علی کل نفس
 بما کتب تعبیر بر قیاب کرده و یا مدبر بالا و زیر یعنی ای تدبیر کننده بی وزیر تدبیر نظر کردن
 در عاقبت چیزی سهل علینا و علی والدینا کل عسیر یعنی سهل کردن بر ما و بر پدران و
 مادران ما همه شوارسی را پس همچنانکه والدین فتح دال شامل والد است بطریق تغلیب
 والدین کسیر دال نیز شامل باشد بطریق مذکور و باید دانست که هر جا که خدا می واقع شود ای
 چیزی مقصود و بالکند است که غرض اصلی از آن ندارد آن چیز است زیرا که غرض از انداز آگاه
 گردانیدن محاط است و غرض از آگاه گردانیدن آنکه چیزی عرض کرده شود مدوی پس را اینجا
 استبدار اسماء الله است تا اینجا مقصود و بالکند را این قول است که سهل علینا و علی والدینا
 کل عسیر پس قاری او را باید که حاضر باشد از ابتداء اسماء الله تا اینجا که و یا مدبر بالا و زیر در خاطر
 دارد که مقصود از این نداریم نیست که سهل علینا و علی والدینا کل عسیر لا احصی شتا علیک
 یعنی طاقت و قدرت ندارم شتا گرفتن را بر تو انت کما اثبتت علی نفسک یعنی تو همی نگه شتا
 گفته بر نفس خود و باید دانست که شتا وقتی میسر گردد که کسی حقیقت اوصاف مدوح را میسر
 بداند و قصد کند در وقت شتا اثبات آن حقیقت مراد و هیچکس حقیقت اوصاف خداوندی را
 نداند بخیر از وی و پس شتا لایق اسم او تو انکه گفت بر خود نه غیر اما هرگاه کسی گوید همیانی که شتا
 گفته بر نفس خود و این را اعتقاد کند آن شتا لایق بطریق اجمال از واقع شود اگر چه تفصیل
 آن واقع نشود پس آنکه گفت لا احصی شتا علیک انت کما اثبتت علی نفسک باین معنی باشد که
 قدرت ندارم شتا لایق را بر تو بطریق معض الا بطریق اجمال میگویم تو همی نگه شتا گفته بر نفس

خود پر وجه تفصیل و بعضی از اغاضل درین باب فرموده اند **آنجا که کمال کسب نامی تو بود** **عالم منی از کبر طاعتی تو بود** و ما را چه حد و ثنای تو بود و چه حد و ثنای تو سزای تو بود و چه حد و ثنای تو بود یعنی غالب و قوی است کسی که پناه تو کرد و در صفاتش شرح مصابیح در بیان این حدیث است همچنین گفته که مراد بجای آنجا کسی است که پناه باو گیرد پس چرا که راجع الی معنی همسایه است اینجا مراد لازم اوست زیرا که هر کسی پناه آنکس است و چنانکه کسی بزرگ است ثنای تو و بزرگ نام تو و ازین کلام می شود اوده میتوان نمود سیکه آنکه بزرگ است باین معنی که علامت مرتبه است ثنای تو زیرا که هر چه بتو نسبت داده هر چه عاقل مرتبه است و دیگر آنکه بزرگست باین معنی که هر کس از عتده بدر نمی تواند آمد چنانکه گذشت که لا احصی ثنای تو و پاکست اسماء و ک یعنی پاکست نامهای تو از تا دیلات باطله غیر مناسب بجلالت تو و پاکست اسماء تو ازین که اینها بر غیر تو الحلاق کرده شود بکمال مساوات میان تو و غیر تو پاکست اسماء تو ازین که باینها سوگند خورده شود و سوگند راست کرده نشود و عظم شأنک یعنی بزرگست کار تو باین معنی که عالی مرتبه است بجهت نسبت او تو باین معنی که هر کس از عتده کار تو نمی تواند آمد و لا اله غیرک یعنی نیست معبود برحق غیر تو تفیعل الله ما یشاء بقدرت یعنی میکند خدای سبحان هر چه میخواهد بقدرت و توانائی خود و یحکم ما یرید بجزت یعنی حکم میکند هر چه میخواهد بسبب غلبت و قوه خود و الا الی الله تفسیر الامور یعنی باینکه آگاه یا شاید بسوی خدای سبحان باز میگردد همه چیز بعد از مردن و باید دانست که این که اول مخاطب را آگاه سازند و بعد از آن التکلامی کنند بوسی دلالت بر آن میکنند که بنایت خود را جمع می باید کرد و از برای فهم این کلام و بعد از فهم آن بنایت اتهام می باید نمود و عمل کردن مقتضای آن و کلام مذکور **الا الی الله تفسیر الامور** ازین قبیل است که مستحق است ازین مقام و فهم و اتهام و عمل مقتضای آن زیرا که چون همه بازگشت بحضرت او باشد سبحان عمل و نبی باید که سبب خجالت نباشد در آن حضرت کل شیء **لا اله الا وجهه** یعنی هر چیزی که هست غایت غیر از ذات او و بعضی گفته اند یعنی هر چیز ملاک خواهد شد و برین تقدیر این کلام سابق باشد و بعضی گفته اند یعنی همه چیز ملاک است فی الحال چونکه وجود او از ذات او نیست بلکه عاریتست از غیر و قریب به ملاک فی الحال دو چیز است یکی آنکه گفته اند اسم فاعل را چون

یعنی قاضی و حال احتمال کننده حقیقت است و در احتمال مجاز است پس او را هم اگر کسی تحقیق
باید احتمال کردند مجازی دوم آنکه اگر احتمال بر او بودی ظاهر این بود که کل شیء یحکم گفتی که
حقیقت است در استقبال و دیگر تقدیر کلام محمول بر تاسیس است نه بر تکیه که الحکم و الیه
بر جمیع این یعنی او را است حکم و بسوی او باز خواهد گشت بعد از موت فسیک فیکم الله
پس نه و باشد که کفایت گرداند خدای سبحان برای تو شرکاف قرآن و هو السميع العليم یعنی او
شنونده و داننده یعنی شنونده احوال و مانند آنکه دعای کنند در دفع شرکاف و اقوال کافران
که میگویند از برای ابتداء و مومنان و او است و انا اخلاص مومنان و انا است انجیر و دوی
دارند در ظاهر و باطن و هر یک را جزای خواهد داد و مناسب حال **حسنا الله و کفی**
یعنی کفایت گرداند خدای سبحان و پس است او کفایتگر و با آنکه کفایتگر ما او است و کفایت
کرده است ما را مسمات **سمع الله لمن دعا** یعنی شنونده است خدای سبحان هر کسی را
که دعا کند و میداند که مراد از سمع اینجا قبول باشد چنانکه میگویند که فلانکس سخن فلانی شنید
و حضرت ابراهیم صلوات الرحمن علیه گفته این بلی السمع الدعاء یعنی پروردگار من قبول
کننده دعا است ایس و را **الله المنشی** یعنی نیست نهایت کسی از خدا پس آنکه محل است
آرد و می یا محل انتثار سلوک امکان است من عتصم بالله سخی یعنی هر کسی که چنگ زد و چنگ زد
سبحانه یعنی بدین مذهب نجات یافتی سبحان من لم یزل رباً رحیماً و لا یزال کسی که
یعنی پاکست آنکه همیشه بوده است پروردگار مهربان همیشه خواهد بود و یا و کرم لا اله الا
الله العظیم الکبیر یعنی نیست معبود بر حق مگر خدای پروردگار بزرگوار **سبحان الله**
یعنی پاکست خدای تعالی و تبارک **الله رب السموات السبع و رب**
العرش العظیم یعنی بسیار است خیر و نفع خداوندی که پروردگار هفت آسمان است و
پروردگار عرش بزرگست یا استعالی و رفیع است در صفات و افعال آن خداوندی که پرورد
گزار هفت آسمان است و پروردگار عرش بزرگست و **الحمد لله رب العالمین** یعنی
حمد و وصف بخوبی مر خداوندی است که پروردگار عالمان است **لا اله الا الله و حمد**
لا شریک له یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوندی سبحان تنها نیست شریک و را در خداوند

وکنها و احد احد اسماء افراد و متراجیا قیوما و ایما ابدایی یعنی خدایان بی رازیکه است
 در صفات و یگانگی است در ذات و تشبیه او کرده میشود در حاجات و تنها است از فرزندان و طاعت
 ازین و دریده است همیشه بود ایم القیام است بتدبیر خلق و حفظ و همیشه است و بود و او یابان از
 لم یجد صاحبته و لا ولد یعنی نکرفته است زن و نه فرزند را و لم یکن له شریک
 فی الملک یعنی نبوده است او را شریکی در ملک یعنی در الوهیت و لم یکن له وکیل
 من الدنل یعنی نبوده است او را دوستی از جهنت خواری او یعنی نبوده است او را چنین
 دوستی که از جهنت خواری خود او را دوست گرفته باشد تا آن دوست او را بدو کند و او را از
 خواری بدر آرد و نیز متذکره ای که در این معنی بهر خود گیرنده کار غیر باشد و کبره تکبیر یعنی بزرگوار
 گوئی او را بزرگوار گفتن الله اکبر یعنی خدای سبحانه بزرگست از همه چیز و او را الله اکبر
 گفتن الطهار و النقا و امر است حسنا الله یعنی کفایتگر یا خدای سبحانه از هر
 دین ما حسنا الله یعنی نیایا یعنی کفایتگر یا خدای سبحانه از برای دنیا و حسنا الله
 لکما همنا یعنی کفایتگر یا خدای سبحانه از برای آنچه اندوختن سازد و احسننا الله
 لمن یعنی علینا یعنی کفایتگر یا خدای سبحانه از برای کسی که ظلم کند بر ما حسنا الله
 لمن حسنا یعنی کفایتگر یا خدای سبحانه از برای کسی که حسد بهر ما حسنا الله
 لمن کا ونا بسویر یعنی کفایتگر یا خدای سبحانه از برای کسی که مکر کند ما را بسویر
 حسنا الله عند الموت یعنی کفایتگر یا خدای سبحانه در وقت مردن ما
 حسنا الله عند القبر یعنی خدای سبحانه کفایتگر است در وقت گور کردن چسبنا الله عند المسائل یعنی
 کفایتگر یا خدای سبحانه در وقت سوالها حسنا الله عند الصراط یعنی کفایتگر یا خدای سبحانه
 در وقت گذشتن از صراط حسنا الله عند الحساب یعنی کفایتگر یا خدای سبحانه
 در وقت حساب کردن بر تراز حسنا الله عند المیزان یعنی کفایتگر یا خدای سبحانه
 در تراز و قیامت قیامت حسنا الله عند النجته و النار یعنی کفایتگر یا خدای سبحانه
 در وقت نزدیکی جستن در بهشت و نترسد و در نترس یعنی در روز قیامت همه کس خجسته
 طلبد که نزدیک گردند به بهشت و دور گردند از دوزخ پس کافی مادران حال خدای سبحانه

از برای این دو هم **سبنا الله عنهما** یعنی کفایت گردانند نیست سبانه یا نزدیک
رسیدن بخدا ای سبنا و در نهاد گرفته الله القادر دیدن و رسیدن و باید دانست که اتفاق است
میان علما و اهل سنت و جماعت رحمهم الله و میان مثل منظر لیت رضى الله عنهم جميعین بدن
معنی که هر که از دنیا با ایمان بدرود و نهایت کار او بهشت است یعنی در بهشت خواهد درآمد
یا پیش از عذاب بعضی فضل حضرت حق سبحانه تا بعد از عذاب بآن مقدار که خواهد بقضای عمل
و نیز همین معنی که هر که به بهشت درآمد بدیدار حق سبحانه شرف گردد و خواهد در دنیا بر تپه نشاند
رسیده باشند و کلام حضرت حق تعالی و تعظیم و احادیث رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم نیست
صداقت و حقی است ناظر به صحت این معنی و کلام حضرت سبحانه و آیه کریمه اینست کلام انهم عن ربهم
یومئذ یحجون یعنی کفار را از پروردگار خود در آن روز مجبور خواهند بود و این آیه که میگوید لیسبت
به آنگاه دیدار همه مومنان خواهند بود زیرا که درین آیه تخفیر کرده کفار را باین که ایشان مجبور
نهند و از پروردگار خود در آخرت پس اگر همه مومنان را دیدار باشد لازم آید که بعضی از مومنان شریک
کفار باشند و درین تخفیر و هرگز روا نباشد که هیچ مومن شریک کافر باشد و تخفیر و اگر گفته شود که در
اینست که جایز است چون بعضی از عصای مومنین در و درخ خواهند بود و شک نیست که در
در و درخ و در آردن تخفیر است پس مومن شریک کافر باشند در و درخ نادر که سبب تخفیر است پس چنانکه انما یجوز
شده و محبوسه که موجب تخفیر است گویم حاشا و کلام و در آردن مومنین و درخ از بهر تخفیر باشد بلکه در آردن کافران
تخفیر و در آردن مومن از برای تطهیر و درخ از برای همین است که حضرت حق سبحانه در چندین
مواضع از قرآن عذاب همین را نسبت کرده کفار مانند و لم عذاب همین و اعتدال الکافرن
عذابا میبنا و اهل تشبیه تصریح کرده اند بآن که عذاب کفار را همین از آن جهت گفته که مقصود
از عذاب کفار است ایشان است بخلاف عذاب مومنان که مقصود تطهیر مومنان است
پس تعذیب مومن به و درخ مثل آنست که یکی بیمار خود را بجرّاح سپرد تا بر اعضاى او و دغما
مند بجهت رفع مرض و تعذیب کافر به و درخ مثل آنست که کسی بنده بد خدمت را بر روی و
اعضاى او دغما زند یا غرضی بر او آتش افکند و شک نیست که این هر دو تعذیب برابریست
و در حدیث قدسی آمده که اتبلیهم بالجهایب و اطهرهم عن الجاهایب یعنی با بلاق گردانم عاصیان را

بسیار و پاک میگردد و انچه ایشان از عیبها و چون ابتلا و دنیوی از برای نظم باشد آخر وی نیز
 از برای این تواند بود اما اینجا اشکالی هست نظر بان آیه زینا انکم من تدخل النار فقد اخرجت
 یعنی ای پروردگار ما هر که را بد و زنج و در آوردی خواه اگر گردانیدی ما را پس در آورده و در زنج
 مومن را تحقیق او باشد و جواب ازین سوال آنست که شک نیست در او خال تا تحقیق است
 ظاهر اما مراد آنست که غرض از او خال مومن درنا تحقیق نیست باطن او اگر چه تحقیق او باشد ظاهر
 پس و خال مومن تا تحقیق اوست ظاهر نه باطن بخلاف او خال کافر که مقصود تحقیق او از آنجمله
 آن حدیث است که در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که هرگاه در آید اهل بهشت
 در بهشت گوید خداوند سبحانه ایشان را که میخواهید چیزی که زیاده سازم شمارا یعنی زیاده سازم
 بر در آمدن بهشت پس گویند یا سعید بگردانیدی رویهای ما را در دنیا در وی ما را و در بهشت
 و نبات نداوی ما را از آتش و زنج یعنی عنایت همین باشد که کردی پس بر داشته شود و حجاب
 و نظر کند بر خداوند سبحانه پوشیده نیست که این حدیث دلالت بر آن میکند که دیدار مطلق اهل
 بهشت را خواهد بود و از آن جمله آن حدیثی است که در سنن ابی داود آمده که ابو ذر بن عقیل
 گفت یا رسول الله آیا همه ما خواهیم دید پروردگار خود را خالی از مزاحمت غیر در رویت گفت که بل پس
 گفتند چه چیز است مثال این در خلق خدای سبحانه گفت که ایانی بینید همه شما ماه را در شب چهارم
 خالی از مزاحمت غیر در رویت گفت بل پس گفت که ماه مخلوق نیست از خدای سبحانه و خدای سبحانه اهل عظیم
 از همه چیز پوشیده نیست که این حدیث ظاهر است از روی دلالت از حدیث سابق و دیگر از آنجا
 آن حدیث است که گذشته در اول شرح او را در تفسیر و از اسلام و دیگر باید آنست که تکلیف را
 در دنیا یا در مرتبه مشاهد و تواند بود که آن دیدن دیدار دلیل است و اما در آخر همه مومنان را
 معاینه خواهد بود که آن رویت عین است یعنی دیدن بچشم و در صحیحین آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم انکم سترون ربکم عیاناً یعنی شما را بپوشیده پروردگار خود را بطریق معاینه و باید دانست که بعضی
 از متصوفه که مخالفند از مذاهب سنت و جماعت و ائمه و مشایخ طریقت قدس الله ارواحهم و از بعضی
 آیات و احادیث در بعضی از مسایل آورده اند که هر که در دنیا مرتبه مشاهده نرسیده باشد آخرت
 از شرف دیدار محروم خواهد بود و این مدعا را بنابر آن گفته اند که اعمی و آیت کریمه و من کان فی بطن

اعلیٰ تهنوی الاخرة اعلمی عباد است از کسی بدر پیشا نه فرسیده باشد و این از قبیل بنای فاسد است
 زیرا که هم مدعا فاسد است که مخالفت اتفاق علماء و مشایخ است و مخالف مضمون آیه و حدیث
 استدلال ایشان فاسد است زیرا که اهل تفسیر اعلمی را درین آیت تفسیر کرده اند که کافران
 باشند بابران گفته اند وقتی که تامل شد این آیه که میهن من کان فی هذه اعلمی تهنوی الاخرة اعلمی
 گفت ابن ام مکتوم که یا رسول الله من در دنیا گوام آیا کو خواهم بود در آخرت پس فرود آمد
 این آیه فاسد است الا اعلمی الا بصار و لکن قسے القلوب و التي فی الصدور یعنی قصد است
 که نیست گوری چشمه های کافران و لیکن گوری دلها می ایشان که در سینها
 ایشان است پس مراد از قلوب اینها قلوب کفار باشد پس درین آیه و لکن تهنی القلوب
 اشارت باشد که آن اعمالی که در آیه من کان فی هذه اعلمی است آن گوری چشم نیست
 بلکه اعمالی قلوب است و نیز دلیل برین که اعلمی در آیه و من کان فی هذه اعلمی تهنوی
 الاخرة اعلمی قلب است آنست که سابق برین آیه ذکر آنست که من اولىٰ کما تبیینه
 فادعک یقرون کتابهم ولا یطیعون فتیلا پس من کان فی هذه اعلمی در مقابل من اولىٰ کما تبیینه باشد
 و شک نیست و من اولىٰ کما تبیینه عبارت از مومن است که مقرر شده که مومن را نامه است
 راست میدهند کافرا پس مراد از من کان فی هذه اعلمی کافر باشد و نیز حضرت حق سبحانه و تعالی فرموده که
 فرموده که ائمن بعلی اما انزل الیک من ربک الحق کن هو اعلمی یعنی آیا هست آنکسی که داند که آنچه فرود
 آورده شده یسوی تو از پروردگار تو حقیقت همچون کسی که کور است و این اعلمی واقع شده در مقابل
 کسی که داند که قرآن حق است و شک نیست که آنکه داند که قرآن حقیقت کافراست و نیز فرموده
 که و اما تهنوی دنیا هم فاسد است اعلمی علی المسای یعنی ما شود و این دویم راه بایان پس احتیاط کردند
 گوری را برابر راه راست یعنی گوری دل است که کفر است و نیز فرموده هم کلم عمی قسم
 لایرجون یعنی کافران که آن اند که آنچه حقیقت و صواب نمی شنوند و نگان اند که آنچه حقیقت
 و صواب نمی تواند گفت و کوران اند که آنچه حقیقت و صواب نمی بینند و عمی اینها یعنی کور است
 و است که کفر است و نیز فرموده که در سوره ملک و یا یسوی الا اعلمی و البصیر یعنی برابر نیست کور
 دنیا و اعلمی را اینها تفسیر کرده اند کافرو نیز فرموده که و من اعرض عن ذکر می فان له عیشة فظنک و

نخست روزی که اعمی یعنی هر که گوید اندازد که این برای منست که باید در مشیت تحقیق کند
 او را از زندگانی تنگست و دنیا و برائتیرم او را روز قیامت کور و اعمی اینجاست کور ظاهر است
 بقرینه آنکه در عقب این آیه آمده که قال رب لم حشرتنی عمی و قد كنت بصیرا و با آنجا در قرآن هر
 که لفظ اعمی آید اکثر جناتست که بمبنی کوری دل است و گاه بمبنی کوری چشم است و اما آنکه اعمی
 باین معنی آمده باشد که بمبنی مرتبه مشاهده نرسیده باشد آن بشیو نرسیده و بعضی از آنچه
 دلالت میکنند بر عموم رویت همه مؤمنان را در آخر کلام حجه الاسلام است قدس سره
 در آخر یکجا مساوات در اصل نعم از رکن چهارم که در بیان بنیات است و آن انیسیت که بدانکه
 دانستن و در قسم است بعضی آنست که در خیال آید چون الوان و اشکال و بعضی آنکه عقل او را
 در یاد و در خیال نیاید چون حق تعالی و صفات وی باز هر چه در خیال نیاید و عقل آنرا در یاد
 و در هر دو یکی را معرفه گویند و رای آن در چه دیگر است که آنرا در سیه و مشاهده گویند و نسبت
 آن معرفه و در محال روشنی همچون نسبت و دیدار است با خیال همچنانکه یک چشم مجابست از دیدار
 نه از خیال که از عیش برنجیر و دیدار بود و همچنین علاقه نفس آدمی باین تن که مرکب است از آب و
 خاک و شغلی باشد و است این عالم مجابست از مشاهده نه از معرفه و تا این مجاب برنجیر و بعضی بسبب
 مجاهده آن مشاهده ممکن گردد پس چون مشاهده تمام تر است و روشن تر لابد لذات آن بیشتر و همچنانکه
 در دیدار و خیال و بدانکه حقیقت آنست که همین معرفه است که در آن جهان بصفتی دیگر شود که با و
 هیچ نزدیکی ندارد و چنانکه لطفه مرده میشود و دانش خرد می شود و باین گردش یعنی باین انقلاب روشن
 تر شود و آنرا مشاهده و نظرو دیدار گویند که دیدار عبارت است از محال ادراک و این مشاهده و کمال
 آن ادراک است و برای انیسیت که این مشاهده حتمه اقتضا کند چنانکه معرفت درین جهان اقتضا
 نکند و پس تخم و دیدار معرفت است هر که معرفه نیست از دیدار مجو نسبت مجابست ابدی که هر که تخم ندارد
 مرنج صورت نه بند و هر که معرفه تمام تر دیدار و پراگنده تر است پس محال سیر که همه کس در دیدار و لذت
 دیدار برابر باشند بلکه لذت دیدار هر کس بر قدر معرفت وی بود و ان الله یبلی اللناس عما
 یدلون به فاصتاین بودند آن که تنها بود و دیگران هم بیند پس گمان میکرد آن لذات دیدار که غیر از
 یابد آنرا و دیگران نیز یابند و آنکه عالمان یابند عیسان نیز یابند و آنکه عالمان متقی محبت بند عالمان

دیگر پند و تفاوت میان عارفی که دوستی حق سبحانه بر وی غالب بود و عارفی که دوستی
حق تعالی چنان غالب بود و لذت بودن در دیدار هر دو یکی بیند که تخم معرفت و تخم هر دو را
برابر است لیکن مثل ایشان چون دو کس باشند که دیدار چشم ایشان برابر بود و نیکوئی را به بیند
ولیکن یکی عاشق تر بود و دیگر نبود الا بر لذت عاشق پیش بود اگر یکی عاشق تر بود و لذت را
بیشتر بود پس معرفت و رکمال سعادت کفایت نیست تا محبت بآن نبود و محبت بران غالب
شود که محبت و دنیا پاک اندول بشود و این خبر نیز در تقوی راست نیاید پس عارف را در راه
لذات کا طر بود تمام شد کلام امام حجة الاسلام قدس سره و باید دانست که آن لفظ مشاهده
که در آن قول امام واقع شده که و راسی آن درجه دیگر است که آنرا رتبه و مشاهده گویند این
مشاهده لغویست که دیدن چشم است و اما مشاهده صوفیان عبارتست از دیدن دل
و این مشاهده از معرفت بلندتر است و از رتبه پایان تر و این مشاهده بعضی را واقع شود
و بنا امارت واقع شود و آنکه موسی علیه السلام طلبید بلفظ اربی روتیه بود از آن جواب آن
لن ترانی شنید که اگر مشاهده طلبیدی بیایقی و دیگر باید دانست که معرفتی که تخم دیدار هست
معرفة علمی است که ایمان اهل شرع است نه معرفت حالی که معرفت اهل مشاهده است که بر این
معرفت ناشی از غفلت بآن قرینه گفته هر چه در خیال نیاید و عقل آنرا و یاد و درجه و اوردی
را معرفت گویند و شک نیست که معرفت حالی از آن عقل نیست و دیگر آنکه در فصل الخطاب
آورده از امام حجة الاسلام قدس سره که او گفته هیچ مؤمن از اهل محبت خالی نیست و باز آورده
از وی که محبت ثمره معرفت است پس از اینجا معلوم شد که هیچ مؤمن از معرفت خالی نیست و
معرفة که هیچ مؤمن از او خالی نیست ایمان شرعی است و باز آورده که تخم دیدار معرفت است
هر که معرفت نیست از دیدار محو نیست الی آخر المقدمات پس معلوم شد که همین ایمان شرعی است
که تخم دیدار است و دیگر بدانکه همه کس را باید که امید قیام او داشته باشند تا داخل نگردد درین قیام
که حق سبحانه فرموده ان الذین لا یرجون القارنا و رجوا الآخرة و هم لا یضرهم ان ینزلناهم
یا نرفعناهم فخلون اولیک ما ینجم النار بما کانوا یکسبون یعنی آنانی که امید قیام را ندارند باینکه
بعثت در ارضی شده اند بجهنم و دنیا از آخرت و قرا اگر فتنه اند بجهنم و دنیا و آنانی که از علامات قدرت

ما غافلند ایشان را محل قرار آتش است بسبب آنچه کسب می کنند از گناهان بلکه همه کس ابا بیک که مشتاق لقاء او باشند تا داخل شوند درین بشارت که رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرموده من احب لقاء الله احب لقاء الله یعنی هر که دوست دارد لقاء خدای را سبحانه دوست دارد و خدای سبحانه لقاء او را و نیز داخل باشد درین اشاره که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که گفت حق سبحانه الاطال شوق الابرار الی لقاء الله و الاالی لقاء الله لا تشد شوقا این حدیث مذکور است در عوارف و رباب و هم و در کیمیا سعادت و در ذکر شوق در اصل فهم از رکن که در اینجا نیست و در ترجمه عوارف او را اینچنین ترجمه کرده که دیر است تا شوق ابرار بقا نیست و من بقاء ایشان مشتاق ترم و در نفحات و در ذکر شیخ ابو بکر لقا قدس سره آورده که وی گفته مشتاق بدر مرگ لذت بیش از آن یابد که زنده از نثر شهید شیخ الاسلام یعنی شیخ عبد الله انصاری قدس سره گفت که آن خدای که جز آن خدای دیگر نیست که بنده نیکوخت را هرگز رزق نیابد نیکوتر و باراحت تر و بیشتر از آن روزی که عزرائیل بوی آید و گوید منس که یا ارحم الراحمین میشود و بوطن خود میرود و بعد همین میروسی این جهان مذلت و زندان مومن است این بودن عاریتی اینجا بهانه است بیکار بهانه را دور کند و در حقیقت باز شود و مرد بزرگی جاوید برسد و دیگر باید دانست که گفته اند آنچه مومن را در آخرت میرشد از دیدار اجل و اقوی است از آنچه در دنیا میرشد و بی بده و دلد گفته اند که اینجا مشاهده است و آنجا معاینه و نیز فصل الخطاب آورده که اهل ذوق و شوق را با میعاد یوم اللقاء هر خطه باین تمایلی دهند و نیز در کلام بعضی از عارفان وارو شده که تا آدمی در تشاره دنیا است حقیقت فنا از وی منتظر است و تا بقیه از بقایای وجود با و همراه است و ما و ام که بقیه وجود با و هست و حصول تمام مسرتی و در آخر فصل الخطاب آورده است از حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس سره که ایشان گفته اند که بنده مشاهده میکند مرغی را اولاً در خواب و ثانیاً در غیب و این عبارت است از حالتی که حاصل میشود در میان خواب و بیداری و ثالثاً در واقع و این عبارت است از حالتی که عارض میشود بر شخص بیداری آنچه در غیب است از حاضران که با او شسته اند و در این مشاهده نسبت به مشاهده که حاصل میشود در واقع باز مشاهده که حاصل میشود و در وقت مردن شب مشاهده که او را

حاصل میشود در قیامت همچون مشاهد و الیت که حاصل میشود و خواب نسبت بشماره که حاصل میشود و
 غیب و باز مشاهده که حاصل میشود و قیامت نسبت بشماره که حاصل میشود و در قیامت همچون مشاهده
 الیت که حاصل میشود و نام را نسبت بشماره بیدار با خبر و اگر گفته شود که وقتی که مشاهده بهشت
 در مرتبه باشند پس چه حاجت بریا غایت شدید و بجا باشد مشاهده که سالکان از کتاب بمانند
 و در دنیا گویند جواب از وی پرسج وجه است اول آنکه مشتاقان را تحمل نیست که راضی شوند تا خبر
 اقامت و وقت دیگر چنانکه نشسته نمی تواند که خوردن آب را بفرود اندازد پس ایشان چون توانند
 که مشاهده را بفرود ای قیامت اندازند تا بوقت در آمدن در بهشت نیست زیرا حدیث
 عاشقان به سختی است جان بیدار آن به نیست زیرا عیال و وظیفه مایمان و نانکری دریا
 ندارد آنش جان به دوم آنکه هر که در دنیا دفع حجاب نکرده باشد او را خوف سوی خاتمه است
 و بعضی برانند که عارفان را این خوف نمی ماند چنانچه فرموده اند در این باب است بهشت شمر را
 غم پایان کار به تا چه باشد حال او در شمار به عارفان را غارت گشته به شمرند از غم احوال
 آخر فارغند به بود عارف را هم خوف و رجاء به سابق و ایش خوردن هر دو را به وید که سابق
 زراعت گرد فاش به او همی داند چه خواهد بود جاش به بود او را هم امید از خدای به خوف غانی
 کشت پیدا شد رجاء به عارفان داند و ایم آمون به که گذر کرد از دریا می خون به و سوم
 آنکه کسی از دنیا محبوب بگذرد و هر چند با ایلان رود گاه باشد که در دفع آن حجاب محتاج شود
 به دخول نار پس از برای رفع احتمال و رفع دخول باز را اینجای رفع حجاب میکنند و چهارم آنکه هر که محبوب
 برود و دوباره آنکه در دفع در دنیا حجابش بعد از مدت مزید رفع میگردد و محروم مینماید از مشاهده
 حال موت و از مشاهده روز قیامت تا آن زمانکه در بهشت در آید الا مشاهده اینچنین آنکه اگر چه این
 مشاهده محروم نگردد و اما مشاهده او حال موت و قیامت و در بهشت شل مشاهده که شوفات نخواهد
 بود و کیفیت و در کمیت الا مشاهده الله تعالی و دیگر باید دانست که اگر کسی در خود و در یاد باقی
 و یا سلوک این راه را نماند و داند که سعی او مفید است و فایده هر ساعت بر مزید باید که تقصیر جابر
 ندارد و خود را به پیری از پیران طریقت بسیار و در اوقات لیل و نهار ساعتی نیا ساید و تا تواند
 سعی نماید تا باشد که مساوت بس عده کند و توفیق رفیق گردد و آن مشاهده خلوتخانه غیب از حدیث

حجاب بیرون آید از تن محجب روی نماید آنچه موعود بود و چه باشد آنچه خوف بود و قو گردد اگر نتواند که
 خود را بشمارد رساند باری می نماید که ذکر بروی غالب گردد و تا یکی دل دوست را طالب گردد و
 تا اگر مقصود حاصل نگردد و در همین حیات میسر گردد و در حال حیات چنانکه حضرت امام حجة الاسلام
 قدس سره گوید و در کیمیای سعادت و در اصل نعم از رکن اول که اگر ذکر بسیار میکنند و احوالی که صوفی
 را باشد پیدای نیاید نفوذ نگردد که سعادت بران موقوف نیست که دل چون بنور ذکر آراسته
 گشت کمال سعادت را مینماید و هر چه درین جهان پیدای نیاید پس از مرگ پیدای آید پس باید
 که همیشه لازم باشد مراقب تا دل را بفتح تعالی دار و هیچ غافل نباشد که ذکر هر دو ام کلید
 عجیب ملکوت حضرت الهی است تمام شد کلام حجة الاسلام قدس سره و اگر این هم نتواند که ذکر
 را بر خود غالب گرداند که خدمت بر میان جان نهد و کمالی بر خود نپسندد و بتوبه از معاصی
 برگردد و محکوم او امر و نهی شرع مطهر گردد و زیرا که در رعایت شریعت و در زین استقامت چهار
 فضیلت بزرگست اول آنکه آنکس از جمله اولیای دوستان حضرت حق میگردد و دوم آنکه خون
 عذاب و اندوه قوت مرا و از او برداشته میشود سوم آنکه او را بشارت و خبرهای خوش رسانند
 میشود هم در همین حیات و هم بعد از ممات و این فضیلت ازین آیه معلوم میشود که حق سبحانه
 فرمود إِلَّا إِنْ أَدْلَا بِرَأْسِهِ لَأَخُوْفُ عَلَيْهِمْ و لا هم یحزنون الذین آمنوا و کانوا یوقنون لهم البشری
 فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة یعنی بدانند و آگاه باشند که اولیای خدا می سبانه را نیست فونی
 برایشان از جانب سیدن مکر و همی ایشان اند و گین نمی شوند بسبب قوت مراد می این
 اولیای می گسانند که ایمان آورده اند و هستند مشغول بر رعایت تقوی ایشانراست بشاره و غیره که
 خوش در حیوة دنیا و در آخرت و گفته اند بشارت دنیا آنست که حضرت حق سبحانه و غیره فرمود
 متقیان را در کتاب خود و بر زبان پیغمبر خود و صلعم و نیز آنست که مینماید متقیان را و خوا بهای همچنانکه
 مینماید خواص مومنان را در مکاشفات و بشارت آخرت آنست که ملاقی میشوند متقیان را در حالت
 نزع که مشرف میگردند بر موت و در حکم اموات میشوند و بعد از موت در گور یا در قیامت
 سلام میرسانند بشارت میدهند بغیر و زمی تا فتن برامات و با انواع الثامات و کرامات
 و فضیلت چهارم آنست که آنکس صاحب کرامات عظمی میشود زیرا که کرامت عظمی نزد کبریای شریعت

و طریقت استقامت بر شریعت است زیرا که حق سبحانه هرگاه بنده را به نجات دوست میدارد و میخواهد
 که با او مکروهی رسد از عذاب پس او را در پناه خود میگیرد و نگاه میدارد و از مخالفت شریعت دانیست
 مستثنی آن حدیث که اذا احب الله عبدا لم یضرب ذنبه یعنی نمیکند از او خطا و ذکریم که گناه کند و بگوید مقصود
 حاصل نگردد و در کمیها سعادت آورده که شیخ ابوالقاسم گرگانی قدس سره گفته است که در آب
 رفتن و در هوا بریدن و از غیب خبر دادن اینها بیجاست که است بنوعی که امانت آن بود که همه امر گردونی
 بگی و بی طوع فرمان شود که هر دوی حرام نرود و این اعتماد را شاید اما آن دیگر ممکن بود که از شکیبایی
 باشد که شیاطین را از غیب خبر است و کسانی که ایشان را کاهن گویند از بسیاری کارها خبر دهند
 اعتماد به روی نیست که دوی و با است دوی از میان بر خیزد و شرع بجای دوی بنشیند و در مرصدا و البنا
 آورده که در بیان صراح رسول صلی الله علیه و آله و سلم که از قاب قوسین در گذرانند در مقام
 اودانی رسانند و هر چه لباس استی محمندی بود علی الله علیه و آله و سلم از سر و پا او بر کشیدند که
 ما کان محمد اباً احد من رجالکم و خلعت صفت رحمت در او پوشانیدند و آن صورت رحمت را خلق
 فرستادند چون میرفت محمد بود و چون می آمد رحمت بود و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین لا جرم
 و در کمال وصول و رفع اثبنت و اثبات و حدیثه این اشارت با اشارت بیگستگان است و
 ضعیفای ملت رسانند که اگر براق همت هر کس از سدره اشیا نه بشریه بسدره الهی رومی
 تواند آمد تا از وصول بحضرت خداوندی مایه خود را شود و هر چه سر بر طبقه خواجه علیه الصلوٰه و السلام
 منند و کمر سقا و غه او بر میان جان نبود که اتحاد و یگانگی بر خواسته است و یگانگی نبشسته هر که او را
 در این عالم بطبع الرسول فقد اطاع الله که یگانگی است یگانگی نسبت تو مانی ما تو تمام شد کلام
 مرصدا و البنا و گفته اند که اصل ایمان که در دل مومنان است بمنزله تخم است که در زمین انداخته
 باشند پس همچنانکه تخم در زمین اندازند بعضی از او که نرزد و یکتر بروی زمین است بزودی سبز شود
 و بعضی از او زودتر بجای عمل آید و آنچه در تر و تعلق شده و تیر لظهور را آید همچنان است ایمان که تخم
 ویدار است و بعضی که قابلیت است لظهور نتیجه از دوی نزدیک بکار شود ویدار از دوی زودتر لظهور
 می آید و آن دل که قابلیت و استعداد او کمتر است ظهور خاصیات از دوی زودتر نتیجه او و تیر کجاست
 می بیند و پس اصل تخم که در زمین و است شمره او عاجلاً و آجلاً در وقتی از اوقات لظهور خواهد

آورد اگر آن کس خالص گوید و بپایان آید از آفات و الله تعالی ولی التوفیق حبیبی الله الذی
 لا اله الا هو یعنی کفایت گریستن خدا نیست که نیست معبودی بر حق مگر او علیه توکلست و الیه
 انیب یعنی بروی توکل کردم و بسوی او باز میگرددم لا اله الا الله سبحان الله
 ما اعظم الله یعنی نیست معبودی بر حق مگر خدای سبحان و تعالی پاکست خدا چه بزرگست
 ذات پاک او و باید دانست که کلمه لا اله الا الله و سبحان الله و اینها از برای تعجب است
 لا اله الا الله سبحان الله ما اعظم الله یعنی نیست معبودی بر حق مگر خدای تعالی
 پاکست خدا چه بزرگست لا اله الا الله سبحان الله ما اعظم الله یعنی لا اله
 الا الله سبحان الله چه عظیم است خدای سبحان لا اله الا الله ما اکرم الله یعنی نیست
 معبودی بر حق مگر خدای تعالی پاکست خدا چه بزرگوار است لا اله الا الله و حمد و شکر
 یعنی نیست معبودی بر حق مگر خدای سبحان تنها است نیست شریک او را محمد رسول الله حق
 یعنی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رسول خداست یحییٰ الهم صل علی محمد کما ذکره
 الذاکرون یعنی آری رحمت و انعام کن بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم هرگاه که یاد کنند او را
 یاد کنندگان و صل علی محمد کما عقل عن ذکره العافلون یعنی انعام و رحمت کن بر
 محمد صلی الله علیه و آله و سلم هرگاه که غافل شوند از ذکر وی غافلان را و اینست که صلوة خدا
 سبحان بروی باد و هر بار که یاد کنند او را و هرگاه که غافل شوند از ذکر وی نیست صلوة خدا
 سبحان بروی باد و در جمیع اوقات تا بقیامت زیرا که هر وقتی که هست یا وقت ذکر وی است
 یا وقت غفلت از ذکر وی پس هر که این نوع صلوة گوید بروی انجمن است از راه تحقیق که در
 جمیع اوقات تا بقیامت بروی صلوة گفته است و هر گز خاموش نشده زیرا که دعای
 مومن که در امر شروع واقع شود البته مقبول است خاصه دعای که در حق حبیب الله باشد
 صلی الله علیه و آله و سلم پس هر که این صلوات گوید گویا تا قیامت گفته است و ازین جهت است
 که صلوة را افضل الصلوات دانسته اند و باید دانست که سبب آنکه بعد از ذکر محمد صلی الله علیه
 و آله و سلم گفت که اللهم صل علی محمد و آل محمد اینست که و عید بسیار آمده درین باب که ذکر رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم بگذارد و کس بروی صلوات نکوید چنانکه در جمیع این جهان و سنن ترمذی

که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بخیل است کسی که من مذکور شوم نزد خداوندی پس صلوات
نگوید بر من و تعبیر کشف آورده که گفته شد پیغمبر اصلی الله علیه و آله و سلم که خبر داده ما را ازین آیه
که آن الله و ملائکته یسئلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلم و تسلیما پس گفت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم که این از علمهای پوشیده است که اگر نمی پرسیدید از و خبر نمی کردم
شما را حضرت حق سبحانه و تعالی کرده است بر من دو فرشته را پس نیست که یاد کرده شوم نزد و بنده
مسلمان که صلوات گوید بر من مگر آنکه میگویند آن دو فرشته که بیا مرزد خداست تعالی ترا و میگوید
خدای سبحانه و باقی فرشتگان که آمین گویند و در صحیح ابن حبان و در سنن ترمذی و ابی داود
آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که نیست که بنشینند جماعتی در مجلس که یاد کنند خدا را
سبحانه و در آن مجلس صلوات گویند بر پیغمبر خود مگر این که می باشد برایشان حسرتی روز قیامت
از جهت ثواب و اگر چه در آید در بهشت و اما احادیثی که دلالت میکند بر فضیلت و ثواب
صلوات و سلام بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ذکر کرده آید در شرح صلوات الله و ملائکته
الی آخره رضینا باللّه تعالیٰ یعنی راضی ایم سجدهای تعالی از روی پروردگار
و باید دانست که اصل آن کلام اینست که رضینا بر بوبیة الله تعالی بعد از آن این ترکیب
تعبیر کرده شده و همچنین ساخته شد که رضینا باللّه تعالیٰ نه بازیرا که تعبیر بعد از ایهام واقع است
و نفی و اگر معنی این کلام بر اصل گفته شود اولی است زیرا که هم بر اصل است و هم اقرب بهم است
پس اصل معنی اینجا اینچنین است که راضی ایم پروردگاری خدای سبحانه و فقط رضی چهار وجه
مستعمل میشود یکی آنکه مستعمل میشود بلام مانند و رضیت لکم الاسلام و نیا و رضا اینجا معنی اختیار است
دوم آنکه مستعمل میشود بکلمه عن مانند رضی الله عنهم و سوم مستعمل میشود بحرف ما همچنانکه درین مقام
چهارم آنکه مستعمل میشود بلفظ علی چنانکه گفته در صحیح که رضیت علیه فی معنی رضیت به و نه دو کس یا شما
آورده که بدانکه رض بقضای حق تعالی بلندترین مقامات است و هیچ مقامی و راک
آن نیست که محبت مقام بهتر نیست و رضای بهر چه خدای تعالی کند شکر محبت است نه شکر
محبتی بلکه شکر محبتی که بر کمال بود و چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم از قومی پرسید که نشان اینان
شما چیست گفتند در بلا کبریم و بر نعمت شکر کنیم و بقضای رضا بهم گفت علما اید و علما اید نزد یک است

از عظمی نفقه شما که انبیا باشید و در ترجمه عوارف در باب سوم در معارف است در فصل اول از فضایل
 این باب آورده که وظیفه عارف رضا بقضا است و وظیفه محسوس بر آن و وظیفه غافل که اهمیت و مخاطب
 است کلام ترجمه پوشیده نماید که چون رضا بقضای وظیفه عارف باشد او از مقامات عالییه
 باشد چنانکه مشهور است و یا لا سلام دنیا یعنی راضی ایم باسلام از روی وین روش
 و محمد صلی الله علیه و سلم بنیاد رسول الله یعنی راضی ایم باسلام از روی بنوّه
 و رسالتش و در سنن ترمذی آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که نیست بنده مسلمانی که گوید
 در وقتی که در شام در آید وقتی که در صباح در آید سه بار رضینا بالله تعالی ربا و بالاسلام دنیا و محمد
 صلی الله علیه و سلم بگوید اگر آنکه می باشد و واجب بر خدا می بینی این که راضی گرداند او را روز قیامت
 و در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که ذاق طعم الایمان من رضا بالله ربا و
 بالاسلام دنیا و محمد رسول الله یعنی چشیده است طعم ایمان را کسی که راضی باشد بخدا می بینی از روی
 پروردگاریش و بالاسلام از روی وینش و محمد صلی الله علیه و آله و سلم از روی رسالتش پس
 لفظ بنیاد و رسوالات که در او را در جمیع کرده شده است بجهت آنست که هر کدام در حدیثی واقع است
 پس بر دو راجع گردان بجهت بیان کردن فضیلت هر دو و یا لقرآن اما ما لقیته راضی ایم
 لقرآن از روی امامتش و یا للعبه قبله و یا للصلوة فریضه و یا للمؤمنین اخوانانی
 راضی ایم بکعبه از روی قبلگی اش و بخانه از روی فرضگی اش و بمؤمنان از روی برادری
 ایشان و بالصدیق و الفاروق و ذی النورین و المرتضی السیّد یعنی علیهم السلام
 بابو بکر صدیق و عمر فاروق عثمان ذی النورین و علی مرتضی رضی الله عنهم از روی امامی ایشان
 ضیوان الله تعالی حکیم جمیع یعنی رضای خدا می بینی بر ایشان همه و امر المؤمنین بابو بکر
 راضی الله عنه صدیق ازان گویند که صدیق و رابع الاسامی و در تفسیر این آیه که یوسف استقامت
 انجمن تفسیر کرده اند که بغایت راست گویی بود و در صحیح الاحادیث و معنی گفته یکی و ایم التصدیق
 و دیگر راست سازد قول خود را بمثل پس اگر صدیق اینجا معنی اول باشد اطلاق این بر امیر المؤمنین
 ابو بکر رضی الله عنه ازان جهت است که او بغایت راست گویی بوده تا که آورده اند که علی رضی الله
 عنه روایت حدیث رسول راضی الله علیه و آله و سلم از پیغمبر بی سوگند قبول نمیکرد مگر از امیر المؤمنین

و

ابوبکر رضی اللہ عنہ و اگر معنی دوم باشد از آن جهت است که تصدیق اوداجی بود و تشکیک است
 زایل نمی شده چنانکه آورده اند که چون رسول را علی اللہ علیه وآله وسلم در آن شب که بیت
 معراج میسر شده است در باب آن شب حکایت کرده قصه معراج را که درین شب از یک
 بیت المقدس که یکماهه است رفتم و در آنجا انبیا را علیهم السلام امامت کردم و از آنجا رفتم
 تا بر سرش و فوق عرش و از حضرت حق سبحانی چندین سخن شنیدیم و در آن شب پنجاه وقت نماز بر آن
 فرض شد و چون مراجعت کردم و بموضع علیهم السلام رسیدم گفتم امت تو تحمل پنجاه وقت
 نداشتند و مرا باز میگردد و ایندو میرفتم و کم میساختم و در چهار نوبت چهل وقت نماز کردم و باز موسی
 مرا باز کرد و ایندو که هنوز بسیار است پس بر رفتم پنج وقت دیگر کم کردند و قرار پنج وقت شده
 و حال آنکه فرصت رفتن و آمدنش چنان دلیل بود که آن مکانی که از وی برخاسته بود و در آن
 شده و چون بیا مد هنوز آن مکان گرم بود و زنجیر آن در که در وقت رفتن جامه باور سیده بود
 و در حرکت شده چون بیا مد هنوز در حرکت بود و ابیرقی که در وقت رفتن کج شده بود و آب
 از وی میسریخت چون بیا مد هنوز آب تمام نشسته بود و چون این حکایت را با مردم گفته و در آن
 مجمع جمعی از کفار را یکدیگر اشارت کرده اند که این حکایت بغایت دور از عقل و ظاهر الاستحالة
 هر که اونی عقل داشته باشد داند که این دروغ است پس این بان مبتوتانیم که ابوبکر را الزام بقتل دادند
 از ایمان و متابعت رسول صلی اللہ علیه وآله وسلم باز گردانیم و باین قصد بد آمده اند و متوجه باین
 ابوبکر رضی اللہ عنہ گردیده که بناگاه امیر المؤمنین ابوبکر ایشان را در پیش آمده که بلامرست پیغمبر
 صلی اللہ علیه وآله وسلم میرفته ایشان گفته اند که اسی ابوبکر نشنیدی که یاز تو چیه امر محال و دعوی
 میکنند و گفته که از وی دروغ نیاید اگر گوید که امشب لجس رفتہ ام و باز آمده ام راست نخواهد
 بود ایشان گفته او بعینه همین میگوید و او گفت اگر او این گفته است راست است و اگر صدق
 بعضی سوّم باشد یعنی راست سازد قول خود را بعین همینی و در نیز ظاهر و مشهور است زیرا که همه متفق
 که او هر چه دعوی میکرد و اندا و را بعین راست میکرد یعنی بعین می آورده امیر المؤمنین عمر رضی اللہ
 عنہ را فاروق انان گویند که در کتب تفاسیر مرویست که گفت عبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنہما
 که منافقی دعوی میکرد و بدعوی پس جہود منافق را بسوی رسول صلی اللہ علیه وآله وسلم میخواند

و منافق جهود و ابی جانب کعب بن اشرف که رئیس منافقان و جهودان بود میخواست بعد از ان هر دو
 بجانب رسول صلی الله علیه و آله و سلم رفتند و رفع قضیه کردند چون حق جانب جهود بود رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم حکم از برای جهود میکرد منافق را رضی نشد باین حکم و گفته که بیایا برای
 عمر و عیسی باید ندیش امیر المومنین عمر رضی الله عنه جهود گفت حکم کرد رسول صلی الله
 علیه و سلم از برای من و این منافق را سی نسبت بکم او و برای تو آمد امیر المومنین عمر رضی الله
 عنه گفت منافق را که ایچنین است منافق گفت آری پس امیر المومنین عمر گفت جهود
 بر اینجایاشید تا بیا یحکم برای شما پس رفت امیر المومنین عمر بنانه که رفت شمشیر خود را و بلند
 بدر آمد و آهسته آهسته دوزخ کو به کرد منافق را و گفت من یحکم بکم برای کسی که راستی
 نیست بکم خدا و رسول او صلی الله علیه و آله و سلم پس جبرئیل آمد و گفت که فرق کرد عمر
 میان حق و باطل از ان وقت باز او را نمیده شد فاروق و اما امیر المومنین عثمان را
 رضی الله عنه ذی الثورین از ان گوید که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رقیه دختر خود را
 با داده بود چون وفات کرد دختر دیگر ام کلثوم با داده مرحبا با الصباح الجدید
 و بالیوم السعید و بالملکین الکاتبین الشاهدین العادلین یعنی مرحبا
 و کشادگی عیش بر صبح نو و بر روز نیکخت و بر دو فرشته نویسنده و گواه داشتند و تفسیر
 گواهی گفته در تفسیر لامر جابهم اسی لاسعته علیهم فی عیشهم پس گواه یعنی مرحبا آن باشد
 که کشادگی عیش بروی جیا که الله تعالی بینی زنده دارد و خدای سبحانه شما را اسی و دو
 فرشته با آنکه سلام گوید خدای سبحانه بر شما فی غرة یومنا هذا الکتاب فی اول صیفتنا
 بسم الله الرحمن الرحیم یعنی در اول امروز ما نویسد در نامه اعمال ما
 بسم الله الرحمن الرحیم و اشهد ابا ناسرهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
 له گواه باشید باین که ما گواهی میدهم که شریک نیست او را و ان محمد عبده و رسول
 یعنی گواهی میدهم که محمد صلی الله علیه و سلم بنده اوست و رسول او و عرض ازین که گواهی
 میدهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم پسر خدای نباشد یعنی آنکه جهودان گفتند عزیزی
 خدا نیست سبحانه و ترسایان گفتند عیسی پسر خدا نیست کما قال الله تعالی و قالت الیهود

و عزیر بن ابن ادم و قالت التصاری السج ابن ادم پس تقدیم عبده و رسول از جهت این مقام
 باشد و باید دانست که هر گواه اگر فتن چیزهای برایمان خود خاصیت بزرگست زیرا که در کتاب
 کلمه الطیب آورده که شخصی بوده در باده مسجدی ساخته بود و قبله مسجد خود هفت سنگ نهاد
 و هر بار که نماز میکرد از وی میگفت که ای سنگها گواه میگیریم شما را برین که نیست معبود بر حق مگر خدا
 سبحانه بعد از آن شخص را مرض رسید و مرد و دیگر یکی را در جواب دید که میگفت امر کردند مرا
 که بدو رخ برید چون بدری از درهای و درخت رسیدم دیدم که یک سنگ از آن سنگها بزرگ گشته
 چنانکه بسته گردانید بجزو این یکدیگر را بر من و همچنین آن پنج سنگ دیگر بسته آن پنج دیگر
 را و درخت را بر من و درختن ترندی و ابو داود آورده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت که هر گوی
 یوقت بعد از آیه این کلمات را که اللهم اجعنا و تشدک و تشد حمله عرشک و ملائکک و جمیع
 خلقک انک انت الله لا اله الا انت و حدک لا شریک لک و آن محمد عبدک و رسولک انک انت
 پیامرزد خدای تعالی از برای وی هر گناهی را که رسد با دین روزی اگر گوید این کلمات را
 در وقتی که شب دیگاه در آید پیامرزد خدای تعالی از وی هر گناهی را که رسد با دین شب
 و معنی این کلمات اینست که آلهی و راجع و آمدیم گواه میگیریم ترا و گواه میگیریم فرشتگان
 برده ازند عرش تو فرشتگان ترا و جمیع خلق ترا ازین که تویی خداوند بر حق نیست معبود بر حق
 مگر تو تنها نیست شریکی ترا برین و شاید پیغمبر هم برین که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بسته
 و رسول تو ارسلا یا لهدی و دین الحق یعنی فرستاده است حق تعالی صلی الله علیه و آله و سلم
 بر راه راست و دین بر حق ای طهره علی الدین کاه و یو که که اکثر کون تا غالب گیر داند
 دین او را بر دینهای همه و اگر چه ناخوش دارند این را مشرکان علی نهی الشما و نهی
 و علیها منوت و علیها نبعث ان شاء الله تعالی یعنی ما باین گناهی زنده مانیم
 و با وی می میریم و با وی برانگیخته می شویم از کور اگر خداوند خدا تعالی آن متعلق است با فعال
 باشد و کلمه علی معنی مع است اعوذ بکلمات الله التامات کلمات کلمات من شر ما خلق
 یعنی پناه میگیریم به کلمات کامله خدای سبحانه از شر تمامی خلق آنچه آفریده است خدای تعالی و در سجده
 آمده که مردی پیش حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم گفت یا رسول الله و صف نمیتوانم کرد و آنچه

بر وقت ششم اگر نیندین محراب پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که بدان و آگاه باش اگر میگفتی در وقت شام
 انو و کلمات الله التامات کلماتی که در مطلق منزهی رسانند ترا محراب و تیر در صبح مسلم آمده فرمود پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم که هر که فرود آید در منزلی پس گوید انو و کلمات الله التامات کلماتی که در مطلق پنج چیز
 منزه نیرساند او را تا آن زمان که کوچ کند از آن منزل پس هر شخص را لازم است که همین
 عمل اعتقاد نماید و هر وقت در خواندن آن مشغول باشد و اما لفظ کلمات که در او را و
 است و دیده نشده و در هیچ روایتی بسم الله خیر الاسماء یعنی پناه بگیریم با اسم الله
 که بهترین اسمهاست بسم الله رب الارض و رب السماء یعنی پناه بگیریم بنام خدا
 که پروردگار زمین و پروردگار آسمان است بسم الله الذی لا یضرع اسمی
 فی الارض و لا فی السماء یعنی پناه بگیریم بنام خدای که منزه نیرساند با وجود نام او چیز
 در زمین و نه در آسمان و هو الله صلی الله علیه و سلم او است شنوا و انا و در سخن ترمذی و این ماجرا دیده
 این معنی که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که هر که گوید در اول هر روزی و در اول هر شبی سه بار
 بسم الله الذی لا یضرع اسمی فی الارض و لا فی السماء و هو الله صلی الله علیه و سلم منزه نیرساند او را هیچ چیز
 الحمد لله الذی احیا نابی امانا و الیه البعث و النشور یعنی بسوی او است برانگیخته
 شدن مردگان و بسوی او است بازگشت ایشان آسمان و ارجح الملک لله یعنی در صبح
 در آیدیم و در صبح و در آمد ملک و بادشاهی در مطلق که همه از خدای سبحانه و العظمة و الکبر
 و الجبروت و السلطان و البرهان لله یعنی غلبه و بزرگی ذات و بزرگی
 صفات و بادشاهی و دلیل روشن براستی و یگانگی از آن خداست سبحانه پس عظمه مبتدا باشد و
 اما بعدا و معطوف برومی و قول الله خبر مبتدای رومی تواند که و العظمة تا اینجا که الله همه معطوف
 باشد بر آن قول که شیخ الملک لله و الاله و النعمان لله یعنی نعمتهای ظاهری و مطلق
 نعمتهای از آن خداست سبحانه و اللیل و النهار لله یعنی شب و روز برای خداست
 سبحانه و ما سکین فیما لله الواحد القهار یعنی آنچه ساکن است و داخل است در
 شب و روز از آن خداوند یگانه غالب است آنچه صحنه علی فطره الاسلام و کلمه الاخلاص
 یعنی در صبح و در آیدیم بر آفرینش اسلام و قابلیت اسلام و هر کلمه اخلاص که آن لا اله الا الله

است که فالص گرد و بسبب وی دینی حضرت حق را سبحانه و در شکوه شریف از بندش علی بن ابی طالب
 بن عمر رضی الله عنهما که الحمد لله کافر شکرت است و لا اله الا الله کلمه اخلاص است و علی و بن عباس
 محمد صلی الله علیه و سلم و بر دین شریف پیغمبر صلی الله علیه و سلم و علی مله انبیا ابراهیم
 حنیفا مسلما و ما کان من المشرکین و دولت بدو که ابراهیم علیه السلام که مایل
 بوده است از باطل بحق و مسلمان بوده و نبوده است از شرکان و دین ملت هر دو بالذات
 یکی است لذا ابراهیم را پدر مؤمنان گفته حضرت حق سبحانه و در آن آیه کریمه ای که ابراهیم و این از آن
 گفته و اجابت بر مسلمان تعظیم و احترام پیچیده از و از بنی راضی صلی الله علیه و سلم مادر
 مؤمنان گفته که از و از همه اسماء از جهت و بوب تعظیم و حرمت نگاه ایشان و مؤمنان را برادر
 یکدیگر گفته که انما المؤمنون اخوة از جهت و بوب شفقت و رحمت بر یکدیگر و در سند امام و در منجم
 کبیر طبرانی آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون صبح و آمدی گفته اصحاب علی فطره الاسلام
 الی آخره صلوات الله و ملائکته و انبیاءه و رسله و جملة عرشته و جمیع خلقه
 علی سیدنا محمد یعنی در دوای خدا یعنی خدای و فرشتهای او و انبیای او و رسولان
 او و بر دارنده عرش او و جمیع خلق او بر همه محمد صلی الله علیه و سلم و تقدیم ملائکه بر انبیا از
 جهت تقدیم ملائکه است بر انبیا بحسب جود و آل و اصحاب یعنی صلوات این جماعت مذکور
 بر اهل سنت او و یاران او و علیه و علیهم السلام و رحمة الله و بر کاتب یعنی پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم و بر آل و اصحاب او سلام و در محتای خدا و خیرات و نیکیهای خدا سپیده
 و بر کتب چهار رشت از خیر کثیر و در هیچ مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر که صلوة
 گوید چون یکبار رحمت کند خدا بر سبحانه بروی و بار و در سنن نسائی آمده که گفت پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم هر که صلوة گوید بر من یکبار رحمت کند خدا سبحانه بر آدمی و در پیش و در سنن ترمذی
 آمده است که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نزدیکترین مردم من روز قیامت کسی است که بیشتر
 باشد صلوة وی بر من و در سنن ابی و او و دعوات کبیر یعنی است که گفتند پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 نیست کسی سلام گوید بر من مگر اینکه باز میگردد اند خدای سبحانه بر من روح مرا تار و کنم بروی سلام
 و در سنن نسائی و دارمی و غیره آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد روزی و حال آنکه اثر شکوه

شرح دعا رقاب پس اید مراد جبریل علیه السلام و گفت پروردگار تو میگوید ای پسر من و تنبیه الغافلین
ترا می بخشد انیکه بگوید از است تو صلواته بپروردگار انیکه رحمت کنم بر وی و در تنبیه الغافلین
آورده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که نیست از شما احدی که سلام گوید بر من وقتی
من بخیرم مگر انیکه بیا مدبر جبریل علیه السلام گوید یا محمد این فلان بن فلان است که میخواهد
بر تو سلام پس من گویم و علیه السلام در حقه الله ویرگانه و حضرت شیخ ابو اسحق کلاباوی بخاری
قدس الله روحه العزیز در کتاب غنای الایمان در کتاب روضه الحديث گفته که گفت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم هر که صلواته گوید بر من هر روز صد حاجت او را که میخواهد
از حاجات آخرت و سی از حاجات دنیا است و نیز آورده حضرت شیخ مذکور قبل الله روحه از فضلاء الانبیاء
از روضه الحديث که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر که صلواته گوید بر من سی بار بر من اجابت
و دوستی من و از رحمت شوق من واجب شد بر خدا تعالی که بیا مرد گناهان و در بعضی از بعضی است
و حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم هر که صلواته گوید بر من هزار بار بر من برپوست او اثر
و نفع و نیز در اربعین آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم هر که صلواته گوید بر من هزار بار بر من
تا خبر داده نشود او را بر پشت و نیز در اربعین آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم هر که صلواته
بر من هر چه چهل بار بخواند خدا تعالی گناه چهل ساله او را و نیز در اربعین آمده که گفت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم هر که فراموش کند صلواته گفتن بر من تحقیق گم کرده است راه بهشت و
اما احادیثی که دلالت میکنند بر ترک صلواته و سلام نزد ذکر رسول الله صلی الله علیه وسلم بگذشت
در شرح الصلوة و السلام علیک یا رسول الله یعنی رحمت خدا و سلام بر تو و ای محمد
صلعم فرستاده خدا الصلوة و السلام علیک یا حبیب الله یعنی صلوة و سلام بر تو و ای
محبوب خدا الصلوة و السلام علیک یا خلیل الله یعنی صلوة و سلام بر تو و ای
دوست خدا بد آنکه حبیب خلیل هر دو معنی دوست است اما معنی دوستی در حبیب قویتر است
از آنچه در خلیل است و لهذا مخصوص محمد شد صلی الله علیه وسلم و اغلب استعمال خلیل در ابراهیم است
علیه السلام که او را خلیل الرحمن گویند در قرآن مجید آمده که و اتخذ الله ابراهیم خلیلاً یعنی گرفته است
خدا تعالی ابراهیم را خلیل الصلوة و السلام علیک یا بنی الله یعنی رحمت خدا و سلام

بر تو باد ای نبی خدایم الصلوة والسلام علیک یا صمدی الله یعنی رحمت خدا و سلام بر تو باد
ای برگزیده خدا صلوات الله و السلام علیک یا خیر خلق الله یعنی رحمت خدا و سلام
بر تو باد و بهترین خلق خدا الصلوة والسلام علیک یا من اختاره الله یعنی رحمت خدا
و سلام بر تو باد آنکه اختیار کرده است او را خدا تعالی الصلوة والسلام علیک
یا من ارسله الله یعنی رحمت خدا و سلام بر تو باد آنکه فرستاده است و خدا تعالی الصلوة
و السلام علیک یا من زیننه الله یعنی رحمت خدا و سلام بر تو باد آنکه آراسته است
او را خدا تعالی الصلوة والسلام علیک یا من یرحمه الله یعنی رحمت خدا و سلام
بر تو باد آنکه شرف داده است و بر خدا تعالی الصلوة والسلام علیک
یا من کرمه الله یعنی رحمت خدا و سلام بر تو باد آنکه مکرم گردانیده است و بر خدا تعالی الصلوة
و السلام علیک یا من غظمه الله یعنی صلوة و سلام بر تو باد آنکه معظم گردانیده است
او را خدا تعالی الصلوة والسلام علیک یا سید المرسلین یعنی صلوة و سلام
بر تو باد و امیر رسولان الصلوة والسلام علیک یا امام المومنین یعنی صلوة و
سلام بر تو باد و پیشوای پیروان الصلوة والسلام علیک یا خاتم النبیین
یعنی صلوة و سلام بر تو باد و آخرین پیغمبران خاتم بفتح تاء منزه گین را گویند و اما کبره تاء منزه گین آخر
آخر است الصلوة والسلام علیک یا شفیع المذنبین یعنی صلوة و سلام
بر تو باد ای شفیع گناهکاران الصلوة والسلام علیک یا رسول العالمین
یعنی صلوة و سلام بر تو باد و فرستاده پروردگار عالمین صلوات الله و ملائکته و انبیائه
و رسله و جملة عرشه و جمیع خلقه علی سیدنا محمد صلعم یعنی در وادی خدای سبحانه
و فرشتگان او و انبیاء و اولاد رسولان او و بزرگان عرش او و جمیع خلق او و بر همه که محمد
صلی الله علیه و سلم و آل و اصحابه یعنی بر اهل بیت او و یاران او علیه و علیهم السلام
و رحمة الله و بر کاتبه یعنی بر محمد و بر ایشان سلام و رحمة خدای و بر کاتبه و اولاد و پادشاهان
السلام علی سیدنا محمد فی الا ولین یعنی ای رحمت و انعام کن بر همه ما محمد
صلی الله علیه و سلم و بر پیشینیان یعنی انعام و اکرام کن بر من و بر خلائق و بر همه ما و بر همه

شجره الطاف تر نسبت با وی و صل علی سیدنا محمد فی آخرین یعنی رحمت و
 انعام کن بر مہتمم محمد صلی اللہ علیہ وسلم در میان خلق آخرین و صل علی سیدنا محمد فی الخلا
 الی علی ایوم الدین یعنی رحمت و انعام کن بر مہتمم محمد صلی اللہ علیہ وسلم در میان جماعت
 اہل کمال و ارواح انبیاء و یقین شدہ اند تا روز قیامت و ملائکہ اعلیٰ از اجرتہ گویند کہ بہکان بلند ترند و بخواہ
 این کلمہ کہ صلی علی سیدنا محمد فی الملا الی علی ایوم الدین نیست کہ نوشته میشود و در نامہ اعمال
 وی ثواب آنکہ صلوة گوید بروی ازین زمان تا روز قیامت بنا بر این سخن بر آنست کہ دعا
 مرد نیست خاصہ و حق حبیب خدا صلی اللہ علیہ وسلم چنانکہ گذشت و تفسیر و صل علی سیدنا
 محمد فی کل وقت و حین یعنی رحمت و انعام کن بر مہتمم محمد صلی اللہ علیہ وسلم در ہر وقت
 و زمانی و ثواب اینکلمہ نیست نوشته میشود و در نامہ اعمال گویند ہ ثواب کسی کہ صلوة گوید
 بر محمد صلی اللہ علیہ وسلم در وقتی و زمانی مدام کہ در عالم وقتی باشد و زمانی پس اگر اینکلمہ
 را گویند و بعد از آن خاموش نشینند ہمچنین نیست کہ ہمیشہ بصلوة گفتن مشغول باشند و اگر اینکلمہ
 را گوید و خواب کند و زمان خواب کردن وی حکم کند خدا تعالی از فرشتگان و کہ بگوید صلوة گویند و اگر اینکلمہ را
 بیکبار بگوید و بعد از آن بمیرد و زمان خفتن او در گور حکم آن دارد کہ بصلوة گفتن مشغول
 باشد و وی بعد از آن تیر وصل علی جمیع الانبیاء و المرسلین یعنی رحمت و انعام کن بر ہمہ انبیاء و مرسلین علی
 ملائکتہم التمرین یعنی انعام کن بر فرشتگان و علی عبادک الصالحین و بر بندگان صالح خود
 و علی اہل طاعتک جمیعین و بر اہل طاعت خود و ہمہ و ارجمنا ستم بر جمیع
 یا رحم الراحمین یعنی رحمت کن بر ما با ایشان بمرمت ستم عام خود ما را بر آن ترین مہربانان
 و باید دانست کہ در احتیاج این او را کہ زاد قلوب سایر ان بیدعی ملکوتست و اقوات
 ارواح طائران فضا و جبروت و لاہوت با ستغفار از پروردگار بخود و در احتیاج ہمہ بر رحمت
 رب ارباب اشارتی است واضح و بشارتی است لایحہ کہ بمقتضای ان ربک واسع المعرفہ
 و بموجب رحمتی و ستمی کشتی فاتحہ کار ہمہ یوم الحساب مغفرت است و خاتمہ کار ہمہ رحمت
 اللہم اخرجہم بالسعادة اجالنا و حقق بالزیادۃ اماننا و اقرن بالعافیۃ عدونا و اصالنا و اصل
 الی رحمتک و مغفرتک مصیرنا و انا لک بر رحمتک یا ارحم الراحمین و صلی اللہ علی محمد فاتح البواب الخضر

والرحمة وخاتم اصحاب الرساله والقبوة على آله الطيبين الطاهرين واصحابه اجمعين برزقك
يا ارحم الراحمين فقط وتمام مشايخ طریقت چنانست که بعد از ختم او را و فتیه بجای دعا
دست برداشته دعای رقاب را که هم از مالیهات امیر کبیر سید علی مهدی است میخوانند
- لهذا آن را شرح نمودن نیز مناسب است و التوفیق -

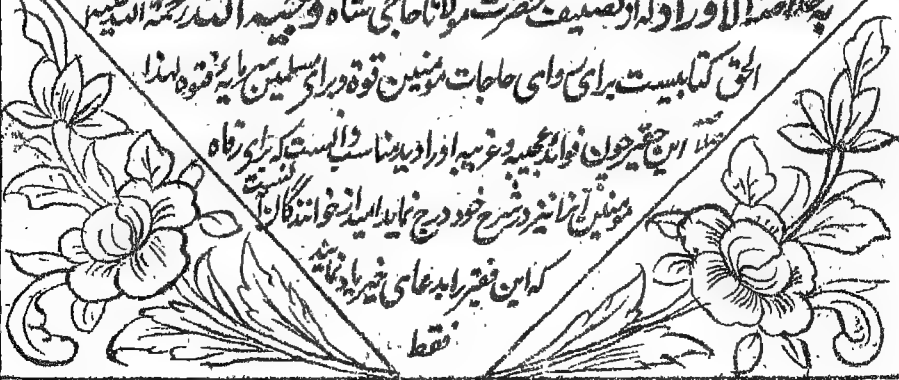
آغاز شرح دعای رقاب

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم یا مالک لرقاب یعنی خداوند مالک گردنها و یا مفتاح الابواب یعنی
وای گشاینده ابوابها و یا مسبب الاسباب یعنی وای سازنده سببها یعنی
سببها یعنی مهیا کن برای ما سبب را نستطيع له طلبا یعنی چنانکه نتوانیم طلب آن را
اجعلنا مشغولین بامرک یعنی ای بار خدا یا گردان ما را مشغول بکار خودت نمین
بعد لک یعنی امن یابنده بدو تو آیین من خلقت یعنی تو میدشونده از خلق تو
آتشین یک یعنی انس گیرنده بتو مراد اینکه سوای تو کنی در محبت گرفتار نشوم و
هر وقت حال در ارم چه صبح چه شام مستوحشین عن غیرک یعنی اندوگین شونده
از غیر تو را خین نقضاک یعنی خوشنود شونده بتقدیر تو صابرین علی بلاک
یعنی شکینده بر بلا می تو قانعین بعطاک یعنی قناعت کننده بر عطا تو را و اینکه آنچه بد
تو مرا قناعت کنم بر او از حرص باز دار ما را شاکرین لنعماک یعنی شکر کننده نعمت تو را
متلذذین بذکرک یعنی لذت یابنده بذکران تو مراد اینکه در مجلسیک ذکر تو شود من از
ولذت یا جم و خوشنود شوم به اینکه پرهنر کنم فرحین بکتا یک یعنی شاد شونده بکتا
تو مراد اینکه آنچه تو در کلام مجید نازل فرموده است برو خوشنود شوم و غیبت و انم منها چین
یک یعنی راگوینده بتوفی آثار اللیل و اطراف النهار یعنی در میان شب
و کنایه ای روز بخشن لعدنیا و شمن دارنده دنیا را محسبین للآخره یعنی دوست
دارنده آخرت را شتاقین الی لقاءک یعنی شوق دارنده لبوسی ملاقات تو

سهرابیهایی پنهان اللهم اعف عننا یعنی خداوند بخش ما را و لوا الدنیا و ماورایان و
 پدران ما را و لشیئنا یعنی و لا استأذنا و بزرگان ما را و استأذنا و الاصحابنا
 و الاحباب و یاران ما را و دوستان ما را و لعشائربنا و لقبائلمنا یعنی و خویشاوندان
 ما را و قرائیمان ما را و لمن له حق علینا و کسانی را که حق شان بر ماست و جمیع
 امت محمد علیه الصلوٰة و السلام یعنی و تمامی است محمد را بر روی رحمت خدا و سلام و
 وقار بناشته ما قضیت یعنی و نگاهدار ما را ای پروردگار من از بدی حکم خود
 و قضا عذاب اکثار و عذاب القبر و عذاب یوم القیامة یعنی و نگاهدار ما را از
 عذاب و دوزخ و عذاب قبر و عذاب روز حشر و اجتناب من المستقین و الابرار یعنی
 بر انگیزان ما را بپیر هیزگاران و نیکوکاران اللهم بکرمته اورا و الفتیحة ففتح لنا ابواب
 العنایات و الکرامات یعنی خداوند بکرمت این اورا و فیه کتبای برای ما دروازه های
 عنایتها و بزرگیها و وفتها للطاعات و العبادات یعنی و توفیق ده ما را برای طاعتها
 و عبادتها و احفظنا من الآفات و البلیات یعنی و نگاهدار ما را از آفتها و بلاها
 و بارک لنا فی الرزق و الحسانات یعنی و برکت ده ما را در رزق و نیکبها اللهم
 احفظنا یا فیاض من جمیع البلیایا و الامراض و صلی الله علی خیر خلقه محمد
 و آله و صحابه اجمعین یعنی خداوند نگاهدار ما را ای صاحب فیض از تمام بلاها و
 بیماریها و رحمت کامله نازل کن بر حق تعالی بهترین خلق خود محمد و آل وی و یاران وی سید

فائده بر خیم تر نور طالبان راه خدا و واقعت اسرار آله اخصا باده که کتاب جواب سهرابیه است
 به خلاصه الا ورا که از تصنیف حضرت مولانا حاجی شاه و حسیه الله رحمة الله علیه
 الحق کتابست برای وای حاجات منین قوه در ای مسلمانان قوه قوه اند
 تمام این چیز چون نوازند و غنیمت او را دیدن است که برای راه
 منینان نیز در شرح خود درج نماید امید خوانندگان
 که این فقره بدهای خیر باد باشد
 فقط



و ذکر رفتن در خلا و آداب آن چون داخل شود بسم الله بگوید که سبب تشریف است از چشم من رواه الترمذی مرفوعا و بگوید الحمد لله الذی اعوذ بک من الجحیم و الجحیث که عمل آن مستحب است صلی الله علیه و سلم و در اینجا سخن نگویید که گروهی است و چون از استنجاء فارغ شود بعد از ستر بگوید اللهم حصن فرجی و مبرأمری و چون برآید غفر انک گوید رواه الترمذی و چون برآید اول پای راست بپوشد

و ذکر وضو و فضیلت مسواک و فضیلت تجدد وضو و فضیلت دو گانه شکر چون وضو کند اول بسم الله گوید که در سنن احمد و ترمذی واقع است الا وضو بر من بزرگ اسم الله علیه و در بعضی روایات نفقه بسم الله العظیم و الحمد لله علی دین الاسلام واقع است و بعضی فقها قسمیه متعارفه اختیار نموده اند و جمع بهتر است و در میان وضو بگوید اللهم اعظم فی ذنبی و وسیع لی فی واری و بارک لی فی رزقی که عمل آن سرور است صلی الله علیه و سلم رواه النسائی و ابن السنی باشد و صحیح اما نسائی در آخر گفته و در میان وضو و آخر آن بگوید اشهد ان لا اله الا الله و حده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله رواه مسلم و در روایت ترمذی بعد از وضو و ابرو است باز یادی اللهم اجعلنی من القوابین و اجعلنی من المستظرفین و در حصن حصین وارد است که بعد از فراغ فطر مسوی آسمان کرده شهادت مذکور بگوید و ایضا بعد از فراغ از وضو سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت اشهد ان لا اله الا انت و اتوب الیک گوید رواه النسائی و الحاکم فی المستدرک و در تمام وضو یا میانه یا آخر آن درود باید گفت که در شیخ الحال مروی است لا وضو بر من لم یصل علی النبی رواه البیہقی مرفوعا و سوائی این ادعیه در اجادیت صحیحیه ثابت نشده یا در احادیث ضعیفه است یا منقول از سلف است و باید که در وضو مسواک کند البته که سنت موده است و در حدیث صحیح است که نمازی که مسواک کند افضل است از نماز بغیر مسواک بهفتاد مرتبه رواه احمد و الحاکم فی المستدرک مرفوعا و احکام وضو از فرائض و سنن و مستحبیه تفصیل در فقه مذکور است بوجوب آن قبل آمد و بعد از فراغ وضو دو گانه شکر الوضو بگوید که فضیلت آن در حدیث وارد است رواه الترمذی و غیره آباد اوقات کرده که آن وقت طلوع و وقت غروب و وقت استسقاء است

نکیر اور دیگر صحیح نماز در آن نمی شاید و بعد از صحیح صادق تا طلوع آفتاب چه سمت و فرض می شاید
و بعد از نماز عصر تا نماز مغرب نیز نمانی شاید و درین هر دو وقت قصاص اذان گزارده
و ذکر اذان و ادعیه آن و چون وقت اذان بگوید که در حدیث است هر که پنج نماز را اذان بگوید
گناهان را مقدم او بخشیده شود و رواه الترمذی مرفوعاً و جواب اذان مثل ان و اجبت باختیار تحقیق
و اکثر علماء باستجاب آن قایل اند اما سخن گفتن در وقت اذان بالاتفاق کرده است و بجز در سماع
اذان مرجحاً بالقائلین عدلاً و مرجحاً بالصلوة ای بگوید کذا فی الحدیث و در حدیث است هر که بگوید بعد
از اذان اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة است محمد الوسیة والفضیلة والبعثت مقدماً محمود
المدی و عدته حلال شود و از شفاعت من روز قیامت رواه البخاری و بعد از تمامیت یکبار
در و دو بگوید کذا فی حدیث مسلم و در حلیتین لا حول ولا قوة الا بالله بگوید کذا فی حدیث مسلم و نیز در
حدیث است هر که وقت شنیدن اذان بگوید اللهم ان لا اله الا انت وحده لا شریک له و الله
ان محمد عبده و رسوله خیریت باقتدربا و محمد رسولاً و بالاسلام دنیا بخشیده شود و گناهان و رواه
و این را بعضی در اول گفته اند و بعضی در آخر و بعضی در میان اذان و اقامت و عاقبت و آن
که وقت استجاب دعا است و در حدیث وارد است الدعاء بین الاذان والاقامة لا یرد و رواه ابو داود
فاستسئل الله العفو والعافية فی الدنیا والاخرة رواه الترمذی
و ذکر سنت فجر و ادعیه آن باید که سنت فجر را اهتمام دارد و اول در آن باتفاق اهل حدیث و فقه
است که در خانه بگذارد و اگر مسجد باشد در گوشه بگذارد و البته میان صغیر بگذارد و خصوصاً در وقت
جماعت که مکروه است و بنویسند بخیر خدا صلی الله علیه و سلم پر هیچ شنی متصدیر از سنت فجر رواه البخاری
و مسلم و میفرمود صلی الله علیه و سلم این دو رکعت بهتر است از دنیا و اقیهار و رواه مسلم و الترمذی و بعضی
علماء واجب گفته اند و قرأت سیر صلی الله علیه و سلم درین دو رکعت قل یا قل هو الله و رواه الترمذی
و این ماجر و بعد از ادای سنت فجر سه بار بگوید اللهم رب جبرئیل و اسرافیل و میکائیل و محمد اسلم
اعوذ بک من النار که این چنین بود عمل آن سه و صلی الله علیه و سلم رواه ابن اسنی و بعد از آن
و دعا بخوان اللهم اجعل لی نورانی قلبی و نورانی فقی و نوراً بین یدی و نوراً من خلفی و نوراً عن سینی
و نوراً عن شمالی و نوراً من نوری و نوراً من تحتی و نوراً من سمعی و نوراً من بصری و نوراً من شمعی

و نورانی نجی و نورانی دس و نورانی فخر و نورانی عطاسه اللهم اعظم لی نور او اعظم لی نور
 و اجعل لی نور سبحان الذی تعطف بالعباد و قال سبحان الذی لم یسجد له احد من الملائکة
 سبحان الذی لا ینفخ الاله سبحان ذی الفضل و النعم سبحان ذی المحبة و الکرم
 سبحان ذی الجلال و الاکرام که در احادیث صحیح و حسن آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 در وقت بر آمدن بحیث نماز صبح میخواندند و او را سلام میزدند و زیاده فی بعض الالفاظ و تقدیم
 و تاخیر حضرت عیسیٰ علی نبیاء علیه السلام در وقت صبح این دعا میخواندند اگر فرصت و فایده
 بخواند اللهم انی أصبحت لا استطیع دفع ما کرهه و لا املك قطع ما ارجو و اصبح الایم بهدوی
 و أصبحت مرتباً بعملی فلا فقیه افقر منی اللهم لا تستم لی عدوی و لا تسو بی صدیقی و لا
 تصیتی فی دینی و لا تسلط علی من لا یرحمنی و رواه البیهقی فی الشعب و باید که در میان سنت خجری
 و فرض آن این دعا بخواند یا سه یا قیوم یا مدبر السموات و الارض یا ذا الجلال و الاکرام
 یا لا اله الا انت اسکب ان نجی قلبی بنور معرفتک ابرایا الله یا الله یا الله اللهم صلی علی
 محمد و علی آل محمد که منقول است از بعضی از سلف هر که این دعا گوید دل مرده او زنده گردد و روح
 این تپیه این برود اسم یعنی یا سه یا قیوم بسیار میخواندند و می گفتند که این را تا نبی عظیم
 در زنده شدن دل مرده و میفرمودند که این برود اسم اعظم است و بعد از او هیچ سنت خجری
 بهلوی ر است بر زمین رساند که عمل پیغمبر صلی الله علیه و سلم که در فی حدیث صحیحین ایام نبوی
 این را سنت گفته

و ذکر از خانه بیرون آمدن بحیث جماعت نماز فرض چون از خانه بیرون آید بگوید
 بسم الله و توکل علی الله و لا حول و لا قوة الا بالله و فرشتگان با مرتقی سبحان تعالی گویند و است
 و کیفیت و وقت و تخی عنده الشیطان رواه الترمذی مرفوعاً و قال حسن و ینر بگوید اللهم انی اسألك
 بحق السائلین علیک و بحق مشای هذا الیک لم اخرج اشراراً و لا بطراً و لا ریاراً و لا سمعة
 خیرت القادر علیک و ابتغار مرضاک اسألك ان تتقنی من النار و ان تعفنی من ذنوبی انه
 لا یغفر الذنوب الا انت پیغمبر مود صلی الله علیه و سلم هر که چنین کند موکل سازد حق سبحان و تعالی
 هفتاد و نه فرشته را که استغفار بحیث او کنند و متوجه شود حق سبحان و تعالی و به کریم خویش

بسوی او تا آنکه فارغ شود از نماز راه الامام محمد و ابن باجه
 ذکر در آمدن در مسجد و بر آمدن از آن و چون در مسجد و در آمدن پای راست درون بند
 و بگوید الحمد لله العظیم و وجهه الکیریم و سلطانہ القدیم من الشیطان الرجیم که عمل پیغمبر و صلی الله علیه و آله
 و سلم فرمود هر که چنین گوید ازین محفوظ ماند تا مروز رواه ابو داود و در مرقا و بگوید بسم الله و الصلوة
 و السلام علی رسول الله اللهم اغفر لی ذنوبی و افرج لی ابواب رحمتک و چون از مسجد بیرون آید اول
 پای چپ بیرون زند و بگوید بسم الله و الصلوة علی رسول الله اللهم اغفر لی ذنوبی و افرج لی ابواب رحمتک
 رواه الترمذی و ابن ماجه و نیز بگوید اللهم انی اعوذ بک من الیس و الجنوده از شر شیاطین و اهل النار و ابن
 ذکر در بیان گردن نماز صبح جماعت و دیگر نمازها و فضیلت صفت اول و فضیلت
 تکبیر اول و بیان قنوت نماز فجر تا یک که نماز صبح جماعت او کند که در حدیث متفق علیه
 وارد است نماز جماعت افضل است از نماز منفرد به میت و بهفت و در جماعت سفت مکه
 است در روایت مشهوره از مذہب امام اعظم و شیخ ابن ہمام و دیگر محققان بود که آن قابل اند
 و در حدیث است هر که نماز عشا جماعت گزارد گویا نصف شب قیام نمود و کسی که نماز صبح عجات
 گزارد گویا تمام شب قیام نمود رواه سلم و غیره و در حدیث دیگر است که نماز جماعت در مسجد
 که جمعه در آن میشود برابر با صد نماز است و نماز در مسجد مدینه برابر با چاهزار نماز است و نماز در مسجد
 حرام برابر با صد هزار نماز است رواه ابن ماجه و قنوت در نماز فجر در هر دو رکعت باید که از صد آیه
 زیاده نباشد و از چهل آیه کم نباشد و شصت آیه میانہ است و بهتر است که از طول مفصل
 بخواند و آن از حجرات تا ذات البروج است و قصه آن کند که صفت اول در یاد که افضل است
 و چند کند که تکبیر اولی از وفوت نشود که در حدیث است هر که تا چهل و یک تکبیر اولی در جماعت
 باید نوشته شود و بر اوست یکی از دوزخ و یکی از نفاق رواه الترمذی و رجال اسنادہ ثقات
 و در عوارف المعارف از سید الطائفة جنید بغدادی نقل میکنند که هر چیز را خلاصه است
 و خلاصه نماز تکبیر اولی است و باید که در نماز از اول تا آخر حضور دل باشد که در حدیث آمده است
 لا صلوة لمלקف رواه الطبرانی و اکثر بزرگان نماز حضور را فاسد میدانند مثل معاذ بن جبل
 و حسن بصری و سفیان ثوری و بشر حافی و امام غزالی و امام فخر رازی و غیر هم رضی الله عنهم و در حدیث صحیح

جسے اللہ عند الموت جسے اللہ عند المسئله فی القبر جسے اللہ عند الحساب جسے اللہ عند المیزان
جسے اللہ عند الصراط جسے اللہ لا اکھ الا ہو تو کلت و ہورب العرش العظیم و دعایا
بسیا خصوصاً بعد از نماز صبح مروی است از مشایخ کہ ذکر آن موجب تطویل میشود
اما درین قدر کفایت است اگر کسی مداومت نماید بر آن

ذکر در ادعیه صبح و شام پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ بعد از صبح و عصر
سے مرتبہ بگوید استغفر اللہ العظیم الذی لا اکھ الا ہو الہی القیوم و اتوب علیہ کفارت کند
او شود اگر چہ باشد مثل کت و در بار واہ ابن اسنی پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر بندہ
کہ در صبح و مسا ہر روز بگوید بسم اللہ الذی لا یشتر مع اسمہ شی فی الارض لانی
و ہو اسمع العلم ضرر کند اور آہنج چیز رواہ ابو داؤد و الترمذی و قال حسن صحیح پیغمبر فرمود
صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ گوید در صبح و مسا الحمد للہ رب العالمین الرحمن الرحیم ہر مرتبہ
شکر روز و شب اگر کردہ باشد ہر کہ دہ مرتبہ الحمد للہ رب العالمین بگوید او کردہ باشد شکر
حق تعالی چنانکہ حق ادا ی شکر اوست رواہ الحافظ الصلاحی فی الیوم واللیلۃ پیغمبر فرمود صلی اللہ
علیہ وسلم ہر کہ ہفت مرتبہ صبح و شام بگوید جسے اللہ لا اکھ الا ہو علیہ تو کلت و ہورب العرش العظیم
کفایت کند حق تعالی جمیع کمات اور از دنیا و آخرت رواہ ابن اسنی و رواہ ابو داؤد و پیغمبر فرمود
صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ در صبح بگوید سبحان اللہ صین تسون و صین تصیون و لا الحمد لی الہم و
والارض و صین تطہرون و یخرج الہی من المیت و یخرج المیت من الخ و یحیی الارض بعد موتها
و کذلک یخرجون ادرک کند ہر چہ از وفات شود در تمام روز و ہر کہ در سا گوید همچنین است رواہ
ابو داؤد و پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ صبا و مسا حاتم تنزیل الکتاب من اللہ العزیز الحکیم
خاف الذنب و قابل التوب شدید العقاب ذی الطول لا اکھ الا اللہ الیہ المصیر و ایہ الکفر سے
بخواند روز و در آن شب در حفظ الہی باشد رواہ ابن اسنی و الترمذی با سند صحیح و فرمود
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ در صبح و شام سہ بار اعوذ باللہ اسمع العلم من
الشیطان الرجیم بگوید و بعد از آن سہ آیہ از آخر سورہ حشر بخواند یعنی ہو اللہ الذی
لا اکھ الا ہو عالم الغیب و الشہادۃ ہو الرحمن الرحیم ہو اللہ الذی لا اکھ الا ہو الملک القدوس

اغفر لي ووالدي والموثنين والموثقات واسلمين واسلمات الاجيار منهم والاموات هفت مرتبه
بعده اللهم ارب اهل بي وبهم عاجلا واهلا في الدين والدار والاخرة ان انت لا اهل ولا فضل بنا
يا مولانا نحن لا اهل انك غفور عظيم جواد كريم ملك بر توف رحيم هفت مرتبه و بر سوره ناسم
الرحمن الرحيم العتبة البتية بگويد و اين سه جات عشر جدول شلخ است و مروي است از
خضر عليه السلام و اكثر شلخ در اوراد صبح نود و نه نام بار بقتا مي خوانند و غير سوره و
صلي البعد عليه و سلم حق سبحانه و تعالي را نود و نه نام است هر يك بشمار دوازده اهل شود و در شست
رواه البخاري و سلم و الترمذي و النسائي و غيرهم و در روايت ديگر بخاري آمده لا يحفظها احد
الا دخل الجنة و بايد كه بعد از نماز صبح سوره يسين نيز بخواند كه فضل آن در احاديث وارد است
صبح و شام از شلخ عظام ادعيه بسيار وارد است كه ايراد نموده ام و در اين استعديت بايد كه بنقد اقتصار نما
ذكر نماز اشراق و ادعيه بعد طلوع آفتاب چون در و بعد از نماز صبح تمام شود
و آفتاب مقدار يك نيزه بلند شود نماز اشراق بگذارد و آن دو ركعت است و كلا و در نه
حديث الترمذي من صلي الفصح في جماعة ثم قعد يذكر الحمد حتى تطلع الشمس صلي رحمتين
كانت له كاجر حبه و عره ثمانية ثمانية رواه الترمذي و قال هذا حديث و در بعضي روايت
چهار آمده است چنانكه در روايت ابو داود آمده و بايد كه درين دو ركعت در اول آيه الكرسي
و در آخر آسن الرسول تا آخر بخواند بعد اين دعا بخواند اللهم اني لا استطيع دفع ماكره و لا اكل
نفع ما ارجو صحت مرتبه نعل و اصبح امرى جيد غيرى فلا فقير افقر مني اللهم لا تهت بي عده
ولا تسور بي صديقه ولا تحبل مصيبي في ديني و دنياي و لا في الاخرة و لا تجعل الدنيا اكبر سبه
ولا مبلغ على و لا تسلط على من لا يرحمني اللهم اني اعوذ بك من الذنوب التي يزيل بها العسم و
من الذنوب التي توجب بها العقم برحمتك يا ارحم الراحمين و اگر چهار ركعت بخواند در دو گانه دوم
تقليبا و قل هو الله احد بخواند بعد اين دعا بخواند و بعد از سلام دعا رستي بخواند و آن است
اللهم اني استجيرك لعلك و استعذك بمقدرك و اسالك من فضلك اعظم فانك تقدر و لا اقدر
و تعلم و لا اعلم و انت علام الغيوب اللهم اني لا املك لنفسي ضرا و نفعا و لا موتا و لا حيوه و لا
ولا استطيع ان اخذ الا ما اعطيتني و لا ان اتقى الا ما وثقتني اللهم و قضي لما تحب و ترضى من القول

و افضل العمل فی عمر و عافیۃ اللہم حرلی و اختر لی و لا یحکلی الی اختیار الی اللہم اجعل الخیرۃ فی کل قول و عمل ازیدہ فی ہذا الیوم و اللیلۃ بعد از ان دعا را بی در عرض بخوان کہ فضیلت آن بسیار است آن نیست کہ
 انی اسالک اما نادایا و اسالک قلبا خاشعا و اسالک علما فدا و اسالک یقینا صادقا و اسالک
 وینا فیما و اسالک العافیۃ من کل اللیلۃ و اسالک دوام العافیۃ و اسالک الشکر علی العافیۃ
 و اسالک الضامن الناس در حدیث آمده کہ گفت خیر نیل علیہ اسلام یا محمد سرگند خدایم کہ
 ترا سہولت کردہ بحق دعا کند پیچ کی از است تو باین دعا اگر غشیدہ شود اورا گناہان اگر ہم
 از کف دریا و اکثر از ذرات خاک باشند

نوکر و فضیلت علم و درس و تدریس بعد از ان اگر عالم است بدین مشغول شود و در
 حدیث آمده ساعتی من عالم تنگہ علی فراشہ بنظر من علمہ خیر من عبادۃ العابدین علیما
 رواہ الدیلمی فی الفردوس عن جابر و الاضافہ مرفوعا فصل العالم علی العابد فیضی علی اذنا
 ان المدعو جل و ملائکہ و اهل السموات و الارضین حتی الماتہ فی حجرہ و حتی الموت فی البحر
 لیصلون علی معلم الناس الخیر رواہ الترمذی عن ابی امامہ و الاضافہ مرفوعا العلماء
 و رتہ الانبیاء یجہم اهل السماء و یتغفر لهم الحیتان فی البحر اذا ماتوا الی یوم القیامۃ و اگر تو
 درس باشد طلب علم کند کہ در حدیث است طلب علم فریضۃ و کل مسلم رواہ ابن ماجہ
 و البیہقی و غیرہا و احادیث در طلب علم بسیار است و اگر ضرورتی دارد کہ بسبب مشغول شود
 برای خود و برای عیال خود و اگر طالب حق است اورا بعد از فراغ از علم فرائض و واجبات
 هیچ چیز سے بہتر از مشغولی بفصل قلبی نیست پس بذر مشغول شود یا بہناز نوافل یا بتلاوت
 قرآن مشغول شود و خود را هیچ حال چھل و پھل نگذارد

نوکر و نماز منجی و فضیلت آن ابو ہریرہ فرما روایت می کند کہ وصیت فرمود خلیل من
 یعنی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم میریزہ روزہ از ہر ماہ داشتن و دو رکعت نماز صبحی خواندن
 و آنکہ وتر قبل از خواب کم رواہ البخاری و مسلم و در حدیث است کہ ہر کہ محافظت کند بر دو رکعت
 صبحی بخشدہ شود گناہان او اگر چه باشد مثل کف دریا رواہ الترمذی و احمد و ابن ماجہ و
 ابو ایچہ از حدیث صحیح معلوم میشود آنست کہ بعد از یک پھر روز باشد و فی بعض کتب و وقتا

انما عند ضعی ربع المنار و در حدیث است هر که چهار رکعت ضعی بگذارد بنا شود برای او خانه درشت
 رواه الطبرانی و عمل پیغمبر صلی الله علیه و سلم در صلوة ضعی اکثر اوقات همین چهار رکعت بود و چنانکه
 معاذ رضی الله عنه روایت میکند که پرسیدم از عائشه ثاکه بگوید پیغمبر صلی الله علیه و سلم نماز
 ضعی میگذاشت و در هر رکعت میگذاشت و در هر رکعت میگذاشت و در هر رکعت میگذاشت و در هر رکعت میگذاشت
 و اکثر آن تا دوازده رکعت آمده است و در حدیث مرفوع آمده است هر که دو رکعت ضعی بگذارد
 از خاندان نوشته شود و هر که چهار رکعت بگذارد از عتقان نوشته شود و هر که شش رکعت بگذارد از
 خاندان نوشته شود و هر که هشت رکعت بگذارد از قایزان نوشته شود و هر که ده رکعت بگذارد از
 بیج گناه برود و نوشته نشود و هر که دوازده رکعت بگذارد بنا کند حق تعالی او را خانه درشت
 رواه ابو نعیم و البیهقی و فی الترمذی و ابن ماجه بنی الله فی الجنة قصر امن ذهب و در بعضی از کتب
 مذکور است هر که دوازده رکعت نماز ضعی بگذارد در هر رکعت بعد از فاتحه آیه الکرسی یکبار بخواند و
 قل هو الله احد سوره باری نازل شود از هر آسمان هفتاد فرشته همراه ایشان کاغذهای سفید
 و قلمهای لور باشند بنویسند مرعای رحمتها یعنی ثواب آن تالیف صورت و چون روز قیامت
 شود بیایند آن فرشتگان و با هر فرشته بهشت باشد و بگویند بر خیز ای صاحب قبر که تو از
 اهل امن هستی انتهی پس میگویند که توفیق یابد و دوازده رکعت بگذارد و اگر نه از چهار رکعت و بگویند
 ضرورت دو رکعت بگذارد و قرأت در آن در شمس و در بعضی کتب یا قل هو الله احد ده بار
 بخواند در هر رکعت بعد از نماز صبح صد بار بگوید اللهم اغفر لی و ارحمی و ثبت علی امکانت اللؤلؤ
 الکریم اغفر بعد از آن سیزده رکعت این دعا بخواند که در سوره شدن دل از دنیا تاثیر عجیب دارد
 بعد از تسبیح بگوید اللهم صفر الذین باعینا و عظم جلالک فی ملکنا اللهم و نعمنا برضاک ثبتنا
 علی دینک طاعتک بفضلک کریم و رحمتک یا ارحم الراحمین
 ذکر نماز استخاره پیغمبر صلی الله علیه و سلم وقتی که قصد کرد یکی از شاکاری را پس
 باید که دو رکعت استخاره بگذارد و بعد از این دعا بخواند اللهم انی استخیرک بعملک و تقدرک
 و تقدرک و اسألك من فضلک بعلمک فانک تقدر و لا تقدر و لا تعلم و لا اسئلم و انت علام
 الغیوب اللهم ان کنتم تعلم ان فی الامر فیرفه و سینه و معاشه و عاقبه امری او عاجل ام

و بعد فاتحه را در پیشه و نامی که در آن کنت تعلم ان هذا الامر شریعی دین و بهایش و عاقبت امری
و اجتنابا حسن فیه و صبر فی عنه و اقدر لی الخیر حیث کان ثم ارجع رواه البخاری و المار جته و درین
دو گانه قتل یا ایها الکافرون و قتل هو الله بخواند و صاحب فتوح الاوراد میفرماید که نختار این فقیر
آنست که اول حدید و آخر خسته بخواند و گرنه آیه الکرسی و آسن الرسول بخواند که فضل بسیار دارد
و در و عا لفظ او که از عمر شک راوی واقع شده بلفظ او بخواند تا جامع بین الروایتین باشد و در
لفظ هذا الامر مطلب خود در دل گذارد و در جمیع الجوامع حدیث آمده هر که هفت مرتبه استخاره کند
هر بار دعای مذکور بحضور دل بهیستی بخواند هر چه بعد از آن خاطرش بر آن قرار گیرد بمنزله وحی است
انتهی و در حدیث است از سعادت این آدم است استخاره او در هر کار و از شقاوت اوست ترک استخاره
رواه الحاكم فی المستدرک الترمذی این صلوة استخاره غیر این صلوة استخاره است که هر روز بخواند
و ذکر دعایانی که در تمام روز باید خواند پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم هر که در روزی صد بار
کلمه توحید بخواند یعنی لا اله الا الله و الله لا شریک له الملك و له الحمد و هو علی کل شیء قدير باشد
او ثواب برابر کسی که ده بزرده از او کرده باشد و نوشتن شود او را صد عمل نیک و محو کرده شود از
صد بدی و باشد او را پناه از شر شیطان تمام روز و نینارده هیچ کی عملی از او فضل روز قیامت
اگر کسی که بسیار از وی گفته باشد رواه البخاری و سلم و همین کلمه باز یادنی بجای و میست و بهوست
لا یموت بعده الخیر و بهو علی کل شیء قدير در بار بار بگوید بنویسد حق تعالی برای وی هزار هزار عمل
نیک یعنی ده لک و محو کند از وی هزار هزار گناه و بلند کند او را در بهشت هزار هزار درجه رواه الترمذی
و ابن ماجه و احمد و الحاكم فی المستدرک و ابن السنی و بنی کرده شود او را خانه و بهشت رواه
الترمذی و النسائی انتهی و باید که در هر روزی صد بار بگوید سبحان الله و مجده که ثواب آن در حدیث
بسیار آمده و نیز کلمه طیب لا اله الا الله محمد الرسول الله هر روز صد بار بگوید و در حدیث آمده
که باشد روی او در روز حشر مانند ماه شب چهاردهم و این گفتن کلمه طیب صد بار اکثر عمل
بزرگان در وقت مغرب آمده و دیگر باید که صد بار لا حول و لا قوة الا بالله هر روز بگوید
که در حدیث است که هر که صد بار بگوید این کلمه را نرسد او را فقر هرگز رواه ابن ابی الدنیا
مسند امر فرمود و در روایت دیگر هست که این کلمه گفنی است از گنهای بهشت و در حصص حصین

و فضل لا حول ولا قوة الا بالله آمده آنها و او من تسعة وتسعين دابر اسیر و استغفر
 مالک فی الموطا و الحاكم فی المستدرک و باید که هر روز بگوید اللهم بارک لی فی الموت و فیما بعد
 الموت بیست و یکبار داخل شود در بهشت بغير حساب و فی الحديث فیل یارسول الله
 بل یحیی روح الشهداء قال نعم فذكر الموت فی الیوم و اللیلة عشرين مرة و باید که هر روز
 هر روز بگوید و ان عینت اللهم انی اعوذ بک من ان اشتد کرب شیء و انما اعلم و استغفر
 لما لا اعلم رواه الطبرانی و رواه ابویلی و قال ثلث مرات و باید که این دعا بخواند اللهم
 انی اسألك صحة فی ایمان و ایمان فی حسن خلق و نجاح یقیبه فلاح و رحمة منك و عافیة
 و منقعة منك و رضوانا در هر روز و هر شب این دعا را جناب رسالت صلی الله علیه و سلم
 بمسلان فارسی میفرمودند رواه الطبرانی فی الاوسط و در قوسی که روز بسیار
 گرم باشد بگوید لا اله الا الله ما اشد حر هذا الیوم اللهم عس فی من حرنا رحیم و در قوسی
 که بسیار سرد باشد بگوید لا اله الا الله ما اشد برود هذا الیوم اللهم اعد فی من زهریر
 حق نقای میفرماید گواه باش ای دوزخ من آزاد کردم این بنده را از عذاب دوزخ
 رواه البیهقی و غیره و در شب گرم یا سرد نیز بگوید بحای هذا الیوم بذه اللیل بگوید و در حدیث
 آمده پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم هر که بر من در و در فرستد در روزی هزار مرتبه نیر و تا
 نه بنید مقام خود در بهشت رواه الحافظ المقدسی و در حدیث و او است که پیغمبر و او
 صلی الله علیه و سلم هر که قبل از او صد بار بخواند گناه پنجاه سال او بخشد شود
 مگر قرص رواه الترمذی و قال حسن غریب
 ذکر و فضیلت تلاوة قرآن بدانکه و فضیلت تلاوة قرآن احادیث بسیار آمده و
 فی الحديث الاحمد و الترمذی و الحاكم اهل اهران هم اهل الله خاصة و فی الحديث حملة القرآن
 اولیاء الله من اعداءهم فقد عاد الله من والا هم فقد و الى الله رواه البخاری و غیره
 و در حدیث است فضل قرآن بر سائر کلام مثل فضل رحل است بر سائر مخاوقات و فی الحديث
 هر که این سجده و تعالی حفظ قرآن داده است و او گمان کند که دیگر از من زیاده داده است
 تحقیق او غلط عظیم نعم را رواه البخاری فی تاریخ و البیهقی مسلا و ایضا فی حق تعالی

میفرماید هر که ششغال کند او را قرآن و ذکر من از سوال من یعنی از او عیبی خواندن بدینم اورا
 افضل از اینجه بسیاران بدینم رواه النسائی مرفوعا و رواه الترمذی و الحاکم مرفوعا هر که قرآن
 خواند و عمل کند بر او پوشانیده شود پدر و مادر او را تاج روز قیامت که روشنی آن خوبتر
 از پوششی آفتاب باشد در دنیا پس چه گمان دارید آن کسی که قرآن خوانده و عمل کرده است
 و فی الحدیث قرابت قرآن در غیر مصحف موجب هزار درجه است و در مصحف مضاعف میشود
 ماه و هزار درجه رواه الطبرانی و غیره مرفوعا و دیگر احادیث بسیار است و فضل قرآن آن
 در شب بسیار است چنانکه مذکور است در شب خوابش را شمار الله تعالی پس چون از او عیب
 و اذکار و تلاوت قسمه آن از درین تعلیم فارغ شود طعام تناول کند که عمل اکثر بزرگان همین بوده است
 ذکر در بیان آداب طعام خوردن و ادعیه آن باینکه در اول و آخر دست بشوید
 که سبب برکت است رواه ابو داود و اول شستن سبب سعادت رزقی است و شسته خوردن
 و نه استاده که سنی است رواه مسلم و شروع طعام بسم الله کند که نزد جمیع علماستحب است
 و بعضی علما واجب گفته اند و اگر دواول فراموش شود در اثنا می طعام خوردن باید آید بگوید اللهم
 اوله و آخره رواه ابو داود و در رواه الترمذی و بهتر آنست که گوید بسم الله خیر الاسماء بسم الله
 الذي لا اله الا هو في الارض و لا في السماء و هو اسميع العليم اللهم اجعل فيه برکه و عافیه
 و شفا که آن طعام ضرر نیکند رواه ابو اسحق عرج بن عبد الله بن مسعود و صححه الشيخ ابن القيم و از
 ابن عثیمه مروی است که وقت حضور طعام بگوید اللهم اجعله رزقا طيبا مباركا لا يتبعه فیه ولا حساسه
 تحقیق ادای شکر آن طعام نموده باشد و از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت می کنند
 که بر هر قمتی بسم الله میفرمودند رواه الترمذی و در میان هر دو قمتی حمد خدا میکردند و اگر
 بسم الله مطلقا فراموش شود در آخر قل هو الله سه مرتبه بخواند و باید که بر سفره نمک حاضر باشد
 و اول و آخر همیشه که موجب شفا است از همه فساد رحمت گذافی العوارف و به نیت قوت
 بر عبادت بخورده و علامت صدق این آنست که بر قدر کفایت اختصار کند و از سیری به پیروی
 که موجب سستی است و تکلف در تنفس نکند و چهره موجود باشد بخورد و پیغمبر فرمود صلی الله علیه
 و سلم خیرین نان خوش نمک است رواه ابن ماجه و باید که با یاران مجتمع بخورد که سبب برکت است

رواه ابو داود

رواه ابو داود و ابن ماجه و با متفقان بخورد و از خانه متقیان بخورد که چنین است امر آن سرور
صلی الله علیه و سلم و گرم نخورد زیرا که گرم خوردن زیان دارد چنانکه در طب منقرض است و بدست
است بخورد و آب هم بدست راست آشامد که این هر دو عمل بدست چپ کردن عمل شیطان است
رواه سلیم و از پیش خود خورد و از میان طبق نخورد و از بالای آن نیز نخورد که کثرت نازل شود
بر بالای آن رواه ابو داود و الترمذی و اگر لقمه مختلف باشد از جانب دیگر خوردن رواست بطریقی
در طعام نکند و بوی نکند و در بازار نخورد که بنی ازین هر سه در حدیث وارد است و طعام نکند
اگر خوشش آید خورد و اگر نه ترک کند کذا فی الحدیث و در احادیث صحیح مدح طعام وارد است
چنانکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم وقت خوردن سرکه که فرمودند اللهم ادم الحلی کما فی الخیار
و شیر را نیز تعریف فرموده اند و در وقت نوشیدن کن میفرمودند اللهم بارک لنا فی ما قد قبلنا
منه و در طعام دیگر میفرمودند اللهم بارک لنا فی ما خیر الله لنا فی ما جاهدنا فی ما جاهدنا فی ما جاهدنا
و گوشت را میفرمودند سید الطعام و اگر چیزی شیرین پیش آید البته از چیزی بخورد که
درین امر است از آن سرور صلی الله علیه و سلم رواه البیهقی و باید که بسبب انگشت بخورد و
غذا حاجت استعانت بر اربع جائز است و اگر خرد خور و تر خور و چنین است در حدیث
و از میوه با انگور و خرپزه را بسیار دوست میداشت آن سرور صلی الله علیه و سلم و اگر از
دست چیزی بپایند خورد داشته بخورد و اگر در طبق طعام یا بشور یا گس پیچیده او را غوطه دهد
که در یک بازوی او شفاست و در دیگر زحمت است مقدم میکند بازوی را که در دست راست
رواه ابن ماجه و نو عابو باید که خادم را از آن طعام که خود خورد البته چیزی بدد اگر چه
یک لقمه یا دو لقمه باشد علی الخصوص کسی که نخته است چنانکه در حدیث مسلم و غیر
آن وارد است و باید که بر خوان نخورد بلکه بر طبع یا سفره بخورد که این سنت است
و اگر از سفره چیزی بر زمین افتد آنرا برداشته پاک کرده بخورد که از فقر مضطر است
ماون شود و زرق واسع گردد و باید که اهتمام تمام کند که لقمه حلال باشد که در قرآن و
در حدیث تاکید بدان بسیار واقع است و در حدیث است هر که لقمه از حرام بخورد و قبیله
نمیشود نماز او تا چهل روز و دعای او تسبیح و تثنی و تاجل صباح و هر گشتی که از حرام

آیه اکبری و قل هو الله واحد و بعد از سلام بخواند قل اللهم مالک المملکات تقدر حساب بعد از این نماز
 بخواند اللهم یا کاشف الغم یا مجیب دعوة المظلوم یا تملک الدنیا و الآخرة و رحیمنا
 رحمة تعیننی بمجاوعة من سواک و اقص دینی حق بجانب و تعاضد فی الزفرض خلاص کنند
 ذکر نماز ظهر و اعمالیکه در میان ظهر و عصر است چون در سجده بخت ادا می نماز
 ظهر و غیر آن نباید ابتدا بحجت مسجد کند و در حدیث وارد است و گفته که یکی از شمار گاه
 پس نشیند تا آنکه دو رکعت نماز نکرده و راه البخاری و سلم و اگر وقت دو رکعتی باشد
 یا تفسیق نیاید باید که کلمه تهجد بخواند که بجای تحیت میشود و باید که در مسجد کلام فی ضرورت
 نگوید که سنی است و اگر در مسجد جماعتی دست برای دعا بردارند باید که خود هم بردارد و اگر
 فی البخاری و در مسجد پنج و شش ممنوع است و منع از خواندن شعر کند و منع کند از
 حلقه نشستن در روز جمعه قبل از نماز و در مسجد کسی را که سوال کند با و از بلند در
 دادن کرده فرموده اند و بعد از شنیدن اذان ظهر جواب و ادعیه آن چنانکه گذشت
 سنت ظهر بخواند و بعد از آن نماز فرض جماعت بگزارد و بعد دو رکعت سنت
 مکه که بگذارد و بعد او را دی که بعد هر پنج نماز مروی است بخواند بعد چهار رکعت
 بگذارد و در حدیث مرفوع وارد است هر که محافظت نماید بر چهار رکعت قبل از ظهر
 و چهار رکعت بعد از حرام کند حق تعالی آتش و نرخی را بر او رواه احمد و الترمذی و
 النسائی و ابن ماجه و اگر این دو وقت نماز تسبیح بخواند بهتر است و باید که وقت مابین
 و عصر را اکثر بخواند و در معمور دارد و بزرگان صد مرتبه در و بعد از ظهر فرموده اند
 و فضل آنست که این دو بخواند اللهم صل علی محمد و آله صلوة کلون لک ضاحقه
 ادام و قوایم است ای که کتاب حدیث است می آرد هر که این دو سه و شش مرتبه بخواند
 هر روز حق تعالی دری و قبرا و مفتوح سازد با جمال با کمال آن سرور صلی الله علیه و سلم
 شامه نماید و شربت باین دولت قیامت باشد و فرمود صلی الله علیه و سلم
 که اقرب ترین مردم بمن روز قیامت کسی است که بسیار فرستد بر من در و رواه الترمذی
 و بعضی از صحیفهای در و مع فصائل آن بعد از این مذکور خواهد شد و ذکر ادعیه بعد از بعد

و در فضائل در دو احادیث بسیار وارد است و در فتوح الاوراد زیاده از پنج ورق فضایل
در دو نوشته هر که خواهد در آن مطالعه کند

ذکر در بیان اعمالیکه از وقت عصر تا بوقت مغرب است چون وقت عصر شود
تهدید و ضحک کند و صلوة وسط بر منزه بختار همین نماز عصر است باینکه باین نماز اهتمام بسیار
و تا آخر وقت کرده تمایز و ان زرد شدن آفتاب است و در حدیث است که آن زمان فقط
رواه ابو داود و مسلم و نماز درین وقت مکروه است و اشکرا است و وقت آن بعد از طلوع
شلیک سواهی فی الزوال است و جماعت در نماز عصر فضل بسیار دارد و در سنت عصر که مستحب است
نیز اهتمام نماید و در حدیث است هر که این چهار رکعت بگذارد حرام کند حق تعالی بر او توبه و در
رواه البیضا و این چهار رکعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم امیر المؤمنین علی را کرم الله وجهه
و وصیت فرموده اند علی کرم الله وجهه میگوید ترک نمیکنم این را بحجت وصیت آن سرور
صلی الله علیه و سلم با و ام که زنده باشم رواد البخاری ذکره فی جمع الجوامع و قناریت درین
چهار رکعت در او سه اذلولت و در شانیه و العادیات و در شانیه الفارعة و در رابعه
الشمس الشاکر در حدیث مروی است و در فرض عصر قناریت و السمار ذات البروج و السهماء
و الطارق و اشمال آنها در حدیث آمده رواد ابو داود و الترمذی و غیره و در وقت
ذکور است که اوساما مفصل یعنی از و السمار ذات البروج تا لم یکن و عصر و عشاء بخواند باینکه
که ما بین عصر و مغرب را سه بار با و را و اذکار بعد از او عیب که بعد فرض است و
از جمله اعمال که درین وقت است آنست که استغفار صد بار گوید هر استغفار که خواهد و بهتر
آنست که چنین گوید اللهم اغفر لی ثب علی انک انت التواب الرحیم یا چنین گوید
استغفر الله من جمیع کراه الله قولاً و عملاً و خاطراً و ناظراً یا گوید اللهم اغفر لی
او اللهم اغفر لی جمیع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الاشیار منهم و الانس و ما بینهما
عشر نیز بخواند قبل از غروب متصل بر آن

و ذکر بعد از غروب اگر صایم باشد افطار کند و تعجیل افطار مستحب است یعنی قبل از
ادای مغرب و قبل از اشتباک نجوم کرده اما آنچه که تاخیر مستحب است و وقت افطار مهموم

دعای افطار باینکه دو آن اینست بسم الله و الحمد لله اللهم لك صمت و علی رزقك افطرت
 و علیک توکلیت سبحانک و بحمدک تقبل منی انک انت السميع العليم و بگوید الحمد لله الذي افطرت
 فصمت و رزقنی فافطرت اللهم انی اسألك برحمتک التي وسعت کل شیء ان تغفر لی
 ذنوبی و افطار بعد و خرا کند یا چیزیکه او را آتش نرسیده باشد و اگر خدا حاضر باشد
 سین غرقه آب افطار کند که چنین بود عمل آن حضرت صلی الله علیه و سلم و در فضایل روزه
 احادیث بسیار آمده پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم هر که یک روزه دارد برای خدا یک
 دور دارد روی او بفتاد و سه راه از دوزخ رواه البخاری و مسلم و احمد و الترمذی
 و النسائی و در حدیث آمده خواب روزه دار عبادت است و عمل او مضاعف و دعای او
 مستجاب است و گناه او مغفور است رواه ابی یحیی فی الشعب و در حدیث است
 روزه سپر است مادام که باره نگردد است آنرا بدروغ یا غیبت رواه الطبرانی فی الاوسط
 و در حدیث آمده سوگند بخدائی که روح محمد در قیقه قدرت او است هر آینه بوی دهی از ده
 خوشبو تر است نزد حق تعالی از بوی مشک رواه مسلم و احمد و النسائی و در حدیث است
 هر که روزه دارد را افطار کند او را اجر مثل اجر روزه دار است و نقصان نمی شود و
 اجر صائم هیچ چیز رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه و چون قصد روزه نفل کند باید
 که روزه شنبه و پنجشنبه و جمعه نگاه دارد که عمل کن سرور بود صلی الله علیه و سلم رواه احمد
 و ابن ماجه و در حدیث صحیح مرفوعا وارد است احب الصیام الی الله صوم اخی داود و روزه
 بیض البینه نگاه دارد و ذکر آن در ماه رجب خواهد آمد و در فضیلت صوم ماه رمضان که فرض است
 احادیث بسیار آمده در اصل کتاب نظر کند

و ذکر نماز مغرب و ادعیه آن چون اذان شام شنود این دعا بخواند اللهم فاقبل
 لیکن و اوبار نمازک و اصوات دعاک و حضور صلاتک و شهود ملائکاتک فاعفر لی
 ذنوبی و تجاوز غنسی سیاتی که در حدیث ابن داود و بیهقی وارد است و در حصص اوقات
 نوبی نیز مذکور است و در میان اذان مغرب و یکس از مقدار سه آیت توقف کند که مکرر است
 چنانکه در فقه مذکور است پس باید که فرض بخوابد بجماعت بگذارد و تدارک در آن مقصود

مفصل است و در سنت مغرب قل یا ایها الکافرون و قل هو الله بخواند چنین آمده در حدیث
و باید که در میان فرض و سنت هیچ سخن دنیاوی نکند که کرده است بعد از آن او را وی که بعد
هر فرض آمده است بخواند و ده بار گفته تو میسر بخواند یعنی لا اله الا الله و حده لا شریک له
لا اله الا الله و الحمد و هو علی کل شیء قدير که فضیلت آن بسیار است رواه الترمذی تعبیر
سنت مغرب شش رکعت بخواند و اگر در کتب فقه مستحب گفته اند و از صلوة الا و این گویند
و در حدیث ترمذی و این ماه مذکور است پس اگر این شش رکعت بخواند باید که اول و دوم
صلوة حفظ الایمان بخواند و قرائت در آن بعد فاتحه قل هو الله یا احد نهفت مرتبه و در این
یکبار هر که این نماز بخواند در امن باشد از نزاع ایمان بعد از آن دو رکعت و دیگر بخواند
بخواند در هر رکعت آیه الکرسی یکبار و اخلاص سه بار چهل ساله نمازهای قوت شد در
کفارت شود چنین آمده در حدیث فضایل اعمال بعد دو گانه دیگر بگزارد و بخواند در
و السام ذات البروج در اول و و السماء و الطارق در ثانی که فضیلت آن در بعضی وارد
مذکور است و در توقیت صد بار گفته طیب گوید که در حدیث است که هر که صد بار هر روز
گفته طیب بگوید روز قیامت روی او چون ماه شب چهاردهم منور شود رواه الطبرانی
اما بزرگان بعد مغرب معمول ساخته اند و باید که در ایامی مابین العشاءین اهتمام نمایند
که بزرگان این وقت را بنماز یا تملوات یا بزرگوار بگذرانند و گشته اند
و ذکر نماز عشا و او را دعوت آن چون وقت عشا آید تجدید وضو کند
و قبل از ادا ای فرض چهار رکعت سنت بخواند و ذکر این سنت در کتب فقه وارد است
اما در کتب حدیث نیست بعد فرض عشا بجماعت بگزارد و مروی است از رسول خدا
صلی الله علیه و سلم هر که نماز عشا بجماعت بگزارد و گویا نصف شب بنماز اجابت شود و رواه
و قرائت در نماز عشا و الشمس و الضحی و النیل و سج اسم و ایتین و امثال آن آمده است
بعد از فرض عشا از کاری که بعد هر فرض آمده متصل بسلام خوانده دو رکعت سنت
مکیده بگزارد و دعوت معمولی که دارد بخواند بعد چهار رکعت سنت مستحب بگزارد که در
فضایل اعمال آورده که ثواب عملی که در شب قدر کرده باشد بیاید و اگر درین چهار رکعت

قرارت نماید در آیه الکبریٰ سوره بقره و ثانی قل هو الله احد بار خود داشت قل اعوذ برب الفلق
سوره بقره در راجع قل اعوذ برب الناس سوره بقره بسیار با چنین است و بعضی از کتب
و در طبرانی آورده که ثواب برابر شب قدر یا بعد از فراغ از نوافل عشا که تحب یعنی جوانی
و الحمد لله ولا اله الا الله و الحمد لله که صد بار بخواند که عمل بر رکان است و باید که در نماز نفل یا
در سنت عشا باشد و یا بخواند در خانه آمده از اول قرآن تا آخر آیه ای که فضیلت آن در
احادیث صحیح و حسن آمده است نیز بخواند اگر تمهید تواند بهتر و گرنه هر مقدار که بخواند
است در آن افضیت آئم ذلک الکتاب لا ریب فیہ تا اول لکنت هم المفلحون و اکتم که واحد
تا یقیمون آیه الکبریٰ تا بخالدون تدا فی السموات و فی الارض تا آخر سوره شمس است و اند
لا اله الا هو تا ان الدین عند الله الاسلام قل اللهم مالک السموات تا بغیر حساب بعد از خاتمه
آل عمران ان فی خلق السموات و الارض تا لعلکم تعقلون و از سوره فسان الله لا یغفر
آثما عظیمیا و از سوره مایده تا قلمت لیم تا علی کل شیء قدیر و از آخر سوره کهف ان الذین
آمنوا و عملوا الصالحات تا آخر آیه اول از قدا طح المؤمنون و باید که هر شب بر قرارت
سوره بین مداومت نماید در عمل الیوم و اللیلۃ از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم روایت میکنند
که گفت آن مردی صلی الله علیه و سلم وصیت علی استی قرارة بین کل لیلۃ یمن و او هم علی قرارتها
شم بات شبیه را رواه الحافظ ابو الشیخ و فضیلت خواندن سوره یسین در شب بسیار است
و اگر قویق باید سوره رحمن بخواند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده که این عروس قرآن است
النخاری و از اول حدیث بابت الصدور بخواند و آخر سوره حشر تا هو الله الذی لا اله الا هو عاکم
و الشهادة بخواند و اذ وقعت الواقعة نیز هر شب بخواند که در حدیث وارد است هر که سوره و قحه
هر شب بخواند او را فادترسد و او ابن عساکر و سوره تبارک هر شب بخواند که احادیث متعدد
در فضایل آن وارد شده و سوره قیامت نیز بخواند که در فضیلت آن حدیث وارد شده
و سوره سج اسم بخواند و سوره و الضحیٰ نیز بخواند و سوره انزلنا و بخواند در جمیع اینها
حدیث وارد شده و سوره که اذ انزلت الارض و لعلکم تقاتلون و کل یا ایها الذین امنوا و اولادکم
و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الفلق و قل هو الله احد که در فضل جمیع اینها حدیث وارد شده

تو که نماز و نیت و بایکد و شریعت از نماز تجدیدت در این کسی را است که در وقت تمام دارد و برپیدار بودن در آخر شب و اگر اول شب بخواند غسل صحابه نیز مختلف آمده بعضی اول شب بخوانند و بعضی آخر شب بخوانند و قرأت در آن دور که اول صبح اسم و در دوم قلیا و در سوم قل هو الله احد و معوذتین آمده چنین است در روایت ابو داؤد و الترمذی و در بعضی روایات در آخر قل هو الله احد فقط است رواه النسائی و ابو داؤد و این را و بر بحر الرائق صحیح گفت و بعد از اذان و سه بار سبحان الملك القدوس بگوید و باید که مرتبه اخیر بد صوت گوید که چنین بود عمل پیغمبر صلی الله علیه و سلم که از روی النسائی و ابو داؤد و الدارقطنی و زاد و رب الملائکة و الروح و بعد از سلام یا رتبه این عا بنحو اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک و بعبادتک من عقوبتک و اعوذ بک منک لا اخصی شمار علیک انت کما اتفقت علی نقضک رواه ابو داؤد و الترمذی و الدارقطنی و التوفیق و چون از مسجد در خانه آید بگوید اللهم انی اسألك خیر المعالج و خیر المخرج لبسم الله و لجنات و لبسم الله خیرنا علی الله ربنا و کلنا رواه ابو داؤد و مرفوعا یا ابن آیه یخواند رب انزل منی مثرا لاسبابک و انت خیر المنزلهین و سلام با اهل کتب که سنت است رواه ابو داؤد و غیره و اگر کسی در خانه نباشد بگوید

علینا و علی عباد الله الصالحین چنین آمده در حدیث

تو که او غیبه وقت خواب و غیر آن چون ببل خواب آید باید که بستره پرچم چاشمه که پوشیده است پاک کرده بنشیند که سنت است و در حدیث متفق علیه امر این و آورده و ادعیه که در حدیث وارد است بخواند و بعضی از سوره قرآن نیز بخواند و سوره فاتحه و سوره تبارک و آیه الکرسی و آمن الرسول و آخر سوره که گفت البته بخواند و دست جمع نموده بر سینه قل اخیر خواند و بر جمیع بدن رساله شروع از سه و در می کند رواه البخاری و مسلم و سی و سه بار سبحان الله و ثانی و ثانی بار الحمد لله و سی و سه بار الله اکبر و یکبار لا اله الا الله و حده لا شریک له لا اله الا الله و الحمد لله و علی کل شیء قدیر بخواند سه مرتبه گوید استغفر الله الله لا اله الا هو الی القیوم و آتوب الیه جمیع کما ان او بخشیده شود رواه الترمذی مرفوعا و در وقت بیهوشی و بیهوشی یا سحر بر لبی و صحنه چینی و یکبار ارفع ان مسکت نفسی فارحمنا و ان ارسلنا فاقطعها با محفوظه عبادک الصالحین که در حدیث متفق علیه وارد است

و بر شوق امین خواب کند و بگوید اللهم اقنی عذابک يوم تبعث عبادک سه مرتبه رواه النواری
 و در حدیث است هر که بر وضو خواب کند و این دعا بخواند اللهم اسلمت لنفسی الیک
 و ومنت و جی الیک و فوضت امری الیک و ابجات طهری الیک سه مرتبه و در حدیث
 الیک لا یجاء ولا یجاءنک الا الیک اللهم اسلمت بک الیک الذی انزلت و شکک
 الهمی و اسلمت اگر در آن شب میروید بر ایمان میروید باید که آخرین دعا این باشد رواه
 الصحاح است و باید که وقت خواب نیت کند که بجهت تهجد خواهم برخاستم که در
 حدیث است که هر که این نیت داشته باشد خواب تهجد باید اگر چه برخیزد و خواب او راقع
 حق تعالی باشد رواه النسائی و ابن ماجه با سند جید و باید که وقت خواب در هر چشم
 سه میل سه سه کشد که اینچنین بودی که تسبیح را کشید
 ذکر بیدار شدن از خواب و نماز تهجد و او عینه آن بدانکه وقت تهجد بعد ششم
 است تا طلوع صبح صادق و علیه الجبهه قبل از نوم باشد بعد آن و فی قوت القلب لا یكون
 التجدد الا بعد النوم فاما کان من الصلوة قبل النوم لا یكون تهجدا و باید که طالب حق را تهجد
 از مهم ترین امور است و فی متلج العابدین عن بعضهم وضع الله تعالی ثلثه اشیاء فی سه
 مواضع الغریة الطاعة و الذل فی المعصية و البسته فی قیام اللیل و الحکمة فی تبطن الخالی
 و یحسن فی القناعة و فی البحر الرائق و من المنذوبات صلوة اللیل ثلاث اثناء الشریفة
 علیها کثیر او افادت ان لقا علیها اجر کبیر او قیام ایضاً روی ابن شریکة مرفوعاً علیکم
 بقیام اللیل فانه وایب الصالحین علیکم وقرینة الی ربکم و کفره الدنیا است و ضیاء عن الماتم
 و اقل تهجد دو رکعت است و اگر آن دو از ده رکعت پس چون از خواب برخیزد وضو کند
 و در سوگن اهتمام تمام کند و خاتمه آل عمران بخواند که در حدیث متفق علیه آمده بعد
 این دعا بخواند اللهم لک الحمد انت قیم السموات و الارض و من فیهن و لک الحمد انت
 نور السموات و الارض و من فیهن و لک الحمد انت ملک السموات و الارض و عدل الحق
 و تقارک حق و تو لک حق و الجنة حق و النار حق و البنیون حق و محمد حق و الساعة حق اللهم لک
 اسلمت و بک انت و علیک توکل و الیک استیلت و بک خاصمت و الیک حاکمت فاعف

صفت ابو بکر بنی نعلی و ابو بکر بنی فاعفر لی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب الا انت رو۱
 البیهقی و از ابن عباس رضی عنہ وی است هر که شب جمعه ده بار گوید یا ایامی افضل علی البریه
 و یا ایامی الیومین بالغیثه و یا صاحب المهر و یا صاحب السیفه صل علی سیدنا محمد خیر الوری حمیه
 و اغفر لنا و یا ایامی الیومین فی هذه الحشره فتمنیه شود و او را صد هزار تنگی و در کرده شود و در صد هزار
 بری و بکشد کرده شود و صد هزار دره و روز قیامت همراه خلیل علیه السلام باشد
 و در وقت خاص او ذکره الحافظ فی عمل الیوم و اللیله و شب جمعه از وقت عصر و دو سبهار گوید
 که در حدیث است بسیار گویند در و درین و شب جمعه که من شنبه و شافع او می شوم روز
 قیامت و ایضا در حدیث است که روز پنجشنبه از وقت عصر و شش گان ازل میشود و پنجاه
 فقره و قلمهای طلا می نویسند در و در از آنوقت تا شام روز جمعه رواه ابن مشکول مرد عاصی بی هر روز
 ذکر روز جمعه و فضیلت و آداب آن و بیان ساعت اجابت که در آن است
 روز جمعه افضل ایام است بالاتفاق آنکه افضل از اضحی و فطر نیز هست کما رواه احمد
 و ابن ماجه و الطبرانی و روایت ثقات مشهورون و قال المنذری و ابن روز مثل شب قدر
 خاصه غیرست صلی الله علیه وسلم و در هر ساعت روز جمعه و شب او شش لک از دوزخ
 آزاد شود و در وی روایه کثیره قد استوجیوا النار رواه ابو یعلی ذکره فی عمل الیوم و اللیله
 و درین روز آدم علیه السلام ظهور آمد و همدین روز و اخل بهشت شد و درین روز نوح
 او مقبول شد و همدین روز قیامت بکری خواهد شد هر که درین روز عمل خوب بکند ثواب
 بسیار یابد چنانکه گناه درین روز سبب عقوبت بسیار است و درین روز ارواح بر قبور
 اطلاع می یابند و زیارت کنند و را می شناسند و از جمله فضایل روز جمعه یکی اینست که در وقت
 حق سبحانه تعالی درین روز خواهد شد و ساعت استجابیت در و مثل شب قدر است و در
 ماه رمضان خواهد آن از حجت استهوار و اختصار ترک نموده و یکی از نامهای این روز
 یوم المنزیه است از حجت از دیاد نعمت التي در آن اما ساعت استجابیت که درین روز مقرر
 یافته و از احادیث صحیح مشهوره ثابت شده بهم است و در تعیین آن بحسب ساعات معینه
 چهل قول است هر قول مستند بحجتی یا اثری از صحابه و تابعین چنانکه شیخ ابن حجر عسقلانی

در شرح بخاری نقل نموده در راجح ترین اقوال از روای حدیث و قول است یکی از ششصد و بیست و
 دو خطبه تا انقضای صلوة دوم بعد از عصر تا غروب آفتاب پس باینکه در نگارداشت
 این دو وقت تنگ اهتمام نماید و آنکه غزالی حجتہ اللہ میگردد که بعضی از بزرگان فرموده اند
 که منتقل میشود آن ساعت و تمام روز جمعه مثل اعتقال شب قدر و در آن شب پانزده مرتبه تسبیح
 بگوید که نماز جمعه و آداب آن و از این امر که درین روز واقع است نماز جمعه است تا آنکه
 در حدیث صحیح وارد است هر که ترک کند شصت مرتبه عذر می کند حق سبحانه و تعالی بر دل او بیخ
 و در دل او نور اسلام و زیاده رواه احمد و ابوداؤد و الترمذی و ابن ماجه و ابن نمیه
 فی صحیح و الاکرم مصحح علی شریف و در بعضی روایات متوالیات یعنی بی در پی بواقع شده
 و قال نعم نیند الاسلام و را بر کمره رواه ابو علی موقوفه علی ابن عباس با سند صحیح و در بعضی
 روایات واقع شده من ترک النجیة من غیر ضرورت کتب منافقانی کتاب لایحی و لایبذل
 رواه البیہقی پس باینکه عید شدیدی موسن را باید که نماز جمعه را بپذیرد هرگز هرگز ترک نکند
 و کفارت آن در حدیث یک دنیا فرموده اند اگر نتواند لفت و پیار بدد رواه الطبرانی
 مرفوعا و نماز جمعه را اگر باهاست یکی غسل است و این غسل سنت مکرره است در حدیث آمده
 کسی که غسل نماید و دیگر براند غسل نماید و هر چه شسته بپوشد و دیگران تاکید فرماید و پیاده و رفته
 و نزد یک خطیب نشیند و بشنود خطبه بتوجه تمام و لغو نکند هر گام که در راه می نهد عمل یک ساله
 عبادت یابد باینکه در آن صائم النهار و قائم اللیل باشد رواه الترمذی و ابوداؤد و انسائی
 و ابن ماجه و ابن حبان فی صحیح و زوائد الطبرانی سنن الکبیر و ذلک عمل المدیر شیخ ابن حجر
 فرموده که در احادیث مثل این فضل کم واقع شده و دوم زمینت باید کرد که در حدیث وارد است
 هر که درین روز زمینت کند از بدای او غلت بتراید و شفا در آید و امن شود از حرام و محظوظ ماند
 تا جمعه و دیگر از غلبات بدایه محافظت فی عمل البیوم و اللیلۃ تسوم آنکه بر پنجشنبه که داشته باشد پیش
 و اگر سفید باشد بهتر رواه ابن ماجه فی سننه و بکراه در آن روز کفایت نکند که دعا می شناسد
 باینکه تسام است رواه الطبرانی بیست و یک آنکه خوشبوئی بپوشد و در آن روز بگوید یا الله و تسواک کند البته
 و در سجده خوشبوی بسوزد و چشم آنکه پیاده رود و ششم آنکه از همه پیشتر بود امام غزالی فرمود

که در قرن اول از عمر دوم به این اواخر شیعه و سنی از جمیع کوربا و پیشانیان که در عهد است و اول
 بدعت که جاد شده است که این سنت بود و هشتم آنکه در راه صدقه و هر چه تواند که در حدیث است
 که آن افضل صدقات است و بعضی از صحابه و تابعین با اقسام سیدان که بر ایشان یا با کینه و
 نیز بر میداشتند و هشتم آنکه بر روازه می که سیداروی در گرفته گوید اللهم اعطانی اوچه من اوجه
 الیک و اقرب من یقرب الیک و افضل من یافک و رغبا الیک که عمل پیغمبر و صلی الله علیه و سلم
 رواه ابن انسی امام نووی گوید که فطرس زبیه که سید یعنی من اوچه گوید که این مستحب است
 نهم آنکه بر کردن کس که در کعبه می ایستد و سوره الفاتحه را بخواند و سوره الفاتحه را بخواند و سوره الفاتحه را بخواند
 یل جنم کرده شود یعنی که هر دم شود و سوره الفاتحه را بخواند و سوره الفاتحه را بخواند و سوره الفاتحه را بخواند
 و سخن گوید که او را در این راه دیگر آن باشد رواه ابو داود یا در دهم آنکه قریب امام شافعی
 مشغول باشد این عشره نماز در اقبل از جمیع سیکر و بیگفت که عمل پیغمبر است صلی الله علیه و سلم
 و سلم رواه ابو داود یا سناد صحیح و ابن جبران و محمد و در سند امام احمد است و ضعیف و حق
 شده که قبل از جمعه چهار رکعت بگذارد و در هر رکعت پنجاه بار قل هو الله احد بخواند و تا جای
 خود در پشت نه بیند و این را نیز اکثر شایخ می کنند و اما غزالی در احیای علوم اکیده نموده است
 و اگر صلاه متبوعه قبل از جمعه مستحب است فی عمل الیوم و الیله یعنی وقتی که در وقت
 وسعت بیدگی از خواب بیدار شود و در وقت زائده جلای مخدوم چنانچه از حضرت نقل
 میفرماید جاری الاثار من صلی الیوم المبعثه اربع رکعات یعنی کل رکعت فاتحه الکتاب مره و قل
 هو الله احد مره و سوره الفاتحه مره و سوره الفاتحه مره و سوره الفاتحه مره و سوره الفاتحه مره و سوره الفاتحه مره
 تعالی الایمان عند الله و انما فی الخزانة الجمالیة عن شیخ بدال الدین البیرونی هر که چهار
 درست در میان سنت و در وقت جمعه صد بار یا بصیر گوید محفوظ از نظر غایت حق تعالی شود و در وقت
 آنکه در وقت خطبه سخن گوید که حرام است و هر که در وقت سخن گوید یا باطل میشود و اگر شخصی
 سخن بگوید در حالت خطبه و دیگری گفت که فاموش شو جمعه شد گفت نه نیز باطل شده چنانکه
 در حدیث صحیح است رواه ابو داود و الترمذی و انسانی اما اشارت منع آمده است چنانکه
 منقول است از بعضی از صحابه یعنی باشد تعالی عنهم رواه الطبرانی فی الکبیر و مکره است مشغول

خطبه را آنچه مکرر است در نماز مصلی را مثل خوردن و آشامیدن و عیث دست و پا ضعیفیدن
و بطرف دیدن چنانکه در کتب فقه مذکور است و در بحر الرائق اجماع برین ذکر نموده است
و الله ولی التوفیق و بعد از فراغ از نماز جمعه سوره فاتحه و انخلاص و معوذتین بسم الله
بسم الله مرتبه بخواند که سبب مغفرت ذنوب با تقدم و تاخر است روایه المنذری ذکر کرده است
اینکه بسط الله ایضاً فی جملة الامور الکفارة للذنوب التقاتیه و التاخره و در حدیث مرفوع
است که قبل از گردانیدن پا از سهیت تشنه بخواند کذانی قوت القلوب و کثر العباد و
در حدیث مرفوع دیگر آمده که عامل محسن مذکور از جمیع طبایع محفوظ میماند تا محبت دیگر
روایه ابن استی و در روایتی مرفوع آمده من قرأها قبل ان یشی رطبیه او تکلم حفظه
وینه و دیناه و اله و لله و روایه ابن وهب و در حدیث جمع الجوامع وارد است که پیغمبر
فرمود صلی الله علیه و سلم هر که بعد از ادای جمیع قبل از برخاستن از آن موضع سبحان الله
و حمده سبحان العظیم و حمده و استغفر الله صد بار بگوید یک کلاه آویخته شود
و میت و چهار هزار از الدین او روایه ابن استی و الداری و آید که روز جمعه تنها روزه
ندارد که نزد اکثر علما مکرر است و در احادیث مکرر منع از آن آمده مگر آنکه روزه دیگر
مستقل دارد قبل او یا بعد او نماز و روایه البخاری و غیره و نیز باید که تخمیس جمعه و شب جمعه
بعبادت نکند یا این چستی که دیگر اوقات اصلاً نکند اما اگر زیاده اوقات دیگر بشنود مستحب است
و ایضا از منجبات است که بعد از ادای صلوٰه جمعه اللهم یا غنی یا معبود یا سبیدی
یا معبود یا رحیم یا ودود یا غنی یا جلّ الک عن جرّاک و بطاعتک عن معصیتک و بفضاک
عن سواک بنفاد بار بخواند که از انس بن مالک خمری است که پیغمبر فرمود صلی الله
علیه و سلم هر که بگوید روز جمعه بعد از نماز بنفاد یا رب دعای مذکور بگذرد بر او و جمعه که حق تعالی
او را غنی سازد کذافی الیوم و اللیلۃ امام غزالی و غیره این را نص فرموده اند و در نزد
جلالی حضرت محمد و مہمانان مذکور است هر که دو رکعت سنت بعد از نماز جمعه در هر
رکعت بعد از فاتحه قل هو الله حسرت بار و معوذتین یکبار بخواند تا جمعه دیگر در آن
باشد و بعد از ادای جمعه مشایخ رضوان الله تعالی علیهم اجمعین صاف میگویند

چنانکه مخدوم شیخ زکریا الدین فرزند مخدوم شیخ بهاء الدین بود میفرمودند که یاران منعا
نه از آن میگویم که مردم دست من بوسند بلکه از آن میگویم که شاید دین جمع دوستی از دوستان
خدا یقنانی آمده باشد که دست مبارک او بدست من بچسبد که سبب مغفرت من شود و بعضی از بزرگان
دین این قسم بیعت را از قسم مباح فرموده اند و چونکه اصل مصافحه سنت است از تعین
بعض اوقات از سنت بر نمی آید که فی خزائن الروایات و احادیث صحیح در باب مصافحه
بسیار آمده است و در روایت ابو داود و الترمذی آمده که دو مسلمان مصافحه کنند الا غفر لهما

قبل ان یتفرقا و در بعض از احادیث آمده ما من عبدین متحابین فی الله یتقبل احدهما
صاحبه فیصافحه فیصلیان علی البنی صلی الله علیه و آله یتفرقا حتی یغفر الله ذنوبهما ما تقدم منهما
و تاخیر و راه ابن اسنی و هر که بعد از جمعه چیزی فروشد یا چیزی بخرد هفتاد برکت در شود
و راه ابن تائم عن بعض السلف و علیه بعض الخلف و در روز جمعه سوره کاف البته بخواند که
خواننده آن تا هفت آئینده در امان باشد و از ابن عمر مروی است موقوفه مرفوعه که فرمود
صلی الله علیه و سلم هر که بر روز جمعه سوره کاف بخواند از قدم تا آسمان نور شود و روز قیامت
و کفاره گناه مابین آن جمعین بشود و راه ابن مردویه و اگر توفیق یابد سوره آل عمران نیز
بخواند و باید که در روز جمعه درود بسیار بخواند و در حدیث مرفوع آمده اگر کسی صد بار روز
جمعه درود فرستد صد حاجت او روا گردد و هفتاد از آخرت و ست از دنیا و در حدیث علی کرم
وجه آمده است هر که صد بار روز جمعه درود گوید بیاید روز قیامت و روی او تابان باشد هر که
به بیند در حیرت بماند که چه عمل در دنیا میکرد ذکره اشخ محمد الدین الفیروز آبادی و اینها
علی کرم الله وجهه روایت میکنند هر که گوید هر روز سه بار در روز جمعه صد بار صلوات الله و

عنه بکند و اینها در سوره و جمیع خاتمه علی محمد و آلی محمد و آل محمد اسلام و ذوات الله و
گویند درود جمیع خلایق گفت و محشور سازند او را در زمره خاص پیغمبر صلی الله علیه و سلم
و میکنند آن سرود صلی الله علیه و سلم دست او و نگذارند داخل کنند در بهشت
رواه الحافظ ابو موسی المدنی این هر دو حدیث موقوف است لیکن در حکم مرفوع
و ابن سعد و بعضی را وصیت فرمودند که روز جمعه هزار بار اللهم صلی علی محمد البنی الامی

میکنند یا شمس و قمر و این سوره که از تا جین بزرگ است این عمل در وقت نزع رخت
از غیب و در سید که در بامین او است بعد از این بر اوست خلاصه سنت از و نزع ذکره الحاقه بصلوات
عن ابی طالب و السلام و التدری عا حب ستمت الاورد و فریاد که از ایشان که حدیث مذکور
و در وقت سوره یا فیه سید زار یا بعد از نماز صبح سه یا یا ان موافقت دارد بعد از ادا
آن روز و منوره و اینها از مستحبات است که درین روز تلاوت و تلاوت الا باشد بسیار
گوید که امر غیبی است صلی الله علیه و سلم و در قادیان و قادیان و غیره جلالی مذکور است
هر که بعد از نماز و ب یا الله یا جین یا کسیم گوید هر چه طلبد یا بشود یا نیاید اگر در این روز
خضر علیه السلام مروی است باینکه وقت غمزه را در وقت از دست بردارند که سبب فوت
نفع عظیم میشود و ما تو فیقه الله یا الله علیه و سلم و تلاوت الله یا الله
ذکر زیارت قبور در روز جمعه و غیر آن از ایام شریفه و یکی از مستحبات
این روز زیارت قبور است باید که بعد از ادا نماز جمعه زیارت قبور نماید و بعد از آن
زوال متعین نماید لیکن از فتح الهدی شرح و ایروی است که زیارت عمل چنین معین
نیز برین واقع و عبارت فتح القدر است و سبحان من یخرج کل یوم الی البقیع بقسمه الله
قیز و القبر بها خصوصاً یوم النبی و یکا کلا یقوت صلوٰۃ الطهرت الامام فی الجسد فتنه
کان علیه السلام بریده و در حدیث است هر که درین روز زیارت میکند موقی را علم حاصل
میشود و باید که قبر او را زیارت کند مخصوصه که در حدیث مرفوع و آورده من زار
قبر الویة او حسد هائی کل جمعه غفر له و لتب برائه و باید که سوره یسین بر قبر بخواند که این
عمل سبب مغفرت جمیع مقبره میشود ذکره اشخ العایت احمد الرفاعی قاضی سره و بزرگان
دین فرموده اند که فاضل ترین روز برای زیارت قبور سه روز است دوشنبه و چشنبه
و جمعه بعد از نماز و در ایام متبرکه مثل عشره ذیحجه و عیدین و عاشورا نیز مستحب است
و بحیث میت دور کعبه بخواند و در هر رکعت آیه الکرسی یکبار و اخلاص یکبار بخواند و بگوید
نواب این نماز روح فلان یا آنی برسان حق سبحانه تعالی آن ثواب را تو فرگرداند و بوسی باشد
و هر که از مرده را نیز ثواب بسیار عنایت فرماید و چون بگورستان رسد نعلین بکشد و رو

و هر که

ابوی سیت کرده بگوید السلام علیکم من بعد علی بن ابی طالب و من المؤمنین و المسلمین اجمعین
والتاخرین اسال الله انکم المعافین پس بنشیند و بگوید بسم الله و ثانی ملازمی اند و در سجده
که بردارد حق سبحانه و تعالی عزاب و طهیت از منگی گوید تا چهل سال پس بگوید لا اله الا الله
و بعد لا شریک له لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
بیره الهی و بوی کل شیئی قایم در جبر است که روشن گردد اند آن گویا حق تعالی بیامزد و گویند
او نیز بیامزد هزار هزار یکی و بیست کند هزار هزار در هر چه پس فاخته آیه اگر کسی بخواند ده بار
قل هو الله خواند که آن بابت آمرزیده گردد البته و اگر آمرزیده بود خواننده را بیامزد و همچنین
سوره الملک و اذ از ازلت الارض و السمک المتکثر نیز منقول است اگر توفیق یابد بحکم

و گرنه هر چه بیسر آید غنیمت شمارد و الله متوفی العباد

و ذکر در بیان فضیلت روز دوشنبه و شنبه و بیان فضیلت صوم آنها
و اعمال و دیگر چیز فرمود صلی الله علیه و سلم که اعمال عرض کرده میشود درین هر دو روز و شیئی است که
که عمل من عرض کرده شود و حالش که روزه دار باشم روزه او داد و نیز فرمود صلی الله علیه و سلم
که من متولد و بموت شده ام در روز دوشنبه از جهت شکر روزه میدارم روزه جمیع
بن رنج و در حدیث مرفوع است که حق تعالی همه مؤمنان را در دوشنبه و شنبه غنیمت بخشد
اگر کسی که کینه مسلمانان داشته باشد روزه بگیرد و غیره پس روزه داشتن درین روز مستحب است
که عمل آن سرور بود صلی الله علیه و سلم

و ذکر در بیان نمازهای هفت به آنکه بزرگان دین مثل سلطان عبدالقادر جیلانی
و شیخ ابوطالب کی و امام غزالی و مشایخ عظام که از تعداد بیرون هستند نماز از
احادیث نقل فرموده اند لیکن در آن حدیث محمدان سخن دارند در تذکره الموضوعات
و غیر آن گفته اند فی صلوٰۃ الاسبوع شیئی و معنی این کلام آنست که حدیث صحیح است
بلکه ضعیف است و فرق است در بیان اینکه حدیث صحیح نباشد و حدیث موضوع باشد
بر موضوع مثل کردن جائز نیست اما ضعیف عمل کردن در فضائل اعمال باینست
مستحب است چنانکه امام فوری و حافظ سخاوی و غیره با اجماع اند حدیث ضعیف هم

نقل نموده اند و فی الجمله قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من بلغنی عن ائمتہ غزو جیل
فی فضل فائزہ البیانہ ورجا رتوای اعطاء اللہ ذلک وان کم لمن کذلک رواہ الحافظ ابن
فی قول البیہقی مصنف فتوح الاوراد گوید وذلک الکتاب عندہ المملوکت بخطہ قدس
بنابر ان بر صلوٰۃ اسبوع اگر فوق یا بمیسل نماید از شب یکشنبه شروع کرده میشود کہ بنا بر عام
است از یکشنبه و باختصار تسام نقل کرده میشود و در شب یکشنبه چهار رکعت بگزارد و در ہر
بعد از فاتحہ سورۃ خلاص سہ بار بخواند بعد از فراغ استغفار ہفتاد بار بگوید و در دو صد بار
بفرسید و لا حول ولا قوۃ الا باللہ صد بار بگوید کشادہ شود برای و شبت دروازہ شبت
تا از روی کہ خواہد در کید بغیر حساب این نماز را در فضائل اعمال از انس بن مالک عن
پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نقل کردہ در روز یکشنبه چار رکعت بگزارد و در ہر رکعت بعد از فاتحہ اربعین
بخواند و بعد از فراغ اخلاص دہ بار بخواند ثواب بسیار نوشته اند و در شب دو شبہ نماز
کمزارد ہر رکعت آیتہ الکرسی پانزدہ بار و ہر یکی از سہ قل آخر پانزدہ بار بکند و اربعین
از ہشتیان اگر چہ باشد از دوزخیان و تمام گناہان او بخش کند افی غیثۃ الظالمین در روز
دو شبہ دو رکعت بخواند و در ہر رکعت بعد از فاتحہ آیتہ الکرسی و ہر سہ قل اخیر بخواند و بعد از سلام
استغفار دہ بار بگوید گناہان او بخشیدہ شوند اگر چہ بقدر کف دریا باشند در جو اخیر
این نماز را بعد از اشراق فرمودہ اند در شب سہ شبہ شش رکعت بخواند و در ہر رکعت بعد از
فاتحہ ہر سہ قل اخیر بخواند و بعد از نماز کلمہ توحید ہفتاد بار بگوید ثواب بسیار نوشته اند
و در روز سہ شبہ دہ رکعت وقت ضعی بخواند و در ہر رکعت بعد از فاتحہ آیتہ الکرسی یکبار و خلاص
سہ بار حق سبحانہ تعالی گناہ ہفتاد سالہ او بخشد و اسفند روز بر و گناہ نوشته میشود اگر
درین روز بمیرد شہید باشد این نماز را و غیثۃ الظالمین و قوت القلوب ذکر کردہ و در شب
چهار شبہ چار رکعت بگزارد و در ہر رکعت بعد از فاتحہ قل ہو اللہ احد چل مرتبہ بخواند و بعد از نماز
ہفتاد مرتبہ استغفار کند حق تعالی از دوزخ آزاد کند و اگر در ہفتہ بمیرد شہید بمیرد و در روز
چهار شبہ دوازده رکعت قبل از زوال بعد از طلع آفتاب بخواند و در ہر رکعت بعد از فاتحہ
اخلاص سہ بار و معوذتین یکبار بخواند و فرشتہ از زیر عرش گناہان او بخشیدہ شد

بجای

نماز وی قضا شده باشد کفارت شود و باران گفتند رسول الله عمر آدمی گفتاد یا مستجاب و چنین
نیست چندین صفت است رسول الله علیه وسلم فرمود نماز او که قضا شد باشد و نماز مادر و پدر
او و نماز نسر زندان او که قضا شده است همه قبول افتد و شب ششم شش رکعت بخواند و بر رکعت
بعد از فاتحه قل هو الله احد تسبیح برآورد حق سبحانه و تعالی گفته و کبر و تسبیح و شکر و ذم و ثناء
و تهنیت و تحسین و تحقیر و توبیخ و تهنیت و تهنیت و رحمت اندازد و در راج و کلمات غنی شود
و بعد از تسبیح سبحان الله العظیم و تحمید صد بار بخواند و در روز و شب چهار رکعت بخواند و در هر رکعت
بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون تسبیح مرتبه بخواند و بعد از سلام آیه الکرسی بخواند ثواب بسیار
نوشته اند نام شد نمازی سیصد و پنجاه رکعتی

ذکر اعمال و وزنه ماه و تمام سال ذکر ماه محرم چون ماه نوپسند بگوید الله أكبر

الحکم علیہ علی بن ابی طالب و الامامان و السلام و التوفیق لما یحب و ترش که عمل آن سرور بود
صلی الله علیه و سلم رواه ابن ماری فی صحیح و الدارمی و ترمذی گوید در یک و یک اندک مال
غیر و شش و شصت مرتبه گوید آمین که الذی خلقک الحمد للذی ذهب بشکرک از دینار و شکر کرد از
پوند و گوید الله اکبر الله اکبر الله و لا حول و لا قوة الا بالله اللهم انی اسألك
خیر فی الشکر و اعوذ بک من شکر القدر و من شکر یوم الشکر که عمل آن سرور بود علی الله علیه و سلم
سواء الطمانی و رواه ابوداود اکثر شایخ رضی الله عنهم تنی بار سوره فاتحه گفته اند هر که بخواند تا ماه
آئینده در آن مان باشد و باید که روز اول ماه محرم روزه دارد و دو رکعت نماز بگذارد و بخواند
هر چه خواهد و تقبلا و قل هو الله احد او سست بعد از قرآن این دعاست بار بخواند اللهم انت

للاذن الايدى العتيق و برفضته جوده اسلاك فيها العود من الشيطان الكرسيه و السون
على ذبه الشيطان و الايدى العتيق و برفضته جوده اسلاك فيها العود من الشيطان الكرسيه و السون
تند موكل ساز و حق سجاد و فرشته را که دور کند از وی شیطان را مدد کند او را بر اعمال خیرات
و موفق سازد بر اسباب طلب مرفعات خویش و آسان کند بر وی جمیع مطالب وی و شیطان
بجوید و با ویلا و تحقیق که تا اسید شد هم ازین عامل تا تمام سال انتہی و تہدیر و زوال محرم گوید
محمد بن عبد الله الذي توضع كل سنة لعظمته الحمد لله الذي ذل كل شئ لعزده والحمد لله الذي توضع

کل شیء المکته و اعمد شد الذي يستعمل کل شیء لغيره ساله بطلته و عزته و قدرته فی هذه المسئلة
 انجدیده الامن والایمان والاعماله والنهال والعهده من الشیطان و حدیث آمده من
 قال لانی یوم کتبت الله ربی الف حسنة و رفع له بها الف درجة و کل به اربعة الاف کلمة
 يستغفره ان اسأله الله المستغفلة رواه الشيخ ابو حفص عمر النسفی کتاب یواتی الله فیها
 ذکر روزه محرم الحرام و در شهر ذی القعدة و عوارث الحارث آورده و عشره محرم
 روزه داشتن سبب است و احادیث در فعل آن دارد است پس فضل آن است که تمام
 عشره روزه دارد و اگر نتواند سه روزه یعنی تاسع و عاشر و احدى عشر البته دارد یکی از
 بزرگان دین را در خواب دیدند پرسیدند خدا تعالی بآنچه کرد گفت گناه مرا بخشید و تقرب
 درگاه بقایات العاقبت ساخت بواسطت من هر سه روزه مذکوره و این سه روزه اگر من
 عمل سعت بود از این عباس رقص مروی است که هر سه روزه میداشت و اگر نتواند روزه
 دارد یعنی تاسع و عاشر یا عاشر و یازده و یازده و چهار و هشت و بعضی از بزرگان آن
 ستمده اند از مذکوره و او مذکور است و در بعضی از کتب و در بعضی از کتب آمده است
 یکی آنکه گناه سال که شش بخشیده شود رواه مسلم و در روایت ابن ماجه آمده که پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم سه روزه که کفارت سال آینده نیز کند و در یک روایت آمده که برابر هر روز است
 پس روزه تخصیص نیز اگر دارد رخصت است

ذکر در تفصیل شب عاشورا و بیان اعمالیکه در دست باید که شب عاشورا
 زنده دارد که آن شب هم از شبهای بزرگ است و درین شب صد رکعت بگذارد و در هر
 رکعت بعد از فاتحه قل هو الله سه مرتبه بخواند و بعد از نماز بقتاد مرتبه که تحمید بخواند و بقتاد
 مرتبه سه تا بخواند و در هر رکعت و در هر روز و در هر شب صد رکعت
 تا نازل گرداند و باشد در قبر انداخته و در قیامت ایمان ناز و نعمت به پیشیت برده شود
 و اگر انقدر نتواند چهار رکعت بگذارد و در هر رکعت بخواند بعد از فاتحه آیه الکرسی یکبار و بعد از آن
 تا نازل گرداند و باشد در قبر انداخته و در قیامت ایمان ناز و نعمت به پیشیت برده شود
 و اگر انقدر نتواند چهار رکعت بگذارد و در هر رکعت بخواند بعد از فاتحه آیه الکرسی یکبار و بعد از آن
 تا نازل گرداند و باشد در قبر انداخته و در قیامت ایمان ناز و نعمت به پیشیت برده شود

بزرگ و درین روز نوحه آدم علیه السلام قبول شده و پیرین روز از ریس علیه السلام را
 بالای آسمان بردند و پیرین روز قوم موسی علیه السلام از سد عون نجات یافتند و تورات
 بر موسی علیه السلام نازل شد و یوسف علیه السلام از جن غلام یافت و ایوب علیه السلام
 از بلا غلامی یافت و یونس علیه السلام از بلن حوت برآمد و مثل آن بسیار فضائل نوشته
 اند یا جمیع این روز بزرگ است از زمان آدم علیه السلام اسے یونینا هذا اکثر بزرگان درین
 روز در فضیلت سنت فرموده اند و لو آمد سن الاکابر سے علیکم یوم عاشوراء قومی و این
 ما قال العشر من خصال و الصوم و الصلوة و سحایه و توبیع الطعام علی العیال و دشمنم
 زیارت عالمکم و دستة العار مع الکمال و یکی از آن روزه است و در فضل آن گشت
 و دیگر نماز است که بعد ازین مذکور خواهد شد و دیگر سجده بین بر سر یتیم است و دیگر غسل است
 و در عنون مسعودی فصل در روز عاشورا سنت گفته و دیگر صلح کردن در میان دو مسلمان
 و دیگر وسعت طعام است بر عیال و دیگر زیارت علما است و دیگر دعا خواندن است چنانکه
 مذکور خواهد شد و دیگر شرم کردن است و در هر یک ازین امور احادیث وارد است اما
 محدثان درین احادیث سخن دارند الامدیث روزه و نماز و کل و توبیع طعام که سوا
 آن در جمیع اختلاف است عن ابن عباس رض عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم من اعمل بالان
 یوم عاشوراء لم تزد عینیة ایا رواه البیهقی فی شعب الایمان و عن ابی سعید الخدری
 رض عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم من وسع علی عیالہ فی یوم عاشوراء وسع اللہ علیہ فی
 سنتہ کلما رواه البیہقی فی الاوسط و البیهقی فی شعب الایمان و حسن ظن بزرگان
 ائت است که احادیث حسن و در باقی نیز یافته باشند پس هر که معتقد بزرگان است باید که عمل
 فرموده ایشان نماید و اگر کسی بگفته بعضی اہل مدیث سخن کند یا او بحث نباید کرد
 او را معذور باید داشت و ما توفیقی الا باللہ

ذکر در میان نماز روز عاشورا و ادعیه آن در فضائل اعمال از علی بن ابی
 طالب کرم اللہ وجہہ روایت است هر که روز عاشورا چهار رکعت نماز بگذارد و فریاد
 مثل ثواب نوح علیه السلام پس الناس کنید فضل این روز را که روزی است مبارک

آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز نیکو را در رسول صلی الله علیه وسلم را از خواب دید او را فرمود
که من شش ماهه تو را بشمارم تا روز قیامت در هر شبت نروم تا آنکه از این نماز را در
برای خود در هر شب نروم و الله الموفق و المستوفی است که صدق آنکه بعد از آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بهیست و پنجم روز در خواب دید گفت یا رسول الله بفرمای تا وظیفه بگیرم بر من یک تو فرمود اگر خواب
که بگیر از این بدیه بر من پس دو رکعت نماز بگیر از بعد از سنت شام در رکعت اول بعد از آنکه
و اضحی و در دوم الم تشح بخوان هر که بر من این بگوید اگر در حق او هست بر من که شفقت
کنم او را فقیر حقیر و جیه الله شود این او را قیاس بگیرد اگر کسی راق تعالی تو مسیق دهد و این نماز را
دوازده ماه تمام بخواند و ثواب آن بروج آنحضرت صلی الله علیه وسلم بهیست و پنجم روز در خواب
دید که بتاریخ دوازدهم این پیش من در شصت مرتبه سوره اخلاص بخواند و در چهارم هست که
بتاریخ بیست و یکم ماه مذکور دو رکعت نماز گذارد و در هر رکعت سوره المزل بخواند چون فارغ شود
بسر سجده نهد هر چه از حق تعالی خواهد باید و این دعا بخواند یا غفر یا غفر یا غفر یا غفر یا غفر
والغفر یا غفر غفرک یا غفر و الله الموفق و المخصین

ذکر ماه ربیع الاخر باید که در شب اول این ماه نماز و دعا در هر ماه آید است بخواند و در شب سوم
این ماه چهار رکعت بگیرد و هر چهار قرآن خواهد خواند بعد از هر رکعت این اسمها بخواند یا بدین
ذکر ماه جمادی الاول در شب اول این ماه بعد از فراغ از او عید و هر ماه دو رکعت مسأله
گذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه سوره جمعه و در رکعت دوم بعد از فاتحه سوره المزل بخواند و نیز
در روز اول چهار رکعت نماز بگیرد و بعد از فاتحه در هر رکعت از اجابت الله بخواند و هفت رکعت
و در شب بیست و یکم این ماه بسیار اولیا را معراج شده است پس باید که آنرا نیز احیاء دارد
و در شب بیست و هفتم این ماه هشت رکعت بخواند که در هر رکعت بعد از فاتحه و اضحی بخواند
ذکر ماه جمادی الاخر بعد از فراغ از او عید و نماز که در هر ماه مقرر است و در شب اول
این ماه دو رکعت بخواند بعد از فاتحه هر چه از قرآن یاد داشته باشد بخواند بعد از اسلام
استغفار بسیار گوید و در چهارم مذکور که در این ماه دوازده رکعت نشش سلام گذارد و در هر رکعت
فاتحه سوره الایات بخواند بعد از فراغ سوره یوسف بخواند حق تعالی و ان سال از سال ستمی و گناه

آنرا الزامی محسوب دارد و هر چه در او را این چهار ماه نوشته شد از چهار محرمه منقول است
 ذکر ماه رجب و نماز و اذغیه آن و ذکر روزه آن و روزه ایام مبطل منقول است که
 جناب رسالت پناه صلی الله علیه و سلم چون ماه رجب میدیدند میفرمودند اللهم ایاک لنا فی رجب
 و شعبان و بلغنا رمضان بزرگان سلف شب اول را از ماه رجب بزرگ شمرده اند و احادیث
 مرفوعه در فضایل آن وارد شده و فی الحدیث من اعیان اول لیلة من رجب لم یسیت تمایله ذرات
 القلوب و حب الله علیه الخیر من فوق راسه صبا و خرج من ذنوبه کیوم ولیة او و شفع فی سبعین
 من اهل الخطایا و الذنوب کلمه قد استوجبت النار و معنی این حدیث ظاهر است پس باید که در
 ایام این شب اهتمام تمام نماید و فضایل اعمال حدیث مرفوع از سلمان فارسی آنکه که میفرمود
 صلی الله علیه و سلم فرمودند مرا که از احادیث عجیب ترا بخردم گفتتم بی یار رسول الله فرمود صلی الله
 علیه و سلم هر که بگذارد نماز و شب اول ماه رجب ده رکعت بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه
 قل یا کبار و قل هو الله تسبیح باری تعالی بخشد هر گناهی را که کرده است از روزی که قائم بر وی قرار
 شده تا این ساعت یعنی از وقت بلوغ هر چه کرده است از صغایر و کبایر و غوساز و لغوی
 مخفی او در اول شب بعد از این ماه که آنرا لیلة الرغایب گویند در میان مغرب و عشا
 دو بار ده رکعت تسبیح سلام بگذارد بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه سورة الفدر تسبیح بار
 و قل هو الله و از ده بار باری از فراغ بگوید اللهم صل علی محمد و علی ابی محمد و تسبیح
 بعد از سجده کنند و در سجده تسبیح و مرتبه بگوید سبحان قدوس بشارت الملائکة و الروح قدوس
 سر بر دارد و تسبیح و مرتبه بگوید رب اغفر وارحم و تجاوز عما تعلم انک انت اعلی الاشیان
 بعد از سجده کند و آنچه در سجده اول خوانده بود بخواند بعد از سوال حاجت کند و تحقیق
 حق سبحان تعالی سوال او را بگویند هر چند در حدیثی که فضیلت این نماز واقع است محمد بن
 طعن بسیار کرده اند اما جمیع بزرگان طریقت این نماز را صحیح و درست میدانند و در ایام محرم
 امام غزالی در توحید این نماز گفته اند که اهل بیت مقدس با جمیع مؤمنان و از تدریس این نماز
 و در حدیث القاسم شیخ ابو طالب علی این نماز هم مذکور کرده اند و فضل بسیار آورده اند و در جمیع احوال
 در فضیلت این نماز حدیث بسیار مذکور است و در قادیانی موفیه میگوید و من الصلوة

نهی

التي صلوا بها شامخا بالجماعة سبيل الشهادة في مكان الافضى صلوة الرغائب في اول ليلة الجمعة
 وجب على من بالجماعة ان تاذر اوراد جميع مشايخ است وقرعها بين نماز واوراد بزرگان زياده از
 حد است پس بايد كه به نيت متابعت بزرگان غسل نماز و ده سياه در انظيم امام باقر عليه السلام
 و غيرهما آورده كه در روز اول پنجشنبه از ماه حبيب مقطعات تراقي از آلتها آخر جوفه بفرستد و غسل كند
 تا تأثيرات عجيبه اورد و في فضيلته من نقشش على خاتم فضته يوم الخميس اول الخميس من حبيب الميم
 و ايسه خائف آسم و اذا دخل عالمه على سلطان كبر في عينه و نابه و قضى حوائج بقدره الله تعالى
 و من مسح على راسه ثعبان رضى و من مصبه و موعظان روى و من جعل في امره لمطر لسان ثم
 شرب على الريق قومي حفظه و ان لبس معطل نصرت و ان لبس امرأة عازية حطت خطيئته و ان مسح
 على مصراع اخاق و بايد كه روز اول اين ماه صيام باشد چون آفتاب برآيد بگوید لا اله الا الله
 حق لا اله الا الله يا انا و صدقا لا اله الا الله تعالوا يا اولاد الله و الله لا شريك له و بعد از آن چهارده سوره
 لا اله الا الله بخواند و بايد كه درين روز غسل كند كه فضيلت آن در حد يشكده و بايد كه هر روز درين ماه چهار
 نماز جميع سوره يسين بخواند و بايد كه هر روز درين ماه استغفار بگويد صبار و اين استغفار بگويد
 استغفر الله ذا الجلال و الاكرام من جميع انزوب و الا امام كه فضيلت بسيار دارد و در فضيلت صوم
 اين ماه از اين عباس بن جعفر الله تعالى عنها و ايت ميكنند كه بخير مسلم الله عليه و سلم فرمود روز
 دوشنبه اول روز از حبيب كفارت نهم سال گناه ميكنند و در دوم روز كفارت دهم سال و در سوم روز كفارت
 يك سال و بعد هر روز بزرگيهاست و در جمع الجواهر از اين عمر فرمود ايت ميكنند كه فرمود بخير مسلم الله
 عليه و سلم هر كه هفت روزه از حبيب نگاه دارد هفت درد نخور يا بسته گردد و كسي كه هفت روزه
 نگاه دارد هشت در بشت بر كشته شود و كسي كه ده روزه نگاه دارد سوال ميكنند چيزي از حق تعالى
 گيرد انكه او را بدهد و كسي كه پانزده روزه نگاه دارد نواكند و نداي آقا سمان كه تحقيق بخشد حق تعالى
 جميع گناهان انقت دم عمل از سر گير تحقيق بدل كرد حق تعالى گناهان تر اجناس رواه ابي بصير
 في شعب الايمان پس اگر تمام ماه روزه دارد بهتر است و اگر نتواند ده روزه دارد و اگر نتواند
 كم بكنند و اگر اين همه تواند يا سبب ضعف پيري يا ضعف مرض سه روزه البته نگاه دارد بجهت اولي
 و اوسط و آخره چون خواهد روز سه روزه يا صوم دارد و بايد كه از ماه حبيب شروع نمايد كه اين جنبه است

عمل اکثر مشایخ رضی الله تعالی عنهم از حدیث بخاری و مسلم است که صوم نهمین ایام من کل
 شهر صوم الدهر و در حدیث نسائی بیان آن است که روزه با یام بیغی واقع است و در بعضی از
 کتب واقع شده که حدیثی که در حدیث اسلام بعد از قبول توبه در همین ماه است روزه داشت تا حکم
 الهی بر آن حلال است که سیاه شده بود سفید گشت و کوفی جو ابر الجلالیه و در شکات تصاحیح از
 ابن عباس خود روایت میکنند که رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یفطر ایام بیغی فی حضر
 ولا سفر و راه التثانی و در جو ابر جلالی از سلطت نقل میکنند که بخیر یقین شده هر که ایام بیغی را
 بر خود التزام نماید در رزق او وسعت شود و بیخ کروی بد و ترسد و نعمت داری او حاصل گردد
 میت و کرب و الله الموتی و احسن و بدستین و باید که در شب پانزدهم ماه رجب که آنرا شب تنقیح
 گویند ده رکعت نماز بگزارد و هر رکعت سوره اخلاص بخواند که در جو ابر جلالی فضیلت آن
 بسیار نوشته اند و او را اکثر مشایخ نمائند که آورده اند و باید که در شب پانزدهم روز پانزدهم
 رجب لا اله الا الله هزار مرتبه بگوید از شیطانی وقت سوت بگذارد آهسته شود و از عذاب قیامت
 گردد و روز پانزدهم روزه دارد که در خبر آمده هر که روزه دارد در آن روز باشد که هفتاد و یک
 و صد سال و هر که قل هو الله بخواند هزار مرتبه حق تعالی بنا کند هزار فقره در بهشت و صل هزار فقره
 طلب مغفرت او شد تا روز قیامت و از ابن عباس خود روی است که حق سبحانه تعالی و حق
 فرمود بوسی علیه السلام هر که این روزه دارد او را ثواب هزار حج مقبول است و هزار غزوه جهاد او نیز توبه می شود
 ذکر اجباده شش شب معراج یعنی شب بیست و هفتم ماه رجب و بیان روزه
 آنان و بیان اعمالی که درین روز و درین شب است و در فضایل اعمال آورده
 هر که در شب بیست و هفتم ماه رجب دوازده رکعت نماز بگزارد و در هر رکعت بعد از فاتحه
 سوره اخلاص صد مرتبه بخواند او را ثواب عبادت هزار ساله شود که روزها صلیم باشد
 و شبها قایم بعد از فراغ حمد و ثنای الهی گوید و در روز و فرستد و استغفار کند و سوره فاتحه
 چهار مرتبه بخواند هر چه از حق تعالی طلب کند یا بدام که دعا بگردد و قطع رحم کند و او در
 دعایی که مستجاب شود آنست که آرازد شود کردن او از دوزخ انتی منصرف و در عیشت اطمینان
 اگر تصنیف محمود ربانی شیخ عبدالقادر جیلانی است در حدیث می آید که پیغمبر صلی الله علیه و سلم

روز میست و هفتم ماه رجب چهار رکعت میگزاردند در هر رکعت بعد از فاتحه انا انزلناه
 شده بار و قل هو الله احد ثواب بار و عزه ثین یکبار میخوانند و آبضا در کتاب مذکور است هر که
 میست و هفتم ماه رجب روزه نگذارد و آن شب را احیا کند گویا که صیامت هر روز
 روزه داشته و هر شب احیا نموده باشد و این روز همان روز است که جبرئیل به
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم وحی آورده بود انشی یعنی شروع وحی درین روز بود و فی کتب
 اهل بیت دبی فیله الری فیما یحکم صلی الله علیه و سلم و در کنز العباد و شرح اورداد
 حدیث آمده که رسول الله صلی الله علیه و سلم سن صام یوم سبعة و عشرين من صیام

کتبه الله له صیام سترین شهر و هو الیوم الذی هیله فیہ جبرئیل علیه السلام علی محمد صلی الله
 علیه و سلم بالرسالة فیس باید که درین روز البتة صایم باشد و در پیچیده هزار مرتبه ذکر
 ان سابق نیز گذشته و الله الموفق و المحسن و پیشتین و در اورداد اکثر شایخ و در اورداد
 که در روز آخر جمعه ماه رجب شش رکعت به سلام بگزارد بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه
 آیه الکسی یکبار و سوره الکافرون یکبار و سوره اخلاص سه بار و در اورداد و در شمس و مالک
 و مفتاح الجنان و اوده یکصد و شش سلام از حدیث مرفوع نقل نموده اند و هرگز
 بعد از فاتحه آیه الکسی سه بار و قل هو الله احد سه بار فرموده اند و فضل
 این نماز از حدیث گفتم و بعد از هر سلام این دعا را بخواند و ده بار و در اورداد
 اعینت یا عزیز یا احل من کل حلیس و یا اکریم من کل کریم و یا ارحم من کل
 رحیم و یا ارحم من کل رحیم و یا ارحم من کل رحیم و یا ارحم من کل رحیم و یا ارحم من کل رحیم

یا رب لی غیرک یا غیاث المستغیثین و رجا بهم اعننی بفضلک و رحمتک یا ارحم الراحمین
 یا فی عجزی یا فی خیر عافیة و هب لی سن لدنک عذرا یا فی رضاک یا ارحم الراحمین
 یا ارحم الراحمین و جمیع اورداد و در جمیع اورداد و در جمیع اورداد و در جمیع اورداد
 آخر جمعه نیست بلکه روز آخر رجب گفته اند و این دعا را نیز و در آخر زیاده کرده اند اللهم
 انقذنی من غیرک و اقم رجا من غیرک و اقم رجا من غیرک و اقم رجا من غیرک و اقم رجا من غیرک
 غنہ قونی و قهر غنہ علی و لم تمنه الیه رعتی و لم تملک من الی و لم تجر علی سانی ما اعطیت

احد اس الالهین والاخرین من المومنین یغفر لهما الذنوب واین دعا بخیر است
 دیگر است افضل ازین چنانکه شیخ ابن حجر کی در صواعق محرقه بروایت ابن عساکر رضی الله عنه
 می آرد که حضرت معاویه رضی الله عنه بخیر است حضرت امام حسین علیه السلام بهر سال صد هزار درم
 فتوح مقادد داشتند در بعضی از سالها توفیق می یافتند امام را تنگی بسیار حاصل شد امام حسن
 علیه الصلوٰه والسلام میفرمایند که طلب کردم دوات و قلم را تا بنویسم حقیقت حال بمبار و بیابان
 توقف نمودم چندین شب پیغمبر صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدم مرا پرسید صلی الله علیه وسلم
 ای حسن چه حال داری گفتم خیر است و شکایت تاخیر معاویه کردم فرمود صلی الله علیه وسلم
 طلب کرده بودی دوات را تا بنویسی مخلوق مثل خود بنویسی تا یاد دانی ار را در گفتم ای بنویس اللهم
 و فرمود صلی الله علیه وسلم این دعا بخوان اللهم اوفت تا آخر این دعا خواندم سوگند حق سبحان
 و تعالی که یک هفته تمام کرده بودم بتضرع که فرستاد معاویه به روزه کلب و با قصد هزار درم
 پس گفتم الحمد لله الذی لا یشی من ذکره ولا یحب من دعا به یا زید بن سبیر صلی الله علیه وسلم را
 در خواب پرسید چه حالت داری ای حسن گفتم خیر است و حقیقت حال عرض نمودم فرمود
 صلی الله علیه وسلم همچنین است هر که بخالت امید کند و از حقوق قطع نماید صاحب فتوح الاوراد
 میفرماید باید که این دعا همیشه مخصوص بوقت تجدید روزی که گذشت دست دهد بچهار دفعه و فتوح باشد
 طلب نماید و الله الموفق و المستعین یا ارحم الراحمین

ذکر اعمال ماه شعبان باید که شب اول ماه شعبان روزه دارد و چهار رکعت
 طویل الفرائد بخواند که ثواب بسیار است و نیز باید که در روزه رکعت بگزارد و هر رکعت بعد
 از نماز سوره اخلاص پانزده بار بخواند که در او را اکثر مشایخ است و در هر چهارشنبه بعد از
 نفل این نماز فرموده اند بنابر اعمال آن بنده ده هزار تسبیح بنویسند و ده هزار بدی و در هر
 انقضاء و درین شب نمازهای دیگر است بحسب اختصار ترک نموده شد و در محافل الاحادیث
 حدیث می آرد و از علی بن ابی حمزه روایت میکند هر که اول روز از شعبان روزه دارد و هفتاد و سه
 که چهل و سه بار عبادت یک سال نوشته شود و هر که روز دوم روزه دارد و هفتاد و سه بار
 سینه موجب دوزخ باشد بر طرف کرده شود و هر که روز سوم روزه دارد و هفتاد و سه بار

از بلا صوفی نموده شود و از انس روایت میکنند که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم هر که سه روز از اول و سه روز از
از میان سه روز آخر ماه شعبان گذارد ثواب هفتاد و پنج بار گویا هفتاد سال عبادت کرده
و اگر میرد و شعبان دیگر ششصد و سی و دو در احادیث صحاح سته وارد است که پیغمبر صلی الله
علیه و سلم در راه شعبان از راههای دیگر بسیار روزی میگذرانید و در هر روز هفتاد و پنج بار تسبیح را میخواند
و غیره فرموده اند که در راه شعبان هزار بار بخوان لا اله الا الله و لا نعبد الا اياه و لا نعبد الا الله
الدین و لو کره اکثر کون در قنات الجنان آورده از پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر که
عمل نکند که تسبیح حق تعالی در زمانه اعمال او ثواب عبادت هزار سال ثبوت نماید و
گناه هزار سال بخوندد و چون ماه شیب چهاردهم روز قیامت روی او بیاورد از صد لقا
باشد و الله الموفق و المعین و در فضائل اعمال باسناد خود از انس بن مالک روایت
میکند که پیغمبر فرموده صلی الله علیه و سلم در روز جمعه از راه شعبان دو رکعت بخواند و هر روز
بعد از فاتحه آیه الکرسی ده بار ششصد و اندک سلام ده بار ید حق سبحانه و تعالی جزای و شد که
تسبیح چشمی نموده و تسبیح گوشی شنیده و خطبه در دل بشنیده است انشی مختصر
و ذکر در فضیلت شیب برات و اعمال و ادعیه آن بد آنکه شب برات و آن
شب پانزدهم ماه شعبان است بهترین شبهای این ماه است در خلاصه الحقایق
مرفوع از ابی هریره رضی الله عنه که آمد جبرئیل در شب برات و گفت برخیز یا محمد و نماز کن
و دعا کن درین شب پس گفتم که چگونه شب است گفت این شبی است که صد در در
رست کشاده میشود پس می بخشد حق تعالی به جمیع مومنان را اگر ساحر و کاهن مشاغب
و مدمن خمر و مصر بر نا و اکل ربا که بعد از توبه اینها را می بخشد و این شبی بزرگ است بالاتفاق
تا آنکه بعضی مفسران بر آن فرسته اند که همین شب شب قدر است چنانکه در لیل الیوم و لیل
ذکر است و احادیث صحیح حسن در فضایل این شب وارد است و در حدیثی که ترمذی
و ابن ماجه روایت کرده وارد شده که حق سبحانه تعالی در شب پانزدهم شعبان می بخشد
گناه کاران را اکثر از مویهای گوسفندان بی کلب و در حدیث بیقی وارد شده که درین
اعمال و از راق تمام سال مقرر میشود و فضایل اعمال حدیث مرفوع باسناد تخریص روایت

یک که قومه پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر غسل در شب نصف شعبان کند و پوشد پرچم پاک و چهار
 رکعت نماز بگذارد و یک سلام بخواند و هر رکعت بعد از فاتحه قل هو الله احد میست و پنج بار
 بر آید از گناهان چنانچه بر آید موی از آرد و می بر آید روز قیامت سجای که روی او ایمان باشد
 مثل ماه چهارم هم الحدیث در آوراد و اکثر مشایخ صد رکعت نماز در شب مذکور در هر رکعت
 بطراز فاتحه سوره اخلاص ده مرتبه نقل نموده اند و در غنیة الطالبین محبوب ربانست
 شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه فرموده اند و سنی هذه الصلوة صلوة الخیر
 بر کتبات و کان السلف الصالح بصلواتها جماعة یجتنبون لها و فیها فضل کثیر و ثواب جلیل
 روی عن حسن البصری رضی الله عنه انه قال حدثنی ثمالون من اصحاب البقی رضی الله علیه
 انه من صلی هذه الصلوة فی هذه الليلة فطر الله به بین نظرة ترضی له یحل لظفر سبعین ذبابة
 المغفرة انتی و در اجابار علوم و قوت القلوب هم فضل این نماز مذکور است و فی الجواهر النقی
 و من التذکرات اجبار لیالی العشر من شهر رمضان و لیالی العیدین و لیالی عشر ذی الحجة
 و لیلة النصف من شعبان کموردت به الاحادیث و ذکرهای الترقیب و الترهیب مفصلة
 و المراد باجبار الیللة قیامه و طاهرة الاستیعاب و یجوز ان بر ادغالیه انتی پس اقتصرا
 بشایخ کرام نموده این نماز را البته باید خواند اگر چه بعضی از محدثان در احادیث آن طعن
 کرده اند و الله اعلم بالصواب و از جمله اموری که درین شب در کتب شایخ وارد است
 کردن است و چشم و دانه چمن و در روز آن روزه داشتن است و درین شب بار سوره
 بخواند یکبار به نیت طول عمر خود و یکبار به نیت غنا و یکبار بجهت امینی از انبیا
 و ذکر فضیلت ماه رمضان و صوم آن و ادعیه و اوراد آن از علی کرم الله وجهه
 مروی است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم توجه نمیکردند بیدین ایامی جز ماه رمضان مستثنی که بیدین
 میفرمودند اللهم ادفع عنا عینا بالسلامة و الاسلام و الصحة من الاستقام و القسراغ و الاثقال
 و ضیایفه بالیسیر من النوم ذکره ابن الخطا و فضیلت ماه رمضان و روزه آن و احادیث
 صحیح و حسنة القدر واقع است که از بیان مستغنی است بعضی اما همیشه ذکر کرده می شود
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من فام رمضان ایمانا و احتسابا غفر له القدر من ذنوبه

در ماه رمضان

رواه البخاری و مسلم و درین بر روایات مستند آمده که هر شب او در مضایق شش گانه
از دوزخ آزاد میشوند و بر روایتی ده گانه و هر شب بعد از بقره که در شش ماه بود و در شب قدر
بقره که جمیع اسبغ بود و در شب آخر سال که در تمام رمضان بود الهی و فرمود پیغمبر
صلی الله علیه و سلم و سبغ که اول شب ماه رمضان بود و در تخییر از آنخته شوند شبهای این چنین
مستند و بسته میشود در ای دوزخ و گشاده میشود در ای بهشت و ندای میرسد هر شب ای
طلب کننده خوبی بیا که وقت عمل است و ای طلب کننده سعادت بس کن هر شب حق تعالی
آزاد میکند از دوزخ یعنی روزه داران را رواه الترمذی و ابن ماجه و غیرهم و فرمود
پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر شب از دوزخ پس هر که روزه دار باشد در آن روز کسی جل نکند
اگر کسی جل نکند او را دشتنام دهد و بگوید که من روزه دارم سوگند بخدا که اگر روح من
در قبضه قدرت اوست هر آینه بوی بد روزه دار خوشبو تر است نزد حق تعالی از بوی مشک
رواه احمد و النسائی و ترمذی و پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر عمل پس آدم مضاعف میشود از
ده تا هفت صد تا عددی که حق تعالی خواسته است حق تعالی میفرماید که روزه که آن خانه
من است و من جزایران بشم یعنی تقاریر من و عنوان من جزایر روزه است میگردد صیام
شعوت و طعام خود از بهجت من او را دوزخ است فرقی وقت افطار و وقتی وقت نماز
پرو و در کار رواه احمد و النسائی و ابن ماجه و ترمذی و پیغمبر صلی الله علیه و سلم که من استند
که حق تعالی از خوردن ایشان حساب میکند و وقتی که طلالی باشد روزه دار و سحر خیز روزه
و کسی که منتظر قتال است رواه الطبرانی و روزه ماه رمضان یکی از ارکان سه اسلام است
و احادیث درین باب بسیار آمده پس باید که در تمام رمضان اهتمام تمام نماید و در تمام
افطار در روز که صوم نقل بیش از این مذکور شده اما نماز پس اهم نماز و درین ماه نماز
تراویح است و آن بیست و یک است و در تمام در میان فرض و غشا و در تمام نماز
تراویح بیست و یک است و یک ختم قرآن در آن نیز سفت است و چون از نماز تراویح
روزه رمضان که فرض است توفیق یافت پس باید که اهتمام تمام تلاوت قرآن
یعنی هر قدر که قرآن خواند شریف بخواند و در روز و شب تمام او صدقه فضی الله

در ماه رمضان شصت و یک ختم میزند و در تراویح دیک ختم و شب و یک ختم در روز دایمی است
 یکی است و از جمله خرق عادات که احکام است که مثل آن لعل آمد اما هر چند که از حدیث
 شمار و باید که در بین ماه مبارک زبان را از کذب و غیبت و شتم و دیگر معاصی باز دارد که در حدیث
 احادیث وارد شده که کذب و غیبت مفید صوم است و باید که سوخورد که سفید است
 احادیث درین باب بتاکید آمده اگر چه یک خرم باشد و اتباع سنت را فضیلت دانند و اینهم
 چیز می که در پنجاه است اعتکاف است که آنهم موکده است پس باید که از دست نهد و پیغمبر
 فرمود صلی الله علیه و سلم هر که ده روز اعتکاف نشیند در رمضان باشد او را اجر برابر با روح
 و در عمر و راه ابو البیهقی فی شعبه الایمان البیرونی فی الکبیر نحوه و در حدیث آمده که هر یک روز اعتکاف
 نشیند محض حجت حق تعالی گرداند حق سبحانه و تعالی در میان او و در میان و در رخ سحر
 که سافت آنها و در ترا باشد از مسافت مشرق و مغرب ر و راه البیرونی فی الکبیر و البیهقی
 و الحاکم مختصر او قال صحیح الاسناد و در شکاة الصایح و غیره حدیث وارد است که پیغمبر صلی
 علیه و سلم تاریخ نبیت و یکم ماه رمضان نماز صبح خوانده و داخل محل اعتکاف می شدند
 و در و غایت البیرونی و غیره گفت که داخل شود قبل از غروب یعنی شب بیست و یکم قال و
 باز ابو الصیح و باقی احکام اعتکاف و رفته مقرر است از اینجا معلوم کنند چون حق جل و علا
 بنده را توفیق دهد بر روز ماه رمضان که آن فرض است و بنابر تراویح و ختم قرآن در آن که
 سنت موکده است و با اعتکاف در عشره اخیره آن که آنهم سنت است و اشتغال بتلاوت
 قرآن در نهار آن و حفظ لسان از مالا یعنی بس است او را این قدر عبادت و حجت
 بنوافل دیگر نیست سوای نوافل یومی و لیلی که پیش ازین ذکر یافتند و صاحب فتوح الاوار
 در هر شب و هر روز آن نوافل آورده و بعد ازین مختصر آنرا ترک داده و اگر کسی اخذ اعتبار
 توفیق دهد در اصل کتاب فتوح الاوار و به پیشند و جعل کرده و الله الموفق و المصلح
 اگر شب قدر و فضیلت آن بدانکه شب قدر خاصه این است و سور که انا انزلنا و
 فضیلت این شب نازل شده و در حدیث وارد شده هر که قیام شب مذکور کند حق تعالی
 بخشش گناه را تقدیم او را بر راه البخاری و مسلم و گناه تا آخر او را بر راه النسائی و احمد

و بخاری و مسلم

و استاء الاول حج والثاني من علل اختلاف منود که چه قدر قیام معتبر است جامع کسان
گفته اند و ظاهر آنست که اکثر شب می باید لان لا اکثر علم الكل چنانکه در فقه مقرر است کما
فتوح الاوراد و علما در شب قدر اختلاف بسیار است و مذمب اهل سنت آنست که شب
قدر باقی است الی یوم القیامة و اشیاء و من لا اله الا الله و فی السنة کما در روایت
مصحح از امام اعظم آنست که در تمام رمضان باید است و روایت از امامین یعنی از امام
ابی یوسف و امام محمد آنست که شب بیست و نهم است و این مختار اکثر شیوخ معتقد است
اما آنکه گفته اند که ختم درین شب کردن سحیح است چنانکه در فرائد الروایة و غیره مذکور است
و مختار امام مالک و امام احمد قبل و سفیان ثوری و غیره هم آنست که در عشرة آخره
رمضان و آنرا است و این یک روایت امام شافعی و روایت صحیح امام شافعی آنست که شب
بیست و یکم است و مختار خویش الثقلین رضی الله تعالی عنهما بیست و نهم است و معتقد است و معتقد است
این قول را عادیث کثیر باید که درین شب تمامها بیدار باشد و درین شب کلامی که
الا الله بسیار گوید و باید که این دعا نیز بسیار گوید اللهم اک عفو عمنی و عفا عمنی
در حدیث صحیح است که خواب سالوات بنی امیة صلی الله علیه و سلم نایب صدیقه را رضی الله عنهما
فرمودند که درین شب این کلمات گویند و باید که درین شب تلاوت قرآن نیز بسیار کنند
کذا جاز فی الحدیث

فکر ماه شوال و ادعیه و اوراد آن باید که شب عید الفطر را احیاء نماید و عمل الیوم
واللیلة از ابو امامه رضی الله تعالی عنده روایت میکند مرقوعا و موقوفه و من الی الله و ار
موقوفه قال من قام لیلة الیمین و استجاب بانتم بموت قبل ان یومت الله و فی الاوراد
ابن ماجه و الثانی الامام الشافعی و البیهقی و این شب از جمله آن شبهاست که دعا و
استجاب است رواد الامام اشافعی و اوراد شیخ ابی عبد الله بن مکه و است که در شب
بجست طول عمر بین الغائبین و در کعبه گیاره و در اول بعد از فاتحه الایمن قال اللهم
ان الشاکس قد جمعوا لک تا و الله ذو فضل عظیم و در دوم بعد فاتحه و اما ان لا تنوکل علی
و قد بر اناس سبلنا و لنصبرن علی ان ذنبنا و علی اننا علی توکل المؤمنون بعد از سلام بخوانند

بگوید می باشد و کنی مع الله لمن دعی و لم یس در روز الله منشی من یقیم الله حق سبحان الله الذی لم یزل لا
 یزال حق تعالی عمره با توفیق بدید انتشار الله تعالی و درین شب ده رکعت نماز بگذارد
 بعد از فاتحه قل هو الله احد و مرتبه بخواند در رکوع و سجود تسبیح معاد گفته سبحان الله
 و الحمد لله ولا اله الا الله و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ده بار بگوید و بعد از تسبیح
 حاجت خواهد حاجتش بر آید انتشار الله تعالی

فکر روز عید الفطر آنچه از احکام عید الفطر در فقه مذکور است در اینجا بنویسد اما آنچه
 در احادیث از فضل این روز مذکور شده آنرا بیان نمایم ازین عباس رضی الله عنهما
 مروی است که گفته سید الايام العیدان و الجمعة و از و سید بن مینه مروی است مرفوعا
 که حق تعالی هشتاد و روز عید فطر پدید آرد و جبرئیل را بوحی برگزید و کل را کیفیت
 غسل آموخت و درخت طوبی را بدست خود نشان داد و کلاما فظ ابو موسی المذنی و فضل این
 بسیار است بحسب اختصار بدین قدر اکتفا نمود * * *

فکر احکامی که مشترک است در میان دو عید اول غسل است
 و دوم استعمال طیب سوم لبس ثیاب احسن که در ملک او باشد چهارم افطار بخورما
 کردن قبل از خروج از ته تا مغت و اگر خراب هم نرسد بهر چه میسر شود افطار کند و بعد از آن
 عید الفطر از تسبیحانی که در آن است پنج چشم پوشیدن از دیدن نامحرم چشم سپاه
 بر حقن در حدیث آمده ارب رسول الله صلی الله علیه و سلم فی عید و لا جنازة قطروا
 الشافعی و ان کان له عذر و کان منزله بعد افرکب لایاس به و کرم در فقه آمده است
 که شیوخ سوار شوند و جوانان پیاده روند و تسبیح مخالفت و طریق یعنی وقت بازگشتن
 از راه دیگر بیاید که چنین بود عمل بنیامبر صلی الله علیه و سلم چنانچه در بخاری و غیره وارد
 است و تسبیح است و این دعا بخواند یا سمیع یا قیوم لا اله الا انت بر متک تسبیح گفت
 شائسته که دلائل شافعی از طرفه بنین رواه الطبرانی و البیہقی از ابی بن عیسی این دعا

سبحان الله ان کان حضرت فی هذا الجمع اعد لطرت الیه فالطرا لیتابه و ان کان
 العید آخر عید من آجالنا فاعف عننا و ان کان بدینیا و بین عید آخر فدنیا فیتعاف عننا

بگوید

الطبرانی بسند حسن و قویہ کیوں ولادت آید و این شخص روزہ با اتفاق علمای سنی است
 لکن نزد امام اعظم ابوحنیفہ رضی اللہ عنہ تفریق ان عجیب است و نزد امام شافعی رضی اللہ
 عنہ تابع احباب است لہذا فی الحدیث من صام سترہ بعد الفطر مثلاً بقیۃ الحدیث رواہ الطبرانی
 ذکر در منازہ شوال و رمضان احوال از انس بن مالک رضی اللہ عنہ
 روایت میکنند کہ فرمود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ در ماہ شوال دو روزہ رکعت نماز
 گذارد در شب یاد روز و در ہر رکعت بعد از فاتحہ اقلص یک مرتبہ بخواند بعد از شترخ کاغذ
 بنقاد یا بخواند و استغفر اللہ و التوب الیہ بنقاد یا بگوید سوگند بخدا کی مرا برستی بخلق
 فرستادہ است چشمہای حکمت از دل او جاری شود ہر زبان و گنہاں او بخشیدہ شود
 و تضرع او او اگر داناست حقے مختصرا +

ذکر ماہ ذی القعدہ در جو اہر خمر مذکور است کہ ہم ماہ ذی القعدہ
 دو رکعت بگذارد و در ہر رکعت بعد از فاتحہ سورہ مزمل بخواند و بعد از سلام سورہ یس بخواند
 ذکر ماہ ذی الحجۃ فصل عشر و ذی الحجۃ در احوال صبح آمدہ و در عمل الیوم و اللیلۃ
 میگویند کہ ذہب لیسر من العلماء الی الفضیلۃ علی عشر رمضان لا فتنا صیوم عمر
 و الفخر و ذہب المحققون الی ان لیالی العشر الآخر من رمضان لا شتمار علی
 لیلۃ القدر فضل من لیالی ہذا العشر و ایامہ افضل من ایامہ لا شتمار علی عرقہ و آخر تہجدی
 بمصلہ و در بیان فضیلت این عشرہ آمدہ کہ توبۃ آدم علیہ السلام درین عشرہ قبول شد ہر کہ
 از عاصیان توبہ کند قبول شود توبہ او بفضلہ و منہ و در نتیجہ اعمال از ابوہریرہ رضی اللہ

عنہ می آرد ما سن ایام احب الی اللہ ان یتعبد لہ فیما من عشر ذی الحجۃ لتقبل صیام کل الیوم
 منها بصیام ستہ و قیام کل لیلۃ لقیام لیلۃ القدر رواہ الترمذی و ابن ماجہ پس باید کہ در
 صوم این عشرہ یعنی نہ روز استہام نماید در عمل الیوم و اللیلۃ از انس رضی اللہ عنہ روایت
 میکنند کہ بود در زمان آنسر و صلی اللہ علیہ وسلم کہ می گفتند صحابہ رضی اللہ عنہ ہر روز ازین
 عشرہ بر ایام ہزار روز است و روز عرقہ برابرہ ہزار روز است و روز عرقہ برابرہ ہزار
 روز است یعنی در فضیلت رواہ البیہقی و ابوالشیخ الاصفہانی و از ابن عباس رضی اللہ

[illegible]

رواه ابن حبان فی مجرئه فی الحدیث ما سن یوم اکثر علیها سن النار سن یوم عرقه رواه البیهقی
 برنی روایت ماری الشیطان یوما فیہ اصغر ولا احقر ولا اعظم منه فی یوم عرقه موزونک لمایری
 فیہ تنزل الرحمۃ و تجاوز البکر من الذلوب العظام الحدیث رواه مالک و از ابن عمر رضی اللہ
 عنہما روایت است کہ فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وقتی کہ شود آخر روز از یوم عرقه
 باقی نماند یک کس کہ در دل او مقدار جنبه خردل از ایمان باشد مگر مغفور میشود ابن عمر
 گفت یا رسول اللہ ایل عرقه خامه فرمود صلی اللہ علیہ وسلم بل المسلمین عامه رواه الطبرانی
 فی الکبیر و نحوه فی جمع الجوامع و در فضیلة الطالبین باسناده آورده اند کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ
 وسلم عشتیہ عرقه دعا کرد مدام است خود را بمغفرت حق تناسل قبول کرد مگر مظلوم ملک بعد
 عرض نمودند کہ ای پروردگار تو قادری کہ مظلوم را ثواب از خود بدی و مظلوم را بخشی آن شب
 سوخت شد وقت صبح بعد از دعا و روز قفوحی رسید قد غفرت لکم پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
 بسم کرد و اصحاب پروردگار رسول اللہ و پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم شیطان چون مغفرت دید
 و او یلہ گفت و خاک بر سر کرد انتی و از ابن عمر رضی اللہ عنہما مروی است کہ فرمود
 پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم من صام یوم عرقه غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر رواه الحافظ
 ابوسعید و در تنقیح الاحمال وارد است کہ فرمود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم صوم یوم عرقه کفایت
 الف سئو رواه البیهقی فی الشعب و در حدیث وارد است کہ انفصل الدعا و دعا یوم عرقه
 و افضل اقلت انا و النبیین قبله لا آله الا الله و حده لا شریک له الملك و له الحمد و هو
 کل شئ قدیر رواه مالک و الشریفی منہما پس باید کہ این کلمه را درین روز بسیار گوید و اگر
 صبح یوم عرقه تا آخر ایام تشریق تکبیر واجب است بر مذہب مختار متاخرین چنانکہ در فقه
 مذکور است و اما تعریف بغیر مسنده پس مختلف فیہ است و فی اکثر متون الحنفی و المالکی
 قلمین شتی و اختلافی منہما فقال فی الکافی عن ابی حنیفہ انہ لیس بکتاب و انما موعود
 احدی الناس من فعل با زوقیہ القیاقیل یحب ذلک لانه تشبیه باہل الطاعنہ فیکون
 لهم قواہم و الظاہر من کتب المتاخرین کاین الہام و البحر الرائق ان معناه الکراۃ
 و بالجماع یشاء عظام علی الخصوص بزرگان سہروردیہ و راوی صلوٰۃ تعریف و ادعیه

مصحف

آن مبالغہ تمام دارند و در اوراد نقلی دارند و در اصول فقر مقرر است اذ اوارا لا یزید
ستہ و بدوۃ غالباً طاقی حرکہ فکرہ فی الجسد الریق و غیرہ پس باید کہ نماز نامی کہ از حدیث
سے آرد تنها بگذارد استغنی * *

ذکر نماز تعریف و طریقہ آن و طریقہ صلوة تعریف علی ما ذکرہ فی اوراد المشایخ و غیرہ
فی الجواهر الجلالیۃ امنیت قال فیما من عمدة العباد و ملاحدة الزیاد الشیخ عسیر الدین ابو
الحسین السمرودی عن انس ابن مالک رضی اللہ عنہ قال قال رسول صلی اللہ علیہ وسلم
ما من عبد یکشف راسه فاصفا شتم الحاج و یصلی صلوة التعریف فی یوم عرفۃ بین صلوة الظهر

الغمر ست رکعات یقر فی الاولی الفاتحہ ثلاث مرات و سورة الانبیاء مرة و فی الثانیۃ
الفاتحہ ثلاث مرات و سورة الحج مرة و فی الرابع رکعات یقر بعد الفاتحہ سورة الانعام تسعین مرة و یقر
بعد الفاتحہ و بعد العزات الاولی اللہ لک انیزہ شیطانی اعان علی نفسه و علی البیت جمیع احوال الشیطان یا یا
و قد است سئل فی جمیع السنۃ و حفظا لنفسه و اہلہ و دینہ و آخرتہ و دنیاہ و بے صلوة الحج لمن لا

یستطیع الیہ سبیلاً و اما الادعیۃ المذكورۃ فی الجواهر الجلالیۃ و غیرہ من اوراد المشایخ کثیرۃ
فتمتاروی عن علی ابن ابی طالب رضی اللہ عنہ قال اکثر ما دعی الیہ بنی صلی اللہ علیہ وسلم

عشیتہ عرفۃ فی الموقف اللہ لک ملوکی و نسکی و محیای و مہاتی لک یا رب تبرانی اللہم انی اعوذ
بک من عذاب القبر و شتات الامر اللہم انی اسألك من غیر ما یجسر بہ الریح رواہ العزیزی و فی
روایتہ رضی اللہ عنہ اکثر دعاء رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عشیتہ عرفۃ لا ااک الا اللہ و مدہ لافتر

لہ لہ الملك و لہ الحمد و یو علی کل شئ قدیر اللہم اغفر لہ ذنبی و یسر لی امری و یسج لی صدق
اللہم انی اعوذ بک من وساوس الصدور و من شتات الامر و من عذاب القبر اللہم انی اعوذ

بک من شرا یلج فی اللیل و من شرا یلج فی النہار و من شرا یمیب بہ الریاح و شرا یوقد الدہر استغنی
این ہر دو حدیث در عشیتہ الطالبین غوث اعظم رضی اللہ عنہ باسانید خود آورده اند *

ذکر فضیلت شب عید انصحبہ شب عید انصحبہ از شبہائی است کہ دعا دران قبول
است رواہ الشافعی و در جمیع الجوامع از معاذ بن جبل مروی است کہ فرمود صلی اللہ علیہ وسلم

من احیا الیاسی لے الاربع و حببت لہ الجنة لیلة الترویۃ و لیلة عرفۃ و لیلة النحر و لیلة القضا

رواہ ابن عساکر و سابق ذکر ان گذشت *

و ذکر یوم عید الفصحی افضل ایام عند اللہ تعالیٰ بعد یوم عرفہ روز عید الفصحی است کما نص علیہ اصحاب الامام الشافعی رضی اللہ عنہ و افضل حبسہ کہ درین روز کرده شود اخیر است و ثواب انبیه در احادیث صحیحہ مذکور است کہ بر اول قطرہ دم جمیع گناہان بخشیدہ شود و باقی احکام عید تفصیل و ذکر عید نظر گذشت *

و ذکر نماز و اوجوبه خمس را و نحوه در حدیث مرثوع آمده صدر رکعت و شب آخر یا روز آخر را و نحوه بگذارد و در رکعت بعد از فاتحہ اخلاص ده بار حق تعالیٰ عطا فرماید و در رکعت یکی از لقاوی و یکی از دونق و قضا کند و اورا صد حاجت دنیا و نبیاء از آسمان و بنا کند حق تعالیٰ بر اسی او مکانی در فردوس از یا قوت سنخ و ندا آید از آسمان کہ اسی فلان کناہ ما تقدم تو بخشیدہ شد انتہی مختصر او باید کہ در روز آخر سال تجدد تو بہ کند و اجتناب در عمل خیر نماید و روزه دار و خیاں کہ در ذکر محرم گذشت و مرثوعی است ہر کہ آخر روز ذی الحجہ گوید اللہم ما عملت من عمل بہتہ بکنتہ

ما نیتنی عنہ و لم ترضہ و نسیتہ و لم تنسہ و علمت اعنی بقدر تک علی عقوبتہ و و دعوتی الی التوبۃ بعد حراتی علیک استغفرک منہ فاغفر لہ یا غفور و ما عملت فیما من عمل ترضاہ و وعدتہ علیہا الثواب فقیلہ منی و لا تقطع رجائی بخشد حق تعالیٰ مرا و را ہر کناہ کہ در میان او و حق تعالیٰ باشد وقتی کہ نادم باشد بر کردہ خویش بگوید شیطان یا ویلاہ مشقت کردم تمام سال و ہدم ساخت این دعا کنندہ تمام مشقت ہار در یک عمت
رواہ الشیخ ابو جعفر عسکری محمد النسخی روح المستقیم

بر اسی جمیع مطالب دینی و دنیوی باید ہر روزہ بعد از اول پنجواں اشارت اللہ تعالیٰ مطالب خود رسد و حاجتش روا کرد و بر کس فقر و جہالت و نیاز و صنعت و مرض و مجردی و مسافرت بسیار خوب است و برای روزہ ہر روزی چپ عورت بندد و اگر چہار صد بار بخواند رویت پیغمبر صلعم یابد و بپشت رود بسم اللہ الرحمن الرحیم یا ربانی یا شہاد یا جنائی یا مرادی یا معافی یا دوائی یا شفا لے یا کھائی کفہی یا غفور اغفر لہ خطیہ معینون

یا اقدس ته ابریا من سده بار بر جنتک یا ارحم الراحمین ہر کہ صبح و شام سہ بار قل ہو اللہ وسبحہ و صلوات
خواہد خدا تعالیٰ اور از جمیع آفات نگاہدار و بآید کہ وقت فرو شدن آفتاب بگوید احمود
بجملات اقدس التامات من سده اخلق در آن شب تا صبح از فضل آئے گزندی بوی سده
محتاج باید کہ این را بخواند بجمع مرادات بسده از فضل حق تعالیٰ بعد از نماز باید اصداد
یا معز و پیشین صد بار یا عظیم و دیگر صد بار یا فتاح و شام صد بار یا غلط و غفتر صد بار
یا و اب باید کہ ہر روزہ بخواند انشاء اللہ تعالیٰ گاہے محتاج کسی نگردد حبیبی اللہ الت
من المرئیین حبیبی اللہ الخالق من المخلوقین حبیبی اللہ الرزاق من المرزوقین حبیبی اللہ
الذی لا اله الا هو عابد تو کلمات سورہ العرش عظیم و علی اللہ علی خیر خلقہ محمد و آلہ و صحابہ
و ما بخواند بایر خوب است آگهی قلنی محبوب و محفل مغلوب و ہوائی غالب و طاعتی محفل
و عیشی کثیر و اسانے مقر بدایوب غایت جلیقی یا تمام العیوب یا ستار العیوب یا غفر
ذنوبی کلما یا غفار یا غفار و علی اللہ علیہ و علی آلہ و صحابہ جمیع حکم جنتک یا ارحم الراحمین از عظیم
علیہ السلام مرویست کہ حضرت امیر المؤمنین فرمودند ہر ستریدہ و اندوہناکی و حسرت
خزنی و مغمومی و مسروقی و محروقی و خالف از سلطانی کہ بخواند حق تعالیٰ حاجت او
رواگرداند و فرمود بنسب اللہ الرحمن الرحیم یا عباد من لا عماولہ و یا ذر من لا
ذر لہ و یا سندن لا سندن و یا عز من لا عز لہ و یا عیاش من لا غیاش لہ و یا کریم العفو
و یا بین لیلہ و یا عظیم الرجاء و یا عفو الضعفاء و یا منتقد الغرقی و یا منجی الملکی یا منجی یا
منعم یا مفصل انت الذی سجد لک سواد اللیل و نور النہار و نور القمر و شعاع الشمس
و دوسے من الماء و ضیف الشجر یا اللہ یا اللہ صمدک لا شریک لک صل علی محمد و آل محمد
و اعمل سہ کذا کذا باید کہ بعد از نماز باید او یک مرتبہ بخواند و پر خود و مددچندان فستخ و کشتار
دولت و در کار او خداید کند کہ و خیر تحریر بنیاد نسیم اللہ الرحمن الرحیم یا تمام العیوب یا
یا غافر الذنوب یا ستار العیوب یا کاشف الکروب یا سقلب یا سنور القلوب یا طیب
القلوب سہا نک یا لا اله الا انت یا ذو الجلال والا کرام یا الجلال والاکرام از او
شیخ اشعور در روزہ و شب بخواند انشاء اللہ تعالیٰ در بہشت رود انشدان لا اله الا انت

و محمد و الاشراف و الامهات محمد بن عبد الله و رسول الله و ان عيسى بن عبد الله و ابن اسحق و محمد
 و انبيا با اسماء مریم و روح الله و ان الخیر حق و ان النار حق و ان الساعه حق و ان النبوت
 حق باید که این را در عقب هر نماز سه مرتبه بخواند در حالت دین و دنیا در هر حال که در ماند
 رحمت خدا را انجام یابد و بسیار خوب است و از آن خلاصه یابد و عطار او یابد بسم الله
 الرحمن الرحیم صبی الله الهادی لذی بنی صبی الله المیهی لدنیای صبی الله الکافی
 لما اجهنی صبی الله السدید لمن کادنی بسو صبی الله الرحیم عند الموت صبی الله الوکیل
 عند المسئله صبی الله الکرم عند الحساب صبی الله اللطیف عند المیزان صبی الله
 العزیز القادر عند العراط صبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظيم
 باید که این را بسیار گوید انشاء الله تعالی اعمال او بیشتر قبول حق ارسته گردد و بتقابل
 انک انت السميع العليم باید که این را بسیار بخواند در همه احوال صابر باشد و قدش و کار را
 تمامت ماند و دشمنان بروی ظفر نباید ریختن و تسبیح علیها صیر و ثبت اقداسنا و الفرائض علی القوم
 الکافرین باید که این را بسیار خواند انشاء الله تعالی با دوستان حق جمع شود و ربنا انک
 جامع الناس لیوم لا ریب فیہ ان الله لا یخلف الوعد باید که این را بسیار خواند انشاء الله
 تعالی پنج عرصت قیامت نه بیند ربنا انما وعدتنا علی رسک ولا تخزننا یوم القیمه انک لا
 تخلف الوعد و حق تعالی بر عتقای خود مخصوص گرداند انشاء الله تعالی باید که این را
 بسیار خواند انشاء الله تعالی در دنیا و آخرت و در غرض و در دنیا و آخرت
 نیز و بسیار خوب است ربنا انما فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار
 باید که این را در یاد دارد و شبانه نگاه بخواند حق تعالی از زوال ایمان نگذارد و بسم الله الرحمن الرحیم
 اللهم انی اعوذ بک من ان یشک بک شیء و انا اعلم و استغفرک لما لا اعلم انک انت
 علام الغیوب باید که این را بسیار خواند نور ایمان در دل او کامل شود انشاء الله تعالی
 ربنا انکم علینا نور اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر باید که این را بسیار خواند از سلب ایمان
 این شود و رحمت حق تعالی شمار او گردد و در دنیا لا ترغ قلوبنا بعد از بدقتنا و حب لنا من
 انک رحمہ انک انت الوهاب یقیم علیہ اسلام فرمود باید که این را بخواند و در دنیا و آخرت

۱۶۴

حق تعالیٰ دل اور انبورا ایمان مزین گردانہ و ایمان پروردگار تبارک و تعالیٰ کسب یا خوشبخت
 بسم الله الرحمن الرحيم اللهم انت ربی لا اله الا انت علام الغیوب و ما عندک رازا علی قلوبک
 و در کمال استقامت و اخلاص و کمال من شکر و صفت و احوال و کمال من شکر علی و احوال و کمال من شکر
 چنانچه لا یغفر الذنوب الا انت باید که این را بخواند تنگی معاش برود و فسخ رزق برایش آید و یاد اتم
 الحمد و الثناء یا ذا الجلال و الاکرام الجواد و العلی یا ذی الوفاء و العرش المجید تعالیٰ سبایر رحمت
 باید که این آیت را پیوسته بخواند و جمیع بلاها در امان حق تعالیٰ بن و بایمان باشد و طقائی
 چون و چگونه مشرف شود آمین اسے الله تعالیٰ الامور رسول علیه اسلام فرمود باید
 کہ این آیت را با دوشبانه نگاه بخواند تا کار برادر شود و فقر و فاقه دور گردد و بسم الله الرحمن الرحيم
 توکلنت علی الله الذی لا یوت و قل الحمد لله الذی لم یخذ و لکین لا شریک فی الملک
 و لم یکن له و لکن الذل و کبر و کبریا باید کہ سورہ کافرون در وقت طلوع آفتاب کہ در آغاز
 طلوع باشد و بار بخواند هر حاجتی کہ خواهد زد و بر آید بقصر الہی انشاء الله تعالیٰ پیغمبر صلی
 فرمود باید کہ پیوسته بخواند از همه بلیات محفوظ ماند و همه حاجات برآید و از حق تعالیٰ عفو و غفران
 بخواند و این دعا را و او شیخ اشپوخ مذکور است بسیار خوب است اللهم انی اسالک الخیر
 و الحافیة و المعافات فی الدنیا و الاخرة چنانچه انحضرت وقت حرب میخواندند جلد کا قرآن میگرفتند
 رسول صلعم و صیت یا میر المومنین کرد کہ این را بخواند و بر خود دین و یا بخود وارد در عصمت و حفظ
 حق تعالیٰ پند و همیشه از جمیع بلاها و آفات و امراض و از شر شیطان و غرق شدن و سوزن
 و کید کافران و از کرمکاران و حد ماسدان نجات یابد بسم الله الرحمن الرحيم اللهم
 اسالک بحق لا اله الا الله محمد الرسول الله و اسالک بحق ہذہ الاسماء و الفرقان العظیم و اسالک
 بحق ہذہ الکلمات و التفسیر البین اسالک بحق ہذہ الملائک و جملة العرش و الکر و بین و اسالک
 بحق جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و در و ایمل و اسالک بحق خاتم النبیین اسالک
 بحق خاتم سلیمان بن داود و علیہا اسلام و اسالک بحق آدم صفی الله و افرح حبیب الله
 و ابرہیم خلیل الله و موسیٰ کلیم الله و عیسیٰ روح الله و محمد رسول الله و الله تعالیٰ
 علی امره و لکن اکثر الناس لا یعلمون قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابرہیم و ارا و جہ

اینها جلالت اسم الاقصی باقیمه السحران است سیلان الله لا یصلح عمل المقصدین بزرگوار
 یا ارحم الراحمین باید که این را بخواند مرزیده شود و از آفتابک این بخداید که درین سوار شدن
 بخواند سبحان الذی عز وجل لا و اما کتله سقرین و اما الی ربنا المتقلبون رسول علیه السلام
 فرمود که گوید لا اله الا الله ولا حول ولا قوة الا بالله و هرگز نگویند که اگر این بنده
 در آن روز یا در آن شب یا در آن مقصد پیروز شد یا نماند آن او را بیاورد رسول علیه السلام
 فرمود یا علی هر که هر روز نیت و یکبار گوید اللهم بارک لی فی الموت خدای عزوجل باوی
 در عقبی حساب کند آنچه داده است او را بیاورد این استغفار صد بار گوید بسیار ثواب است
 یا رب اغفر لی و تب علی انک انت التواب الوهم و باید که هر روز صد بار این استغفار گوید بسیار
 خوب است و باز گوید لبیوی حضرت غزاة نماید و مغفرت و عفو خواهد استغفر الله و التوب الیه
 و این استغفار بعد از نماز خواند بسیار خوب است بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انت ربی لا اله الا انت
 انت خلقنی و انا عبدک و انا علی عهدک و وعدک ما استطعت و اعوذ بک من شدة الهم
 و اوج الوب و کب المعصیة علی و اوج الی ذنبی فاعف عنی فانه لا یغفر الذنوب الا انت امیر المؤمنین
 علی فرمود که این استغفار بخواند بسیار خوب است باید که هر روز بخواند بسم الله الرحمن الرحیم
 لا اله الا انت سبحانک و بحمدک رب انی ظلمت نفسی فاعف عنی فانت خیر الغفار
 لا اله الا انت سبحانک و بحمدک رب علمت سوء و ظلمت نفسی فاعف عنی فانت خیر الغفار
 الرحمن لا اله الا انت سبحانک و بحمدک رب علمت سوء و ظلمت نفسی فاعف عنی فانت خیر الغفار
 و این استغفار را بعد از نماز سه مرتبه بخواند خوب است اللهم انی استغفرک من کل ذنب
 او بجهت عمدا او خطا میرا او علاته و التوب الیه من الذنب الذی اعلم و من الذنب الذی
 لا اعلم انک انت اللام الغیوب بیان خواص اسماء حق تعالی الله باید که در عقب
 نماز نود و شصت بار گوید جل مخلوقات او را دوست دارند و محبتش نمایند و هر چه از حق تعالی
 طلبد بیاورد و دشمنان هر بان گردند یا رحیم باید که هر روز نود بار گوید از خلق بی نیاز گردد
 و در عقبی هر روز یکبار یا عزیز باید که دائم بخواند در میان مردم عزیز و با دوست و صمیم
 شود و چیل و یکبار بخواند یا ارحم باید که در شبها بسیار گوید بسیار ثواب است یا فتاح

بعد از نماز صبح بگوید و هر دو دست بر سینه بند و بقا و بار بگوید دل روشن و نورانی شود
و همه مهم بروی آسان گردد و بسیار بهتر است یا با سلا باید که هر عود دست بردارد و ده بار
بگوید و بر روی فرود آرد همیشه خوشدل و شادمان باشد و از غم و پریشانی بیرون آید و از
گمان نهشته باشد و در روزی حاصل شود یا سحر باید که بعد از نماز شام دو شب یا شب جمعه
صد و چهارده بار بگوید حق تعالی او را در میان مردم عزیز و مکرم گرداند و بغیر از خدا هیچ کس را
از کسی خونی نباشد الغفور باید که حبه آمرزشش هر روز صد بار بخواند یا علی باید که بسیار
گوید و بدان خداوست نماید بلند قدر و تو نگردد و اگر در غربت گوید بشهر خود باز آید باید
باید که بعد نماز صبح نود بار بخواند صاحب عزت و آبرو گردد و یار قریب باید که بوقت بار بار
هر چیز که بخواند حق تعالی آنرا از جمله آفات امین گرداند یا باعث باید که در وقت نوم سیم
خوش بر سینه بند و صد و یک نوبت بگوید دلش زنده و نورانی گردد و هرگز دلش نبرد
یا وکیل هر که از باد و آتش ترسد این سیم بسیار بگوید و چون منفلوان در سحرگاه مخصوص
و خشوع شصت و شش مرتبه بگوید و بر ظالم خوشش و با کائنات ظالم را زوال برسد
یا یحیی باید که هر روز بوقت یا بگوید بسیار خوب است یا قیوم باید که در دو سحر سازد
و مطالبات دینی و دنیوی بر آید و مشکلات کلی و جزو سے کفایت گردد انتشار اشرار و کفر
یا عفو باید که بسیار گوید حق تعالی گناهان او را بکرم و عفو خود بپامزد و یا تاجع باید که سحر
بسیار گوید از آفات امین گردد یا با سلا باید که بر شنب صد بار بگوید بعد از پنج نوبت
خسردن و زیارت نه بصلوات و صل او منقطع نشود و نام او به نیکی یافنی ماند یا مقته باید که
در دو سحر سازد از غفلت نجات یابد و دلش بیدار بناید که بسیار بگوید قل الله اکبر یا
را هر روز پنج بار بخواند از همه بلیات و از شر همه مردمان محفوظ گردد و حق سبحانه تعالی
یا معص یا نزل یا سمیع یا بصیر یا حیا یا قادر یا قاهر یا قهار یا قیوم یا قیوم یا قیوم یا قیوم یا قیوم
بخواند لا اله الا الله من السمار الی الارض لا اله الا الله من الارض الی السماء
لا اله الا الله محمد رسول الله بترتیب زبان بدگویان و نماز ان و ماسد
بر خوشی تن تمام خداکے عزوجل *

و اگر کیست بماند استغراق کند در آن ماه سپرد و اگر یک روز بخاند در آن سال نمید و اگر
 استغراق نکند حیات او بسیار شود و اگر کسی خواهد که خدا تعالی را در خواب ببیند در ماه چپ و نه
 دارد و هر روز این عاجزانه است و هفتم ماه مذکور حضرت یاری تعالی را در خواب خواهد دید و اگر کسی
 خواهد که حضرت محمد مصطفی صلعم را در خواب ببیند باید که در ماه شعبان هر روز بی نماند یک مرتبه این عاجزانه
 و اگر خواندن نداند با خود نگاه دارد و غسل کرده روزه داشته باشد و بر جای پاک و خوب بنشیند
 و گل و خوشبو و عطر و عنبر بخود دارد و این هفت قفل را بر سر خود نگاه دارد تا شب سبست و هفتم
 ماه مذکور حضرت محمد صلعم را در خواب ببیند و اگر خواهد که فرشتگان و عجايب قدرت خدا تعالی
 را ببیند باید که در ماه رمضان المبارک این هفت قفل را آغاز نماید و بی نماند بخواند و یا بخود دارد
 غسل کند و جامه پاک دارد تا عجايبات قدرت ببیند که گاهی ندیده و نشنیده باشد و اگر خواهد
 که پریان را حاضر کند محمد علی عاقلی قاسم فازی آزموده اند غسل کند و جامه پاک پوشد
 و بر جایگاه خوب و پاک نشیند و تا حدی که خود منحل بلیسد و بمالد و جامه را در گلاب تر کند
 و بخود بسوزد و عطر و خوشبو و مشک و کافور بر او بخورد و اگر در خواب بسیار منحل بر زمین بیفتد
 و خود در میان بنشیند و گل گلاب و غیره و یک سبوی شربت نزد خود دارد و یک پیراهن بگفتنوار
 بردست راست خود دارد و سپاری بردست چپ بگیرد و این هفت قفل را با آواز بلند
 بخواند یک بوزنه سرخ بر گوشت سفید سیاه سوار پیدا شده اند دست راست کن برگ بستاند و یک
 عورت بر پشت آهوسوار شده بیاید و آن سبوی شربت بنوشد و تبر دهد باید که در محل
 سپر خود را قوی دارد و ترس نکند بعد از این هیچ ترس نخواهد داشت چند آنکه لشکر پریان گروه
 گروه بیایند و بعد از این بادشاه پریان بیاید و هر دو دست بسته با داب تمام پیش او
 ایستاده شود و بگوید که مطلب شما چیست که مرا طلبید اشته دختر خود به شما میدهم
 و یار خود شمار اید هم تماشا نمایم و یا کنیز کنان خود شمار اید هم زنهار آنچه اوشان خوب بگویند
 و بدین هرگز اقبال نکند و نطلبید و همین سخن گوید که آنچه لطف و شفقت شماست آن
 بکنید این سخن بادشاه را خوش آید و بگوید که مطلب شما حاصل خواهد شد بعد بادشاه بر
 و از رفیق او هم در خوان مشغول باشد و یک ساعت فرصت گیرد و چون تمام شود باز

در شروع کند تا به بنید که چهل و چهار پری دختر او شاه پری کی لباس زرین و عسل
و یا قوت پوشیده اگر است و خوشبو مانیده از پیش باد شاه نزدی آید و بگویند هر چه میخوا
بخواند ما بر تو باشیم و تو آن تو کنیم و هر جا که بداری باشیم و خدمت شایسته تو کنیم و تو همین هفت
قفل را بخوانی تا کسی سخن نگوی آچار صد و هشتاد و باد شاه پری پهلوی تو خواندند و بدست
خود میداد و در آن بد میزد و بخور اند و بگویند که باد شاه مار بر تو فرستاده و من تو را که بدید
هست تا آنچه فرمائی آن کنیم و هر جا که بداری باشیم و آزار گویند که اگر رخصت دهی پیش باد شاه
روکم و در آن شده بیایم بگویند نیکو باشد و ایشان رخصت دهد و برود و فی الحال بیایند
و این در عمارت خواند با شای و موقوف کنی بعده پیران پریان مر پریان را خواند گفت که فی الحال
دوای شود و بر وید که حاجت شما از نر بخاند و در عمارت هفت قفل را بجهت برادران شما بخواند
در ایشان مکان و کینزک بدیند و ایشان با چهل هزار پریان دیگر خوب و خوشبوی الییده
هم بنیاد خدمت کنند و در پائی افتد و بگویند که فرمان بروایم آنچه بگوئی بران را کنیم
و هر جا که بداری نباشیم و این کینزگان را بر وقت که خوشش آید غرض خود حاصل کند اما
این دختر باد شاه که همین باشد ایشانرا نوبت کند و شب از ماه سوم روز از ماه یازدهم
و ششم و شب چهاردهم از ماه و بعد از یازدهم برایشان بروند و در روز از ماه یازدهم
و کینزک هر وقتی که خوشش آید برود و هیچ زیان نکند و دیگر خواننده و دارند این هفت قفل
در میان مردم غزین باشد و در بهشت رود و عذاب پل صراط و میزان و حساب جمله هوکما
قیامت بروی آسان شود و خاصیت این هفت قفل بسیار است این قدر از شرح
توت القلوب بر آورده شد و بعضی از مودن اند شک نباید آورد و بر این قدر اختصاص افتاد
تا خواننده و نویسنده را ملال نگیرد و و الله اعلم بالصواب

و هجای هفت قفل الی اینجا شروع شد و قفل اول امنیت بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله مجربا و مرسیا ان ربی لغفور ارحیم اعوذ بالله من عذاب الله بسم الله
الی امر الله ان الحكم الا بالله بسم الله امنیت بالله و ما تو فیق الا بالله بسم الله آمنا بالله
و محمد رسول الله بسم الله تو کلت علی الله و لا حول و لا قوة الا بالله العلی اعظم بسم الله

الملک الحق المبین بسم اللہ المعنی بسم اللہ المعنی بسم اللہ الشافی بسم اللہ الکافی بسم اللہ
الوافی بسم اللہ خیر الاسماء بسم اللہ رب الارض و رب السماء و هو السميع العليم بسم اللہ الذی لا یغیر
مع اسمه شیء فی الارض و لا فی السماء و هو السميع العليم لا اله الا اللہ الملک الحق المبین -
فضل دوم بسم اللہ الرحمن الرحیم بسم اللہ الذی لیس کمثلہ شیء و هو الفتاح العليم
لا اله الا اللہ الکبیر الغری لیس کمثلہ شیء و هو السميع العليم القدیر لا اله الا اللہ الحکیم الخبیر
الذی لیس کمثلہ شیء و هو اللطیف الخبیر لا اله الا اللہ الغنی العزیز الذی لیس کمثلہ شیء
و هو الولی الحمید لا اله الا اللہ العزیز الوهاب الذی لیس کمثلہ شیء و هو العزیز الجبار
لا اله الا اللہ العزیز الغفار لا اله الا اللہ وحده لا شریک له الملک و له المجد یحیی و یمیت
و هو حی لا یموت ابد ابد ابد و هو علی کل شیء قدير و علی اللہ علی خیر خلقه محمد و آلہ

و اصحابہ اجمعین

فضل سوم بسم اللہ الرحمن الرحیم لا اله الا اللہ الملک الحق المبین الذی لیس کمثلہ
شیء و هو السميع البصیر لا اله الا اللہ الملک الحق المبین الذی لیس کمثلہ شیء و هو الخلاق
العليم لا اله الا اللہ الملک الحق المبین الذی لیس کمثلہ شیء و هو الفتاح العليم لا اله الا اللہ
الملک الحق المبین الذی لیس کمثلہ شیء و هو الخبیر لا اله الا اللہ الملک الحق المبین
الذی لیس کمثلہ شیء و هو السميع العليم

فضل چہارم بسم اللہ الرحمن الرحیم لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
استغفر اللہ ان اللہ لا یغفر اجر محسنین لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
استغفر اللہ ان اللہ لا یغفر القوم الظالمین لا اله الا انت لا تدعی القوم و انما سقیمین
لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین لا اله الا انت انی اخاف اللہ رب العالمین
ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین و علی اللہ علی خیر خلقه محمد

و آلہ و اصحابہ اجمعین

فضل پنجم بسم اللہ الرحمن الرحیم سبحان اللہ و محمد و استغفر اللہ ربی من کل ذنب
و اتوب الیہ سبحان اللہ الحکیم و محمد و استغفر اللہ ربی من کل ذنب و اتوب الیہ سبحان اللہ

١٨٧
 مستطاع شرح ادب اودعيه
 القديم وجمده استغفر الله ربى منك كل ذنب واكتب اليه سبحانه العدا الكريم وجمده استغفر الله ربى
 منك كل ذنب واكتب اليه اللهم صل على محمد ربا اخك الملو ان وتجاوب لا نيران ودا صاحب
 الفقدان وعلى آل محمد اللهم صل على محمد عبدك ووليك ورسولك النبي الامى وعلى آل محمد
 وعلى كل لك وبنى اللهم صل على محمد وبارك وسلم كما صليت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم انك صليته
 فقل شتمت بسم الله الرحمن الرحيم استغفر الله ان الله بكل شئ شديد استغفر الله ان الله
 بكل شئ بصير استغفر الله ان الله على كل شئ عليم استغفر الله ان الله عليم كريم استغفر الله ان
 عزيز رحيم استغفر الله ان الله لطيف خبير استغفر الله ان الله قواب الرحيم استغفر الله ان الله
 يغفر الذنوب
 جميعا انه هو الغفور الرحيم

قفل مفتوح بمصر المد الرحمن الرحيم سبحانه المد عدد ما سجد المسجون ابدا
 اضعا فاضعا غفة الى يوم القيامة ولا اله الا الله عدد ما باله المسلمون ابدا
 اضعا فاضعا غفة الى يوم القيامة والامر عدد ما كبره المكبرون ابدا
 اضعا فاضعا غفة الى يوم القيامة والامر عدد ما عظمه العظماء
 ابدا اضعا فاضعا غفة الى يوم القيامة وصلى الله على خير خلقه محمد
 وآله واصحابه اجمعين وسلم

فکر و عاقلی حکماست هر چه بد آنکه این خرد مشهور است بدعاسه عکاسه و اسناد و تفسیر
فصایل آن بحیرت خرم نیاید و مسطولات و رین باب نوشته اند و حاصل آنها آن باز میگردد که عمل
این و بیچ هفتاد محبوب است که کیفیت عمل بر آنست که پیش از طلوع آفتاب وضو سازد و دو رکعت
نما گزارد و چون سلام باز دهد بگوید و یکبار این خرد را بخواند و بعد از آن مراد خود و خواهی الهی بگوید
پیوندد و در اسناد این دعا چنان وارد است که هر روز پیش از طلوع آفتاب یکبار و بعد نماز
خفتن یکبار این خرد را بخواند و بر خود متذکر امان و ضمان حق سبحانه تعالی باشد و از مرشدان
و خوف دزد و دشمن هیچ اوراد نریاید و البته بر او خود رسد و دعا می نیست بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم یا کثیر النعمال و یا وایم الوصال و یا حسن الفعال اللهم ان وصل الشک فی ایمانی

بسم الله اعلم به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما صلح شأني بفضلك فرائية
 من غيرك ولم اعلم به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان دخل الكفر في اسلامي
 بك ولم اعلم به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان دخل المحب والكبير واليراء
 والسمعة في عملي ولم اعلم به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان جري الكذب
 والغيبة على لساني ولم اعلم به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان دخل الخسران
 والربوسة في صدري ولم اعلم به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان دخل التشبب
 في معرفتي اياك ولم اعلم به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان دخل النفاق
 في معرفتي من ذنوب الصغار والكبائر ولم اعلم به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم
 من سور ولم اعلم به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما اداوت لي خير فلم اشكر ولم اعلم
 به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما قدرت علي من امر فلم ارضه ولم اعلم به
 ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما انعمت علي فغضيت علي فثبت عنه
 واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم اني من نعمتك فقلت من شكرك ولم اعلم به ثبت
 عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما مننت به علي من الحسني فلم اشكر ولم اعلم به
 ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما ضيت من عيالي فلم ارضهم ولم اعلم به ثبت عنه واقول
 لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما اوجبت علي من النظر فيك فاعلمت عنه ولم اعلم به ثبت
 عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما حضرت الي في رجاك ولم اعلم به ثبت عنه واقول
 لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما اعتدنا علي سؤلك في اشدنا ولم اعلم به ثبت عنه واقول
 لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان استغفرت من غيرك في النوايب ولم اعلم به ثبت عنه واقول
 لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان طال لساني في السؤال من غيرك ولم اعلم به ثبت عنه واقول
 لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان زلت قدمي في السؤال من غيرك ولم اعلم به ثبت عنه
 واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما حصلت شأني بفضلك فرائية من غيرك ولم اعلم به
 ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان كنت كبت اسمي في ديوان اسعاده فلما
 الحمد ولك اشكر وان كنت كبت اسمي في ديوان اسقاة فاج بكرك وثبتة في ديوان اسعاده

بہار فانی کتابک بحاشہ اشارہ و قیمت و عندہ ام الکتاب یامی یا قیوم یا لا الہ الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجب لادعئیاہ من الغم و کذلک غنی المؤمنین و علی البدر علی خیر خلقہ محمد و آلہ و اصحابہ جمیع الطہرین الظاہرین برکتک یا رحم الراحمین فقط بیان او را دو وظائف ختم کرد از پنجاد کار دیگر شروع کردہ ام برای فائدہ مجلہ عوام و خواص ذکر امام جعفر علیہ الرحمۃ آن سلطان مہر و کرم آن بہر برسان محبت نبوی آن سیوہ دل انبیاء و آن جگر گوشہ اولیا و آن ناقد علی و آن وارث نبوی ابو جعفر صادق رضی اللہ عنہ کہ منصف و سلیقہ بخدا و شیخ و وزیر گفت بر صدوق را بنا کرد کہ قتل رسانم و وزیر گفت کسی کہ در گوشہ التفتہ و از دنیا کنارہ اختیار کردہ و از زمین بیچ کس نمیب جوہ قصد کشتن او توان کرد گفت البتہ او را بجا و منصور و علما مان را فرمان برد کہ بر وزیر صادق را حاضر سازید و گفت چون صادق بیاید من کلاہ از پر دارم شمار حال او را بشید نقاست کہ او ہر شب ہم ہزار بار درود گفتی آگاہ خفہ نگہ ہر آن ایام زنی را نگاہ کردہ بود و سہ شب این در دراز و فوت شد مرد بود و در بیس نام پیغمبر اعلیٰ علیہ السلام در خواب دید میفرماید کہ بختیار کاکی را اسلام برسان و بگو ہر شب تحفہ کہ بر من میفرستادی سہ شب است کہ ز سیدہ است نقاست کہ در خانہ شیخ علی سگری صحبت بود و خواجہ در اینجا حاضر بود و این شیخ علی درویشی بود از اقارب خواجہ بزرگ معین الدین حسن بخری ہمسایہ خواجہ قطب الدین قراوہم در حوالی مقام خواجہ بہت قوال این بیت شیخ احمد جام را قدس سرہ بر خواند **کشتگان خنجر تسلیم را بد** ہر زمان از غیب جان دیگر است بہ خواجہ را این بیت در گرفت چار شبانہ روز در بخت بود و برین بیت ذوق داشت شب پنجم رحلت فرمود میر حسن دہلوی دہ غزلی درین مین گفتہ است و اشارت باین قصہ کردہ **لطمہ جان برین یک بیت داوہ است آن بزرگ بہ آری** این گوہر ز کان دیگر است **کشتگان خنجر تسلیم را بد** ہر زمان از غیب جان دیگر است **ہ** و کان ذلک لیلة الرابع عشر من ربيع الاول سنة ثمان و ثمانین و ستائسہ و این سال فوت سلطان شمس الدین التمش است انا را اللہ برمانہ چار دہم ماہ شعبان سنہ مذکور در دلیل العارفین مینویسید در مسجد جامع اجیر دولت پایوس حاصل شد و برویشان دعوہ بران اہل حق و مریدانی کہ بودند بخدمت حاضر بودند سخن در حکایت ملک الموت بود و در

فرستاد مقصود و آنکه جامی نادریں شهر این طور کہ کل بر شیر الیتاوه است نخواهد بود و گاہ
از حسن لطافت این ادبیران بماندند و ستقاد و طبع کرامات او کشند و وی رحمة اللہ علیہ
از اعلیای شاکر است و قول رب بلبل کہ در نشان غامیل خود فرموده است
و اتیناه فی الدنیا حسنة و انه فی الاخرة لمن الصالحین در حق او صادق است و
لغضبی از مشایخ وقت را در باب فقر و غنا با وی گفت و کوئی واقع بود فرمودی کہ دنیا
تجما ہای قدر دارد و قل متاع الدنیا قليل و معلوم است کہ ازان چقدر پیش بابا شد
و گاہی فرمودے کہ محبت ما کسی را فرزند کہ افسون آید نماند و فرمودی کہ غمایل خسارہ
حال ما است آورده اند کہ میان او و شیخ فرید الدین قدس سرہ ہمدلی عظیم بود و سالہا
یا ہم بودند و چہین نیز گویند کہ ہر غالیہ دیگر اند و قتی از خدمت شیخ فرید الدین غمی رسانیدہ
بودند کہ موافق مجلس شیخ فرید الدین بود و معذرت این سخن شیخ بہ والدین شیخ فرید الدین
رقع نوشت و یک سخن این بود کہ میان ما و شما عشق بازی است جواب این معذرت شیخ
فرید الدین نوشت کہ میان ما و شما عشق بازی نیست نقل است از شیخ نظام الدین لیا
قدس سرہ کہ فرمود شیخ فرید الدین را افطار کم بودی اگر چہ تب آمدی و ما قصد کردے
و شیخ بہار الدین ذکر یا قدس سرہ را صوم کمتر بودی اطاعت و عبادت بسیار بودی
و این آیت فرو خواند یا ایہا الرسل کلون من طبیات او عملوا صائما و فرمود او از آنها بود
کہ این آیت در حق او درست و آید و شیخ محمد تورخیش در سلسلہ الذہب و ذکر او نوشتہ است
بہا و الدین ذکر یا اللہ ما فی قدس سرہ کان رئیس الاولیاء و یلہ و مہد و نیر و کان علما بعلوم
الظاہر و الاحوال و المقامات من الکاشفات و المشاہدات مرثیہ منشعب منہ کثیر من الاولیاء
کہ فی الارشاد و ہدایۃ الناس من الکفر الی الایمان و من المعصیۃ الی الطاعت و من النقصان
الی الروحانیۃ شان گہر و در جمع الاخبار میگوید و فی وصایا الشیخ بہا و الحق والدین الواجب
علی العیدان بعبادت الصالح و الاطاعت و ذلک بقی لا غبار و محو الاشغاص فی العباد
و الاذکار و لا یسئل علیہ تحمین الاحوال و محاسنہ النفسی الا اقوال و الافعال فلا
یقول و لا یفعل الا عند الضرورة و یقیم کل قول و فعل الا التجر و الی اللہ و الاستعاذہ لیزقہ

الله عز و جل خیر اعلی و الیقینا قال فی رسالیه لبعض المریدین علیکم برب و ام ان ذکر و بال ذکر لعل
 الطایب الی الحیة و الحیة بال الله یحق کل و منرفا و تحقیق الحیة کان الذکر ذکر مع مشاهدة الذکر
 و هذا هو الذکر اکثر الموعود به التلاح فی قوله تقاسی و اذکر الله کثیر لعلکم تعلمون و اینسا
 فی بعض رسالیه لبعض المریدین این نصیحت را بنیان استماع افتاد که شیخ اشعوف شایب
 ابو عبد الله عمر بن محمد السمرودی رضی الله عنه با شیخ خود شیخ + + +
 ضیار الدین ابوالنجیب عبدالقادر رضی الله عنه در حرم کعبه بو شیخ ابوالنجیب
 بر سر وقت خود بود و فقر علیه السلام در آمد شیخ بد و التفات نکرد و ساعتی بایستاد باز گشت
 چون خود را از آمد آنگاه بخت او شیخ شهاب الدین را بستانی بود و پرسید که شیخ چگونه بود
 که نبی از انبیاء علیهم السلام بزیارت شما آمد و شما هیچ التفات بدو نکردید شیخ در و سه
 نگریست و روی شیخ کرد و گفت و یکا تو چه دانی که حضرت آمد و باز رفت باز آمد اما
 این وقت که باز حق بود اگر بر فتنی باز نیامدی و نداشت آن تا قیامت باندی ممدان بودند
 که فقر علیه السلام در آمد شیخ بر خواست و استقبال کرد و تواضع نمود و نرجو میامن بر کاهتم
 سن الکریم پس مرید را یاد که مراقب و شمنه روزگار خود باشد و هر چه خبر از حق است از دل
 و ور کثر و صحبت خلق بر خود حصر ام گرداند و با ذکر حق مواظبت گیرد و اگر او را با ذکر حق نیست
 نبود و از صحبت خدا متعلق بوی نیاید و الیقینا فی بعض رسالیه لبعض المریدین سلاسه
 اجمعی فانت الطعام و سلاسه الزوج فی ترک الآثام و سلاسه الدین فی الصلوة علی
 محمد فیر الانام صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم تو فی رحمة الله سابع صفر من جمادی الثانی و ثانی
 سید نور الدین مبارک غزنوی رحمة الله علیه غلیفه شیخ شهاب الدین سمرودی مقتدر شیخ نظام
 و علی بود و در زمان سلطان شمس الدین ادرامیر و علی سگفتند در فوائد القوادمی نوید روزی در روز
 شیخ نظام الدین ابوالموید حکایت فرمودند که وقتی اساک باران شد او را لازم گرفتند که دست
 باران بکن بجز سر سبز بر آمد و در باران بخواند بعد از آن روی با آسمان کرد و گفت یا الله اگر تو
 باران نفرستی من پیش هیچ آبادانی نباشیم این بگفت و سر و آمد حق تعالی باران فرستاد
 بعد از آن سید قطب الدین رحمة الله علیه با او ملاقی شد و این سخن باو گفت که ما را اعتقاد حق تو

را میست و میباید که ترا بحق تعالی نیازی تمام است اما این نقطه هر چه گفتی اگر توانی
 فهم شستی من پیش و هیچ آبادانی نباشم شیخ نظام الدین ابوالموید گفت که من سید استم
 که باران خواهد فرستاد و نگاه گفتیم سید قطب الدین گفت از کجا سید هستی گفت وقتی مرا سید
 نور الدین مبارک غزنوی رحمة الله علیه در پیش سلطان شمس الدین برای زبردست
 نشینی ترا می رفت بود من سختی گفته بودم که او کوفته شده بود و درین چه مراد عارف باران
 فرمود برود و ایستادن رستم و گفته بود من کوفته اگر با من تو اشتی کنی من دعا باران
 بخوانم و اگر اشتی کنی خوانم خواند از روفه او آواز برآمد که با تو اشتی کردم تو بر دعا
 بخوان از شیخ نصیر الدین محمود قدس سره منقول است که فرمود بزرگی بود و شیخ محی
 ایل شد ز می گفتند می سید مبارک غزنوی نعمت از او یافته بود بعد از آن سرود که در آن
 یازگانه بود از مریدان ایشان خیر است شیخ آمد و گفت که در خانه من سپری متولد شد
 نیده زاده شما است نعمتی بهره کین شیخ فرمود نیکو باشد چون من فریاد نماز یا مادر بگذرم
 سید را بسیار و از جانب راستی من بر آری و در نظر من داری همان روز سید مبارک
 غزنوی متولد شده بود رسید مبارک در آن محاسن حاضر بود این حدیث می شنید با خود گفت
 من نیز سپردم را بسیارم و در نظر شیخ در آرم چون وقت نماز یا مادر شد و یازگان را درنگ
 شدید رسید مبارک کمتر پرناسته بود مؤذن بگیر گفت شیخ نماز تمام کرد دید رسید مبارک
 غزنوی از جانب راستی شیخ درآمد و رسید مبارک را در نظر شیخ داشت شیخ در وی
 نظر کرد این نعمتهای از آن یک نظر بود بعد از آن یازگان درآمد شیخ گفت نعمت سید زاده را
 نصیب شد بود وقتی در غزنی هستم شاهد خلق بر شیخ محی ایل شری آمدند و گفتند عجا
 بکن تا باران بار و شیخ این سخن شنید و از خانه بیرون آمد و خلق و بنال شیخ و باغی پیش آمد
 شیخ در باغ رفت و باغبان در زیر درختی ففته شیخ او را بیدار کرد و گفت درختان خشک میشوند
 بر خیزد و درختان را آب ده باغبان جواب داد باغ من و درختان من را آتزمان که
 حاجت آب دادن خواهد بود و خواهم داد شیخ باغبان را گفت پس این خلق را منع کنی
 که دنبال من گرفتار آیند گان خدا و زمین خدا آتزمان که حضرت عزت خواهد خواست باران

خواہد فرستاد این سخن گفت و باز نشست عقب آن چندان باران بارید که نهایت بیود

مقبورہ سید مبارک جانب شرقی دوش شمس مشهور بہت * *

شیخ حمید الدین صدونی السید الناکوری السوائی لقب او سلطان
التارکین است و کنیت او ابو احمد از اعظم خلفاء خواجہ بزرگ
معین الحق والدین است

در تجرید و تفرید قدمی راجح داشت وی از زندگان خاص حضرت مولی غرامہ است بہت
عالی او از دنیا و عقبی برتر است و نظر التفات او جز بر آنچه و رای شخص نمائے است نمی
اورا شانی عالم است و در تقوی و مسکنی رفیع در بیان قواعد طریقت و وی از اولاد سید
زید است کہ از عشر شبرہ است رضی اللہ عنہم وی از منقادین مشایخ شہداء است چون لی
یافتہ وی گفتہ است کہ اول مولودی کہ بعد از شیخ دلی در خانہ سلیمان قدیم از زمان
خواجہ معین الدین و الحق تا اوایل وقت شیخ نظام الدین باقی بود بحال کہ ملاقات میان
ایشان نیز واقع شدہ باشد و اندر اعظم و شیخ نظام الدین قدس سرہ کلمات او را از تہنیت
او انتخاب نمودہ بخط خود نوشتہ بود صاحب میرالادبیا آنرا از خط سلطان و شلخ نقل
کرده است نقل است کہ روزی خواجہ معین الدین را وقت خوش بود فرمود پس
ہرچہ خواہد گو خواہ کہ ابواب اجابت متفتح است کی دنیا بخو است و دیگری غیبی رو
بجانب شیخ حمید الدین کرد کہ تو می خواهی کرد کہ در دنیا و عقبی معزز و کرم باش گفت بندہ را ہمتی نہ
خواست مولی است معالی بعد از ان روی جانب خواجہ قطب الدین آورد و ہمین کلمہ را فرمودہ فر

کرد کہ بندہ را اختیار می نیست ہرچہ حکم شود اختیار شما است خواجہ بعد از ان فرمود التارک الدینا و القار
عن العقبی سلطان التارکین حمید الدین الصدونی از ان روز او را سلطان التارکین لقب یافت
کہ او را در سوالی کہ موصی است از مواضع ناگواریکی و ولتا بہ زمین اجمالی بود کہ ہم بہت مبارک
خود آن زمین را می کاوید و تخم میرخت و قوت فرزندان از ان می ساخت و قات او بہت
ربیع الاخر سنہ ثلث و سبعین و ستائید و مرقد او در ناگو راست و قدس اندر سید
و او را با شیخ الاسلام ہا والدین ذکر کرد قدس سرہ در باب فقر و فقرات و کلمات بسیار

و مضمون یکی از آنست که باطلای شایخ بمقتضی نعوس و اما دیت و نیا و مطاع آن مانع
و موصول بحضرت مولی است سبحانه قلعه چون شنیده میشود که بعضی از مشایخ عصر حاضر وافر
از آن دارند و یا وجود آن خوارق و کرامات نیز از ایشان ظاهر میشود این سکیں را درین باب
حیرت زیاده میشود اگر ایشان لطف فرموده ازین اشکال که گشتاید عین غایت باشد
و در مکتوب دیگر می نویسد که مضمون آن نیست که این حقیر لکاتب بنی خجست شیخ ببا و الدین
عرض داشت کرد و از اشکالی که این سکیں داشت از خجستش التماس جواب نمودند
ایشان بسبب از اسباب جواب آن نبوده اند اگر نوشته نشانی نبود این حقیر بدرگاه محبت
تقرع کرد و زاری نمود که مشکل بنده خود را آسان کند و ازین مقصود نشانی پیدا نمود
جیب الدعوات دعا بنده را قبول کرد و چنان نمود که ارباب شریعت که طالبان
ثواب اند و از برای تحصیل ثواب اکتساب فرات و میرات از صلاه و قریات بکند ازین
حقائق تقوی و دقائق نفس و هو که ارباب طریقت در یابند محبوب باشند همچنین ارباب
از اسرار قرب و انوار تجلی ذاتی که مخصوص طالبان موصی است و پیش ایشان هر چه مساوی
ذرات حق است اگر چه کشف و مشاهده باشد حجاب ذات بود محبوب و معذور باشند پس هر که
هر چه با و حق است در مانده است بحقیقت محبوب هر چند که او نداند که محبوب است
و مکتوبی دیگر بجاناب شیخ فرید الدین گنج شکر دارد و در آنجا نوشته است
قلی لولیم المستغنون بذكری فاما تم من قربی فیحکو اقلید و لیکو کثیر اولو لیم المستغنون
بقری ما فاسم من البنی لیکو اولو لیم المستغنون بالبنی ما فاسم منی را لقطعت
اروهم اولو القصدیات و مکتوبات بسیار است و اشعار نیز دارد و اشهر تصنیفات اصول طریقه
است و در آنجا میفرماید مردان راه که روی ایشان بدرگاه است طایفه از منب آنکه
در کلام مجید آمده است الذین اصطفینا من عبادنا ثم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق
بالخیرات سعد و راند و شکور و فانیانند سعد و ران کیانند آنها که بعد از ایمان باطن
و اقرار بهم با توبه و غیرت حاضر نیانند و اگر آیند و برانند و آسبند آیند و از خطاب عوا
ناض باشند و مقتصدان کیانند آنها که ایمان بهم عنان آیند بقرار هم رکات و قاتیان

کتابخانه آستان قدس

کیا خند آنها که خطاب السبب بر یکم بیا و دارند جواب اینکه قلوبی خراسوشن نگرده اند و این بهمان
 پیش از دعوت حکم خطاب از سبب و جواب لم یزلی اجابت کرده اند و درایت کار بطلب
 نهایت اسرار برآمده از اینها بسیار بودند که پوشیده رفته اند و کسی نام ایشان ندانسته است
 و نشان ایشان نشناخته و تاملی نیست در آنکه نشناخته اند تعریف خواهد که محمد رسول الله صلی
 علیه و آله و سلم نشناخته و گرفته نام و نشان ایشان کسی ندانستی و نشناختی یکی از ایشان بود که
 صدیق بود که پیش از دعوت بطلب رسالت برآمد و مورد خود را دو اطلب کرد و یکی از ایشان
 امیر المؤمنین علی مرتضی بود که پیش از بلوغ مستعد قبول دعوت گشت و یکی از ایشان
 اویس قرنی بود اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله تعریف نکردی نام او از هیچ دیوانی بر نمی
 نیامدی و نشان او هیچ و قریبی نسبت نکردندی زهی کمشت که در حضرت عزت داشته
 که در دنیا چیزی نهد و از دنیا چیزی بر نداشت از او آمد و شاد و برفت و یکی از ایشان
 سلمان فارسی است رضی الله عنه که پیش از دعوت و طلب هدایت پیوسته و صدق عهد
 یشاق از خود بجوید از بخار رفته ایم که قاتیان گناهند آنها اند که چون معلوم شان شد که خداوند
 شان تقاضای موجود است که قنابر و زردانیست طالب فانی شدند که آنرا وجود نیست
 و قدم در راه عدم نهادند و سواران راه بیا و دادند و تحفه نامیدی اگر چه بخوانند نشیت
 بخوانند و در راه فنا و حید و فرید چون الهت بمانند نه روی و جوشان بماند و نه رای
 فنا در عین فنا باقی شدند و هر که در فنا باقی شود این معنی بقای بد خوانند ازین روی است
 که در و نشان گویند که ملک ما را زوال نیست یعنی ملک تا دریشی است و دریشی امر سلبی است
 نه ایجابی احباب را سلب رواست اما سلب سلب روانیست و این سر نیست غاصف بقیم
 دشوار است و اعتقاد نگاه میداد که صد و راجع را رفتورالاسرار خرمیه که سموره مخزون
 او مستور ماند و هر خرمیه که خراب بود مخزون او بر سر آب بود و نیز سیفر باید چنین یا نراید
 یا سقط شود اگر سقط شود در ملک موقوف ماند اگر بر آید زنده راید و یا مرده و اگر مرده
 راید چون او کسی بود که به مرگ طبیعی مرده باشد کامل مرده باشد و یا ناقص اگر ناقص
 مرده باشد مربع اوید و زنج باشد علی قدر نقصان و اگر کامل مرده باشد یا بزرگ اعتبار

۱۹۴

فصل ششم در اجتهاد و ظاهر مرده باشد اگر برگ اجتهاد ظاهر مرده باشد مردی که با او معاشرت کند سداش
مقامات چنان باشد و اگر برگ اجتهاد باطن مرده باشد همان او تا بعد خود که سداش
از آنجا بوده باشد نزد هیچ جائز نیست و نیز میگوید که بعضی ارباب تحقیق چنین میگویند که حق
سجاده تعالی طلب باید کرد و بعضی میگویند که طلب نشاید کرد و این تا تو به هیچ کدام از این دو
قول را باطل ندانی و هر دو را حق شناسی و این تا در نظر تو ضد نیاید و برخلاف یکدیگر که
رو حکم بدهند و میگویند که آن زمان آید که از یک جهت باشد آنکه گوید که طلب باید کرد یعنی اگر طلب
کنی تعطیل بود و آنکه گوید طلب نشاید کرد یعنی اگر طلب کنی تشبیه بود و این لائق دروغ و حق
نیاید پس چه باید کرد آنکه طلب چون شبتهان کنی و ترک طلب چون معطلان کنی یعنی طلب
کنی و طلب فرنگداری که او در حقیقت نیست تا در آن حرکت کنی و در مکانی نیست تا آن مکان
لازم گیری آینده نیست تا بدعا و زاری تجوایی و در نیت تا نزدیک او شوی کم شد نیست
تا تقدش کنی زمانی نیست تا منتظر زمان باشی مکانی نیست تا لازم مکان کردی نهیمه
نهی طلب است و حق است پس اثبات کلام است آنکه نفی خود و نفی اوصاف خود کنی
از جمله صفات بشریت گذاره کنی و از جمله صفات ملکیت گذاره کنی و از کل اشتباه خود و غیره
پا چنانکه او عالمی و تقدس پس گشته شیء است طلب توفیق گشته شیء شود و این پنج طلب
است و هر که خواهد تا عکس درست نماید و روی آئینه صاف نکند و محال طلیت باشد و هر که
طلب حق میکند و روی دل از اوصاف بشریت صاف نکند و محال مے جوید و هر که راه سوال
رود و لوح سینہ از نقوش پاک کند و پیوسته می پدید طلب آن نیست که
اهیات او کنی طلب آنست که خود را محو کنی طلب آن نیست که بد و مازی طلب آنست که
وجود خود را در بازی طلب آن نیست که آنرا بجویی طلب آنست که ترک خود مکوئی و آئینه صاف
کن چون آئینه صاف شد عکس ضروری الوجود است نظم راه رو باید که در ره راست رود
والگاہ در ان راه چهره راست رود و کچ رو که بود بگوشت راست نشود و کچ آن باشد
که بر سر خواست رود و نیز میفرماید اول مرتبه از مراتب راه علم است علم یا اینکه بی علم
عمل درست نباید دوم مرتبه مراتب طریقت عمل است که بی عمل نیست و سوم مرتبه نباشد

مستقیم مرتبہ از مراتب در گاہ نیست است نیست صحیح باید کہ پیست نیست صحیح عمل فرمایند نباید
چهارم مرتبہ صدق است صدق بیاید کیلی صدق عشق روی نماید پنجم مرتبہ عشق بیاید
کہ بہ عشق توجه درست نباید ششم مرتبہ توجه بیاید کہ بہ توجه سلوک راہ نشاید ششم
مرتبہ سلوک بیاید کہ بی سلوک در پیشگاہ گذارد ششم مرتبہ پیشگاہ کشادہ باید تا مقصود رسد
نماید اول مرتبہ سلوک چیست آنکہ از کونین سیر انجا مقصود چیست آنکہ توانائی کل شیئی کم
الادبہ ہستم امروز بر خود بخوانی نظم ششم کار نیست و رای علم روانزایش * در بند گم
سیاش کاروان را باش * دل بہت مقام گاہ بگذار و بیا * جان منزل آفرست و بیا
را باش * رکبہ در پیش تو توادہ اند ہم یار یک و ہم دراز و ترا عمری دادہ اند ہم تار یک
و ہم کوتاہ درین عمر کوتاہ ترا مر کرده اند بر فتن این راہ دراز و شب دنیا اگر چہ تاریک است
کہ الدنیا کلما تالمہ درین تاریکی ابر تو ما چہ سبے را سلالع عنایت طالع کردہ اند کہ فلق خلق

فی الظلمۃ نیم ریش غلیم من نور شد نور انصوات و الارض و اشرف الارض بنور رہا
بر خیزد شتاب و این ایام را غنیمت دان این عمر کوتاہ کہ ترا دادہ اند گذشتہ انکار و خود
رایکی از مردمان بشمار و اگر نہ مرده مرنی میدان پیوستہ این بیت بر دل بخوان بیت
جانی است ہر آئینہ خواہد رفتن * اندر غیم عشق تو رود او بے تر * اما خواہد بر بستر
غفلت در خواب بی فکر و خوش نغمہ است و نمیدانند کہ دعوی محبت کہ کردہ است و ہر کہ خود
محبت کند و چون شب در آید و محبوب خود بخسید نام او در دفتر کذابان بنویسند کذب من
ادعی محبتی شمر اذ جن علیہ اللیل نام عنی سوال چون مردم بید و جان او از کالبد ب
شود پیل خویش راجع شود یا نہ جواب راجع آن بود کہ در زندگی کہ آنرا جہات طبیعی خوانند
مجمع دورانشناس و حجابہا را بداند و عوالم و علاق معلوم کند و عشق آن عالم در وی پدید
آید و شوق مرآت آمد کند تا حجابہا را بداند و عوالم و علاق قطع کند و روی از موجودات
بگرداند و روی بوجہ آرد و حق بر مقامے فیانکہ شرط آنست بگذارد و از اجزای ہر مقامے
کہ بد و مفصل بہت سہران مقام بگذارد و ہر گ حقیقی پیش از مرگ طبیعی بید و چون چنان
برند و چنین بید و اصل خویش باز گردد و پیل را مساز شود سوال دنیا چیست جواب

کل ما دون الله و هو دایم بر آن دون حق است و نیاست نفس دون است و هر چه
 بنفس تو نزدیک است دنیا است امروز دنیا بنفس تو نزدیک است فردا آخرت دنیا است
 فردا است ازین معنی گفته اند بلیت امروز و پیر میرسد فردا و پیر چارگی بود تو فردا
 فردا آسنا و صد قنا خطاب خواهد کرد و لقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرة یعنی چون آن تو که
 همان این بود از اول حیدر اختیار نکردی بختیاری باید تا این اختیار توان کرد که دنیا خانه نفس
 است و اسباب آلت خرب او و او در خانه خویش با قوت باشر و از ارباب و اصحاب خود مدد
 دارد و روح درین عالم است از اصحاب و اصحاب خود و رافقاده است و از معدن اصل خود
 مجبور گشته تا مدتی ز دانی نباید هیچ کاره از وی نکشاید سوال مددیز دانی کی خواهد آمد جواب
 ملک که بناده اند و برای که آگاه اند و از هر که خواسته سوال جل جلاله وجود مطلق است و فیضان
 و اتم الوجود جواب این تفاوتی که تومی بینی در فیض و فائض نیست بلکه در قبول و قابل
 است سوال فسرمودی که وجود و فیض بے تفاوت است تفاوتی که هست در قابل است سوال
 این تفاوت از کجا دانیم جواب هم از آنجا که تفاوت سنگ و خاکست در اصل یکی را ماده صاف
 افتاده است بی واسطه قبول میکنند آن ارواح انبیاست یعنی مخرج واسطه خواهد تا قبول
 کند خواه واسطه انبیاء خواه واسطه اولیا و خواه واسطه علماء و راغب و خواه واسطه مجاهدین
 آنرا که ماده مکرر افتاده هیچ واسطه قبول نکنند و اگر چه بعضی بتقلید قبول آید تحقیق نیست سوال
 ایشان را که ماده و مکرر افتاده با اختیار و ارادت قاطر بود یا نه جواب بی اختیار و بے ارادت
 خاطر یک برگ از درخت فرو نیاید سوال پس چه حکمت بود در آفرینش بعضی از ماده صاف
 بر صفت و در آفرینش بعضی از ماده مکرر و مخرج جواب اوصل جلاله فاعل مختار است و فعل
 او بی علت است کسی را ترس که گوید چرا و چون لا یشاء عما یفعل و سهم لیساء لون یکر
 در ازل شایان قرب و کرمت دانست و انبیا نکر داشت در وجود آورد و لا جور تو دست
 از نیامردار و پای محبت بر تارک فلک دار نظم دنیا خوش است زو بعضی خوش باش
 آخر که ترا بگفت مدنی خوش باش در محبت و الهیت بر آید و زری به بگذارد تو هر دو را بگو
 خوش باش در عالم راشا دی محمول مراد دنیا است و مقصد راشا دی محمول مراد حق

است سابق را شادی بوسعل مراد ولی هست سوال دین و دنیا راست و نیا فرمود
و تودی که چیت بفرمای که دین چیت جواب دین ظالمان گرفتین و آویختن است گفتین
از معاصی و آویختن لطافات و دین مقصدان بریدن و آرسیدن است بریدن از دنیا و آویختن
بعقبی و دین سالکان نیز آویخته است نیز از ماده و ان الله و قوله بانظر قل الله ثم و انهم
فی خود ضمیم بیچون سوال حکم این تقریر دینها بر تفاوت آید جواب دین یکمیت دلی تفاوت
است این تفاوت است این تفاوت که در نظر توست آید تفاوت نظیر اد است نه تفاوت دین
که دین بمرحال یکمیت لفظان این از من را روی بختی می نماید اما آنکه نظیر باطن میندواند فانیما
تو لوقتم وجه الله سوال شریعت را بطریقیت چگونه کی دینیم جواب چنانکه تو جان و تن
خود را یکی میدان طریقیت جان شریعت سوال چون اوست و جزا نیست امر و نهی بر یکمیت
جواب دین یکمیت دلی تفاوت است این تفاوت الاله الخلق والامر امر بر امر خود است
و نهی بر خلق خود بگفتیم که نیست بلکه گفتیم همه بدوست پس همه دوست سوال نهم که دین
را بشناختم بگو دنیا کدام است خیر کن ما را که دوزخ و بهشت چیست جواب بهشت دوزخ اعمال است
فن بعمل شغال ذرة خرايره ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره از اعمال امر و زور و اوصو بیا
تو ساخته تمام نمید اگر غیر کرده فردا و فردا صور محالیم و موافق آن کردار در پیش تو نیارند و اگر
شر کرده صورتهای موافق آن کردار در پیش تو نیارند سوال را چه نیست و منزل کدام است
جواب سوله کردی که آن از اسرار است و جله روندگان را در انکار است جواب این خبر بود
این بحیب المصطراف و عاه نتوان گفت و این در که جمله عقلای عالم از سفتین آن عاجزانند
بگفت نتوان سفت زبان حال باید که گوید و گوش حال باید تا شنود و اگر این نیست کم از آن
نباید که گوینده از دل گوید و شنونده از دل شنود و من قوت و توان نیاریم پس به ازان بنود
که نگفته و شنیده احکام سوال اگر گوی که پاره نیست از آنچه شمه ازان بگویم و شنوم
تا و لما مضطرب نایند و جانها تخته ناسیدی بخوانند جواب گویم بعون الله و اذنه که از کدام راه
و منزل سوال میکنی از راه و منزل ارباب شریعت و یا از راه و منزل اصحاب طریقت سوال
از هر دو جواب راه و منزل ارباب شریعت از نفس مال برآید است و پیغمبر و آیدان که

ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم بالايه در راه و منزل اصحاب طریقت از جان و دل بر آمدن که و مثل الیه بقیلا و بذروه حضرت بر آمدن که و ان اسے یکا المذنبی پس درویش تر اسکی دیم زیرا که تو مسافر می و دیگران یقیم اند و مسافر شریعت نسبت اقامت درست نیاہ زیرا کہ مسافر شریعت را روی بال و ملک پیش نتواند بود و مسافر طریقت را روی بال ملک است سوال مالک ملک کجاست تا روی دل بوی آیم جواب کجاست کہ نیست اینها تو نفهم و جدا شد مر باید کہ از نفیب و نیا و آخرت بر آید و مظلوظ نفسی بگذارد و هر جا کہ باشد با او باشد و هر جا کہ رود بدو روی آرد و هر چه گوید بدو گوید و هر چه بگوید بدو بگوید بلکه اورا جوید بان تا پنداری کہ او جل جلاله از تو دور است بلکه تو از دوری چون توبی تو در تو محو شرفی الباب آن در کہ کسی نکشاده است بر تو بکشاند و ترا بتو نماید سوال کس دیده است تا ویران بناید جواب دیده است آنکہ با دیده است فی نے دیده است آنکہ بے دیده است نفسم نادره بود دیده کجا آید دوست به خواهی کشد دیده بیرون آئی زیوست به از دیده بید فی چو تو بگذشتی به وانی کہ کسی نیست یعنی سحر است سوال این معنی بے شکل است نفهم میرسد جواب مادهم برخواست این معنی نفهم نشود زیرا کہ وحدت مطلق است و وحدت از صورت منزه است و از نقش مقدس و هم نقاش است و صورت انگیز و وحدت و کثرت جدا اند و خدا ان المیختان ازین معنی بود کہ ابو حنیفہ رحمه الله علیه قسم بود کہ من عبد یاید قل فی انفسهم فوکافر حتی یبعید تالم یذلل فی الوهم این مرتبه است کہ کس را بر آمدن برین حال نیست الا ماشاء الله راه چنین باریک دشت چنین تاریک و تو خفته آنگاه بگویی کہ من مذہب ابو حنیفہ دارم پس روی افعال است ز پیش روی قول باش تا فردا پرده از روی کار بر گیر ند معلوم شود کہ خواجہ مذہب کہ دشت است یوم میلہ السراخر فما من قوت و لا نامر سوال او جل جلاله پرده پوش است فردا پرده این مستی خاک بخوابد درید جواب پیغام فرمود صلی الله علیه وسلم من القی جلاب الحیاء فلا علیہ ویرین حدیث مستوفی است اگر دریافتی فوالله انی و اگر نہ بدانکہ فردا کار بر خلاف روزگار خواند ظاهر و باطن خوابد گشت باطن و ظاهر را لا یفرد و جل خواهد شد و فردا بلا عوض خواهد پذیرفت

پیغمبر صلی الله علیه و سلم یحشر العالم یوم القیامه علی صورۃ الذی باطن لبعثت تو بایضوح
 بیاری تا فیضوح قیامت مبتدا نشوی که فصوص الدنیا آهون من فصوص الاخرت سوال
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم الموت کفاره چون گناه بموت مکفر شد نفیحت آخرت یعنی
 وارذ جواب گناهی است که برگ مکفر شود و گناهی است که بطول نکشت در گو بکفر شود و گناهی
 است که بعذاب قبر بکفر شود و گناهی است که تا دوزخ نه بیند و آتش دوزخ آن گناه را بشوید
 هیچ سود ندارد و فرو یابد که از اینجا چندان نور برود که آن نور مراد دوزخ را بر و خود جبرنا
 نوسن فان نورک الفطاری سوال دنیا و دوزخ تقدما شده است آتش گرسنگی و بی خوابی
 در ما افتاده بعیت سن سوخته ام با شش بریانی به سوخته را دوباره بریان کند چه جواب
 سوخته آتش جانی باید نه سوخته آتش دوزخ پدیدار او میرد سوال آتش دوزخ با درویشان
 چه کار دارد که او را از برای شکبران و فرعون صفیان در وجود آورده اند که التماسه
 البتکیرن جواب آتش دوزخ با درویشان هیچ آمیزشی و آمیزشی ندارد چه طاقت آتش فقر نیست
 هم ندارد آتش دوزخ کجا دارد اما فقر کو فقر کجا فقر سیاهی است که فقر سواد الوجیه سیاه روی باید
 تا فقر در سایه سپیده او فرو آید کافر نعمتی باید یعنی پوشیده صفی با جمال فقر را روی نماید
 کاد الفقران یکون فقر سوال چگونه که هست بهر صفت که هست در ویش در ویش هست
 چه جواب زنتارتا هر فقری را فقیر ندانی و هر حقیر را حقیر نشماری که صفات و وسیمه پوشیده عدم
 اسکان است تا آورده است که مولانا الفیر الدین به مولانا شمس الدین بخیری شکر عدم
 قوی بدین صفت گفتی که الحمد لله علی عدم الاسکان و بیاری فرمودی که سباده آدمی را
 ناخن انگشت دراز نشود اگر ناخن خود را دراز بیند خواهد که شکم برادر سلمان پاره کن یا فقیر کجاست
 که که طاقت بود که الصبر مع الثمین انون من الصبر مع الفقر قوت پینامبری باید تا با وجود
 اسکان نماند نماید و در فقر فقر افنداید سوال فقر بر جا که هست مذموم است جواب فقر
 امر عظیم است بود و فقر کردن مذموم است و بعد از فقر کردن بجه و ازین است
 که جواب نامحرم سوال الله صلی الله علیه و سلم بوجود دنیا و آخرت فقر نکرد چه جواب فقر
 فقر فقر خیر و الله اعلم و انکم بالصواب

قاضی حمید الدین ناگوری قدس سره نام او محمد بن علی است
از مشایخ متقدمین هندوستان است

جامع بود میان علم ظاهر و باطن و چه از صاحبان خاص قلب الدین
قدس سره است اگر چه بیگویند که وی از سلسله سهروردی و مرید خلیفه
شیخ شهاب الدین عمر شهر و روی قدس سره و گویند که شیخ در بعضی مسائل
خود نوشته است خلفانی اندک کثیره منهم حمید الدین ناگوری و الله اعلم المابر شریک و وجود
بمعایف غالب بود و معل بود بمعایف یکس در زمان او این مقدار توکل در معایف نداشت
که او داشت علماء عمر بر او محضر ساخته بودند و بعد از وی شیخ نظام الدین اولیا را این سلسله
را بر پا داشت و در زمان تغلق شاه پسر ایشان نیز تخرش و بهان محضر که در زمان قاضی
حمید الدین شده بود حاضر ساخته و قاضی حمید الدین ناگوری را تصانیف بسیار است
زبان عشق و دل سخن می کند طوالت شمس از تصانیف مشهور است و روی شمس
اسما حسنی میکند و غمان بلند و بدل نزدیک بسیار میگردد و جامع بود و بنیان علوم شریعت
و طریقت و حقیقت و ظریف بود گاهی با اصحاب مطاعبه نیز گردی گویند روزی و میسر با
شیخ یرمان الدین و قاضی کبیر که یکی از مشایخ عصر بود و یاران دیگر سواره میرفتند و می
که قاضی حمید الدین بر و سوار بود بسیار خور و بود و با سپاه یاران دیگر عصر نمی توانست کرد
قاضی کبیر گفت که اسب شهاب ضعیف است قاضی حمید الدین گفت ولی به از کبیر است
و او را با شیخ فرید الدین گنج شکر مودت بود و در فوائد العوائد می آرد که خطی حکایت
شیخ فرید الدین افتاد قاضی سره و ذوق گرفتن ایشان از سماع فرمود که دست ایشان
نویسند که سماع بشنوند و آل حاضر بنویسند شیخ بدر الدین اسحاق را علیه الرحمته فرمودند که گفتند
که قاضی حمید الدین ناگوری فرستاده است بیاید شیخ بدر الدین رفت و خطی که در و
مکتوبات و رقعات می جمع کرده بود و پیش نهاد و دست انداخت اول همان مکتوب بدست آمد
آنرا بخیرت شیخ آورد و شیخ فرمود که ای پادشاه جوان آن مکتوب خواندن گرفت مکتوبان بود که
که توفیق بر نصیحت بخیرت می عطا که بنده در ایشان است و از سر و دیده خاک قدم ایشان می چون

بشیمین حالی و ذوقی بوی پیدا شد بعد از آن این رباعی هم یاد کردند که ۱۲ در کتابت بود
 رباعی آن عقل کجا که در کمال تو رسد + آن روح کجا که در خیال تو رسد + گیرم که
 تو پرده برگزینی که جمال + آن دیده کجا که در جمال تو رسد + قیرا و در پایان قبر خواهم
 قطب الدین است بر صفت بلند چنین گویند او خود را در پایان فرا جنداد تعلیم داد و اولاد او
 این را ندیدند اندمغه بلند تر از قبر خواهم کردند و کان وفاته سده و ستائست منقولست
 از شیخ نظام الدین اولیا قاضی سمره که فرمود سکه سماع درین شهر قاضی حمید الدین
 ناگوری نشانده و قاضی منهاج الدین نه جاسه چون او قاضی شد و صاحب سماع بود این کار
 استقامت گرفت اما قاضی حمید الدین را مدعیان منازعت و خصومت بسیار کردند و او برین
 حرف ثابت بود بعد از آن فرمود که چه داند یا قاضی حمید الدین منازعت کردند تا وقتیکه
 سولانا شرف الدین رنجور شد قاضی حمید الدین از صفای درویشان ترمی باشد و بیانات
 یزدرا و رفت او را خبر کردند که قاضی حمید الدین آمده است او گفت آنکه قدای را معشوق سبکو
 او آمده است من روی او نبینم درین مجلس میخسن شاعر حاضر بود او عرض داشت کرد که
 نه مقصود ازین معشوق محبوبست سلطان المشایخ فرمود و درینجا بحث بسیار است و نیز از شیخ
 نظام الدین اولیا نقلست که فرمود از قاضی حمید الدین ناگور چهار سوره است که در کتاب
 سماع بود یا آنکه قوالان حاضر بودند و نمی گرفت صاحب سماع گفت بیا یکدگر کسی را بکس
 تفاوت حالی باشد یا یکدگر صفا کنید کردند هم مؤثر نیامد باز گفت نباید که بیکانه در آمده باشد
 تفحص کردند و ترک سماع گرفتند و باستفقار مشغول شدند و در شمار آن درویشی بسیار پیش
 برخواند باستماع آن اثر می میداند غریبه در آن مجلس بود که بعد از آن مال جان بچی لکیم کرد
 انقل از طوابع شمول و حقیقت آنست که اقتدار و انتخاب از آن کتاب قیامت تاب
 که هر چار معوج معوج از سدا حقیقت و فوج فرج از معانی طریقت است به تفسیر است به معنی مدافع
 در شناخت و جزالت و حالت تشاکل و تشابه واقع شده از اول کتاب که شیخ هم بوسه کند
 و کلمه پسند ازادی یا بدو چندین معنی در شیخ این کلمه گفته که وقت کاتب از اماطان مرآت
 باری هر چه آید منسکو مست +

قال قدس سرہ عین اشارت است و اشارت نماید بود چون موجودی در نظر آید باز شود
ظہر اید از بعد آن چون از روی فعلی کہ لایق او بود و دیده شود و در عین گویند کہ او کرد و کس گو
کرد و بنا کہ فیکل صلوات اللہ و سلامتہ علیہ چون روی از غیرات بگردانید و غیرہ از کل غایب کرد
بر روی شما سر کون روی دل محبوب جان آرد و جہت و جہاں اللہ فی نظر السموات والارض
صیفا ان بعد تیراجی بطریق تو لای و جہت و بر گفتند الی من توجه فقال الی ربی الذی
ہو یطیعنی یطیعین این اشارت اگر چه از مقام تفرق بود و عروث اضافات و دلیل این سخن است
اما در طلب اشارت جمع شد و صف با تفرقت شمع شد در حال و سکوت آمدانے ذاہب الی
ربی سیند کہ اللہ با الخیر میفرمود جملہ قرات عالم کون را در سلوک چہ بدوست زیرا کہ جملہ طالب
کمال خود اند و کمال جزوہ عالم لایزال نبود بدین نسبت ہمہ را از حرم عدم در نظر آورد و روی
ہمہ بیان نور آورد و یکیمی را سوال کردند و گفتند رویے قرات عالم نجیب گفت ہستی است
او تو بعد الاسناہ نظر ہم گر روی دلم بسوی او خواہد شد و حال دل خستہ ائم کو خواہد
قصہ یکیم رشتہ اسید و لم با او چہ کہ شود و تو خواہد شد و فی حبیب خیال نفسیہ عجبی
واسعہ فی قہاری مکنون اما ان تذکرہ فکلی قلوب و حوان تاملت فکلی عیون و اسی برادر
در عالم سام کہ جمیت محال است اتی ذاہب الی ربی صیدین و دلیل این حدیث است
اگر یہ وجع بود شہیدین چہر گفت و در حال وصول تفرق و منلال بود انما الحق و سبحانی
سراپتعی است بھری در مقامی کہ با ما باید گفت ہو گفتن تفرق بود و منلال در مقام کہ ہو
باید گفت انما گفتن محال ہو و سر ذاللہ بالخیر میفرمود کہ اگر گویندہ انما فی دوران مقام ہو غیر
گفتی بر سر آمدی چون بجای ہو انما گفت در سر آمد و از سر چہ داشت بر آمد و اگر حسین
انما ہو گفتی بھتر آمدی و از سر یا تو صید بر آمدی چون انما گفت بر سر آمد و از سر از سر
بر آمد من قنایہ فنا وید بھرے و اشارت شیر و مشار و اشارت ہاید تاملت اید و این
و این در کثرت ائت و ثبات ثلثہ لغزازی فریب شود و از مقام تو صید دور کرد و اشارت
اید شرک و العبارة عنہ افک سرین سخن است نظر ہم آنرا کہ بسوی تو اشارت شد
در معنی عزت عبارت باشد با ما یہ بسیار سود تو صید و پیما یہ ہمیشہ در عبارت باشد

ای برادر اشارت من محسوسات بود و اشارت و هم بوجوهات بود و اشارت عقل معقول
 بود و مروج عزت و کبر یا محبوب جان بدین عالم نسبت نداشت اشارت بد و فربش
 دیگر چه اکو و مروج عزت و کبر یا محبوب اگر قاضی اشارت بکسی میکنی و اگر ماضی اشارت
 بکسی میکنی فالق الحلق لا یرسی ویرانا بعزت الله که اشارت بد و چیز از غفلت دل نبود لا اله
 الا الله بر هر دل که قلبی عالم غفلت بود او را پیر و امی یا یادوست او عالم و چون دل از یادداشت
 یا زمانه آئینه زبان از یاد کرد که باز ماند و برین مقام اشارت صدر بود و هوس العبد هم عن الله که
 ذکر افتد کسی که نشنیده اند زبان و کیش زبان درش و ای برادر تو خود را فراموش بکن
 و خاموش کن خود این فراموشی یاد کردن بود عجب و اذکر یک اذاست نیک روزی
 شبی خود را فراموش کرد و لب بر لب نهاد و خاموش کرد و نازش قبل نسبت از وقت و رگشت
 چون بخود باز افتاد از درو آن و رگزار افتاد و میگفت شمس نسبت الیوم من عشق صلاقی
 فلا دوری ندانم من شمس و قدر که سیدی اکی و ضربی و و بهمان ایت شفا و دوائی
 بر آنکه اسم هر یک حرفت و آواز شیاع نعمت متولد شده است پس این اسم مقدس
 ذلیل است بر وحدت سیمی که هیچ اسمی برین مناسب نیست یعنی اسم اعظم بادشاه گمان یگان
 باشد تا موجب معانی نیاید که آن شود چون دائره یا حرف مستقیم التقالی یافت صفات بنده
 محبوب شد با و بانامی المحبوب لحد یا ایها الذین آمنوا چون دائره بحرف علت که در نظر هیچ
 نیاید متصل شد و صفات بنده را محبت بود و بنده را محبت المحبوب پس ندانم حرفت اعدا
 او را عاشقان کار افتاده را تا بدو شتابند یا آمدند و ندانم عاشقان بیاد داده مرخصت عزت او را
 تا بگوک عزت وصل او در یابند و آمد و در عالم عشق و شوق چون از طبع فین بود و پای بود و جور
 است و عظیم معتبر است نظم اسم آنجا که از عشق یا ربونی باشد و لابد باشد که گفت کوئی باشد
 و ر که از شوق هست و جوی باشد و بی شبهه زهر و دمای بهی باشد و بدان ای عزیز
 که اسم هر اشارت است بوجود ازنی و هست لم یزله موصوف باوصاف کمال و مقدس از عقل
 و زوال موجودی که اولیت او را بداند نیاید و هستی که در موصیت او را نتواند باشد و این
 اسم است که از مراد و اوقات محیب در عالم ظهور آمده است فیما که در سوره قل میخواندند ظاهر است

و هو اسم اعظم است و علی النور و براه از احضن خواص حضرت جلالت ظاهر شود و چون این
اسم از سایر اشارت بود و برای زیادت بیان اسم الله بران ضم کن و سهو الله شد و تجلی
النور اکسیت بر او و این بود و چون النور اکسیت ظاهر النور عقول بشری بود بر اسم
زیادت بیان اسم الله بران ضم کردند و تجلی النور احدیت بر قلوب ارباب تحقیق بود و چون
النور احدیت محرق انانیت بشریت بود برای زیادت بیان رکن اسم قدیر آن ضم کردند و تجلی
النور احدیت بر شاخ اولیا بود و چون النور احدیت مایه رسوم انسانیت و صفات کم بلد و کم
یوم کم کم که گفتوا احد بر اسم زیادت بیان بران ضم کردند و تجلی النور این صفات مقدسه
مرا صفات خلق را و رقیق عبودیت آورد و همه را طایفه او کار پا بر درگاه الوهیت آورد و همه را از تهافت
نظر برداشت افتاده و اندوه بامی بود دیدند همه محبط بر چه از راه عبارت و سایر اسرار حسنی بود
از راه اشارت در آن دائره یافتند گفتند که این اسم معظم اصل اسمی است خفا خفا فاخته
ام الکتاب است این اسم معظم اسمی است بسرخرن با آیم اسم بود بیایچه خطبه جلال
ذو الجلال است و فاخته او صاف کماست ذاکر این اسم اگر چه صاحب نظر باشد و او را
اذا سر زخم باشد فیما سلطان هویت حضرت او کماله و حیران شود و در فنا فی عشق سرگردان
شود و او را از خود شعور نماند و در صفات او غیب و حضور نماند اشارت او از او بد و بود و نظر
سرخ و ایما بد و بود لا اله الا الله محمد رسول الله سیکه از اکابر طریقت فرمود یکی از بزرگان
بیدم چون بد و رسیدم او را یافتم در بحر سهو و غرق و بشهود مستغرق گفتم ما سگ قال
گفتم من انت قال هو گفتم من این چیست قال هو گفتم اسے این تربیت سال هو گفتم کمر آن
او گفتن هو حضرت ذو الجلال شماست که مکاش لم یزل و لا یزال است فشنقی شفق و حسنی
از وی لغز جدا شد و جانش به استقبال رویت بادشاه حدیث خواجہ عالم علی الله علیه و سلم
چون ساجد بحر نور شد از عالم خودی دور شد با نوار محبوب مستور شد چون تپاظم اسرار
بر سر آمد سلطان عزت بد و نماند و او بخود حاضر شد فریاد بر آورد اللهم اجعل فی قلوبی نور
و فی بصری نور و فی سمعی نور و فی خونی نور و فی عظمی نور و فی عروقی نور و فی عروقی نور و فی عروقی نور
و اجعل فی نورانی نور گفت بمیت مرا تا یام قدامی سراپا یاب یعنی در محمد باد و بر این

نورانی

ایم معنی یافته میشود در تصور الرحمن بکاشی و ناراسله مارا در طوطو نظر فرمای تا پیش از آنکه
 بر لقا انوار جلال محرق شویم بر تو سجات و جبرکیم که شرف شویم پیش از آنکه بخوبی با تو در
 حضور شویم با تراق صفو جمال تو نور شویم این معنی است و اوراد را که را و قی سلیم باید با جمال
 نماید ای عزیز دنیا که اسم هو از کیفیت منزله است و از بدایت و نهایت مقدس است
 اسم هو از خالاج و بدایت و نهایت مقدس است و منزه کس برایت او در نیاید و به نهایت
 او نرسد و این صفت حضرت جلت است که اولیت او از بدایت منزله و آخرت او از نهایت
 مقدس است و دائره هاسه هو چون محل شود و از بی بدایتی و بے نایتی خبر است از بیست
 حضرت جلت ای برادر با آنکه دائره هاسی هو را بدایت و نهایت پدید نیست اما چون در نقش و
 نگاه کنی هر جزوی از افرای دائره هاسه صلاحت بدایت دارد و همان جزو صلاحیت نهایت دارد
 پس کلی آن دائره حکم صلاحیت تنقین اولیت باشد و تنقین آخرت باشد بدین نسبت هم اول
 باشد و هم آخر و بحقیقت اجتماع اولیت و آخرت در اسمی است که تصور توان کرد بدین نسبت
 اسم هو عین معنی باشد و این رمز بر هر کس پدید آید باشد نظم اسم آن حلقه که اول است و آخر
 و آن نقطه که باطن است و ظاهر به خواجی که به بینی اسم نکوروی و در حلقه با نظر کنی است
 بهر سخن باز آیم ای عزیز آنکه حرف هو استخراج از خلق است و از با خلق اساس نیست پس گویند
 این حرف را باید که با عالم امکان پیوستگی نبود و سرایه میراث استکی تا در عالم و مدت باریابد
 و از سر اوقات امدیت دیدار باید ای عزیز در کلام عرب اسم کم از دو حرف نیامده است باینکه
 نسبت فر و مطلق را در عالم مانای نیست چون ارباب بعیرت معنی امدیت در حرف با دیدند
 اول به و آوردند و گفتند که این حرف را معنی اوست بعیرت حرفی که مراد از او باشد
 بر دار نظر حرف تا او باشد بدین نسبت اسم و معنی هر دو یکی باشد و بی شبهتی و شک باشد
 اسی برادر حرف با از حیوان جان متعاضد میشود و از مکاسن اسرار جهان اظهار می آید و او
 را هیچ محلی معلومی و هیچ سکائی نرزمی نمی باشد و لب و زبان را که و گیل در سلطان ل
 اندازد و در او ان گفت آگاه نمی شوند از برای آنکه تا مشکفان اسرار امدیت و تبصران
 انوار امدیت را معلوم کرد و که چون اسم از تبدیل و انتقال و تحویل بحال مقدس بود

وہر آئینہ معنی این اسم مقدس ممکن بیکان و از ترس بزبان مقدس بود و ذلک سر عزیز
 اتی برادر ہو اسم اشارت بر آئینہ بذات مشار الیہ باشد نہ بچلین صفات او و این سر
 معنی است کہ واصلان گفتہ اند کہ عشق بر ذات واقع شود نہ بر صفات خصوصاً ذاتی کہ کمال
 او موقوف ماہور اید علی الذات نباشد و این معنی دقیق بہ نزد ارباب تحقیق دلیل است
 بر تقدم ذات بر صفات نہ تقدیمی کہ موجب مغایرہ بود بل تقدیمی کہ بہشت و مدت بود نہ التوہید
 اسقاط الاضافات پدید آید ای برادر اسم ہو است کہ اسم ذات است مطلق نہ معلوم و نہ مشتق
 ای برادر اسم شتی از اشتراک غیر غافلہ نبود و انچه از اشتراک غیر غافلہ نبود و مدت بد
 عالی نبود اسم معظم ہو با اتفاق عشاق شتی نیست و جز دلیل بر وحدت مطلق نیست
 اسم معظم ہو بود چون ہو او بود و ذلک روح لطیف ای برادر مطلق آن بود کہ او را هیچ
 چیز صفت نتوان کرد زیرا کہ وصف نیز بہ مقتضی غایت بود میان ذات موصوف و صفت بدیل
 استغناء موصوف از صفت و افتقار صفت بموصوف حاصل آنکہ اخبار از چیزی تعین ذات
 نتوان کرد بدین نسبت و دین معنی تقد و کثرت بود و تقد و موجب نفی وحدت بود چون اسم
 عزیز در دین مقرر شود نتوان دانست کہ جملہ اسماء شتی و اعلام قاصر اند از اخبار ذات بی معنا
 حضرت مقدس او و اسم معظم ہو فخر است از حقیقت احدیت فرو مطلق و مظهر است مہجرت
 صمدیت الہ برحق را قال بعض الشایخ من عرق معنی اسم ہولنی یا سوار من الاسماء یعنی ہر کہ
 بر معنی فردیت باوقوف یا بد نظرش بر عالم وحدت افتد و از کثرت و اضافت پرہیز و در
 ذیل یکا یک او نمید چون از یکی بیک ناظر شود و الہ و میران گردد و در ولہ و میرت حق وجود آون
 بود کہ در بحر شہود غرق گردد و بفر مطلق مستغرق گردد و او را درین مقام با بنیت از کجا
 یاد داشت اسمی ماند آئی برادر ہر کہ او را شناسد ہر آئینہ بی چونی شناسد و بہر چونی افتد
 محال بود و این چون عبارت ضلال بود و ذلک سر تا کہ الا شہ من احب شیئا اکثر ذلک ان
 است اما در بدایت عشق چون قدم در کوی گفت و گوی باشد باز چون بعالم رفت و در دی
 رسید البعد ہم عن اللہ اکثر ہم ذکر اللہ محال نماید سچا رتو عاشق از در و دل پیوستہ میگردد
 لظنہم کہ غافلہ حدیث تو کم کنی + راہ سر گفت و گو محکم کنی پس سوختہ فید و لیم کنی

بر گفته بگریه و ماتم کنی و محبت و شفقه های کارا لاهی شمار علیک انت کما انیت علی نفسک
الفتن سر این معنی است انی لا استغفر الله کل یوم مائتة مرة نوذنه بار برای نوذونه نام کیا
برای استغفار و ذلک سزای برادر آنرا که در مقام تحمید قصاحت نمازد او در مقام توحید
و م چون زنده لاهی شمار علیک و لا اله الا الله احب مناجات الحبيب با وجه و یکن لسان
العاشقین کامل

شیخ جلال الدین سرریسه قدس سره انریز از اکل شایخ است
مناقب او از چند کتب مرقوم شود

شایخ چیست نوشته اند معلوم توان کرد و در فوائد القواد نقل از سلطان المشایخ میکند
جلال الدین بتریز مرید شیخ ابوسعید تبریزی بود بعد از وفات بردفست شیخ
شهاب الدین سروروی افتاد فی رتبا کرد که هیچ نبیره و فریدی را میسر نشود گویت که
شیخ شهاب الدین سروروی بر سال بسفر حج رفتی بر شده بود و ضعیف توشه که برای او
بر نیا داشتند چنان بر مزاج او بنوده است شیخ جلال الدین تبریزی نوعی کرده بود که
دیگدانی و دیگی بر سر کرده می برد و آتش در آن کرده چنانچه سراسر او نشوز تا چون شیخ طعام
طلبیدی طعام گرم پیش بر روی ووی با خواجہ قطب الدین و شیخ بابا کاالدین سعادت شست
و کرا و در کتب مشایخ چیست بسیار است و همدان زمان خواجہ دہلی تشریف آورده بود شیخ
نجم الدین صفری شیخ الاسلام دہلی که قرا و بر قبر مولانا بریان الدین یحیی است با او
تقاری پیدا کرد و او را بامری شایخ مهم ساخت و چنان انگشت که او را بجانب بنگال روان کردند
چون در بنگال رسید یک روز بر آب نشست بود بر خواست و تقدیر و ضویر در حاضران
را گفت بایسته که شیخ الاسلام دہلی نماز کنیم که او این ساعت نقل کرد و همچنان بود که بر آن
اورفته بود بعد از آن که نماز کرد و روی سوی حاضران آورد و گفت اگر شیخ الاسلام
ما را از شهر بیرون کرد و شیخ ما را از جهان بیرون کرد و هم در فوائد القواد نقل از سلطان
المشایخ میکند که فد و شیخ جلال الدین تبریزی قدس سره چون دہلی آمد بعد از چند گاه
روان شد میگفت که چون من درین شهر آدم زمره بودم این ساعت فقه و علم را پیش ترا

انوار

من مقلد شیخ اورا فاضل
 چه خواهر شد و هم در آنجا نقل میکنند که اندر آنجای شیخ جلال الدین تبریزی در بدائون رسید
 روزی در واپسین فایده نشست بود و مردی خبرات فروشی کوڑه جنرات بر سر کرد و پیش آن گذشت
 و این جنرات فروش از جامع قطع الطريق بود که در سواشی بدائون می یاشت، چون نظر او بر روی
 مبارک شیخ جلال الدین افتاد سہرادل فقیہ درویش او بکشت چون شیخ در وینر بدید گفت در
 دین محمد صلی اللہ علیہ وسلم انجمن مردان ہم باشند بر فورایمان آورد شیخ اورا غلی نام کرد
 چون او مسلمان شد در خانه رفت و یک لکھ قلیل در خدمت آورد شیخ قبول کرد و فرمود کہ
 این سیم را ہم تو نگہ دار آنجا کہ خواہم گفت بصرف رسانی نے الجاہ ازین سیم ہر کس بخشد
 یکی را صد درم سفروہ و یکی را پنجاہ درم یکے را کم و یکی را پیش و ہر کرا اندک فرمود
 پنج قبیل فرمودی اقل تصدق شیخ پنج قبیل بودی تا چند گاہ بر آمدن آن سیم خرج شد
 یکدرم ماند ابن علی میگویہ کہ در دل من گذشت کہ بر من یکدرم پیش نمادہ است و اقل
 بخشش شیخ پنج درم است گر کسی را چیزی خواہند فرمود من چہ خواہم کرد مہرین اندو
 بودم کہ سایہ بیاد و سوال کرد شیخ مرا گفت یکدرم اورا بدہ و ہر روی نقل است
 کہ شیخ شہاب الدین سہرروی وقتی از سفر ج باز آمدہ بود اہل بغداد بخیر مت او آمدہ
 ہر یکی خدمتی آورد و از قدر و جنس بسیار درین میان نامے بیاد گرے از جاہ در کندہ خود
 و یکدرم پیش آورد شیخ شہاب الدین آن یکدرم بستہ یا لای آن تحف و زیادہ انبہاد
 انگاہ از عافران ہر کہ بود فرمود کہ شمار ہر چہ می باید از تحفہ و خدمتی ہر کہید ہر کی را بخوا
 نقدی و مرہ و کالای برے گرفتند شیخ جلال الدین تبریزی طبیب اند شہاہ ماقہر بود
 اورا اشارت کرد تو سہ چیز می برگیر شیخ جلال الدین برخواست ان یکدرم کمان ال
 آوردہ بود برگرفت شیخ شہاب الدین چون این بدید گفت این ہم تو بروی چنین گویند
 کہ شیخ جلال الدین تبریزی و شیخ بہاؤ الدین ذکر یا باہم سیاحت بسیار کردہ اند تا وقتی
 کہ بشہری کہ شیخ فرید الدین عطار از آنجا بود رسیدند شیخ بہاؤ الدین را روشن خیابان بود
 کہ چون بمنزل می رسید بعبادت مشغول میشد و شیخ جلال الدین بسیر شہری برآمد شیخ عطار
 را دید کہ نشسته است محو افکار کمالات او شد چون بجاہنگاہ باز آمد شیخ بہاؤ الدین گفت

که امروز شاه بازی را دیدم که از خود قسمتی شیخ بیاورد و الدین فرمود که جمال یکمال بپیر یاد کردی گفت که با وجود او از هیچ چیز یاد نیامد از آن تاریخ باز در میان شیخ جلال الدین شیخ بیاورد و الدین مفارقت افتاد

در فوائد الفوائد نقل میکند که شیخ جلال الدین تبریزی مکتوبی بشیخ بیاورد و الدین ذکر یا حبه الله علیه فرستاده است و در آنجا نوشته است احب الخاذا الشار لم یفاج ابد آنوشت است که هر که دل بر صعب بندد چنانچه عبد الدین در جوامع الکلم که از ملفوظات سید محمد گیسودان است می نویسد که شیخ فرید الدین قدس سره در کودکی پیشتر مشغول و مستغرق بودی تا آنکه او را مردم قاضی شهرویه می گفتند باری شیخ جلال الدین در آن منزل رسید پسیدانجا درویشی هست گفتند که کودکی هست دیوانه مشکل که در مسجد جامع افتاده می باشد شیخ جلال الدین برای یمن آورد و ناری بدست او داد او صایم بود آخر بخلق قسمت کردند یکدانه افتاده با وقت افطار هم بدان دانه روزه بکشاد آن روز ندید و ترقی بالاتر یافت با خود گفت که اگر آن تمام انار می خوردم چه ندید می بود و چون شیخ الاسلام قطب الدین پیوست این مقامیت کرد شیخ فرمود با ما فرید هر چه بود مهران یکدانه بود براس تو داشته بودند در سیر الاولیاء می نویسد که اثناء آنکه میان شیخ فرید الدین و شیخ جلال الدین متکلمه سیرت شیخ فرید الدین لغایت جاسه پاره داشت برابر یاد میزد و شیخ بدین پیر این محل از پاره می پوشید شیخ جلال الدین دریافت فرمود که درویشی در بخارا بتعلم مشغول بود و هفت سال از اردن نداشت فوطه داشت خاطر جمع دار تا چه شود سلطان المشایخ میفرمود که شیخ جلال الدین ازین درویش مراد نفس خود داشت قبر شیخ جلال الدین تبریزی در بنگاله است

قدس الله تعالى سره العزیز

شیخ نظام الدین ابوالمؤید قدس سره از مشاهیر بزرگان است در زمان سلطان شمس الدین معاصر خواجہ قطب الدین قدس سره بود شیخ نظام الدین با نیز او را دیده است میر حسن در فوائد الفوائد می نویسد که بنده عارفه داشت کرد که شهادت تذکیر او وقتی بودید فرمود که آری من در آن ایام کودک بودم در کوه سعانی بگردانیده است

پرسیدند بکبره کدام است گفت سماخ جنگ است که جنگ را بسیار شنیده ایم و این ساعت اگر باشد هم بشنوم قبر او جانب مشرقی دوش شمس است که آنجا تختی نور گویند بطریق ترک مردم اینجا خاک قبر او را با طفل بخوراند تا سبب زید فرستع عالم گردد و از خیمت قبر او ادایان شکسته بود چند بار ویران کردند و بار از سر نو برآوردند رحمت الله علیه

شیخ احمد نهر و اسفندی مرید قاضی حمید الدین ناگوری است مردی بزرگ بود شیخ الاسلام بهاء الدین ذکریا قدس سره کم کسی را پسندیدی در باب شیخ احمد نهر و اسفندی گفته است اگر مشغول احمد بن محمد بایه و فقهانی باشد شیخ نظام الدین اولیا فرمود در این سماخ که واقع شیخ طبیب الدین بختیاراوشی قدس سره بود احمد نهر و اسفندی نیز در آن مجلس بود شیخ نصیر الدین محمود میگویی که شیخ احمد فروانی گاه گاه او را پسرد کارگاه عالی پیدا شده که از خود غائب شدی و دست از کار برداشتی و جامه خود را فتنه شدی روزی قاضی حمید الدین ناگوری قدس سره آمدند او آمده بود ملاقاتی شد بعد از آن وقت و داغ قاضی حمید الدین گفت احمد تا چند درین کار خواهی بود این گفت و باز گشت همان شیخ احمد برخواست که شیخ را محکم کند پنج شکسته شده بود دست بزیخ آمده دست بشکست شیخ احمد بزبان نهدی گفت این بپیر یعنی قاضی حمید الدین دست من بشکست بعد از آن شیخ احمد ترک کار گرفت و کلی غذا مشغول گشت قبر او در بدوان است رحمت الله علیه

شیخ محمد ترک نارنوسه ایسل از ترکستان است و در اینجا بدیار سهند رسیده و زارنول ساکن گشت گویند وی مرید خواجہ عثمان بارونی است و ما انچه در ملفوظات شناسخ دیده ایم ذکر او نیافتیم و عوام آن دیار او را پیر ترک و ترکمان و ترک سلطان نیز گویند و مقبره او بمبار خاص و عوام آن دیار است چون از ترکستان بدیا سهند رسید در قصبه نارنول خجسته بود که مدفن او بر لب آن حوض است و آن حوض سمار شده رفته است و در آبادانی شهر دارد وی در اینجا سکونت کرد و مجرد بود و متوکل بود و تقوا و تناسلی و در سبک سلی و بیعت است نژاد و مرید شناخت آورده اند که در او ایل اسلام کافران و زارنول قوت داشتند و مسلمانان در شهر اندک و چند و این فرست نگاه میداشتند روزی عید بود و در نماز یکبارگی بر مسلمانان تحفه میدادند

و ششید سائنقد بسیار می از سلطانان و پادشاهان روز سعادت شهادت رسیدند و شیخ محمد ترک نیز
 بعد از آن روز ششید شد اکثر ششید را بر لب آن حق دهن کردند و در سکن مالوف خود دفن یافت
 شیخ ترک بسیار بی گونید روی از مردان شیخ شهاب الدین سهروردی
 است و الله اعلم و از احوال چیزه شغف نشد است که نوشتن را شاید قبر او نزدیک بقعه
 دلی است جانب فیروز آباد در مکه و الله اعلم و اسعد و الله اعلم بالصواب
 شیخ شمس الدین رحمة الله علیه در بارون بعد قاضی حمید الدین ناگورس بود
 او را شاهی روشن ضمیر گفتندی در آنچه او را خرقه داد و بخت شیخ محمود مونی و دوز فرستاد
 و گفت ما امر وز این کار کرده ایم که شاهی را خرقه دادیم ترا این معنی پسندیده می افتد شیخ محمود
 گفت هر چیز که شما کنید پسندیده باشد آورده اند که روزی یاران او در آفتاب ایستادند
 چنانکه عرق از ایشان چکیدن گرفت در آن حال خوابه شاهی فرمود که حجام را بخوانید گفتند
 می خواهی کرد گفت آن قدر خونی که از یاران من می رود بگویم که تا خون من نکشاید و در
 غیر المجالس تمام این قصه را نقل می کند میگوید وقتی یاران او را بیرون بردند و شیر و برنج
 بخشید چون طعام ششیدند شیخ در آن طعام نظر کرد و گفت درین طعام خیانت رفته است ما خیم
 خود را یاران خیران ماندند و گفتند بسیار ماکس خیانت کرده است دو نفر باز که ایشان را دیدیم
 پنجه بودند پیش آمدند و گفتند شیر جوش بر آورده بود و گفت میر خیت او بدی نبود که در آن کفر
 بر زمین افتاد و گفتیم بر زمین بریزد آن به با ما بخویم بفروخت خود دیدیم گفت پیش از آنکه طعام
 پیش یاران بکشند هر که خورد خیانت کرده باشد عذر ایشان سمیع نیفتاد ایشان شرمند
 شدند و بهوای تابستان بود عرق از ایشان ریزان شد فرمود بخشیدم باید که بار دیگر این نوع
 نباشد بعد حجام را طلبید و گفت ان قدر عرق که از یاران من رفته است خون من بر زمین بریز
 شیخ نظام الدین فرمود که محبت چنین که خون خود بخسبم فرمود و رعایت ادب آنچنانکه
 عذر ایشان سمیع نداشت نقل است که وقتی شیخ نظام الدین ابو المود را رحمة الله علیه
 رحمتی شد شیخ شاهی موی تاب را طلبید و گفت حتی به بند و تا این رحمت من بصحت بدل شود
 و خوابه شاهی عذر خواست که شما بزرگید این معنی را از من می طلبید من مرد بازاری شهم باس

ازین مادی

ازین زاری چه گویند شیخ نظام الدین خدو خداوند گشت گفت البتة ترا دعایم باید کرد و مستجاب
 باید نسبت تاس من صحبت یایم گفت بلاد و بار مرا بخوانید که راشرف لقب بود مردی صالح و دانا
 فیاطمی بود مرد و را طلبیدند و اوجه شاهی یا ایشان گفت که شیخ نظام الدین مرا اینچنین
 کار فرموده است اکنون شما بمن یار باشید از سر شیخ تاس سینه من دائم اعضای من
 از پیشتایک پای یک داند و تایک پای دیگر دیگرے فی الجمله هر سه مشغول شدند خدمت
 شیخ نظام الدین ابوالموید بسبب بل شد شیخ بدرالدین سوتی تاب رفته الله علیه برادر شیخ شاهی
 موجود است وی جویت شیخ شاهی پیش خواجه قطب الدین رفت و فرمود یا شیخ بدرالدین صاحب
 ولایت تبراولیس پشت نمازگاه شمس است که در بدو آن است رحمة الله علیه خواجه محمود
 مؤمنه دوز رحمة الله علیه مرید قاضی حمید الدین ناگوری است از صاحبان و محققان خواجه
 قطب الدین است ذکر او در ملفوظات خواجه بسیار است مقبره او در جوار روضه خواجه است
 بیرون درمی که بجانب حوض شمس راه دارد هر گز اسمی باشد سنگی از روضه او بردارد و
 گوشه او بیند چون حاجت بر آید بوزن آن سنگ شکر بخش کند رحمة الله علیه مولانا میرالدین
 حاجی رحمة الله تعالی و تقدس علیه از ملفوظات مشایخ آنچه دیده ایم هیچ جا ذکر او ذکر نمی
 از احوال او نیافته ایم ولیکن از بعضی نزدیکان شنیده ایم که وی بزرگ بود و خلق بسیار
 داشت و شیخ شهاب الدین سهروردی است قدس سره و دوازده حج گذارد و آخر بدین
 آمد سلطان شمس الدین تشریف از راه میرانه او را صد ولایت خویش ساخت و او را
 بنود تاه و سال فیطومات این منصب بر وجه اتم مود و تقی برست و مضبوط ساخت و التماس
 نمود که دیگر فقیر را معذور دارند و بختند و سلطان شمس الدین التماس او را میزدول داشت
 و از منصب صدارت او را خلاص کرد و در ایام تشریف که ایام اکل و شرب و ایام نیافتن
 خلق این دیار بمقام خواجه قطب الدین جمع شوند و این اجتماع را ختم مولانا میرالدین تاه
 و الله اعلم بالصواب شاه خضر ج مشرب قلندریه داشت اصل او از ولایت روم است
 که کرامات و خوارق عادات بسیار از وی بود و می آمد هر چند که رسم اتابک و بیعت از وی
 بطور نیامده بود چون هندوستان تشریف آورد در این زمان شیخ الاسلام خواجه قطب الدین

بخیر راوشی بر صدر حیات بود و توجه انابت بخیریت او آورد و خواجگاه و خرد را هم بمنزل او فرستاد
 و نخست کرد بعد از ان او را بجانب جوین و اتفاق سفر افتاد و چون در شهرش رسید بشاه قطب الدین
 او مرید شد شاه خضر بعد از قطعی خلافت شاه قطب متوجه روم شد و الا ان در هندوستان
 سلسله پراست سلسله او قلندر به چشمتی است رحمه الله علیه شیخ بدر الدین غزنوی رحه خلیفه خواج
 قطب الدین بخیر راوشی است از اهل سماع بود مشایخ روزگار بر بزرگی او معترف بودند و تذکره کفخی
 سخن کرده است بیشه سخن از محبت گفتی شیخ فزید الدین گنج شکر در مجلس تذکیر او بسیار حاضر شدی
 از غرقین اول بلا هو را بعد از ان بدلی رسیده مرید خواج شد و در سیر لا و لیا نقل از سلطان المشایخ
 میکند که شیخ بدر الدین غزنوی را با خضر ملاقات بود و قستی پدر او اور گفت که اگر خضر را بمن بنا
 یکم بکشد روزی در مسجدی تذکیر میگفت شخصی در جای بلند و دورتر از مردم نشسته بود شیخ بدر الدین
 به پدر اشارت کرد که خضر است پدر گفت بعد از تذکیر او را دریا بم چون تذکیر تمام شد خضر از انجا
 که بود غایب شد سلطان المشایخ میفرماید که من از شیخ بدر الدین شنیدم که میگفت فخر بن قطب الدین
 فزید سر این دو بیت بسیار گفتی لطیفه سودا بتواند رد دل دیوانه ناست به هر چه آن نه
 حدیث است افسانه ناست به بیگانه که از تو گفت آن خویش منست به خویشی که نه گفت از تو
 بیگانه ناست به هم دی میفرماید که شیخ بدر الدین غزنوی در عمر بزرگ بود و حسن شده و
 گفتند شیخ پیر شده است به شکل بر قصد گفت شیخ نیر قصد عشق میر قصد هر که عشق است او را
 رقص است و هم دی میفرماید که شیخ بدر الدین از پیری جبیندن نتوانستی چون سماع شنیدی
 چنان رقصیدی گوئی کودک ده ساله میر قصد قبر او در بیابان قریب قبر خواج بیت قدس الله
 سر سحر چشمه اسعفه خواج نسبت قبری است بالاتر از قبر خواج قطب الدین در جانب شمال او را
 قبر خواج بیت گویند و گویند که دفن وی پیش از مقبره خواج است در اوایل فتح دلی و لیکن از
 احوال ایشان چیزی معلوم نشده است والله اعلم مولانا می صاحب الدین رحمه الله علیه
 قاضی حمید الدین است و صاحب سجا و ده او در سیر لا و لیا نقل از سلطان المشایخ می
 مردی بود که او را غزنوی میگویند از بد او ن بدلی آمده بود و بخیریت مولانا صاحب الدین بن
 قاضی حمید الدین ناگوری رحمه الله علیهما آمد تا خرقه در خواج همبرین نیت جمعیت که در سر خوش

سلطان بعضی از درویشان آنجا حاضر شدند درین اثنا آن مرد که در طلب خرقه آمده بود چون حوض
سلطان را دید گفت این سطل حوض است خوش شاعر که در بدایون است نه ازین حوض است
محمد کبیر حاضر بود چون این را شنید بولا از صاحب الدین گفت که او را خرقه نهی که کذاب است
شیخ فخر الدین بن خواجه معین الدین بزرگ و کاتب زراعت مشغول بود و بوضع ماندن که قریب
با چوبیس است اجناساخت و آنچه در طوفانات مشایخ چشیده است که فرزندان خواجه را بی ادبای
بود و حاکم مزاحمت میکرد و خواجه بتقریب آن در راهی تشریف آورد و همین شیخ فخر الدین است
وی اجد از پادشاهیت سال در صدر حیات بود و در قصیده سحر و اشرار شازده کرده از احمق و قاتل یا
نزدیک حوض قدیمه سرور مدفن اوست رحمه الله علیه و قدس الله سره الغریز شیخ فخر الحق
المسلک و الدین قوی الله سره الغریز خلیفه خواجه بزرگ قطب الدین است و از خواجه بزرگ
معین الدین و الحق نیز نعمت یافته از ایمان اولیا و ارکان این شافیت بقایت ریاضت و
مجاهد و فقر و تجرید داشت در کشف و کرم است آیتی بود و در ذوق و محبت علامتی همیشه در ستر
و اخفا میکوشید و خود را از چشم خلق بی پوشید از شهری بشهری میگشت و ناوقت در مقام
انجودهن که مردم وی درشت خوی و ظاهر پرست و منکر و درویشان بودند آمد و گفت این محل
بودن نیست آنجا سکونت نموده هرگز آنجا کسی از حال وی نپرسید بیرون قصه و دختان گیر
بودند یک دخت بود انبوه زید آن درخت با حق تمام مشغول بودی و پیشتر احوال در مسجد محمد
مشغول بودی آنجا او را فرزندان شدند فاقما سیکشیدند و محنتها و شدت های دیدند عاقبت چون
بر آن خوی داشت پوشیده ماند و قلقت که وقتی جامه او بسیار پاره شده بود مردی پیران پیش
او آورد و آنرا پوشید و در حال از تن بر کشید و شیخ نجیب الدین متوکل را داد و فرمود من ذوقی که
در آن جامه داشتم درین جامه نیافتم قلقت که بیشتر افطار او بشربت بودی قدی از شربت
بیاوردندی و قدری سوزید در آن کردندی از آن شربت مقدار نصف بلکه و شمش را خاندن
صنعت کردی و مقدار شمش ماندی خود بکار بردی از بقیه آن هم کسی را که خواستی نفیب کردی
بعده ماند پیش آوردندی و در آنجا از هر لون طعام بودی مردم مسخره کردند و خود بخوردی مگر باز
یو قوت افطار روز دیگر و در وقت استراحت گویی که بران روزانه بتشتی همانرا بستر می خست

شماره ششم از رانجه

چنانکه آن گیسو پادشاهان میر سید از شیخ نظام الدین اولیا قدس الله سره نقلست که میفرمود
 که شیخ فزیر الدین پیشتر از زینبیل خردی البته وقت افطار یک دوپکالان زینبیل پیش از
 بودی از شیخ نصیر الدین محمود قدس سره نقلست سالها خدمت شیخ فزیر الدین زینبیل گردانید
 اند و شیخ نظام الدین بارها فرمود که در آن شب که دید با کل کریر در خانه شیخ سیر می خوردیم
 مار از در عید بودی و آن را یکیان بودی یاری می نمودی آورد و همه بخوردند اما چون وقت
 دید و کریر نبود زینبیل میگردد و ایندند بعد فرمود که در خدمت شیخ نظام الدین هم سالها زینبیل
 گردانیده اند بعد فرمود این چنین خورده اند آنگاه بجای رسیده اند نقلست که وقتی بر آ
 شیخ خادم یک دانگ رانک و ام کرد چون بوقت افطار طعام پیش برد بنور باطن در فست
 و فرمود درین طعام بوی تصرف می آید و اینهاست که من این طعام بخورم نقلست که وقتی
 یکی از فرماها گو خدمت او آمد و گفت ای خواجه امر و فرمان بپرسبب گر سنگی به من پلاک
 رسیده است شیخ سیر را آورد و فرمود مسعود بنده چه کند اگر تقدیر حق در آید و از جان من
 رستی در پای او بندید و بیرون آنگینا نقلست که چون وی خواست که بجای پیش گیرد و
 خدمت خواجه قطب الدین عرض کرد خواجه فرمود طی کن وی طی کرده و تا سه روز چیزی نخورد
 سوم روز وقت افطار شخصی چندان پیش او آورد و دانست که از غیب است بد افطار
 کرد و در روزه شیخ آنرا بر تافت و تمام بیرون انداخت این معنی بخیرت پیر عرضه کرد و فرمود
 یعنی از سه روز از طعام خاری افطار کردی اما عنایت بازی در باب تو کارگر شد که آن طعام
 در سوره تو جای نیافت حال بد و سه روز دیگر طی کن و آنچه از غیب برسد بدان افطار کن
 سه روز دیگر طی کرد چون وقت افطار شد هیچ طعامی پیدا نشد تا یکپاس شب بگذشت
 ضعف غالب شد نفس از حرارت سوختن گرفت دست مبارک جانب زمین فرار کرد چند
 سنگه ریزه از زمین برداشت و در همان انداخت آن سنگ ریزه در دهان او شکر گشت
 چون این حال معانه کرد با خود گفت این معنی نباید که از کربلا شد از دهن بیرون انداخت
 باز همچنان مشغول حق گشت تا نیم شب گذشت ضعف غالب تر شد چند سنگه ریزه از زمین
 برداشت آن نیز شکر شد همچنین تا سه بار این کرامت معانه کرد پس تحقیق دانست که

از شیخ

این مضمون از حق است چون روز شد بخدمت خواجه قطب الدین رفت و فرمود که نیکو گردی که
 بدان افطار کردی که آن از عیب بود برو و همچو شکر شیرین خواهی بود آخر از آن روز گنج شکر خوا
 این چنین است و سید الاولاد و رباب تمیبه او شکر گنج غیر این چیزی دیگر مشهور است میگویند
 سوداگری شکر با کردن بیست و هفت خواجه از وی شکر طلبید سوداگر گفت که این نه شکر است
 این نمک است خواجه گفت نمک باشد سوداگر چون بار بار کشاد هم نمک برآید پیش شیخ آمد
 و غدر خواهی نمود و عرض داشت که که وای که نمک که این نمک شکر گرد و فرمود شکر گرد و خاکان
 محاسبیم همان کباب و جو و عسل و منبج جاده و جلال زیاده از هر چه توان تصور نمود و بسبب
 طریقه درویشان و اعتقاد محبت ایشان و جود و تواضع و رعایت طریقه اعظم الامر اند و اسفقت
 علی خلق الله انصافی کامل و توفیقی شامل داشت و مصدوق عاشق سید اومات شیدای و مقبول
 این قضیه را نظم کرده و گفته است سه کان نمک جهان شکر شیخ بود و سه آن که شکر نمک
 کند و از نمک شکر ایضا که کان نمک و گنج شکر و بیگنج شکر که کان نمک کرد بدید و کان نمک
 کرد نظر گشت شکر شیرین ازین که اخی کنش نشیند بعد از آن در چاه مسجد جامع که در مقام چ
 است چاه سقاوس کش تا چهل روز به شب و آن چاه او را بد رختی که بر آن چاه بود می آویختند
 و چون روز می شد پیر نشن می آورده از شیخ نظام الدین اولیا نقل است که دانشمندی بود
 ضیا الدین نام و وزیر مناره درس گفتی از وی شنیدم که وقتی بخدمت شیخ فرید الدین فرست
 و من غیر علم خلاصه چیزی نمیدانستم در خاطر من گذشت که اگر شیخ مرا از علوم پرسی که من این
 چه جواب گویم این اندیشه در دل من بود که گاه از من پرسید که تنقیح مناظر چه باشد و تنقیح مناظر
 مستلک است از مسایل علم خلاصه من خوش شدم و در بیان آن شروع کردم و نفع
 و اقبالی که در آن محسوس است بجا آوردم و نفعات او پنجم ماه محرم سنه اربع و ستین و ستایه و عمر
 شریفش بود و پنج سال نقل است که شب پنجم محرم زحمت بروی غالب شد نماز خفتن بجاعت
 گذارد و بیوشش گشت و ساعتی شد که بعد از آن بهوش باز آمد پرسید که نماز خفتن گذارده ام
 گفتند آری گفت یکبار دیگر بگذاریم که دانند که چه شود دوم کرت نماز بگذارد و باز بهوش شد
 و این باز بهوشی بیشتر بود و باز بهوش شد و پرسید که نماز خفتن گذارده ام گفتند دوبار گذارده آید

شعله شرح او را بنویس
 گفت یکبار دیگر بگویم که اندک چه شود سوم کرت هم بگو اردو بعد از آن فرمود یا حی یا قیوم
 و جان حق تسلیم کرده و بعضی از ملفوظات گنج شکر که خط شیخ نظام الدین اولیاء یافته اند مکتوب
 میگردد فرمود چهار چیز از مفسد پیر طباقات سوال کردند همه یک جواب فرمودند من عقل الناس
 بآمرک الدنیا ومن آیس الناس الذی لا یفقر لشی من اغنی الناس القانع ومن افقر الناس
 تارک القناعة فرمود ان الذی یستغنی من بهیبدان یرفع الیه یدیه و یرد بها خائبین فرمود اگر هست
 غم نیست و اگر نیست غم نیست فرمود در روزگار نامرادی شب معراج مردانست فرمود کار اگر خرد
 صیغ سر مردان نباید گذاشت فرمود شیخ الاسلام جلال الدین نور الدین مرقد گفته است
 الکلام منکر القلوب زان اول الکلام و آخره ان کان الذی فیکلم و الا فاسکت فرمود چون فقیر
 جاسد پوشد چنان پندارد که کفن می پوشد فرمود آن ناکه باشی و رنماز نمایند چنانچه باشی
 فرمود جذبت من جذبات الحق غیر من عباده المتقلین فرمود قال علیه السلام طوبی لمن شغله
 عینه عن عیوب الناس فرمود الصوفی یعقوب به کل شیء و لا یبکد ره شت فرمود لواز و تم بلوغ
 و درجه الکیار تعلیم بعد مالاتفات الی انباء الملوک فرمود نظم دوشینیم دل حزینیم گرفتند
 و اندیش باز تازیم گرفتند گفتیم به سر و دین روم بر دین تو اشکم بدو دیدم آستینیم گرفتند
 نقلست که در پیش او در باب اباحت و حرمت سماع که در آن اختلاف علماست گفتند فرمود
 سبحان الذی سوجت و خاکستر شد و دیگری هنوز در اختلاف است الا فیه فی التبیح
 و اسلام فی استیقام فرمود البهار اشرف الناس و الفقراء اشرف الاشراف فرمود الفقیرین
 العلماء کالبدرین کواکب البهار فرمود انزل الناس من شغل بالاکل و اللباس نقلست
 که مردی بخدمت شیخ فرید الدین قدس سره عرضه داشت که بجانب سلطان غیبات الدین
 بلین سپارش نامه برای تو فرستادم آری شیخ الاسلام نوشت رفعت قضیه الی الله ثم الیک
 فان اعطیت شیئا فاعطی الله و انت اشکور و ان لم تعط شیئا فاما لیس هو الله و انت
 و المعذرة شیخ نظام الحق و الدین محمد بن اتوقی قدس المدرسه العزیزه خلیفه شیخ فرید الحق و الدین است
 نام او محمد بن احمد بن علی البخاریست و لقب او سلطان المشائخ نظام الدین اولیاء است
 وی از مجوبان و مقربان درگاه آریست دیار هندوستان مملکت از آثار برکات او جلوه فرمود علی بن

و جدا بدین او خواجہ عزت هر دو از بخارا آمدند و مدتی در لاهور بوده بعد از آن در بد التوائی
آنزده حکومت ساختند و پدر او خواجہ احمد و صغیر او میرادرفت و همسم در سواد و لغت و
مدفن یافت شیخ نظام الدین چون قدری بزرگ شد والدہ او را در کتب انداخت کلام
بخواند و کتابها خواندن گرفت و هم در ایام صغر که عمرش نفیس و قریب بدوازده سال بود کتاب
لغت میخواند و می که او را ابو بکر قوال گفتندی بخدمت استاد او از ملتان آمد و حکایت کرد
که من پیش شیخ بہاؤ الدین ذکر یا مسم سرہ سماع گفتم ام این قول میگفتم بعد سمعت الموی
کیدی مصرع دوم بآوردند شیخ یاد او بعدہ مناقب شیخ بہاؤ الدین گفتن گرفت کہ آنجا
ذکر چنین و تصدیق نیز گائی کہ آس میکنند ہم ذکر میگویند این و مانند این بسیار گفت این
در دل او نشست بعد از آن حکایت کرد کہ از آنجا در اجودہن آمد شاهی دیدم چنین چنان
بسماع این کلمات در دل او محبتی و ارادت پیای شد کہ خود رفت از انگاہ باز بجمع محبت
شیخ فرید الدین و در زمین سینہ او نشست روزی روزی تقیہ و ترقیب می یافت و در
ویراستن و خوردن و خفتن ذکر شیخ فرید الدین میکرد بعد از آن بقیہ تعلیم علی آمد و سیل
علم کرد و مقامات حریری را پیش شمس الملک کہ صدر ولایت بود تلمذ کرد و یاد گرفت علم
حدیث خواند و او را طالب علمان نظام الدین نجات گفتندی بعد از آن مشوق ارادت
شیخ فرید الدین با جو دہن فوت و در آن زمان بیست سالہ بود شش سپارہ تو قرآن پیش
شیخ فرید الدین بخود کرد و شش باب از عوارف نیز نرسد کہ دو متہید و بشکور سلمی و بعضی کتابها
دیگر نیز پیش شیخ خواند تفلسف کہ وی فرمود چون سعادت پایہ پس شیخ فرید الدین حاصل
کرد و مختمین سختی در دہ کہ از شیخ شنیدم این بود کہ خواندہ ای آتش فراق و لما خراب کردی
سیلاب اشتیاق جا نماز اہ کرده بعد از آن خواستم کہ شرح اشتیاق خدمت ایشان
باز نمایم و نہشت حضور شیخ غلبہ جاہمین قدر گفتم کہ اشتیاق پایہ بس عظیم غالب بود و چون
اثر دہشت در من مشاہدہ کرد فرمود کل داخل دہشت ہمدین روز بخدمت شیخ بیعت
کردم و عرضہ داشت کردم فرمان بیعت ترک تعلیم کنم و باور او و نوافل مشغول شوم فرمود
اکسی را از تعلیم منع نکند ہم کن این ہم کن ما غالب کہ آید در ویش را قدری علم یابد

جده بافت غلات شرف شد و بدلی آمد و تا شیخ در صد رقیات بود سه بار تخریب است او را
 با در وقت رحلت شیخ حاضر بنوده چنانکه شیخ قریب الدین در وقت رحلت خواجہ قطب الدین
 و خواجہ قطب الدین در وقت بیفر خواجہ بزرگ عین الدین قدس الله سره را هم حاضر بنوده و بدلی
 در بدلی با اشارت غیبی در غیبات بود که آن فائز او را بنا است مگر نه که نقل است
 که وی بیفر نمود و در آنگاه که معز الدین کیتباد و در آنجا شهر نو بنا کرد و خلق بزرگین انبوه شده
 آمد و شد ملوک و امار و سایر مردم بسیار شد با خود گفت که از اینجا هم باید رفت درین اندیشه
 بودم که همان روز نماز دیگر جوانی درآمد صاحب حسن لغایت خیف اول سخن که با من گفت
 این بود جمیت آن روز که مرشدی میدانستی که کائنات نمای عالمی خواست شد
 بعد از آن این سخن گفت که اول باری مشهور نباید شد چون این کس مشهور شد باید که
 چنان شود که فساد قیامت از رسول الله صلی الله علیه و سلم شرمندہ نمازد آنگاه
 گفت چه وقت و چه حوصله باشد که خلق گوش گیرند و بحق مشغول باشند حوصله آن شد
 که با وجود خلق مشغول حق باشد چون این سخن با تمام کرد قدری طعام پیش آوردم خود
 من همان زمان نیت کردم که همین جا خواهم بود چون این بیت کردم قدری از آن
 خورد و بر رفت بعد از آن او را ندیدم چون نیت افامست او درست شد حق تعالی او را قبول
 تمام داد و مفاسد و عام را بوی رجوع شد و ابواب فتوح بر دی مفتوح گشت و عالمی از بوی
 احسان و انعام او فواید برگرفتند و او خود بر ریاضت و مجاهده می بود گویند که در آخر عمر که سن
 شریفیش از شتاب و تجاوز شده بود لغایت مجاهده پیش گرفته بود و صوم و دام و شتی و قوت
 افطار اندک پیزی چشید و طعامی که وقت سحر می بردند اکثر چنان بودی که خودی خادم
 عرضه داشت کردی مخدوم وقت افطار طعام کمتر می خورد و اگر از طعام سحر اندک تناول کنند
 حال چه شود ضعف قوت گیرد و درین محل بگریستی و گفتی که چندین سکینان و درویشان
 در کجاء ساجد و دوکان ما گرسنه و فاقد زده افتاده اند این طعام در خلق من چگونه فرو رود
 سخنان طعام از پیش بر میداشتند نقل است که وی گفت وقتی با شیخ خود در کشتی همراه بودم
 شیخ مرا پیش طلبید و فرمود بیایم و چیزی بگویم چون بدلی بردی در مجاهده باشی بکار بودن

پانچ نیت روزہ داشتن ہی راست و اعمال دیگر چون نماز و حج ہی راہ و حق دیگر نہیں ہوتا
 سن از خدا خواستہ ام کہ ہرچہ تو از خدا تعالیٰ نخواہی بیابے وقتی دیگر نہ ہو از برای تو قدر
 دنیا نیز خواستہ ام و در وقت خلافت فرمود مجاہدہ باید کرد برای استعداد را وقت دیگر در
 حجرہ سر بر مہ کر دہ بشدہ مبارک ستغیر شدہ سیکشت و این بیت میگفت بیت خواہم
 کہ ہمیشہ در وفای تو زیم و خاک کی شوم و بز بر پائی تو زیم و مقصود من خستہ زگوینہ ستوئی
 از ہر تو ہرم و ہر ای تو زیم و چون بیت تمام کرد سہ سجدہ بنا و چند کرت مثل این دیدم
 در حجرہ در رنم سر قدم شیخ نہادم فرمود بخواہ چه خواہے سن چیزی دینی خواستم شیخ
 مرا بخشید بعدہ پیشانی شدم کہ چہ را خواستم کہ در سماع میرم نقل است کہ وہی شب ہنہا
 در حجرہ بودی و در بستی و تمام شب در راز و نیاز بودے چون روز شدی ہر کہ نظر بر جمال او
 افتادی تصور کردے کہ مستی طالع است و از پس بیداری شب چہ شمار مبارک آدسہ
 بودی گویند کہ یہ خبر دین بیت در وصف پیر بے نظیر خود گفته است بیت تو شبانہ
 می نہائی یہ بر می کہ بودی اشب و کہ ہنہو چشم ست اثر خمار دارد و کہ وہی نہ ہو
 مراد واقع کتابے و ادند در ان بسطور بودا تو اسنے راضی بے لے میرسان کردل ہون محل
 بطور ربوبیت است و میفرمود کہ در بازار قیامت کسج کالائی را آنچنان روح نخواہد بود و نہا
 و لہما نقل است کہ وقتی در قیلولہ بود و در ویشے آمد آرا با زگر و آئینہ شیخ فرید الدین
 را در خواب دید کہ سیف را بد اگر در خانہ چیزی نیست صن رعایت آئینہ واجب است این
 از کجا آمدہ است کہ چنین خستہ دل باز کرد و چون بیدار شد ازین حال نقص نمود بر آن شخص کہ
 آن در ویش را باز کرد آئینہ یو وقت شد کہ قدرت شیخ را در غضب دیدہ ام و مرا عتاب یک
 بعدہ اگر از قیلولہ بیدار شدی ہمین دوغن پر سیدی کی آنکہ سایہ برگشتہ است و دوم
 آنکہ آئینہ آمدہ است نقل است کہ وقتی چند کس قصد ملازمت او کردند ہر یک برسم
 غنہ چیزی خریدند در ان بیان معلی بود گفت این ہدایا مختلف کجا پیش شیخ خوانند نہاد فادام
 فواد بر داشت او قدری خاک راہ برداشت و در کاغذی بچید چون بخدست او رسید
 ہر کس چیزی پیش نہاد و آن متعلک کاغذ پارہ بچیدہ را نیز نہاد فادام آن ہدایا برداشتن گرفت

خواست که آن کاغذ را نیز بدارد فرمود که این را همین جا بگذار که این سرمد تشریف خاص
برای چشم ماست آن معلوم ثابت شد شیخ او را به تشریف خاص مشرف گردانید و او را مستطاب
که اگر او را با پیویان من حاجت باشد ما را بگوی نقل است که شخصی از قصبه خود بقصد
زیارت اومی آمد در شمار راه گذرا و بر قصبه بوندی افتاد و در آنجا شیخ بود که او را شیخ بنون
می گفتند بدیدن او رفت پرسید که کجا خواهی رفت گفت بخیرت شیخ نظام الدین گفت
شیخ نظام الدین را سلام برسانی و بگویی که هر شب جمعه در کعبه ملاقات میکنم چون بخت
شیخ رسید عرض کرد که در قصبه بوندی در ویشی است سلام رسانیده است و این سخن گفت
شیخ منقص شد فرمود که او در ویشی عزیز است ولیکن زبان بر خود ندارد و نقل است
که یک باری سلطان علاء الدین بقصد استخوان بخیرت او فصل چند و پرداخت امور مملکت
نوشته و یک فصل بدین مضمون بود که چون بندگان شیخ مخدوم عالمیانست و در دین دنیا
هر کار حاجتی است از خدمت او برمی آید و حق تعالی زمام مملکت دنیا بدست ما داده است
ما را باید که هر کاری و مصلحتی که در مملکت پیش آید بندگان شیخ را عرض داریم تا با آنچه خیریت
مملکت و صلاح ما در آن باشد اعلام فرمایند تا برین مقدمه فصلی چند درین باب
نوشته بخیرت فرستاده شده است آنچه در آن خیریت باشند زیر هر حدیث بنویسند تا ما آنرا
پیر و اخت برسانیم و این کاغذ را بدست خفر خان داد که از جمله سپهبدان محبوب تر بود و
مرید شیخ بود و او و بخیرت شیخ فرستاد چون خفر خان آن کاغذ را بدست شیخ داد مطالعه
نمود و حاضران مجلس گفت که فاتحه بخوانیم بعد فرمود که در ویشان را با کسان باو شاه
چه کار من در ویشم و از شهر گوشه گرفته ام و بدعا گوئی باو شاهان و مسلمانان مشغولم
اگر بسبب این معنی باو شاه بعد از آن چیزی مرا بگوید از اینجا هم بروم ارض الله و اسعته
چون این خیر سلطان علاء الدین رسید خوشحال شد و معتقد گشت و التماس کرد که اگر
قبول فرمایند من بخیرت شیخ بیایم شیخ فرمود آمدن حاجت نیست من بدعا غیب مشغولم
و بدعا غیب اثر است سلطان علاء الدین باز بخت ملاقات الحاح کرد و شیخ فرمود بنده
که فایده این ضعیف دو در واد اگر باو شاه از یک در و آید من از در دیگر بیرونم نقل است

که شخصی در مجلس او تقریر کرد که سلطان سوغ یاران شما جمعیتی کرده اند و مزایر و میان
فرمودن منع کرده ام که مزایر و محلات در میان نباشد نیکو نگرده اند درین باب بسیار
فلو کرده اند و میفرمود شیخ اوصد الدین که راستی بر شیخ شهاب الدین آمد شیخ معلما
خود پیچیده در زیر زانو نهاد و این معنی پیش مشایخ غایت تعلیم باشد چون شب درآمد
شیخ اوصد الدین سماع طلبید شیخ شهاب الدین قولان را طلبید و مقام سماع طلب کرد
و خود بگوشه رفت و لطاعت و ذکر مشغول شد و هرگز سطور گوید عفو الله عنه این حکایت
مناجات دارد با پنجه در نفحات الانس آورده اند که اگر ذکر شیخ اوصد الدین نزد شیخ
شهاب الدین میکردند میفرمود نام آن سبقت پیش من ببرد شیخ رکن الدین علاء الدین
می فرماید که این خبر صحیح است مگر اکثر اوقات مختلف باشد و الله اعلم نقل است
که وقتی شخصی رفته نوشت که خطا و لغایت مغشوش بود و بدست شیخ و او شیخ را در مطالعه او
درنگی واقع شد فرمود مولانا را این خط شماست مولانا را بعد از آن پیش آمد و گفت آری
مخبرم خط بنده طبعی است شیخ تبسم نمود و گفت زهی طبع نقل است که وی پیش از
رغلت چیل روز طعام نخشید و در آخر وقت که از عالم میرفت میگفت که وقت نماز شده است
و من نماز گذارده ام اگر میگفتند که شما نماز گذارده اید میفرمود که بار دیگر بگذاریم هر نماز را
مگر میگذازد و میفرمود سیر و سیر و سیر و سیر و یا قبال غاوم میفرمود اگر چیزی در خانه از پیش
نگاه دارد و قیامت عده جواب حضرت عزت باشد غاوم همه را یاد مگر غله که پذیرفته
علوه درویشان بود و فرمود این مرده ریگ چنگا بدشته این را نیز بدرکن و در خانه جاروب
بده در مال انبار خانه را کشا دهند و بیانی حسمع شدند و غارت کردند بعد از آن غاوم
عرض کردند که حال ما سکنیان بعد محذورم چه خواهد شد فرمود که شما را در روضه من خندان بسیار
که کفایت باشد گفتند میان ما قسمت حاصل که کند فرمود که از سر لغیب خود بر خیز و وفات او
بعد طلوع آفتاب روز چهارشنبه شیر دهم ماه ربیع الآخر سنه خمس و عشرين و ستائمه رحمة الله تعالی
علیه فرمود روزه و کمال دارد یعنی سالک تا در سلوک است اسید و ارکمال است
بعد از آن فرمود که سالک است و واقف و راجع سالک است که او راه روزه و واقف است

که او را وقفه افتد درین محل سوالی کردند که سالک او وقفه می باشد گفت آری سرگاه که
 سالک را در طاعت فتوری افتد چنانچه از ذوق طاعت نماز او را وقفه باشد اگر زود کار را
 و ریاید و بماند پیوند سالک تواند بود و اگر عیاذ بالله هم بران بماندیم آن باشد که راجع
 شود بعد از آن این را بر بیعت قسمت بیان فرمود اعراض حجاب تفصل سلب مزید سلب
 قدیم تسلط عداوت فرمود و دوست باشد عاشق و معشوق مستغرق محبت یکدیگر درین میان
 اگر از عاشق حرکتی یا سنگینی در وجود بیاید که نپسندیده دوست او بود آن دوست از
 اعراض کند یعنی روی بگرداند پس عاشق را واجب است که در حال استغفار مشغول شود
 و بمقدرت پیوندد و هر آنکند دوست از و راضی شود و اگر آن محب هم بران خطا اصرار کند و عذر
 نخواهد آن اعراض حجاب کند معشوق حجاب در میان آرد پس محب را واجب آید که بتوبه بگراید
 و اگر درین باب هم تاخیر کند حجاب تفصل میل کشد چه شود آن دوست از وی جدائی گزیند و
 اگر هنوز مستغفر نشود سلب مزید شود مزیدی که او را در او را و ذوق طاعت و غیر آن
 بوده باشد پس اگر عذر آن نخواهد و بران لطالت بماند سلب قدیم شود طاعتی و سببی
 پیش از یدت داشت آن هم بتانند پس اگر اینجا هم در توبه تقصیر رود بعد از آن
 تسلی شود یعنی دوست او را بر جدائی دل بیاواید پس اگر در انابت اسهال رود عداوت
 شود اغووز بالله نهان فرمود و طاع علی الاطلاق و علی الاطلاق حرامیت از رنگی پسندند که طاع نیست
 فرو و طاع کیست طاع صفتی است مؤذن پس باشد طاع مزایر حرام است فرمود بعضی ایشان پیوسته کرده باشند
 بران پسند نمی کنند تا بر پیرے دیگر میزنند و بیعت و خرقه او سببی ستانند نزدیک من
 این چیز نیست بیعت بها نیست که اول یا کسی کرده باشند اگر چه آن پیریکه از احادیث
 از شیخ نظام الدین سوال کردند حکم شیخ منصور طاع چیست فرمود که وی مرد دوست
 او مرید غیر مسلح بود ترک او گرفت بر شیخ صید آمد و در خواست بیعت کرد و صید فرمود
 تو مرید غیر مسلحی ترا دست بیعت ندادم او را در کرد و صید مقتدر وقت بود و او عذر میبرد
 محرم منظور عفا الله عنه گوید که در باب منصور مسلح اخبار مختلف آمده و الله اعلم بالحقیقه
 الحال ولیکن از حضرت غوث الثقلین شیخ محی الدین عبدالقادر عفا الله عنه فرمود

کان و لیا مقربا عند الله قد زلت قیامه و لم یکن فی عهده من یاقظ بیده و لو کنت علی هذا
 الاخذت بیده و انشد اعلم فرمود نظم کنم گرچه ایزد و بدیدایت دین بنده را
 اجتهاد باید کرد و نامه کان بحشر خواهی خواند و هم از اینجا سواد باید کرد و فرمود
 اگر مرید خیر گوید که من مرید توام شیخ گوید که تو مریدی من نه او مرید باشد و اگر شیخ گوید تو مریدی
 و مرید گوید من مرید تویم مرید پیش از مرید که ارادت فعل مرید است نه فعل شیخ فرمود نقل است
 را گوید و است بهمد کلمه نامتک باید اگر از یک نامشاید که یکبار دیگر گشت ده شود و بود
 صبح صادقان صبح است و صبح عاشقان شام و ایامین العشاءین مشایخ از اینجا
 فرموده است که جامه که صحبت شیخ یافته باشد بغیر نتوان داد و اگر نشویند فضا نیست
 و بهتر آنست که نشویند و سیفر شود از تشریفات صحبت یافته پیر اگر وصیت کند که برابر نکسر
 در کو رهنبرد روا باشد و یا وصیت کند که بغیر ندانے که صالح باشند بدیشان بدینند و
 در سیر الاولیای نویسد که چون بعد از نقل شیخ نظام الدین را در گور فرسود و آوردند
 فرقه که از شیخ فرید الحق یافته بود بر وجود شیخ نظام الدین فرار کردند و سلسله شیخ را
 ورزیر مبارک او نهادند و نیز شیخ نظام الدین فرمود که فردای قیامت یعنی ازین
 طایفه را در میان دزدان بایستاند و ایشان گویند که ما دزدی نکرده ایم جواب آید
 که جامه مردان پوشیدید و عمل نکردید آنهم بشفاعت پیران نجات یابند و نیز فرمود
 چندین خسته که این ضعیف داده است ازین میان چهار کس را فرمود ارادت داده
 دیگر همه خسته و بترک است فرمود در کتب سلوک مذکور است که سلوک را صد مرتبه نهاده
 بنفیس هم مرتبه کشف و کرامت است اگر سالک هم درین بماند میفتاد و رسته دیگر کی رس
 پس نظم مستقیم بر کرد است باید که نباشد و فرمود در وقتی که خواجسین مرا خلافت داد گفت
 حق تبارک و تعالی داد و عقل داد و عشق داد و هر که در وی این سه صفت بود وی شایان
 خلافت مشایخ باشد و از وی این کاریکو آید رحمة الله علیه و علیه السلام اجمعین شیخ نجیب الدین
 متوکل قدس سره العزیز بر آورد و خلیفه شیخ فرید الدین گنج شکر است قدس سره و هما
 سخت معابد داشت و بنایت متوکل بود مدت هفتاد سال در شهر بود و شیخ نیز از تلامذ و سلفان

با وجود عیال و سرزدان و عیش و خوشی کردی تا بجدی که ندانستی که امروز که ام روز است
 دین ماه کدام ماه است و این درم چه درم است آورده اند که روز عید در ویغان و غان
 او جمع آمدند و آنرا پنج چیز داشت بالای بام رفت بجای شغل شد بادل خود میگفت که انجیندی و زعید بگذر
 و در فلق سرزدان سن طعاسی نرود و مسافران نیانیدم همچنین نامراد و باز گردیدند
 میان می بیند که پیر مردی بالای بام می آمد و این بیت میخواند بیت بادل گفتم و لا خضر
 را یعنی + دل گفت اگر مرا ناید بینم + و آن مرد مانده طعام پیش آورد و گفت کوس تو کل
 تو بر عیش میان ملای اعطای میزنند و تو بیت این معنی ملتفت گشته گفت که حق می دانند که بسبب
 ملتفت گشته بسبب باران التفاتی روی نمود غالباً آن مرد خوابه خضر بود شیخ نظام الدین
 اولیا میفرماید که پیش از آنکه من بخدمت شیخ فرید الدین پیوند کنم روزی در مجلس شیخ نجیب الدین
 بودم برخاستم و گفتم یکبار سوره فاتحه و اخلاص بخوانید بپیت آنکه من قاضی شوم و شیخ
 نجیب الدین اغماض کرد من دستم که بسبع مبارک او ترسیده است باز گفتم یکبار سوره
 فاتحه و اخلاص بخوانید بپیت آنکه من قاضی جانی شوم درین کرت تبسم کرد و فرمود که
 تو قاضی شعر چیز دیگر شو معقول است که شیخ نجیب الدین روزی در مجلس شیخ نجیب
 شیخ فرید الدین عرض کرد که مردمان چنین میگویند که شما در بنا جات یارب می گویند
 جواب می شنوید که بلیک عجبی فرمود و بعد فرمود الار جات مقدرة الکلون بآل
 همچنین میگویند که فقر بر شما آید فرمود خبر بآید بعد فرمود که چنین می گویند
 که در خدمت شما ایدال می آیند درین باب چیزی فرمود و فرمود که تو هم از جمله ایدال
 روزی فقیری برو آمد و پرسید نجیب الدین متوکل توئی گفت آری نم نجیب الدین
 متاکل قبر او در راه مقام خواب قطب الدین مقابل بچی مندل که از عمارات سلطان محمد
 عادل است و خانه ایشان و خانه شیخ المشایخ شیخ نظام الدین قدس سرها همین جا
 بود رحمه الله تعالی علیه و علیهم اجمعین سید جلالت الدین بخاری که او را سید
 جلالت سرخ ترک گویند میر شیخ الاسلام بهاو الدین است وی سید جلالت لقب
 مجذوم جهانیا است از بخاریه بکر تشریف آورد و در آن شهر شریف اقامت کرد

شیخ نجیب الدین

سید بدرالدین بیکری که از اکابر و اعیان آنجا بود و وصالت کرد گویند که در خواب از جانب
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بیشتر شد تبزج صغیره سید بدرالدین نیز باین دولت
بشارت یافته جلگه گوشه خود را بوسی عقد تزویج بست برادران سید بدرالدین با وی بدشت
پس بیدار چه تشریف آورد سید جلال الدین را اولاد صغری سید بدرالدین با وی بدشتند
و معنوی بهم رسید و ابواب برکات کثیر بر روی او مفتوح شد قبر او هم در اچه هست رحمة الله تعالی
علیه شاه که وزیر قدس سره العزیز از سادات کرویز است و از آنجا در ملتان تشریف آورده
و توطن نموده در وفقه او نیز در آنجا است مشهور و معروف نقل است که وی از قبر
دست بیعت ببرد آن داد و آلان در قبر او را بی که از آنجا دست می بر آورد و گذاشته اند و
قدما رشیخ ملتانست معاصر شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین ذکر یا است رحمة الله علیها
شیخ صدر الدین عارف بن شیخ الاسلام بهاء الدین ذکر یا قدس الله سره العزیز
بعد از پدر بر سندان شاد و تربیت نشست و بسیاری از اولیا و رسلک ارادت او منسلک
گشتند میرحسینی سادات در آنجا مشهور است مرید او است و در کنز الرموز میخ او و مدح
والد بزرگوار او و مدح شیخ شهاب الدین سرور وی قدس الله سره ها کرده است و در
میخ او می گویند نظم آن بلند آوازه عالم پناه * سرور وین افتخار صدر گاه *
صدر و دین و دولت آن مقبول حق * نه فلک از خوان جوش یک طبق * آب حیوان
قطره بحر دلش * چون خضر علم لدنی حاصلش * معتبر چون قول او افعال او * هم بیان
او گواه حال او * مقتدای دین قبول خاص و عام * دولتش گفته توئی خیر الانام * ملک
معنی میل در فرمان او * هم با سبب و هم میراثان او * و در مدح شیخ بهاء الدین میگویند
سن که روز نیک و بد پیرناستم * این سعادت از قبولش یا قسم * که نور الفوائد
از ملفوظات شیخ صدر الدین است که یکی از مردیان او که خواجه ضیاء الدین نام دارد
جمع کرده است در آنجا می نویسد سن و صایا شیخ صدر الدین الی بعضی المریدیه در کلام
قدسی رکایت عن الله تعالی رسول علیه اسلام میفرماید لا اله الا الله محضی نفس و سلم
آسن بن عذابی یعنی کلام لا اله الا الله حصن سن است هر که در آید در حصن من امین گردد و از عذاب

سن و حسن چهار است چنانکه آنست که کرد و برگرد و گیر و داناگاه نگاه دارد و نگاه ندارد
 و حسن آنست که کرد و گیر و نگاه دارد و در آمدن درین حسن بر سه نوع است ظاهر و باطن
 و حقیقت ظاهر آنکه خوف در جای جز از خدای زائل گرداند اگر همه عالم خفیم شوند باید دوست بعینه
 حکم او بیج نفع و ضرر و غیر و شر نتواند رسانید قوله تعالی ان الله یسکون الله لیسر فلا
 کاشف له الا سوادان یزدک بخیر فلا را و فضلہ باطن آنکه تحقیق کرده که هر چه پیش
 از مرگ بزند گانی درین سراسی فانی رسد جاودانی نیست و رقم قلم عدم برورفته
 قوله تعالی کل من علیها فان شایقی ندارد و بستی و نیستی آن اتفاقی نماید و باطن آن
 در آمده باشد حقیقت آنست که از روی بهشت و خوف و دوزخ در دل نیار و خرق قریب گیر
 فی مقدر صدق عند لیک مقدر چون آنها رسد بهشت خود در تیغ او گردد و دوزخ از وی گریزان
 باشد و نیز می نویسد قال الشیخ الانام العارف صدر الحق والدين رضی الله عنه فی بعض
 و صایه لبعض المریدین اول قدم در متابعت رسول الله صلی الله علیه وسلم ایسان
 آوردن است بدانچه او ایمان آورد و ثابت بودن بران دآن ممکن نگردد الا بدانکه بنده
 بدل اعتقاد کند بی شک و بی شبهه و بر زبان اقرار آرد بطوع و رغبت با محبت و معرفت
 که خداوند بیل و ملائکی است در ذات و یگانه است در صفات خود و موصوف است
 همیشه بصفت کما ان قدیم است با جملی اسما و صفات و افعال و منزه است از ادراک
 او نام و انعام مقدس است از وسوسات حدوث و عوارض و بسام همه عالم آفریده است
 چونی و چگونگی بر ذات و صفات او درست نیست از هیچ و چیزی نماند و هیچ چیز هیچ و به
 بد و نماند چنانچه بران صلوات الله علیه فرستاده او نیند و محمد رسول الله صلی الله علیه
 وسلم فاضل بین جمیع پیغمبران است آنچه او فرموده است راست و درست است و دران هیچ
 تفاوت نیست خواه عقل کیفیت آن را دریابد خواه در نیاید اما آنچه در نیاید تسلیم باید کرد تا
 درستی اعتقاد حاصل آید بدانچه رسول علیه اسلام خواست و دانست و بکیفیت مشغول آنست
 و اگر بر تامل موافق آیات و اخبار محکم حل افتد و او باشد و علامت صحت ایمان بر دل آنکه
 اگر نگوئی کند نشاء شود و اگر بدی کند بدش آید و علامت استقامت ایمان یقین با کفری او شود

درست تر باشد نیز در اوراد خیر ایشان از روی ذوق و حال نه از روی علم و ایمان و
 حال قدس سره فی وصایایه لبعض المیرین هیچ نفسی بی ذکر بر نیارده که بزرگان گفته اند
 هر که از نفسی نفسی شود بی ذکر حال خود ضائع کرده باشد و از وسوسه و حدیث بنور ذکر
 گیرند چون بدین صفت مدام ذکر باشد و وسوسه و حدیث بنور ذکر سوخته گردد و نور ذکر
 در دل فرو گیرد و حقیقت دل ظاهر گردد و ذکر باشد و نور بدین نور یقین منور گردد
 و اینست مقصود طالبان و مقصد سالکان مصلح این کار نیست کمون هر که اراده
 و ایضاً فی وصایایه قدس سره قال اعد تعالی یا ایها الذین آمنوا ذکر اعدوا ذکر اکثر
 اذا اراد الله تعالی لعبده خیراً و کینه عبداً سعیداً او نفعه کلام الذکر باللسان مع موافق
 القلب و رفاه عن ذکر اللسان الی ذکر القلب حتی لو سکت اللسان لا یسکت القلب
 و هو الذکر اکثر من الاصل العبد لک العبد الذکر من الذنایق الخفی المشار الیه بقوله
 علیه السلام اکثر من افق استی قوام با ارادیه نقایق الوقوف مع غیر الله تعالی و تعلق بالانسان
 بسواه فاذا نفق العبد بتجربته انظار عما لا یجیل ثم عمالاً یجهد و اکرم بتفرد الباطن بتخلیه
 عن الخواطر البدویه و الاغلاف المذمومه یوشک ان یتخی نور الذکر فی باطنه فبقطع عنه
 الوساوس الشیطانیة و الهویس النفسانیة و تجوهر نور الذکر فی باطنه حتی یکون ذکره بحمل شایع
 المذكور و بدهی الرتبة العظمی و المنحة الکبری التي تمده الیه اعناق ارباب محافی اللهم من او
 لا یدی و الا بصار من الامم و اعد الموفق و المعین و الله اعلم بالصواب آمین شیخ زکریا ابن
 ابو الفتح بن شیخ صدر الدین شیخ الاسلام بهاء الدین ذکریا قدس الله اسمه ارحم
 صاحب سجاده راستین بهاء الدین است و رضا وی صوفیه که یکی از مریدان ایشان
 تصنیف کرده است ذکر او بسیار میکند و در جمیع الاخبار و اخبار الانبیاء و مریدین بعض
 رسایه لبعض المریدین مقرر آن عزیز باد که مجموع آدمی عبارتست از دو چیز صورت و صفت
 و حکم و صفت راست نه صورت را ان الله لا یخطر الی صورکم و اعمالکم و کان سبط الی قلوبکم
 اما حکم و صفت بر سبیل تحقیق و در آخرت صورت نه بند و چه آنجا حقایق شایع گردد
 و این صورت تسلطی نشود و هر کس را در صورتی که ملایم صفت او باشد حشر کند و بسایحه

جامع با حور یا خندان طاعت در صورت سبکی بر انگیزند لکن مثل انکب و چنین صاحب علم
و تقدیر و پیشین را در صورت گرگی بنید و صاحب کبر در صورت پلنگی و صاحب غل و حسن
در صورت خکی نکاشفتا عک عطارد که فیض کا الیوم حدید این باشد و تا آنگاه که مردم از این فضا
و نیمه ترکیه نیاید هنوز او در عداد بهایم و سیاح است اولیک کالا انعام بل بسم اصل و ترکیه
نفس حاصل نشود مگر با التجار استعانت و حضرت عزت و مابری نفس این نفس لا بارقه بالسودا
رحم دین و جویم فضل و رحمت او و سنگیری و نکند ترکیه حاصل نشود و لا فضل الله علیکم و رحمة
باز کی شکم بعد از علامت ظهور این فضل و رحمت آنست که او را عجوب نفس خود بنیا کند و پرتو
از انوار عظمت الهی که همه ملکوت و جنب آن متلاشی است بر در و نه او بتابد تا همه دنیا
و بزرگها آن در نظر او خاک بود و اهل انرا در دل و سینه ناید چون این حالت بر در و نه او
اورا متابعت کامل بخر حاصل میشود بعد فسر مود مولانا خیر الدین از علوم قاسمی مالی
اما از علوم عالی عالی است و شیخ رکن الدین در زمان سلطان قطب الدین بن علا الدین
بر اہلی تشریف آورد و ابو شیخ نظام الدین قدس سرہ در آن زمان بر سندان شاد و تیرت
یادداشت برای استقبال او از مقام خود تا حوض خاص ملائکہ کہ در قنات شہر و بل
واقع است رفت چون مجلس سلطان قطب الدین را بحضور تشریف خود مشرف ساخت
پرسید کہ کدام کس از اہل شہر شمارا اول استقبال کرد فرمود کسی کہ بہترین اہل شہر است
و سلطان قطب الدین را با شیخ نظام الدین نقازی در میان بود بعضی گویند کہ مقصود او
از طلبیدن شیخ رکن الدین خشم و کسر شیخ نظام الدین بود و شیخ رکن الدین باین کلمہ
رفع توہم او کرد و او را ازین توقع نا امید ساخت در سیر الاولیاء مذکور است کہ بعد از ان ملاقات
سیان این دو بزرگوار در مسجد جامع واقع شد اول شیخ نظام الدین از بجائی کہ برائے
ناز معین داشت برخواست و پیش شیخ رکن الدین رفت بعد از ساعتی شیخ رکن الدین
بجای شیخ نظام الدین آمد و صحبت داشت یک روز دیگر شیخ نظام الدین در مقبرہ خود
کہ در آن زمان عمارت می کردند تشریف داشت تا گاہ آواز آمدن شیخ رکن الدین برخواست
شیخ نظام الدین طعام فرمود و مجلس ساخت غالباً در پای شیخ رکن الدین شعیفہ بود

شیخ

اولیاء

هم بر پاگی که بر سوار آمده بودند شسته اند و شیخ نظام الدین و مردم دیگر در پیش پاکی
 او شستند چون صحبت گرم شد شیخ عماد الدین اسمعیل برادر شیخ رکن الدین عرض کرد که
 اجتماع بزرگواران غنیمت است بهتر ازان است که از الفاس شرعیت ایشان نفی بردار
 شود بنده را حریفی بخاطر میرسد که ملکیت و هجرت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بدین
 چه باشد شیخ رکن الدین فرمودند که غالباً ملکیت آن باشد که بعضی از کمالات و درجتها
 که بخباب رسالت تقدیر کرده بودند ظهور آن در عالم فعل موقوف داشتند صحبت صحابه
 صفا شیخ نظام الدین فرمود که بخاطر فقیر چنین می رسد که ملکیت آن بود که بعضی از فقر
 بدین که وصول ایشان بسعادت صحبت آنحضرت متعذر بود باین نعمت مشرف شوند
 میگویند که مقصود این بزرگواران آنچه فرمودند واقع بود بیکدیگر و شیخ رکن الدین فرمود که آدمی در دنیا بیکمال اعتقاد
 است و عرض شیخ نظام الدین آنکه برای تکمیل و افاده است اینچنان است در سیر الاطهار
 محرم طوره و جید الله تعالی الله عنه گوید که شک نیست که کمال آنحضرت صلی الله علیه وسلم که موقوف
 بر صحبت اصحاب صفا بود همان ارشاد و تکمیل است که موجب سواد دعوت و نیل درجه است
 نه کمال ذاتی ما شاپس قال هر دو سخن یک باشد و الله اعلم بعبده طعام در میان آمد
 بعد فراغ طعام اقبال خادم چند پارچه قماش اعلی و صد دینار زر سرخ در جامه باریک
 که عکس دینار بایرون می افکند پیچیده در زیر قدم شیخ نهاد شیخ رکن الدین فرمود
 استر و هبک شیخ نظام الدین در جواب فرمود و ذهابک و من هبک یعنی در سبب سبب
 ستر و هب و قباب مال درویش است تا از نظر عوام ستور باشد شیخ رکن الدین
 در گرفتن آن عذر کرد شیخ نظام الدین آنرا بشیخ عماد سپرد و یکبار دیگر شیخ رکن الدین
 در مرض بجهت عیادت شیخ نظام الدین آمد فرمود که عشره ذی الحجه است هر کس بجهت
 دریافت سعادت حج سعی می کند من سعی کردم تا سعادت زیارت شیخ المشایخ را دریابم
 بعد ازان شیخ نظام الدین رحلت فرمود و نماز منازله را شیخ رکن الدین حاضر شد گفت
 طاهر احکمت آنکه ما سه سال در مدینه داشتند حصول این نعمت بود و در ادنی مدت جمیع
 بوطن اصلی فرمود و غیر الحباس نقل از شیخ نفیر الدین محمود می کند که فرمود و آنچه

شیخ الاسلام رکن الحق و الدین از لمتان در دہلی آمد قلندران و جو العیان رسیدند و قلندر
گفتند شیخ ما را شربت بده شیخ ایشان را چیزی فرستاد جو العیان بخواستند که شیخ ما را خج
بده ایشان چیزی دہانید بعدہ گفت آنکہ سر قوم است اورا سپہنہ باید اول مال می بای
تا این ملائکہ ہر چہ طلبند تواند داد قلندران این زبان شربت طلبیدند اگر بر درویش
چیزی نباشد از کباب و دہ و ایشان بدگوین پیرون روند یعقوب قیاس گرفتار شوند و دم
علی سے باید تا چون صحبت علما افتادہ باشد با ایشان از علم ایشان بگوید سوم حال
می باید تا بادرویشان از مال چند رحمتہ اللہ علیہ رحمتہ واسعہ شیخ صلاح الدین درویش
قدس سرہ الغریز میرد خلیفہ شیخ صدر الدین عارف است بزرگ بود و عالی مرتبہ
یا شیخ نصیر الدین معاصر و ہم سایہ بود انجہ از جانب سلطان محمد بن تغلق شاہ یہ شایخ از انجا
او تکلیف میرسد شیخ نصیر الدین آن ہمہ را وصیت شایخ خود بخل میکرد و بر می داشت
مخلات شیخ صلاح الدین کہ با سلطان مذکور سخت پیش سے آمد و دوی از لمتان بدہلی آمد
و ہمین ستوطن شد و وفات یافت بمقرہ او نزدیک بمقرہ شیخ نصیر الدین محمود است
و وفات از بسیت و دوم شہر صفر است و مناجاتی بہست در مردم کہ آزمائیات
شیخ صلاح گویند و در انجامی نوب الہی بجزست آن وقت و ساعت کہ صلاح درویش را
فیل سفید خواندی الہی بجزست آنوقت و ساعت کہ صلاح درویش را در زیر درخت
بر در مقام امر و اہم اللہ تعالیٰ بفریک اسلام گفتی و امثال این کلمات دیگر بجزست
آنست کہ جوانی بر اسب سوار میرفت و آن اسب بسیار خوش شکل و خوش رفتار
بود و تا گاہ آن جوان بروی تازیانہ زد کہ آن خرم بر سرین اسب نقش گرفت شیخ بر آن
جوان غضب کرد و دوی از اسب نیفتاد و چون نگاہ کردند زخم او تازیانہ بر اندام شیخ
صلاح الدین قدس سرہ نقش بستہ بود رحمتہ اللہ علیہ و امیر اعلم مولانا می بدالدین
اسحاق بن اسحاق الدہلوی قدس سرہ خادم و خلیفہ و ملا شیخ فرید الدین است
قدس سرہما از شایخ زمان خود بود و در زہد و ورع و فقر و مشق بے نظیر بود و در اول
حال در دہلی تحصیل علم میکرد و در طالب علمان نجوش طبعی و جدت دین ممتاز بود و بعد از

در زمینی تحصیل علم است که در اینجا طالب علمان بود استخوان شهر منور افروز متوجه بخارا
 شدند چون با جو دهن سبب آواز کمالات شیخ فرید الدین راشیده مشتاق خدمت او شد
 باری داشت او را بران آورد که ملازمت حضرت شیخ نماید چون ملازمت او مشرف شد جمیع
 فضائل را که کسب کرده بود و در جنب کمالات او کم کرد و عاشق جمال او شد شیخ او را چون
 قابل دیدن خدای و دادای خود مخصوص گردانید و ترحمت کرد و خرقه ملازمت بخشید گویند که وی
 اکثر احوال را در گریه بودی و چشم تر داشتی روزی این بیت میخواند بیت پیش صلابت بخش
 روح قطعی نمیزند اسی زهرار صغوه کم پس تو نوای من زلی به تمام روز و در ذوق این بیت در عالم
 تحیر بودی چون وقت نماز شام در آمد شیخ او را اماست فرمود مولانا ناز را شرویع کرد و بجای
 قرأت بجهن بیت بر زبان او گذشت او بیوشش افتاد چون بهوش باز آمد شیخ باز او را
 اماست فرمود و بر اساله امیت سبی بسرا لاولیا که محفوظات گنج شکر را جمع کرده و در
 علم تصرف کتابی نظم کرده و نمایند تخریف و فصاحت را در اینجا کار فرموده اند و ابوابی چند
 که در آخر آن کتاب افشا نموده در سیر الاولیا سطور است و در آخر کتاب نظم خود با التماس
 شیخ نظام الدین چند سوره فرستاد و فرمود که این نظم العزیز الامام الزیاد نظام الدین
 والدین محمد بن احمد و اخذ فی الرضیه و الشاهل البیه مملکت و این شمایه و آثار و نعمت
 فضایل و انواره وانی و ان کنت قلیل البضاعتی فی الضاعة و لکن النفاق فی انظم کان
 لا مومن بود و جب الانبیا کسی انما بین بدی سلیمان و بهود ام فضل التمس من نده الاطر
 مع کبر قدره و کبیرت ذلک استلالا امره و انما انصف الفقراء الی الله یعنی اسحاق بن علی
 الدهلوی خطبی رجاء ان یدکر فی بصال و عایه جامد او مصلیام من وی در صحن مسجدی جامع می
 جو دهن است که پیشتر احوال در اینجا شغول بودی رحمة الله تعالی علیه و علی جمیع اجمعین
 شیخ جمال الدین احمد النوی انطبیب افتاب او با امام اعظم ابو حنیفه کوفی است
 از اعانتهم خلفار شیخ فرید الدین گنج شکر است قدس سرها و شیخ فرید الدین گنج شکر
 دو از ده سال محبت او در آنسی بود و در حق او فرموده است جمال جمال است و گاهی او را
 جمال میخواندیم که اگر در سر تو گردم و برگرانی شیخ ملافت داری بروی فریادی اگر او قبولی

کردی خلافت اور دست نشانی را کردی و در شیخ او را قبول نکردی و فرمودی پاره کرده جمال را فرید نتواند
 درست کرد روزی شخصی از هائسی بخدمت گنج شکر آمد از وی پرسید که جمال با چگونه است عرض کرد
 که جمده مرزان روز که بخدمت شما میوند کرده است مواضع و اسباب و شغل خطابت بکلی ترک
 داده است و اگر نگهبانان ای سخت میکشد شیخ فرید الدین خوشحال شد و فرمود الحمد لله خوش میباش
 از علت است که او از امروز که این حدیث شنیده بود القبر روضه من ریاض الجنه او حفره من حفر
 البیر آن بغایت لطف بودی و سبب این وعید بقرار چون بچار رحمت حق پیوست بعد از
 چندگاه خواستند که بر بالای قبر که کنند می بمانند تا دیدن گرفتند چون نزدیک آمد رسیدند
 غرض بجانب قبله میداشت که از انجا بوی بهشت می آمد همان ساعت از انجا دور شدند و همچنان
 می شنیدند و آنرا بستاند و عمارت کردند قبر او در تعبیه هائسی است تا کسی از او لا خود در
 یک بعد غفنه اند **فصل** است که او را بعد از فوت او در خواب دیدند و از احوال او پرسیدند فرمود
 که چون مرا در گور کردند و فرشته ای اب آمدند و فرشته دیگر در پی ایشان آمدند فرمایان
 رسانیدند که ما اورا بدو رکعت صلوٰه الروح که متصل سنت نماز شام بقراءة سورة بروج و طهار
 بعد از نماز میگزارد بآیه الکرسی که بعد از فرض می خواند تحشیدیم رحمة الله تعالی علیه
 پس ای طالبان راه خدا و طلبکار دیدار مصطفی شمار نیز لازم است که بخواندن این نماز مشغول شوید
 و من که بود از ختم او را و این ادکار شروع نموده ام برای همین آگاهی نموده ام و الا درین کتاب احتیاج این
 بیان نبود شیخ بران الدین صوفی پسر شیخ جمال الدین با منوی است قدس سره آورده اند که چون
 شیخ الدین از دار دنیا رحلت کرد او در عالم سفر بود او را بخدمت شیخ فرید الدین آورند و بطف و غایت
 بسیار نمود و خلافت نام و مصلای و عصا با نعمتی که شیخ جمال الدین روان کرده بود شیخ بران الدین
 علی فرمود و بخدمت شیخ نظام الدین اولیا و وصیت نمود و بزرگی بزرگ بخدمت شیخ نظام الدین آید
 و تربیت یافتی و تا شیخ نظام الدین در بدر حیات بود یک مرتبه بهم گفت شیخ جمال الدین ایک پسر بزرگ بود
 و شنیده که درواید شده بود شیخ نظام الدین اولیا میفرمود که گاه گاه بهوش آید و بهوشیار آید سخن
 گفته روزی از او شنیدم که میگفت اعلم حجاب الله الاکبر دانستم که او بنجرب حقیقی است و بیان
 این جو از و پرسیدم گفت علم دون حق است و هر چه دون حق است حجاب حق است شیخ عارف قدس

سرد مرید شیخ فرید الدین است کج شکر آورده اند کہ ملکی از اچہ و مانان بدست وی منتقل
 نذر شیخ فرستاد و پنجاہ تنگہ پیش خود نگاہ داشت و پنجاہ تنگہ پیش شیخ نهاد شیخ تبسم کرد و فرمود
 عارف قسمت برادرانہ کردی عارف شرمندہ شد بر فوران پنجاہ تنگہ کہ مہمان داشتہ بود
 حاضر آورد و بجز بسیار کرد و مرید گشت و محالوق شد بعد از ان در خدمت راسخ شد و استقامتی
 حاصل کرد شیخ اورا اجازت بیعت کرد و در حدود سیستان فرستاد رحمتہ اللہ علیہ شیخ صابر در
 سیر الاولیائی نویسد کہ او در دیشی بود ثابیت قدیم و صاحب نعمت مرید شیخ فرید الدین بود
 کہ اورا اجازت بیعت میکرد بلفظ مندی فرمود کہ بر بہو لکھا خواہی کرد یعنی زندگانی خوش خوا
 گذرانید و مہمان بود تا زنده بود و عیش و خوشی میکرد تا نیند او مردی خوش باش و کشادہ رو
 بود غالباً این شیخ صابر غیر شیخ علی صابر است کہ داماد شیخ فرید الدین و خلیفہ او بود قبر او در
 کلبر است و سلسلہ شیخ عبد القدوس و غیرہ بوی منتهی میشود ذکر او در سیر الاولیاء صلاً لکھ
 و آنچه کردہ ہمین شیخ صابر کردہ بران بنی کہ در عنوان مذکور شد و ترک ذکر او غالباً از غربت
 نیست تواند کہ مراد وی شیخ صابر ہمین شیخ علی صابر باشد و اللہ اعلم خواجہ نصیر الدین
 پسر بزرگ شیخ فرید الدین بود روزگار بعبادت باری گذرانید و برزراعت و خیر آیت
 کہ لقمہ ملال است قناعت کرد و عمر در طاعت بسر برد و رحمتہ اللہ علیہ رحمتہ واسعہ مولانا
 شہاب الدین شیخ فرید الدین قدس سرہا بود نور علم و فطائل داشتہ بود و پیشتر احوال شہادت
 شیخ حاضر بودی شیخ نظام الدین نقل میکند کہ فرمود میان من و مولانا شہاب الدین قاعدہ محبت
 بستی مستحکم بود و وقتی لشکر عوارف پیش شیخ فرید الدین بود از روی آن افتادہ میفرمود ہمانا
 آن لشکر بود و بخط باریک و سقیم شیخ را در بیان آن توقف گونہ واقع می شد و من لشکر دیگر پیش
 شیخ نجیب الدین متوکل دیدہ بودم مرا از ان یاد آمد گفتم شیخ نجیب الدین لشکر بچہ دارد
 اگر این سخن در خاطر گرامی شیخ کران آمد بلفظ مبارک را نہ یعنی در ولش را قوت فیج لشکر بچہ
 نیست من ندانم کہ این حرف را نسبت بکہ میفرمایند چون ظاہر شد کہ مرا سبکونی برخاستم و فرمود
 کردم و در پای شیخ افتادم گفتم نفوذ باللہ کہ مرا مراد آن باشد من لشکر دیدہ بودم از ان یاد
 آمد مکایت کردم ہر چند معذرت میکردم اثر سپہ رضائی مہمان در شیخ ظاہر بود من مضطرب و

از مجلس برآمدیم بسیار ایجابی را می که مر آن روز بود تا بر رسیدیم برسد جایی خواستیم که خود را
 در آن چاه اندازیم باز نال کردیم و با خود گفتیم که ای مرده گیر اما این بدنامی میا گنگه یار گیر
 همچنین در محفل و حیرت بودم ما قبت چون مولانا شهاب الدین از حال من بخواست نظر
 بتر باز گفت انگاه خوشنود شد و مرا پیش طلبیدند و رحمت و شفقت نمودند فرمود انیکه که
 برای کمال حال تو کردم که بر شطاطه مرید است انگاه مرا خلعت فرمود و بکسوت خاص خود
 شرف گردانید شیخ بدر الدین لیمان اشهر و اولاد شیخ مزید الحق و الدین عبدالعزیز پدر باقی
 برادران و مریدان بر سجاده خلافت نشستند اورا نسبت ارادت بخاندان چشت است
 خواجہ روز و خوابه غور که از خلفاء خواجگان چشت بودند از چشت در صدر حیات گنج شکر
 در اجود من تشریف آوردند و شیخ بزرگ و تینا مولانا شهاب الدین و شیخ بدر الدین را
 گاه ارادت از دست ایشان پوشانید و مرید ساخت قدس سره العزیز و رحمة الله
 رحمة و استقامت نظام الدین قدس سره او را شیخ فرید الدین از جمله پسران دوست تر
 دشتی وی لشکر بود و وقتی که شیخ رحلت میکرد وی همراه غیاث الدین بلین و در قصبه پسران
 بود همان شب که رحلت میفرمود حاضر شد اما بواسطه آنکه دروازه حصار بسته بودند درون نخواستند
 آمد و شیخ را در آن حالت دریافت صباح که خار از شهر بیرون می آوردند و رسیدند نزد آن
 دیگر خواستند که شیخ را بیرون شهر در میان شهدا دفن کنند او مصلحت در آن دید که بعد از آنجا
 که حالا سبزه شریف است دفن کنند همه برای او اتفاق کردند و در هر یک کفایت بشناخت
 پیوست و نشانی از وی پیدا نشد رحمة الله علیه خواجہ یعقوب پسر غور شیخ فرید الدین مشهور
 و معروف است نقشه کرد داشت و بطریق اهل طاعت وقتی باقی بر عکس آن بودی که خلق
 نمایی در سیر الاویار می نویسد که او را در اثنای راه امر و همه مردان غیب به بودند رحمة الله
 علیه مولانای را و قدس سره العزیز مرید شیخ فرید الحق بود شیخ نظام الدین
 ذکر او بسیار کردی که مردی بزرگ بود می فرمود و وقتی مرا و مولانا داؤد را از پیشین حد
 یک با و اع شد و یک جایرون آمدیم او در راه گام بلند زد و پیش رقی و به نماز مشغول شد
 تا آنکه من بدو میر رسیدیم چون مزاج او معلوم شده بود ما پیشتر می شدیم و او در نماز بود و من

بسم الله الرحمن الرحیم

همایک کرده یا فو کرده می رستم او از عقب برار سیدی و از بامگشتی بگذرد و پیشتر از
 باز نهار مشغول میشد و در درختان چهل و بیابان راه غلط نکردی نقل است که وی بعد از
 نماز با مداد از خانه بیرون آمدی و در بیابان رفتی و مشغول شدی آهوان می آمدند
 و گرد بر گرد او ایستاده و در چشم در و نهاده تا شامی آن میکردند رحمة الله علیه و قدس
 الله سره الغزیر مولانا می رضی الدین منصور قدس سره در ویشی کامل بود شیخ نصیر الدین
 محمود میفرماید بزرگی بود و او راوده او از حمت شد چنانکه ساختگی و تخمین او کردند
 مولانا را و او را مذکور و این مولانا رضی الدین منصور هر دو سر حاضر شدند گفتند که چون
 بر سر او آمدیم بچنین نگذاشتیم صحبت او بخوابیم بعد مولانا رضی الدین گفت یک طرف
 مریض شای قبول کنید و یک طرف من مولانا را و او و طرف آن قبول کرد و مولانا
 رضی الدین طرف پایان هر دو نشستند و چیزی خواندند و بعد برخاستند و دست
 آن مریض گرفتند و گفتند بر خیز در حال برخاست و صحبت یافت رحمة الله علیه مولانا
 کمال الدین زاهد محبوب بود کمال و سر و تقوی و داینت شیخ نظام الدین اولیا
 مشارق رایش او ستوده است و او پیش مولانا برهان الدین طنجی و او پیش
 صنعت و مولانا می کمال الدین زاهد و در ذیل مشارقی که شیخ نظام الدین اولیا از او
 سماع دارد و اجازت نامه بخط خود نوشته است و نسخه آن در میرالاولیا مسطور است
 نقل است که سلطان غیاث الدین بلبن از روی آن کرد که مولانا کمال الدین
 را پدر امانت خود فرماید بدین سبب مولانا را پیش خود طلبید گفت ما را بر کمال علم و دین
 و صیانت شما اعتقاد تام است اگر با ما موافقت کنید و منصب امانت قبول کنید محضر
 کرم باشد و ما را بر قبول نماز خود و قوفی تمام حاصل شود و مولانا فرمود که در اجازت
 چیزی نمانده است اکنون بادشاه چه خواهد کرد این هم از ما بود و مولانا چون این جواب را
 و مهابت گفت سلطان ساکت شد و مولانا را معذرت سار با و گردانید رحمة الله علیه
 شیخ نواز الدین ملک این پیران شیخ بزرگ بود باصل از دار است و از انجا بازن پیر خود در و
 آمده او از مشایخ زمان سلطان غیاث الدین بلبن است شیخ نظام الدین اولیا زیارت رفته

دومی آمد و ظاهر آنست که زبان حیات اورا نیز دریا فتنه باشد اما ملاقات ایشان بیکدیگر معلوم نیست در سیر الاولیا از شیخ نظام الدین اولیا نقل میکنند که یکی فرمود پیش ازین که من در مسجد کلوکری بنماز جمعه میرفتم روزی هوای تابستان بود و من صلوات میخواندم و در آن وقت دو کاسه زیتون در خاطر من گذشت که اگر مرا یکی بودی من بر آن سوار میرفتم بعد این بیت شیخ سوری در دل من گذشت بیت ما قدم از سر کنیم در قدم و سندان راه بجای بنبر و هر که باقی را رفت بدین از آن خطره تو به کردم بعد از سه روز خلیفه ملک ایران رحمه الله علیه بادبان بر من آورد که این را قبول کنی من اورا گفتم تو مرد درویشی از تو چگونه قبول کنم او گفت سوم شب است که شیخ ملکیار پیران مراد خواب میفرماید که ایان پیش شیخ نظام الدین به بر من اورا جواب گفتم شیخ تو فرمود اگر شیخ من مرا فرماید قبول کنم مجلس دیگر آورد و دانستم که فرستاده حق است قبول کردم بعد از آن سبب از فناء ما که نشنیدین میگویند در وقتی که شیخ ملکیار پیران بدلی آمد در آن جای که مقام اوست جا گرفت شیخ ابابکر طوسه قلندر سی در آن زمان بود با دوازده نفر که او گفت مرا پیر من فرستاده است او حجت طلبید مسافت از بدلی تا آنجای که پیر او بود پس در بد بود و در اندک زمانی که نه بر محمد ابدی عادت بود از آنجا خبر آورد و از آن روز او را ملکیار پیران گویند رحمه الله علیه و انشاء الله عالم بالاصواب شیخ ضیاء الدین رودی خلیفه شیخ شهاب الدین سهروردی است سلطان قطب الدین بن علاء الدین مرید و معتقد او بود و گویند که در روز سوم از نقل او چون شیخ نظام الدین اولیا زیارت اورفت سلطان قطب الدین انجا حاضر بود شیخ را تعظیم نکرد و جواب سلام نداد نقل است از شیخ نظام الدین که فرمود از شیخ ضیاء الدین رودی شنیده ام که مرا یاری بود و او را در سماع عالی و ذوقی بود بعد از نقل او در جواب دیدم که در مشیت مقام رفیع یافته است فلما معلوم شستشیت آن مقام کردم و پرسیدم چرا معلوم شستشیت گفت این همه یافته ام فالذوق و عالی که در سماع بود نمی یابم و روضه او در راه مقام خواجه قطبیه الدین مقابل مجید سلطانی محمد عادل است رحمه الله علیه شیخ شرف الدین کرمانی قدس الله سره و بعضی از ساکنین قصبه

نسخه

سرسری بود شیخ نظام الدین اولیا میفرماید که بنده تمام قولی از و شنیدم که در دوزخ می
 بود و او پتی شنید و آنست که کشید و جان بحق تسلیم کرد و رحمت الله تعالی علیه سیدی سلیم در
 زمان سلطان غیاث الدین بلبن در ده بود و مریدان و اتباع بسیار داشت و مردم
 طعام می داد و غوارق می نمود و بعضی مردم را بروی کمال کیمیا بود و بعضی اعتقاد لقرت
 و کرامات و بعضی را گدن سحر و شعبده و اورا قلندران شیخ ابوبکر طوسی در زمان سلطان
 جلال الدین خلجی گشتند و روز قتل او با دو غبار بی اندازه شد و عالم تاریک گشت سلطان
 جلال الدین را بمشاهده این حال با وی اعتقاد سس که بنود پیدا شد و اسلام شیخ ابوبکر
 طوسی چندی شریعت قلندر به داشت میان او و شیخ جلال الدین بالسنوی لغایت عودت
 بود چون از بالسنی بزیارت خواجه قلب الدین تشریف آوردی در خانقاه شیخ ابوبکر طوسی
 که بالاسنی آب چون است نزول فرمودی و محبت های درویشان داشتندی و سماعها
 کردند شیخ نظام الدین اولیا نیز در خانقاه او حاضر شدی و مجلس دشتی نقل است
 که وقتی شیخ جمال الدین از بالسنی آمد مولانا مسام الدین اندینی که شیخ القضا
 و الحظای بود و مرید شیخ جمال بود او را استقبال کرد و بوقت استقبال شیخ ابوبکر طوسی
 مولانا گفت که شیخ جمال الدین را بگوئی که من بچ میروم در بقیه اول شیخ جمال الدین مولانا
 مسام الدین پرسید که آن باز سفید با چگونه است یعنی شیخ ابوبکر طوسی مولانا حسام الدین
 او قسم حج دارد و شیخ جمال هم از آنجا مولانا حسام الدین را باز گردانید و گفت که تو بر تو توب
 من هم پیروی و این رباعی را بشیخ ابوبکر طوسی نوشت رباعی مرایی ترا سرم نثار اولتر
 یکسر چه بود بک نثار اولتر در غار وطن به از جو تو نگر از آنکه ابوبکر محمدی بلغار اولتر
 قبرا و هم در خانقاه اوست نیز از و ترک به رحمة الله علیه شیخ فرید الدین نیره سلطان لنگرین
 شیخ حمید الدین صوفی است مرید و خلیفه و صاحب سیاده بدینر گوار خود است و در طلب حق
 و تربیت او پرورش یافته سرور الصدور که ملفوظات شیخ حمید الدین است او جمع کرده
 و در وقت سلطان محمد تغلق از ناگور بدلی قدوم آورده و ساکن گشته قبرا و در فناء شهر قدیم
 است در راه مقام خواجه که بجانب جنوبی کمیندل واقع است و منزل او هم در آن جای بود

شیخ عبدالعزیز پیر شیخ حمید الدین است رحمه الله علیه در مخفوان مشاب در حالت سماع جان فانی
 لیلۃ الرغائب در فانیگی از موفیان صحبت سماع بود قوالان این بیت را بر خوانند زبانت
 جان بده و جان بده و جان بده فایده گفتن بسیار نیست به نفع بزرگ گفت وادم وادم
 و جان بحق تسلیم کرد و آنرا علم شیخ علی گرد قدس سره در سیر الاولیاست نویسد که سلطان المشائخ
 فرمود وقتی در بانسی رسیدم و در آن ایام شیخ فرید الدین قدس سره را روزه و اودی بود
 خیرم فخر خود شیخ علی را همان داشت در اشامی آنکه هر دو بزرگ هم بقدر شدند بخاطر شیخ علی
 گذشت چه نیکو بودی که شیخ فرید الدین را صوم و اوم بودی شیخ فرید الدین آنرا با شرف طبع
 دریافت بر فور دست از طعام برداشت و من شیخ علی گرد در خط میرفت بود و مدفن نیز بخانه
 است رحمه الله علیه مولانا نورزیک قدس سره ذکر او قاضی سماع و طبقات ناصری برنگی آورده
 است که از انجا تنقیص حال و شمع مذہب اول لازم آید اما در فوائد الفوائد مذکور است که
 شیخ نظام الدین اولیا قدس سره فرموده است که بعضی علما در باب او چیزی گفته اند اما او
 از آب آسمان پاکیزه تر بود با علمای شهر بعضی تمام داشت بسبب آنکه ایشان را آلوده
 دنیا دیدی و او را نفی کبر بود اما دست کسی نداد هر چه گفتی بقوت علم گفتی و قوت مجاہد
 او را قلمی بود و تداف هر روز یک درم مولانا را بدادے و به معاش او همان بود وقتی
 سلطان رضیه بر وزری فرستاده بود چوبی بدست داشت بان چوب ویرامیزد و می گفت
 این چوبیت از پیش من میرید و چون بیک رفت مردی ازین دیار آنجا رسید موسی بن نجف خیرت
 وی برد بست و دعا کرد و آنرا در دل گذرانید که همان بزرگیت که در دلی آن قدر زرد کرد
 این ساعت این قدر برنج قبول سے کند و مولانا نور ترک گفت ای خواجہ تو مگر را با دلی قیام
 مکن و نیز آن روز جوان بودم آن قوت وحدت کجا مانده است این ساعت پیر شدم و محبوب
 این عالم است فرمود که از شیخ فرید الدین شنیدم که من تذکیر او شنیده بودم چون در بانسی رسید
 و تذکیر آغاز کرد من فرستم تا تذکیر او بشنوم آن جانتہ رنگین پوشیده بودم و پاره و پاش و دست
 سیان ملاقات نبود همین که در مسجد درآمد و نظر او بر من افتاد آغاز کرد که ای خیرات سخن
 رسید بعد از آن مدتی آغاز کرد که هیچ پادشاهی را نکند مگر مولانا شیخ نظام الدین

قدس سره می نویسد که یکی موضع است موسوم ابلوان آن مردست بزرگ در آن بود قاضی
قرآن و صاحب ولایت روزی باشا کرد آن بهم در قمار بود و در راه درختان آنک بار
گرفته بودند ایشان آنرا شکستند و دست کرده آمدند مولانا را فطرافتا و گفت بردست تو خیار
گفت نه باز آنک است مولانا گفت نه خیار هست شاگردان گفتند مولانا آنرا بدست خود
شکسته ایم باز آنک است و این زمان هوای خیار نیست شما از کجا میفرمایید مولانا گفت بیاید
خیار بردست مولانا دادند مولانا کار کشید و باره کرد همه را داد و خوردند خیار بود از حاضرت شیخ
نصیر الدین رحمت الله علیه پرسیدند خواجه عزیز کسری و مولانا را تخلص الدین معاصر بودند و بودند
آن معلوم نیست اما خواجه عسکری نیز سخت بزرگوار مردی بود بعد از آن فرموده در بابل
بزرگان بسیار بودند رحمت الله علیه جمیعین و اسلام خواجه علی قدس سره مریشیم حلال
تبریزی و نعمت از او یافته مشهور است بکرامات نقل است که چون شیخ نظام الدین او را
قدس سره محضیل علم تمام کرد و والده او بدست خود ریمان رسید و دستاری از آن بافید و
طعای ترتیب داد و علماء و مشایخ شهر را دعوت کرد شیخ نظام الدین دستا بر کف دست مبارک
کرده در مجلس درآمد و پیش شیخ علی نهاد شیخ علی بکسر دستا بردست خود گرفت و دوم شهرت
شیخ نظام الدین داد و آن دستا کر است بر سر نسبت و سر در قدم خواجه علی آورد و خواجه علی او را
دعا کرد که حق تعالی ترا از علماء دین گرداند و بهنهای مهت برساند و قصه برایت حال این
شیخ علی در ذکر شیخ جلال الدین تبریزی معلوم شد که شیخ جلال او را در وقت رخصت فرمود
که خلق بدو آن را در بنهاه توست گذارم و در خیر الحاس از شیخ نصیر الدین محمود نقل می کنند که
فرمود در بابل آن دو علی مولی بوده اند علی مولانا خرد و علی مولانا بزرگ و این که بر شیخ جلال الدین
تبریزی است و آنکه او را در وقت الیاس دستا بر سر شیخ نظام الدین قدس سره طلبیدند
علی مولی بزرگیت فرمود صاحب نفس بود و قبولی عظیم داشت فرمود که علی مولی پنج مد است
این پنج وقت نماز گذاردی و بس آماصاوق بود نمایا شیخ و علماء و خلق و دیگر بویبرگ نیک کردند
و پای او می بوسیدند قبولی درو پیدا شد و بود هر که او را دیدی تحقیق داشتی که مرد خدا تعالی است
زنده الله علیه خواجه حسن افغان از مردمان شیخ بهاؤ الدین فریاد است قدس سره اخیر شیخ نظام الدین

اولی فرموده است که او صاحب ولایت بود در غایت بزرگی و ستمی وی در کوگی گذشت
 و سببی رسید و آن بکر گفت دایم پیش رفت خلق بجاعت پیوست خوابه حسن نیز در آمد
 اندک کرد چون نماز تمام شد خلق باز گشت وی نزد یک امام رفت و گفت ای خوابه تو در نماز
 شروع کردی و من بنویسم تو از خوابه بی رفتی و پرده با خریدی و باز گشتی و این پرده بنمایان
 مردی را از آنجا بلدان آمدی من و نهال تو گشته گشتی آخر این چه نماز است شیخ نقی الدین
 در سن سده شیخ نظام الدین میفرماید مردی صاحب دایم الاستغراق بود بمراقبه او را خیر چیزی بنموده
 این است که این روز که ام روز است و این ماه که ام ماه است وقتی مردی بروی کاغذی آورد
 گفت شیخ نام خود درین کاغذ بنویس تلم برداشت متحیر ماند خادم دانست که شیخ نام خود
 فراموش کرده است گفت نام شیخ نقی الدین محمد است بعد شیخ نام خود بران نوشت باز روزی
 در مسجد حبه رفت بر در مسجد رسید با میثاد و متحیر ماند خادم دریافت که شیخ پای راست خود را شوی
 کرده است خادم دست خود بر پای راست شیخ نهاد و گفت پای راست شیخ اینست بعد پای راست
 در مسجد نهاد رحمه الله علیه شیخ بران نقی الدین قدس سره و رفو اند الفواد میگویی که وی نشاندی
 کامل حال بود اگرش کردی بنجیدست او بیامی تا چیزی بخواند او گفتی که اول بر من سه شرط بکن تا
 چیزی ترا بیا موزم از آن سه شرط اول اینست طعام یک وقت خوری تا دعا و علم خالی ماند شرط
 دوم آنست که نماند کفی اگر یک روز نماند کفی دوم روز ترا سبق بگویم شرط سوم آنست که چون مرا
 در راهی پیش کنی و همین سلام کنی و بگری دست و پا افتاد و تعظیم زیادت کردن و میان راه کنی
 مولانا ای علما و الدین اصولی بجایست بزرگ بود و کامل بود از استادان شیخ نظام الدین بود و در
 خیر المجالس مینویسد که شیخ نظام الدین قدوری پیش مولانا علامه و الدین متام کرد مولانا فرمود
 مولانا نظام الدین بعد ازین دستاره بنده است شیخ سه چهار گری می بست و دستاره میسیر بنویس
 تمام در ذکر خواجی علی مذکور شد در خواجی الفواد میگویی مولانا علامه و الدین کو دک بود و کو چه از کو چا
 بدانون میگذاشت شیخ جلال الدین تبریزی را قدس سره نظر بردی افتاد او را بخواند و جامه خود
 که پوشیده بود او را پوشانید آنهمه اوصاف و اخلاق او از برکت آن بود آورده اند که او را
 کینزگی بود و فرموده که آن کینزک میگرفت مولانا میگوید که چرا میگفتی گفت بسری را از من از و جدا

افتاده ام مولانا را از خانه بیرون برد و پیوسته راه می‌رفت که او از آنجا بود بگذشت و رفت و ایام آن
 می‌گذشت که خواب دید که بعد از آن چیزی برین تری رسید چشم پر آب کرد و فرمود که علماء را بهر آنی که می‌توان
 نباشد تا آن وقت که او چو کرد قبر او در بد او نرسید و بعد از آن بهشت رفت و بعد از آن بهشت رفت و بعد از آن بهشت رفت
 شیخ نصیر الدین محمد دین فرمود که مولانا علامه و الدین اصولی هرگز از کسی چیزی نپرسیدند و کسی را نکرده‌اند
 آنکه وقت حاجت کسی چیزی آوردی قدر حاجت از وی بپرسد و حق در دست مولانا بود و به الامور فاعله
 بود و مولانا نشسته بکنار می‌خورد و درین اثنا مریض در آمد مولانا علامه و الدین اصولی مسیله الیه رحمت
 و الفخران بخوت که مریض بر فقر او اطلاع نیابد بکنار می‌آمد دستار پنهان کرد مریض می‌خواست
 راست کرد مولانا دستار فرو داد و تا مخلوق شود بکنار می‌آمد بر زمین افتاد و روزی آن مریض نصیر
 را با یکی از بزرگان عصر در میان نهاد آن بزرگ چندین مایه و چند مایه‌ای روغن و هر چه در دست
 مولانا فرستاد مولانا آن را قبول نکرد و باز گردانید بعد از آن آن مریض را بخود طلبید و ملاست کرد
 و گفت تو باز دیگر برین نیای بعد از آن مریض مردم را شفاعت آورد و شرط کرد که بعد از این سه
 درویشان قاش نکند تا با روی دیگر او را بخود راه داد و رحمت الله تعالی علیه قاضی خیال ملتانی بدو
 بزرگ بود شیخ نظام الدین اولیا قدس سره فرمود که وقتی این بزرگ در خواب دید حضرت رستم
 را علیه السلام در سوادید او را که می‌گفت که در موضعی نشسته است و چاه می‌سازد چون پدیدار شد بر فو
 بدان موقع رفت زمین تر شده دید گفت که من همین جایگاه دید بعد از وفاتش همدان مقام رفت
 کرد و رحمت الله تعالی علیه شیخ صوفی بدین قدس سره سلطان المشایخ فریاد می‌برد و در
 کینسل او را شیخ بدین می‌گفتند او تارک عظیم بود تا بجای که شریعت هم نداشت نگاه فرمود که اگر
 یکی سد جوع را که میان توام بدن باشد و خرقه از جامه را که بدان عورت پوشند تارک شود و مجاب
 شود او از آنها بود که از آنها هم دور بود اینچنین است در فواید الفوائد و غیر الحاس نقل او شیخ
 نصیر الدین محمد می‌کند که فرمود صوفی بدین ذوق طاعت بسیار داشت و در مسجد بودی پیش
 محراب شب و روز همین نماز گذاردی و خلق بسیار برو آمدند که روزی دانشمندان آمده بودند
 از ایشان پرسید که در مشیت نماز خواهد بود ایشان گفتند که آن واضح است آنجا خوردن آتش کردن
 بیش نباشد هر چه بارت که هست و در نیاست صوفی بدین می‌خواستند که در مشیت نماز نخواهد بود گفتند

مران بہشت بیکار سے آید کہ دران بہشت نماز نہ باشد لفظ گفت بزبان ہندی کہ اگر نتوان گفت
بعدہ در مناقب اونہی چند فرمود کہ مردی بود بر صوفی بدینی بنیاد سے روزی بالائی بلندی تیر
اندر غیب ملاقات کرد از وی پرسید کہ صوفی بدینی چگونہ کسی است مرد غیب گفت کہ مردی گشت
اما افسوس چہین کہ رفت باز در حال استغفر شد و گفت استغفر اللہ آنرو بر صوفی بہشت
آمد آغاز کرد روزی آنرو غیب گفت اما افسوس چہ بود کہ رفت اگر در حال استغفر نشدی اورا چنان
بالائی بلندی فرود انداختی کہ گردن او شکستی حکایت دیگر فرمود کہ دران وقت کہ مشغول
شدی حالے میداشدی کہ سر جدا و دست جدا و پای جدا گشتی کیے پرسید کہ صوفی بدینی کد ام قوت
بود فرمود در محمد دولت شیخ الاسلام فرید الدین بود قدس سرہ و در مردم مشہور است کہ خواجہ
قطب الدین و شیخ صوفی بدینی بدست مغلان چکینہ خانی اسیر افتادہ بودند روزی تمام ہندیان
گرسنہ و تشنہ بودند بطریق فرق عادت خواجہ کاک از بغل بیرون سے آور د و شیخ صوفی کہ زہ
آبد تمام ہندیان سے دادند و از ان یاز خواجہ کاک کے لقب افتاد و شیخ صوفی را بدینی کہ بزبان
ہندی کو زہ مراد است و در ذکر خواجہ معلوم شد کہ وی را نسبت کاک چہ اسم کنند و انرا علم
بحقیقۃ الحال قدس اللہ سرہ العزیز و اسلام شیخ شہاب الدین خطیب ہنسوی شیخ نظام الدین
اولیاسیفر ماید کہ دی عزیز کئے بود ہر شب سورۃ البقرہ بخواندی آنکاء در خواب شدی تا حکایت
کرد کہ شبی این سورۃ بخواندیم از گوشہ خانہ آواز برآمد میت داری سر ما کو گرنہ دور از بر
ما دست کشیم تو نداری سر ما اہل خانہ ہمہ گفتہ بودند حیران ماندند اینکہ میگوید و در خانہ
کسی نبود کہ این معنی از و صادر شود تا بار دیگر نریشند فرمود کہ وی سناجات کردی خداوند
من بسیار عہد ترا بوفارسا بندہ ام امید میدارم کہ تو ہم عہد مرا بوفارسائی کہ وقت نقل من
میچاکس با من نباشد نہ ملک الموت نہ فرشتہ دیگر ہین من ہشتم و تو آخر چنان رفت کہ بخواست
رحمتہ اللہ علیہ رحمۃ واسعہ و اسلام شیخ احمد داؤدی شیخ نظام الدین سیفر ماید کہ و سے از
دوستان من بود سر و عظیم صالح بود معتقد در و لیثان و ابدال صفت اگر چہ می بود ہمہ روز و حق
مسائل شرعیہ مشغول بے بود فرمود کہ چون وی از دنیا رعت کرد من شی بعد از موت اورا
در خواب دیدم ہمچنان بر حکم مہود از من مسائل و احکام می پرسید من اورا گفتم این چہ تو می پرسے

پیش آمد چون مرا با جماعه ای از علما و بزرگان رسید که نظام الدین ترا چه روز پیش آمد تا این حد
 اگر در شهر تعلیم میکردی اسباب معیشت فراغت بهم میرساندین این سخن از آن باور شدیم پس
 گفتیم خدایت خواجه ختم رسید نظام الدین اگر کسی از یاران تو پیش تو آید و بگوید که این چه روز است
 که ترا پیش آمد و ترک تعلیم که موجب فراغت و رفاهیت است گفتم جوابی نداد و بگوید که این چه روز است
 که هر چه در آن شود بگویم فرمود که بگو بهیچ وجه نه هر چه تو مرا بگویش گیر و برو و ترا سعادت
 یادم را بگو تا رسد به تعبده فرمود تا خوانی بطعام پر کرده بیا نزد فرمود نظام الدین خواجه را بر سر
 کن و در آن مقام که یار فرمود آمده است به برنجین کردم دیگران یار انصاف من داد و گفت
 مبارکباد ترا این صحبت و این حالت شیخ نصیر الدین محمود میگویی که این و امثال این تلقین
 کرد بعد از آن ریاضت و مجاهده فرمود و گاهی ده روز میگذشت و من چربی نمیخوردم و بیشتر
 احوال از بس که شہوت مزاحمت میداد ترشی نمیخوردم آورده اند که سلطان محمد تقي شیخ نصیر الدین
 محمود را با این کمال رتبت که داشت ایذا می کرد و در سفر با همراه خود گردانید و گویند که وی
 او را جامه دار خود گردانیده بود و او این همه را بموجب وصیت پیر خود تحمل کرد و دم نزد
 رحمة الله تعالی علیه و وفات او شریک هم ماه رمضان سنه سبع و شصت و بیست و هجده قمری سلطان
 محمد تعلق بر اسی شیخ نصیر الدین محمود طعامی فرستاد و روانه باز و نفقه و باعث فرستادن
 این خبر ایذا بنود یعنی اگر با آورد و طعام من نخورم پس را ماده ایذا سازم و اگر نخورد گویم در کاف
 زین که در آن بود و بر آورد و بردست نهاد پس بزبان نهاد و خورد و بداندیش غایت و قناعت
 و خیر الحاصلی نوب که غمیزی در فرستاد و عرقه داشت کرد که در ملفوظات خواجه عثمان
 نوشته است که ایشان فرمودند هر که دو ماده گاؤنچ کند یک خون کرده باشد و هر که چهار
 ماده گاؤنچ کند خون کرده باشد و هر که ده گو سپندنچ کند یک خون کرده باشد اول خدمت
 خواجه فرمود که بارونی نیست هر و نی است هر و نی است خواجه در آن دیده بودی بعد فرمود
 این ملفوظات ایشان نیست این تنها بمن هم رسیده است و در آن بسیار الفاظ است
 که مناسب اقوال ایشان نیست بعد فرمود که خدمت شیخ نظام الدین فرمود که من هیچ کس را
 نه نوشته ام زیرا که شیخ الاسلام فرید الدین و شیخ الاسلام قطب الدین و خواجه گان مشت فایده

نصفین از او

تصنیف کرده است نقل است که روزی بعضی از مریدان شیخ نظام الدین اولیا علیه السلام
 داشتند و از وقت زمان سردوی می شنیدند شیخ نصیر الدین محمود در مجلس بود و بر سر
 بار آید یاران تکلیف نشستن کردند گفت فلاحت سنت است گفتند از سماع مکر شری دار
 شرب پرستی گفت حجت نمیشود دلیل از کتاب و حدیث می باید یعنی از عرض گویان این
 سخن بحدت شیخ رسانیدند که شیخ محمود چنین میگوید شیخ را صدق معاملة او معلوم بود
 فرمود راست میگوید حق آنست که او میگوید در سیر الاولیای نوید که در مجلس شیخ نظام الدین
 را میر بنودی و تصنیف نکردی و اگر کسی از یاران چیزی بحدت او میرسانیدند که مزایای شیخ
 منع میکرد میگفت خوب نمیکنید و در غیر المجالس میگوید عزیز بحدت شیخ نصیر الدین محمود
 در آید آغاز کرد که کجا رو باشد که مزایا در جمع باشد و دقت و نای و دیاب و صوفیان نفس
 کنند خدمت خواجهد نمود که مزایا با جماع مباح نیست اگر یکی از طریقیت بقتیداری و شریعت
 باشد اگر در شریعت هم نیفتد کجا و داول در سماع اختلاف است نزدیک علماء و با چندین شرط
 مباح مایل آنرا ما هم مزایا با جماع حرامست در جماع الکلم می نوید که روزی بحدت شیخ
 نصیر الدین محمود را در خانقاه بر این بیت ذوقی بکمال گرفت بملت حفا بر عاشقان گفته
 خواهم کرد هم کردی + قلم بر بیدلان گفتمی خواهم راندم راندی + مولانا از معیشت
 شاعر رساله پرداخت و ذکر این مجالس تمام در آن رساله کرده و بر نیغنی که این بیت به شیخ
 بحقیقت نمی توان برد اگر جوهر و حفاست بخداوند عزوجل نسبت کردن کفر لازم آید این و
 مثل این بیت بگفته کرد و بر مولانا معین الدین غرانی برد او بسته و برگرفت و پیش شیخ
 فرستاد شیخ آنرا دید و مولانا معین الدین را بخود طلبید و این رساله پر دست او داد و پیش
 گفت دستار و ذراع پوشانید و باز گردانید روش دیگر سماع بود و بحدتگی خواجهرین بیت
 بسیار میر قصید و اضطراب میکرد ماطبل مغانه و خوش بی بآن و دیمد عالی غلش بر سر افلاک
 زوینم از بهر یک سوخی خواره بعد بار کلاه توبه بر فاک زدیم بعد از اضطراب بسیار بر بالامی بام
 رفت و نشست و فرمود مغیث را طلبید مولانا مغیث از دست رفت و پیش استاده گذشت
 و گفت بآن مولانا بنویس که اینچنین چهل بود این سخن بگفت و مولانا را باز گردانید باز مولانا

و آن حال اثر انوار است که از عالم علوی بر ارواح نازل میشود و بعد از آن بر قلوب
 میرسد و از وی بجواری میرسد و حال برسد بقدر دوام نباشد و اگر حال را دوام نباشد
 آن خود مقام گردد و بعد از فرمود منتفی صاحب انفس است فرمود در باب طریقت گفته
 دیگر گفته اند یعنی هر چه او بگوید و بر نفس آورد و حق تعالی همان کند بعد از فرمود که این تعلق
 باصطلاح دارد و در اصطلاح صاحب وقت کسی را میگویند که وقتی از اوقات احوال
 پیدا شود اما غالب نباشد المقتدی صاحب وقت این باشد و المتوسط صاحب حال و متکامل
 کسی را گویند که حال او را غالب باشد یعنی در اکثر اوقات او را حال باشد و منتفی صاحب
 انفس آن کسی را گویند که حال مقارن انفس او باشد و هیچ نفسی نزدیک حال مقارن نفس
 او نباشد چنانستی که حال او را مقام شود بعد از نفس سر بر آورد و این همیشه فرمود قوله علیه
 السلام ان لکم فی ایام دهر کم لغات الا فیقرضوا لها فرمود که این وجد اینهاست چنان بویا
 باشند صبح آن بویا خوش بسیار فرمود اگر درویش شب گرسنه خفته باشد و آخر شب بیدار
 شود و مشغول گردد و تعلق باطن او هیچ چیز نباشد نزول انوار بر ارواح مستجاب کند خواه همین
 زمان کسی برود و ترک علایق کند و مجاهده اختیار کند این احوال پیدا شود و درین
 شبیه نیست و این بیت بخواند بیت نظر در دیدن ناقص فتاده هست و گرنه یار ما حسن
 نمان نیست و فرمود که اصل درین کار محافظت نفس است در حالت مراقبه می باید که صوفی نظر
 نگا دارد تا باطن او جمع گردد و چون نفس گذشت باطن پریشان گردد و فرمود صوفی آنست
 که نفس او شمرده باشد المنتهی صاحب نفس یک معنی همین است و جوگیان مراده که ایشان را
 سده می گویند ایشان انفس شمرده میزنند بعد از نفس سر و او سینه مبارک بر آورد و فرمود
 مثل ما و شما که مانند بدن درویش گرسنه که پیش دوکان طبخ بگذرد و نعمتی چینی می بیند
 و بوی خوش می آید بایستد و بگوید که تو داری یارے بخور اکنون من یاری فرصت نشود
 و خلوت ندارم همه روز با خلق می باید بود بلکه قیلوله نیز میسر نمیشود بار ما میخواهم که قیلوله بکنم
 بر می گویند که آینده آمده است بر خیزند اکنون شما که فرصت دارید چرا مشغول نمیشوید فرمود
 اگر شب چیزی تواند کرد و خواندنی با گذارسته امروز اصلا مقدور نیست اما تا قیلوله این سخن

شاکسته و از غرور و بزرگست و این بیت خواند طبعیت این دلوتی که در چهره انداخته ام به تو سپید
 نیم که بر برآید روزی که فرمود نظر بر دل در شسته و دل طریقی متوجه شده و بدو مشغول گردید
 و غیر حق از دل نفی کرده باید نشست تا چایدا شود فرمود چنین که درویشان کوتاه کنند نشست
 که صوفی چون در سلوک در آید این تقاضا کرد که دست خود را بکشد تا پیش مخلوقی دست قرار نگیرد
 و تا اگر فتنی بگیرد اما اگر دست را قلم کند از پندین عبادات محروم ماند چنانچه وضو غسل و معافی بار او
 سلطان پس چه کند آنچه نزد یک دست است یعنی استین را کوتاه کند تا او را ندک شود بریدن دست
 و چنین کوتاه کردن دامن جابر و موسی سر تراشیدن آنست که چون در طریقت آمد بایسته
 سر خود را قلم کند زیرا که اول قدم درین راه سر بزرگست اما اگر سه قلم کند از جمله چیزها پس
 چه کند از سر موسی بر فیروز و آنکه موسی سر تراشید گوئی سر خود را برید چنانکه از سر بریده هیچ کار
 نباید بآید که از سر تراشیده نیز همچنان باشد که هیچ ناستر و عی از و در وجود نباید پرسیدند
 که مراد از عابد و افیتا چیست فرمود میگویی در بیان این تقریر بر برگزیند که فهم مستعان
 بدان ترسد فرمود فخر از ایم تقریر بر آسان برگزیند فرمود جاهد و افیتا لا یجانب و جاهد و افیتا
 الله الی لا یجل الله در کلمه فی شدت اتصال است که در کلام نیست فی برای ظرفیت و در
 ظرف مفروض است هشتماد این آیت خواند انما الصدقات الی المساکین
 و المساکین فی فقر و مساکین بر اسے سید جمع می شتابند و رقاب قلب قیبت است
 و رقیت را حکم سوست آنکس که برده آزاد میکند گوئی اعیان موتی سه کند پس درین شدت
 بیشتر باشد پس این را بکلمه فی گفت و در دیگران بکلام زیر که در رقاب شدت است که در آن
 نیست این بیان علم و نحو معانی و بیان بود اما بیان شلیخ آنست که آنکه مجاهده خواهد کرد ازین
 سه غالی نیست یا از ترس و دوزخ و یا امید بهشت و یا برای خاص ذات پاک حق جل و ذره آن مجاهد
 شد باشد و این فی الله باشد این باید که سخت تر باشد تا حق مجاهده بجای آورده شود جاهد
 حق مجاهده فرمود قدر مطلوب نمیدانند آن مجاهده اختیار کند فرمود قبول اعمال
 هو قنست بر جذب یعنی هر طعمی که میکند تا فدیہ در نیامده است قبول نیست چون جذب تا تر حال
 او شد هر طعمی که کند قبول باشد و آن جذب را وقت معین نیست در صبی باشد یا در جوانی

از این

یاد رشتن خفت اما جاذبه را مرتب است بدین موعود توفیق یافتن است در اعمال و جذبه خواص
 بود قلب است لبوی حق مع لا قطع عما سواه پرسیدند که اول شب تا قبل از است با آخر
 فرمود در حدیث آمده است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عن جبریل لما فصل الاوقات
 فقال لا دری و لکن اذا سئنی نصف الليل تر لیل الملائکة و تیز العرش ان لکم فی ایام و لکم
 الفحات لا فتر فوالها فرمود ایست ربی لیلۃ المعراج الزلزال فی حسن سورة رسول علیه السلام
 صورت خود را فرمود داشته است ای و گفتم فی احسن سورة کما یقول رایت اسدا را کبای
 و گفتم را کبای یعنی آن زمان صورت من نیکوترین صورته بود زیرا که معراج بود و ملاقات انبیا بود
 و بشارت و نزول نور و قرب رسیده بود هر آینه منته و جماعی در صورت پاک رسول علیه السلام
 پیدا آمده بود جواب دوم مراد از لیل سیدی است رات سیدی جبریل فی حسن سورة روا شد
 اگر رب گویند و سید خوانند استشهاده قول سید هر یک آورده و فقی سبکفت را است ربی سفت
 ملک المدینة میشی علیه حایه حمراء فی حبیلہ لفلان قالوا له اکفرت بعد الایمان فتم و قال
 رایت ربی ای سید الحسن رفی الله عنه چون سخن در صورت افتاد پرسیدند ان الله خلق
 آدم علی صورته چه باشد فرد یا عاید است به آدم زیرا که صورت آدم چنانکه آفریده شده
 در قد و یا لاهم بر آن صورت بود و خلقت صورت آدمیان زیرا که آدمی اول کودک بود و بعد
 پیر ناما آدم بر یک صورت بود و تبدیل در وی نبود و از جمله فضل و عظمی که در خلق اوست
 شیخ نصیر الدین محمود در آمده بودند مواعید ظاهر کرده است در فضیلت و بلاغت و فصاحت
 از منفردان روزگار بود و با انواع هر ستم و شفاق شیخ مخصوص قصیده دارد در مدح و می که بعضی
 ابیات او این است نظم دوش آن زمان که از افق مغرب شتاب خورشید خواند سوز
 و انجم از اوج شمع فلک زمانه فسد و اندراب و در زمین نشانه بر آورد و بر سما گفتی مگر که
 یوسف خورشید شد بچاه و گریگی چو دیده یعقوب در بهما و بادی برآمد از لب وریا که در پیش
 گرد سیاه سر سبز خجرت بر قضا و چون ساختی دو از شب و بخور بر گدشت و بنشست باد کرد و آه
 با غلا و یک یک ستاره بر سر گردون خنجر داد و چون در بهشت طلعت تابان القیام و خورشید
 صبح از قدرت بر آوردید و قند یابهای نور برین نیلگون عشا و می بست نرم نرم نسیم از کنا باغ

کونی پیام دوست هم داد و در فضا و گر گیمایی دولت باو دیت آرزوست و یا گلشن بهشت آرزوست
 شایخ لی نا و بهشت چنین نکر نفس خواج بهار و جانت مسی شمر نظر شیخ کیمیا و بردست او اگر
 توانی نهاد دست و باری بد از این سر فانی بزیربا و والا نصیر ملت و درین ل که مست به علم
 از بس یزدان برو سزا و در مرتبه شیخ نصیر الدین محمود قدس سره گفته است نظم
 ز دور رحمت این نه سپهر نگاری به کدام دل که نه خون گشت از جا خوار می و کجا بجام طرب مجلس
 کردند که از سپهر نیارید سنگ قناری و قنار عالم فانی محو که مشهورند و فلک بنیزه کشی اختران
 بعد از می و خزینة الیست سپهر از نقوش انسانی و دینیه است زمین از تیان فر قاری و تو
 عزیز که در ملک و مال مغزوری و سبازش امین گر عاقلی و بشواری به چه دانی آنکه در اوراق
 کارخانه غیب و قضا چه نقش بر آرزو کلک جباری و زمانه صلح کند بادل توایضه و فلک
 به شمنی آید پیش ما بار و چه وقت آن برسد بچاکس نگیر دست و نه ملک فی ملک فی
 سپاه سالاری و بقا لقیاس خدا است و ملک ملک خدا و که نیست قایم دایم بچو کسی بار
 ز دست خراج ندانم کجا کنم فریاد که برگذشت با جو را و ز بسیاری و جهان با تم خواج نصیر دین محمود
 هزار گونه فغان کرد و نو و داری و بقیه سلطه یادگار اهل کرم و که که خستم خلافت بلکه بیدار
 میمنت ما کما شهادت را و ندا بحق نعمت قرآن دولت و قاری و بر جنتک تو که عام است و جهان
 بعزت تو که خاص است در جهان داری و که روح عظم آن شیخ پیشو کرام و که بقدر جهان بوده از اخبار
 بیم قرین خود کن خرق حمت خویش و مجاور دل و انبیا از مختار و و حمید رشاعر قلندر جامع کتاب
 خیر الجاس نیز از خدمت نگاران و حاضران مجلس اوست در اصل مرید شیخ نظام الحق والدین
 کاتب همراه پر در خدمت و می می رسید و محفوز محاسن شریفش مشرف می شد و در صحبت بعضی
 خلفار شیخ آنچه مقتضای قابلیت و استعداد او باشد استفاده کرد اگر چه شعرا و نه از ان قبیل است
 که او را توان با وی یاد کرد و یکین باین نام مشهور شده و پیشتر شهرت او با اسم حمید قلندر است
 اول در خدمت مولانا برهان الدین غریب بود و جلد از ملفوظات او جمع آورده بعد از ان
 در ملازمت شیخ نصیر الدین محمود افتاد و از ملفوظات وی نیز جمع نموده آنرا خیر الجاس نام
 نهاد و تبار تالیف آن در سنده مس و خمین و سبایه بود و اتمام آن در دست خمین احوال

و حکایت را ساده نوشته و تفصیل نوشته است رحمة الله تعالى علیه شیخ طریح الدین
 عثمان المشهور باین سراج از مشایخ فلک شیخ نظام الدین اولیا است قدس سره آنچه
 از سلاسل مریدان شیخ درین دیار مشهور است سلسله او و شیخ نصیر الدین محمود است و وی
 از عتقوان شباب که هنوز از سوسه ریش آغاز شده بود در حلقه ارادت شیخ درآمده بود و در
 سلک خدمتگاران پرورش یافته بعد از چند سال براسه مدین و والده بمقام لکنوتی که آن
 کبیر مشهور است سیرت و یاز خدمت میرسد و در وقت عطای خلافت او را شیخ فرمود که اول
 درجه درین کار علم است او را چند ان نصیب از علم نیست مولانا فخر الدین زراعی عرض کرد
 که او را در ششاد عالم نیکنم بعد از ان در خدمت مولانا فخر الدین تعلم کرد و مولانا برای او تقریر
 تصنیف کرد و او را عثمان نام نهاد بعد از ان پیش مولانا رکن الدین اندجی کافیه و مفصل
 و قدوری و محبت اخبرین تحقیق کرد و بعد از نقل شیخ نظام الدین قدس سره سه سال و یک
 تعلم کرد و این کتب از کما نجامه شیخ که وقت بود و جامها و خلافت نامه که از خدمت شیخ یافته بود
 با خود برد و آن دیار را بحال ولایت خود بیاراست و در باب اوفس شیخ چنین رفته بود که او
 آمینه بند وستان است نقل است که او یعنی جامه را که از خدمت سیر یافته بود و فن کرد
 و بران گورستان است و در وقت رحلت وصیت کرد که مراد را بیان کور جامه و فن کنند بعد از نقل
 او همچنین کردند فلکای او در دیار کور مشهورند الی یومنا موجود بمقام او نیز دران دیار است
 رحمة الله علیه در موقوفات شیخ حسام الدین مانیکوری مینویسد که در ولایتی سهروردی همان
 شیخ سراج الدین عثمان او دهمی شد چون شب شد بعد از نماز خفتن شیخ سراج الدین جامه
 از تن برکنده و بر بستر افتاد و آن درویش تمام شب بنماز مشغول بود چون بادر شیخ برخواست
 و بوضوئی شب نماز کرد و درویش گفت عجب کاری که تمام شب در خواب بودی و نماز مایه اکر
 وضو کردی شیخ او را تقاضی بسیار نمود و فرمود شما بزرگید تمام شب کار کردید و ما کالای ایم
 و دزد در پی آن کالا است نگاهبانی آن میگردیم و اسلام بعیت اگر عاشق بسجده و نیاید
 دل عاشق همیشه در نماز است شیخ قطب الدین منور بسراج عالم فلکای شیخ بران الدین
 بن شیخ جمال الدین السنوی است و سی از اعظم فلکای شیخ نظام الدین اولیا است جامع کمالات

و نظر کرامات بود و از شیوه تکلف عاری بود و سرغوغای خلق نداشت و در مدت عمر خود از هر چه
 با اختیار خود بدین نیامد و پیران را که امر از رفت و بتوکل و قناعت گذرانید نقل است که وقتی
 سلطان محمد تغلق قاضی کمال الدین صدر جهان را پیش او فرستاد و فرمان چند موضع نوشته
 با همراه کرد تا او را بدینا بفرستد بعد از آن سلسله ای را بجهانمندی چنانکه عادت او بود بطریق
 درویشان چون صدر جهان بخدمت شیخ قطب الدین منور آمد آنچه بادشاه باو گفته بود رسانید
 و فرمان مواضع و پیش او نهاد شیخ قطب الدین منور فرمود که در آنچه سلطان نصیر الدین
 بن شمس الدین طرفت اچ و ملتان میرفت غیاث الدین را که در آن زمان ملک الامرا نصیر الدین
 بود بخدمت شیخ فرید الدین فرستاد و فرمان چند موضع بخدمت او آورد و فرمود که پیران ما
 و چنین قبول نکردند طالبان این کار بسیار آمدند ایشان بدین اکتون ما میدان نیم ما را
 آن باید کرد که ایشان کرده اند آورده اند که یار دیگر او را با سلطان محمد تغلق ملاقات
 واقع شد و آنچنان بود که وقتی محمد تغلق طرف خط با منتهی رفته بود و در منی که چار کرده از آن
 است نزول کرده نظام بذریاری عرفت غلص الملک را که سخت در شب مروی بود بدیدن
 حصار با منی فرستاد تا کیفیت خرابی و درستی حصار بیار و نظام الدین بذریاری در زیر
 حصار میگاشت تا نزدیک فایه ایشان رسید پرسید که این خانه از آن کیست گفتند که از آن
 شیخ قطب الدین منور خلیفه شیخ نظام الدین گفت عجب است که بادشاه اینجا باید و این شیخ
 بدیدن نیامد چون بخدمت سلطان باز رفت گفت اینجا شیخی است از خلفاء شیخ نظام الدین که
 بدیدن بادشاه نیامده است سلطان محمد را بخواست سلطنت در کار بود شیخ حسن سر بر منبره را که
 مروی عالمیاد بود بطلب شیخ قطب الدین منور فرستاد حسن سر بر منبره آمد و در پیش شیخ قطب الدین
 منور نشست شیخ راده نور الدین بیرون آمد و گفت که نیکو شیخ شمار می طلبید حسن سر بر منبره
 بخدمت شیخ درآمد و معاف کرد و نشست و گفت شمار سلطان طلبیده است شیخ قطب الدین
 منور فرمود که درین طلب اختیار بدست من هست یا نه او گفت خیر مرا فرمان است که شمار را ببرم
 فرمود الحمد لله با اختیار خود می روم بعد از روی سوی اهل خانه خود کرد و گفت شما را بخدا
 سپردیم این سخن بگفت و مصلا برکت مبارک خود کرده و عصا بر دست گرفت و پیاده روان شد

بسم الله الرحمن الرحیم

حسن برہنہ چون در سماع وی علامات و اسلان حق مشاہدہ کرد گفت چرا پناہ سیدی جان
در طینت میر و نرسوار شوق منور و حاجت نیست من قوت آن دارم کہ پیادہ تو انم رفت چون
تزد یک خلیہ آباد و آباد خود رسید اورا گفت چہ سیکوئی زیارت بکنم گفت نیکو باشد در پان
قربہ و پد رفت بعد از زیارت عرفہ داشت کرد کہ من از گنج شمای اختیار خود بیرون نسیاہم
مرایہ اختیار من سے برند و چند نفر آدمی کہ نیرگان خدا نید غریح گذاشتم چون از فرسودہ
بیرون آمدن شخصہ سیلغہ سیم پیش آورد و فرمود این را بخائے من بران کہ خرچہ ندارند چون معی
سلطان رسید حسن سیر بر تہہ انچہ معاہدہ نمودہ بود بعض رسانید سلطان از ہمد اغراض نمود و
تطلبید و از انجانب بجانب دہلی روان شد چون سلطان در شہر دہلی رسید بہت ملاقات شیخ
را پیش خود طلبید شیخ در انسانی آنکہ پیش بادشاہ سیرت سلطان فیروز شاہ را کہ در ان ایام پاد
باریک بود گفت کہ مادر و نشانیم آداب در آمد مجلس بادشاہان و سخن گفتن با ایشان نے دیم
خیا کہ اشارت شود و چنان کردہ است گفت کہ در باب شایعہ دست سلطان چہ را گفتہ اند چون این
چنین است قدست شیخ از تواضع و ساحت و اخلاق بسیج فرو گذاشت گند چون سلطان را
کہ این ساعت شیخ می آید نشست بود با استاد و کمان بدست گرفت و تیر انداختن مشغول شد چون
شیخ را دید طاقت نیاورد تبغیم تمام پیش آمد و مصافحہ کرد شیخ قلب الدین چنان دست
سلطان محمد را محکم گرفت کہ در لقیہ او لے آنچنان بادشاہ جبار کہ چندین سالخ و علمدار اہمیت
تبع غلم آوردہ بود و معتقد شد و گفت کہ مادر دیا رشا رسیدیم تربیت نفرمودید و ملاقات
خویش مشرف نگردانید پیش گفت کہ اول ہانسی بنگرید بعدہ درویشی بچہ ہانسی این درویش
خود را درین محل نمیداند کہ ملاقات بادشاہان بکنند در گوشہ بدعا گوئی بادشاہان و کاوے
اہل اسلام مشغول سے باشند معذوری باید داشت سلطان محمد تغلق را از حسن نظر شیخ
دل نرم شد فیروز را گفت آنچنان کہ مقصود شیخ است چنان کنید شیخ منور فرمود و مقصود
من فقر است و کج حید و پدیر بعدہ فیروز را و ضیاء بر تے را کہ در ان زمان سلطان محمد بود
پیش او فرستاد و یک لکۃ تنگہ انعام فرمود شیخ قلب الدین منور گفت تھو ذبا اللہ کہ
این درویش لکۃ تنگہ قبول کند پیش سلطان رفتند و گفتند شیخ قبول نمیکند فساد شد

در روزیکه متوجه شد رحمة الله علیه در خیر الجاسس میگوید که شیخ نصیر الدین فرمود که وقتی
 مولانا حسام الدین بلقانی و مولانا جمال الدین نصرتخانی و مولانا میر شرف الدین علیهم الرحمة
 بخدمت شیخ خطاب شراه آمده بودند خدمت شیخ روی مبارک طرف مولانا جمال الدین حسام کرد و فرمود
 که اگر کسی روز صایم باشد و شب قائم کار پیوری کرده باشد که این مقدار هر پیوره زمینی است
 میتواند که اما مشغولی که بندگان خدا را میتوان میکنند و بدان مشغولی بخدای تعالی رسیده اند
 چیز این مشغولیت مولانا حسام الدین و یاران منتظر ماندند که خدمت خواجه این زمان بیان
 فرمودند که در آن مجلس هیچ بیان نفرمودند اما این مقدار گفت که باشا فواهم گفت نام
 شش ماه کم و بیش گذشت بعد از آن همین عزیزان بخدمت رسیده بودند در آن محل
 محاکات که او از میان حجاب سلطان علاء الدین داخل بندگان شیخ شده بود و دید زمین
 بوس کرد نشست خدمت خواجه از پرسید که بودی جواب داد که در سرای بودم امر در سلطان
 علاء الدین نیایه پز از آنکه به بندگان خدا را تعالی را انعام فرمود خدمت خواجه روی مبارک طرف
 مولانا حسام الدین کرد و فرمود که انعام سلطان بهتر با وفاء و عهده که باشا کرده است یاران
 همه روی باز بین نهادند و آوردند گفتند وفاء و عهده بخدمت خواجه قدس سره فرمودند
 مشغولی ساکنان پیش از این است اول خلوت باید که از خلوت بیرون نیاید پس اسطرار از خلوت
 و قبض و داعیه بود و دوام و دوام باید که علی الدوام با وضو باشد مگر آنکه خواب غالب شود
 بد فور بچسبید و برخیزد و در حال وضو سازد و سوم دوام چهارم دوام سکوت از غیر ذکر حق
 پنجم دوام ذکر بار و دل خود شیخ و هو عباره عن تعلق قلب المرید بالشیخ ششم نهم قاطع حق
 فقلست که چون او را مشرف خلافت مشرف میکردند وصیت طلبید شیخ نظام الحق والدین
 قدس سره دست مبارک خود از آستین بیرون آورد و باگشت شهادت جانب مولانا داشت
 که که ترک دنیا ترک دنیا فرمود که در کثرت مریدان یکوشی عرض کرد که اگر فرمان شود بر
 آب روان در بیابان سکونت گیرم در شهر آب چاه است وضو ساختن بدان دلاسانی شود و فرمود
 که هم در شهر باش کن کاخ من الداس چون از شهر بیرون آئی و برسدی سکونت گیری غریب
 و شهری بنابران بر تو برسد که طالع درویش در فلان جا نشست کرده است و خراش وقت تو نشوند

و در آب جاها اختلاف علماء در آن مشرقا و مستقی و حتمی هست دیگر عرض کرده که بر بنده
و قتی لغتی رسید چیزی نصیب فرزندان میکنم و چیزی از برای آیندگان می دارم و قتی
چیز روز میگردد که چیزی نمیرسد و فرزندان مزاحمت می نمایند و آینده محروم می شود
درین محل قسری کنم یا نه فرمود و در تدبیر خواهی افتاد پس در ویشی کی خواهی کرد در ویشی آن
باشد اگر خبر موجود دارد نسخ کند و الا بجز کند و بزنامادی بنیازد و خود را در تدبیر بنیازد
بعد فرمود در ویشی را هر دری نباید بود و هر دری دو نوعست صوری و معنوی اما صوری
آن در ویشی تنگ که بر درهای گردند و چیزی نخوانند و معنوی آن در ویشی مانند که در کج فضا
خود مشغول باشند و در خاطر بگذرانند که از زید و عمر و مرا چیزی خواهد رسید هر دری صوری
به از هر دری معنوی است زیرا که هر دری صوری چنانکه هست می نماید اما هر دری معنوی
ظاهر خود را بطریق مشغولان حق بنماید و باطن در بدر میگردد و قتی از شیخ پرسید محمد و موم
که است می طلبید فرمود الا الله است هی الا الله قائمه علی باب الغیب تو در کار خویش مشغول باش
که است چند طلبی آورده اند در آن سال که سلطان محمد تغلق مردم شهر دہلی را در دیوگیر روان
می ساخت بتقریب شهری که در اینجا آبادان میگردد مولانا حسام الدین در کجرات رفت
و اینجا جمیت حق پیوست در شهر تین که شهر قدیم کجرات است مد فون شد مقام او در آن یا
مشهور است و معروفست رحمه الله علیه مولانا می فخر الدین نرادی رحمه الله علیه و
از خلفا و شیخ نظام الدین اولیا است بزرگ بود جانش علم و تقوی و ذوق و عشق در امر
دین و صلاحتی تمام داشت و علمتی وافر در او اعلی حال پیش مولانا فخر الدین بالسنوی در شهر
دہلی تعلیم میگردد و خویش طبعی و وقت سخن و فصاحت عبارت از ممتازان اهل شهر بود
عاقبت مرید شیخ الشیخ شیخ نظام الدین اولیا شد و مخلوق گشت و از میان علمان
برآمد و در سلک درویشان مسلک گشت و بهم در غیاث پور ساکن شد و بعد از ولایت پیر بزرگ
آب چون در محلی که آلا ن فیروز آباد دہلی است مشغول شد و چند گاه بر سر حوض خاص علا
جاکو بدتی در بند لنگا که در میان کوه است و در آن زمان بیابان و مقام شیران بود مشغول
شد و بعد از آن بزیارت خواجه بزرگ معین الحق و الدین قدس سره با جمیر رفت بعد از آن

شیخ و مریدان

شیخ فرید الدین باحوال من رفت بیشتر احوال در سفر بودی و در محرابها و بیابانها خدای را
عبادت کردی و صوم و ایام دینی نقل است که مولانا فخر الدین زراوی از شیخ
نظام الدین سوال کرد که شغول به کدام امر فاضلتر باشد که فرموده اگر وصول زودتر بود اما
خوف زوال هم بود اما ماله را وصول دیرتر بود ولیکن خوف زوال نباشد نقل است
که شیخ نصیر الدین محمود میگفت که آنچه ما را در یک ماه دو ماه فسخ شدنی مولانا فخر الدین را
را در یک ساعت بدست آمدی و در زمانی که مردم شهر را بدو گیرند او نیز رفت و از اینجا
بزیارت خانه کعبه رفت و از اینجا به بغداد رفت و علم حدیث بحث کرد و بعد از آن بشوق دلی
که وطن قدیم وی بود باز گشت و در کشتی نشست و آن کشتی غرق شد رحمة الله علیه نقل است
که در آن ایام که محمد تغلق خلیف شهر دلی را بجانب دیوگیر میفرستاد میخواست که ملک گریستان
و خراسان را ضبط کند و آل چنگیز خان را از آن دیار براندازد تمامی حدود و اقالیم شهر را
فرمود تا حاضر آیند و بارگاہی بزرگ نصب کنند و در زیر آن منبر بنهند تا بر آن منبر خود برآید
و خلق را در جهاد کفار تحریر کند همداران روز مولانا فخر الدین زراوی را و شیخ شمس الدین
یحیی و شیخ نصیر الدین محمود را نیز طلب فرمود و حاجه قطب الدین که یکی از مریدان شیخ
نظام الدین اولیا و شاگرد مولانا فخر الدین بود مولانا را پیش از همه عزیزان بدرگاه
سلطان برد مولانا را بارگاہی گفت که من سر خود پیش در سراپی این مرد غلطید یعنی محرم
من با او سماعت نخواهم کرد چون مولانا را با سلطان ملاقات شد حاجه قطب الدین
و کیفشهای مولانا برداشت و در بغل کرد و با استاد و سلطان محمد انصاری را معائنہ کرد
و بهیچ گفت و با مولانا فخر الدین زراوی بمکالمه مشغول شد و گفت ما میخواهم چنگیز خان
ملعون را براندازیم شما با ما درین کار موافقت خواهید کرد مولانا گفت انشاء الله تعالی
سلطان گفت این کلمه شک است مولانا گفت در استقبال چنین آید سلطان محمد ازین سخن
برخود پیچید و گفت شما را نصیحتی بکنید تا بران کار کنیم فرمود که غصب فرود نرید سلطان گفت
که ام غضب فرمود طعام آرند چون طعام حاضر آمد مولانا بآمر آنکه اندک طعام می خورد
و چون طعام برداشتند بجهت بزرگان فی که حاضر آمده بودند چایه صوف و یگان بذکره سیم حاضر

آورد و شیخ نصیر الدین محمود و مولانا همس الدین بیجه و دیگر بزرگان چنانکه آمده است
 بدست گرفتند و خدمت کرده بازگشتند اما جامه و سیم مولانا خسر الدین را پیش از آنکه بوی
 برسد خواجہ قطب الدین و پیر خرد و بستد چون میدانست که وی نخواهد بدست گرفت و این باب
 فوت حرمست مولانا را خواهد شد چون این بزرگان بازگشتند سلطان محمد خواجہ قطب الدین
 پیر را گفت که مرور بخت این چه مرگها بود که کردی خرد الدین ز زادی را از زیر تیغ من خلاص
 و بمانیدی او گفت او استوار نیست و مقلید محمد م من مرا شاید که ادب او نگا دارم سلطان
 گفت که این اعتقاد دایمی کفر است بیکبار و الله ترا خواهم کشت گفت زهی دولت اگر بخت
 محمد م من یکشند رحمت الله علیه و علی جمیع عبادہ الصالحین و السلام مولانا خرد الدین
 مروزی حافظ کلام ربانی بود و کمال تقوی و روح آریسته پیوسته کلمات کلام الله مجید کرد
 و از خلق مجرور استی و از مصاحبان و مریدان شیخ نظام الدین اولیا بود گویند او را بامروا
 غیب ملاقات بود تقاضاست که وقتی بخیرت شیخ عرض کرد که مرا تشنگی غالب شده بود
 در پیش من کسی نبود که آب بطلم کوزه پر آب از غیب میداشت آن کوزه بشکستم و آب نچسته
 شد و گفتم که من آب که است خواهم خورد شیخ فرمود که بالستی خورد از من آب یاری باشد
 وقتی من نیز خواستم که شانه کنم پیش من کسی نبود که شانه بیارد درین میان دیوار بشکافت
 از دیوار شانه بیرون آید بدم و شانه کردم از شیخ نصیر الدین محمود منقو کست که فرمود
 در آنچه مولانا خرد الدین مروزی کثابت کردی از خلق پرسیدی این کتاب چه آرزو گفتی
 ششش کاسه جزوی او گفتی من بسیار عییل بستانم زیادت نستانم اگر کس بران
 جرک زیاده از عییل کردی نستانم چون پیر عمر شد و از کتاب ماند قاضی حمید الدین
 ملک التجار بر سلطان علاء الدین عرض داشت کرد و غنیمین پیر که دست تاین
 زان روز کار کتابت می گذرانند و حالا از کتابت ماندا و از بیت المال
 منے تعیین شود سلطان هر روز یک تن گرفت و فرمود که گفت نخواستم
 میان ششش کاسه بدین عیله عییل بسیار و ششش کاسه قبول کرد
 رحمتہ الله تعالی علیه

تاییدات

بیان مقامات حضرت خواجہ بہا والدین نقشبند نقل کرد کہ حضرت خواجہ علاء الحق والدین
افاض اللہ سبحانہ برکاتہ علی العالمین کہ طریقہ حضرت خواجہ احمد روضہ اختیار فرمود
و ترک دنیا و قطع تعلقات و نمودن کلی و سعی ماسوی و نمودن انقباس قدسیہ ایشان و شبہات فقر و
محبت فقر ابو دلدرد و ایشان در شہ کمال بود و میفرمودند ہر چند ہستم از بیجا یا قسم و نتیجہ
صحبت شریف ایشان در ہمہ عالم می شد بواسطہ آنکہ حضرت ایشان قدم در مقامات متناہی
سنت میزدند و در طلب حلال و اجتناب از شبہات مبالغت می نمودند خصوصاً در باب
لقبہ و ادب و مجالس صحبت حدیث العبادۃ عشرۃ اجزاء استغنیہا طلب الحلال و جزیر
و احد سائر العبادات می فرمودند و جماعت متابعان حضرت ایشان آن صفات حاصل شد
و تعمیل میبویست و نتائج آن عمل را تحقیق ہر یک در وجود خود مشاہدہ میکردند و طعام
ایشان از زراعت بود ہر سال پازہ جو و پازہ ماش زراعت میفرمودند با احتیاط تمام
دوران فرصت اکابر و علما کہ صحبت شریف ایشان میکردند طعام ایشان را بطریق تبرک
و تقرب تناول میکردند و میفرمودند سبب آنکہ در آثار و اخبار آمدہ است کہ در ہجرت
از و اج طاہرات رضی اللہ عنہم آمدہ است کہ آرد جو را بغربال بنی سنجہ اند چند روز سے
در منزل با آرد جو را با پنچہ طعام ساختند و خوردند جمیع متعلقان و فرزندان رنجور شدند
بہر خاطر گذشت و معلوم شد کہ این رنجوری و فزوانگی سبب آنست کہ باہل بیت حضرت
رسالت صلی اللہ علیہ وسلم و رضی اللہ عنہم مگر درین تشبہ بی ادبی کردہ شد و صورت
مساواتی نمودہ شد تنبیہ کردہ شد تا انابت کردند کہ بعد ازین کار جو را با پنچہ طعام نساژند
بر شایعیت گوشند و خود را مقہور دانند و بیشہ بعد از انابت صحبت یافتہ ہر کہ پہ
بر یک رسول نہادہ از ہمہ رہ روان پیش افتادہ و در شہ ایشان را خانہ تمکلی بنود عاریت
بود و غریب داری از سیتہ و ایشان را خادمی و خادمہ بنود ازین معنی ایشان را سوال کردہ فرمود
بندگی با خود اچکی راست نمی آید خلق و تواضع حضرت ایشان را حد بنود شہ از اخلاق ایشان این بزر
کہ اگر بنزل دوستی و درویشی رفتہ بی محبت فرزندان و مستعلقان و خادمان اورا پرستش
کردندی و خاطر ہر یک را بنوعی دریافتندی و اہل آن بیت را در ان و راجع عنہ رخصت خواستند

و احوال مرغان و ستوران و اهرام و فرمودندی و به نسبت هر یک شفقت کردندی و از کلام اهل
 ایشان همسایه دوست و آشنایان در ویش محظوظ شدند و آن لطف ایشان هر یک را
 بسبب شدی بصراحت تقسیم در ویش پیش از آنکه بسعادت محبت ایشان مشرف گردید
 پاکیزگی گشته بود و آگاه بر آن موعظ گذر فرمودند و این نیز رسیده بود و چیزی حاضر نبود و نیاز هیچ
 حضرت ایشان بود و نیاز نموده و عذر خواست چندین سال بود که حضرت ایشان
 با آن در ویش پیشبخت ظاهر و باطن شفقت میفرمودند و بفرزندان و متعلقان او و حقیقت
 اطاعت ایشان سرور و روی برآوردانید آن در ویش حالت خود را باین صفت بیان میکرد
 نقل کرده خدمت خواجہ علاء الحق و الدین از حضرت خواجہ ماقدرس اقدس روا کرده فرمودند
 در زمانی که از اوایل احوال خود حکایت میکردند گفتند فرصت شش ماه این در بر من بسته شد
 و از عالم باطن هیچ فیض بمن نرسید بی طاقت و آرام شدم قصد کردم که باز به ملازمت مخلوق
 مشغول شوم در آن حال گذر من بر مسجدی افتاد بر در آن مسجد دیدم که این نوشته شده که
 ای دوست بیا که ما ترا مییم و بیکانه مشو که آشنا مییم و قسم خوش شد و عنایت بی علت
 در رسید و باز آن در بر من بسته شد و شد از دوق آن حال بسیار گریستم و هم فرمودند و روان
 بر مقامات و کرامت صفت حسین منصور در وجود من ظهور کرد و نزد یک آمد که آن صد از
 من نیز پیدا شود در بخار او اری بود هر دو کرامت خود را بپای آن دار بردم و کجیم جای تو سر
 این دار است بعنایت حق جل و علا از آن مقام گذشته شد منقول است در مقامات
 سلطان العارفين که در مقام سیر در صفات انبیا عليهم الصلوة و السلام سیر میکردم و بیاگاه
 محمدی صلی الله علیه و سلم رسیدم خواستم که در صفت او سیر کنم دست رد بر پیشانی من نهادند
 این سخن را بیان میکرد و بارها میفرمودند چون من بعنایت آنی درین سیر باین مقام
 رسیدم استغنی نکردم و توفیق آن یافتم که سر نیاز و تعظیم بر آستانه عزت و احترام حضرت
 نبوت او صلی الله علیه و سلم نهادم نقل کرد و در ویشی که در حضور خواجہ ماقدرس اقدس اقدس و در حضور
 میشد که سلطان العارفين میفرمودند و رنده را بر چید و در آخر قدم و می ببول قدم خوانند
 فرمودند از سر غیرت حرام باد محبت حق سبحانه آن کس را که اول قدمش بر آخر قدم او نهاده باشد

حال آنکه
 در آن وقت

سوال گردید بعضی از مشایخ گفتہ ولایت محمدیہ بر ما ختم شدہ است فرمودند ایشان تقیم این کلمات نیست زمان خود بوده اند نقل گردید خواجہ علاء الحق والدین از ایشان کہ میفرمودند جماعتی این شام از اقطاب زمان و او تا دیرین حاضر شدند و مرا در نہر سپیدی نشاندند و اطراف کثر اگر گفتند و مرا بر تخت عالی نشاندند و ہر آیتہ مرا بعد ازین مسیح علی نحو اہر بود و حضرت خواجہ مہدیس اللہ راحہ سلسلہ مشایخ خود را گاہی تا شیخ یوسف ہمدانی قدس اللہ روحہ ذکر میکرد و گاہی ہمد را میگفتند چنانکہ در سلسلہ قدسیہ مذکور است و دانشمندی کہ در صحبت ایشان مبتدی بود استاضا کرد و پیوستہ کہ سلسلہ حضرت شایکجا بیرسد تقیم فرمودند و گفتند از سلسلہ کسی بجائی نرسید

فصل در بیان سلسلہ سلوک

و بہت محبت و بیخبر محبت حضرت خواجہ مہدیس اللہ راحہ و ذکر تقاین و طایفہ کہ در جماعت صحبت بر لفظ مبارک حضرت ایشان میگذاشتہ است نقل گردید از حضرت خواجہ مہدیس اللہ روحہ کہ فرمودند قولہ تعالیٰ یا ایہا الذین آمنوا امنوا اشارتست بآن کہ در ہر طرف از ہر نفی این وجود طبیعی باید کرد و اثبات واجب الوجود جل ذکرہ مصرعہ وجود کذب لایفاس بہ ذنب و از حضرت سید الطائفہ جنید قدس اللہ روحہ منقول است کہ فرمودند پنجاد سال است کہ در ایام اورویم و در ایام تارہ کریم و ہمسو در انیم و رویشی کہ از اہل علم بود نقل کرد کہ روزی بر لفظ مبارک حضرت خواجہ مہدیس اللہ روحہ میگذاشت کہ تعلق با سومی اللہ راونہ راہ را حجاب کلی است مصرعہ تعلق محاب است ولی حاصلی بہ بر خاطر این فقیر گزشت کہ تعلق با ایمان و اسلام نیز چگونہ است زاین دارد حضرت خواجہ قدس اللہ روحہ از ان خاطر پرسیدند عرض کردم قسم کرد و فرمودند بیت حسین بن منصور حلاج را رحمتہ اللہ شہودہ کہ کفرت بدین اللہ و الکفر واجب علیہ عند المسلمین قیچہ آنگاہ فرمودند این طائفہ اہل اللہ ایمان را چنین قرار نمیکردہ اند کہ الایمان عقد القلب یعنی چہ ما تو سید الطائفہ بین المضار و المنافع سواہ عہد و حل و میفرمودند و اما بیخبرہ یکب تخذل امر است کہ محبت ہا پیشہ عنایت ما و الطاف ربانیت ما را بر الی خود گذران و ولایت خاصہ یعنی پس بزرگ استہ ولی میباید کہ شہادت کند کہ او نیست تا بشکر این نعمت قیام نماید ولی نیست کہ محفوظ علی اللہ

و اورا با او گزاردند و از آفات بشریت نگاه دارند بر ظهور خوارق عادات و احوال و کرامات
 و مقام خیریت که استقامت دارد و آنچه بر وی گذرانند مکت در آن نفی وجود بشری بود و میفرمودند
 این طائفه سه قسم اند تقلد و کامل و کامل کمال تقلد بشودن عمل میکنند و کامل از خود تجاوز
 میکنند و ترتیب جز کامل کمال نمی تواند و میفرمودند ارادت و تسلیم و بی اختیاری بزرگ کاری
 است و در تعریف ارادت سخنان گفته اند مختار ما است که گفته اند الارادة ترک الارادة و
 مریدی باید که خواست خود را گذارد و در خواست مقتدا ایکی محو گرداند اما اختیار خوشی هم
 از دست داده ایم و کان اختیار شاه چه اختیار ما است و میفرمودند اختیار را راست
 اگر خواهیم لطایف بطریق جذبه مشغول شویم و اگر خواهیم بطریق ملوک و میفرمودند که طالب می باید
 که اول مدینه یا یاران صحبت دارد تا او را قابلیت صحبت پیدا شود و این بیت نیز مرزبان
 مبارک ایشان میگذاشت نه بینی وقت سفتن مرد حاکم و بشاگردان و بعد در خطبه
 میفرمودند طریقه ما از نواد است عرو و نفی است خاک در ذیل متابعت سنت مریدان
 صلی الله علیه و سلم زده ایم و اقتدا با ائمه صحابه کرام اورش و ائمه منعم نموده و درین راه ما را ز
 در دید فضل و در آورده اند از اول تا آخر همه فضل او مشاهده کرده ایم نه عمل خود اگر چه درین
 باندک عمل فتوح بسیار است اما رعایت سنت و متابعت سنت کاری بزرگ این است
 ع اینچنین زیباروشش کم می بود اندر میان و هر که از طریق ما روی گرداند خطه دارد
 پرسیدند که حضرت شمارا چه توان یافت فرمودند بفرع و میفرمودند چیزی که صحبت ما می برند
 بعضی چنانند که چشم محبت و رد های ایشان می باشد اما بواسطه فاشاک تعلقات فتو و نه می
 تواند یافت ارامی باید آن تعلقات را پاک کردن و بعضی چنانند که تخم محبت در دلهای ایشان
 نیست ما را می باید آن تخم را در ایشان پیدا کردن و میفرمودند هر که با ما میل خاطر می و محبت
 دارد خواه دور باشد و خواه نزدیک در هر شب باروزی ما را بنیت او گذری می باشد و از
 سر خسته و شفقت و تربیت با او فیض رسیده است اگر واقعت حال خود بود و راه گذر فیض را
 از تعلقات پاک دارد و میفرمودند درین طریق ما ساک می باید که نداند که او در چه مقام است
 اما حجاب راه او نشود و میفرمودند مرشد می باید که از سه حال طالب ماضی و حال و آینده بگذرد

اما در ترتیب کردن و تدبیر نمودن هر روز و رشد از احوال طالب خبر در میان یک گروه و بفرست
 با استخبار احوال او را معلوم کند و تدبیر نمودن از شر اهل طالب آنست که در زانی که بدوستی از دوستان
 حق تعالی مصاحب است و آنوقت حال خود بود و زمان صحبت را با در مان گذر شسته میوزند که اگر گفتار
 از نقصان بحال و در خود مشا بهره کند ملازمت صحبت آن عزیز را بر خود فرض مینماید و اندومی فرمودند
 از مشرب اهل طلب این راه او نیست بطریق کلیه آداب لکل حال ادب و لکل مقام ادب بمن
 لزیم الا ادب بلع بلع الکرهال و ادب عبارتست از تمیز بین اخلاق و تهذیب اقوال و افعال و گفته اند
 ادب الیخیرة اعرف من الخیرة و علامه قبول و تحمل را ابدا و بیه ملازمت الا ادب و الا طمأن سوره الا ادب
 و حفظ ادب هم ثمره محبت است و هم تمجید محبت و بیگفتند از ادب چون چیزی کم کردی هر چه بدوستی ادب
 یعنی ملازمی فرمودند و ادب عبارتست از سجد و ادبیت نسبت به غیر صلی الله علیه و سلم و ادبیت
 نسبت به شیخ اما ادبی که نسبت حضرت حق تعالی است آنست که بظاهر و باطن عیض و کمال بندگی و فرمانهای
 او را بجای آورد و از مساوی حضرت او بکلی اعراض نماید و ادبی که نسبت به غیر است صلی الله علیه و سلم
 آنست که خود را تمام در مقام متابعتی و کار و در جمیع احوال نواهی حرمت را نگاه دارد و در مسئله کل
 موجودات بحضرت حق سبحانه و او را اندر هر که نیست و هر چه هست همه را سر استناد عزت او ستاند
 که نیست شیخ واجب و لازم است بر طالبان محبت آنست که ایشان بواسطه متابعت سنت او بتمام
 دعوت حق بختی سبحانه رسیده اند و تدبیر نمودن اولیا را بعد اهل کرم اند و آموختگان حضرت لایزالی تصدیق
 و خطرات که بر طالبان میگردد می بیند و در میگذرانند اما احوال مختلف است و در زمان مشاهد و افشا
 بر او بیت و در نظر ایشان کوهی کا هیت سه پیش جوش لطف بید تو شاه و توبه کردن از گناه
 آید گناه و در مقام شفقت فرو گذاشت نیست و در آن مقام در نظر ایشان کوهی کوهی است اینها همه
 انصار حضرت اند و در قطمیری را که بر طالب میگردد می بیند و از راه تحقیق باومی نمایند و فریاد کنند
 سه اگر مینی که نامیا و جاه است و اگر خاموش بنشیند که از است و تدبیر نمودن در روش با اهل اندکی
 میوزند که از خود تمام گذر شسته باشد و در محلی این بیت میوزند سه یا مکن با پیلیانان دوستی و
 یا برآور خاتنه در غرور و میل و تدبیر نمودن مثل اهل ارشاد مثل ضیاء استاد است که بقیاصحت
 جانور متوحش را در قید می آرد و از آن صفت توحش او را بمقام استیناس میرساند این طایفه چو لک

حسن تربیه عالمه با طالب صاحب طبیعت چنان میکنند که او را منقاد و تسلیم میگردانند و در طریق
 متابعت سنتی در گذراندن آنجا به تمام اصول میسر سازند انبیا و اولیا اهل تدبیر و حکمت بودند و اند
 و میفرمودند سعادت این طالبان با هر کسی بقدر تقابلت اوست اگر طالب مبتدی است باز
 میکشند و خدشت او میکنند چنانکه وارد است یا داند و از ارباب طایفان که خادما بسیارند
 تا طالب را تا طبیعت سلوک این طریق پیدا شود و میفرمودند سلوک این راه موقوف بر حصول یقین است
 تا نه بینی جمال عشق نگیرد و کمال دمی شنوی و صف پا رست نیاید شنیده همه اعمال سالک میباید
 که برین گذر تا نتیجه از سر یقین بطنور آید و معرفت تفصیلی که منتهای مقاصد طالبان و سالکان است
 بهمان صفت حصول پیوند و از حسن عقیدت طالب نسبت حقیقت اهل اللہ بنی ظهور تعجیل حاصلی
 اعتقاد محرم و باندک چیزی متبدل میشود و میفرمودند تلقین ذکر میباید که از پیری کامل مکل باشد
 تا موثر باشد و نتیجه بطنور آید تیر که از ترکش سلطان بنو و حمایت نتواند کرد و یا تلقین ذکر از
 خلیفه حضرت بزرگوار خواجه محمد بابا بر ساسی رحمه الله داریم و میفرمودند از حضرت عزیزان خلیفه
 و المرصوان در طریق و اگر منقول است هر و خفیه و با خفیه را بخت آنکه اقوی و اولی است اختیار
 کرده ایم و می فرمودند و قوف عددی اول مرتبه علم لدنی است و دانشندی صالح را پیش از آنکه
 و قوف عددی تلقین فرمایند بیان سلسله خود کردند و حضرت شیخ یوسف همدانی قدس اندر روح
 رسانیدند و فرمودند روزی خواجه عبدالخالق عجد وانی در میان کار بر استاد خود تفسیر میخواندند
 به تفسیر این آیت رسیده اند که ادهو اربکم مضرعا و خفیه انه لا یحب الملقین را و استاد خود پرسید
 اند که حقیقت این خفیه و طریق لدنی چیست اگر ذکر کند میخواند یا در مقام ذکر با اعضا حرکت میکند
 غیر واقف میشود و خفیه نمی ماند و اگر بدل میگردد شیطان بحکم شیطان پیری فی ابن آدم مجری اللهم
 واقف میشود استاد فرموده اند این علم لدنی است اگر حق تعالی خواسته باشد از اهل الله
 کسی بتورسد و ترا تعلیم کند حضرت خواجه عبدالخالق قدس الله روحه متوجه و منتظر بوده اند
 منتظر باش و چشم بر در داری که کو نظر را در منتظر از نوا و تا چند آنکه مردی از اهل الله که
 که و علمنا من لدنا علما در شان اوست با ایشان رسیده اند و قوف عددی مرا ایشان تلقین کرد
 و میفرمودند لا اله الا الله طبیعت است الا الله اثبات معبود بحق است و مقصود از ذکر است

کہ ذکر حقیقت کلمہ توحید بر سبب یا گفتنی شرط نیست و اشعری پر سید حقیقت کلمہ حیات
فرمودند آنکہ از گفتن کلمہ ماسوی الہیہ و جل بکلی نفی شود و همچنین در محلی دیگر حقیقت کلمہ را
ہمین شرح میگردند و میفرمودند و قوت زمانی کہ کار گزار زود راہ است آنست کہ واقف احوال
خود باشد کہ در زمانی صفت و حال او چیست موجب شکرت یا موجب عذر و میفرمودند ہر
کار سالک را بر ساعت کردہ اند تا در یا بندہ نفس شود کہ بچہ نور میگردد یا بر رفت کہ اگر نفس
کند و یا بندہ این دو صفت نشود و پیش از فعل بچار رحمت بہ بست سال کما بیش میفرمودند تا کسی از
مجان در خلوتی بعد از آنکہ از بیماری کہ عارض شدہ بود بر خاستہ بود و چنین تلقین میکردند کہ
بناسک را درین راہ بر نفس بنیاید کہ چنانکہ اشتغال بوظیفہ و اسم لان حال از دیگر اضی و تھنک درین
مشغول گرداند و نفس را بکند از ماضی گذرد و از آن اجتر از کند کہ کسی قوی و قوت مشقت دارد کہ آن
سعی است کہ گفتہ اند اوقت ان لما حلا الی ما قسم کلب فی المازل ولا الی ما نصیر الیہ فی المابد و ان یحفظ لہ
الحق سبحانہ فیک بین یغنی عن گفتہ اند کسی کہ مشغول باوراد وظیفہ وقت بود اورا صاحب الوقت
گویند قدرت و زوال باین وقت متطرق نشود و الاشیئ باساکان سبب تلویں و ایشان از عمر
نشانند الا آن زمان را کہ این معنی و این محافطت موجود بود و امانیت با و اصلاک و اصحاب تلک اشیئ
دایم و سہم باشد و صاحب این وقت چون دوام بدار بخت تصرف خارج بود یا آنکہ او در احوال
متصرف بود بدان معنی کہ ہر وقتی را در ہم وادی مصروف دارد و او را ابو الوقت خوانند و این وقت
سالکی بود کہ حال بروی بسبیل هجوم و مفا جاد از غیب روی نماید و بغیر تصرف سالک را از حال
خود بستاند و متفاد حکم خود کردہ اند و در محلی دیگر بیان کردہ کہ طریق او جذبہ است و صفت او بیان مبالغ
و جمال است و تلقین دیگر نیز فرمودند و کیفیات او را حوالہ بعلم او کردند و در محلی دیگر صفت برج او را
بنظر مہبت کر است کردند و در محلی دیگر بنظر مہبت اورا نفس بخشیدند کہ باہر کہ گوید تھنک شود و
ہرچہ گوید آن شود و با اصحاب و غیبت و حضور او میگفت ہرچہ او میگوید خدای آن نیکند میگوشم
میکوی او نمی گوید و در راہ حجاز در زمان وصیت پیش از اصحاب دیگر اورا گفت با حق و امانست کہ
از خواجگان طریقت بمار سیدہ است و آنچه درین راہ کسب کردہ ایم آن امانت را بتو سپردیم و خانک
مولانا عارف قبول کرد و قبول کردی آنرا بخلق رسان و درین معانی مبالغت بسیار فرمودند

که نیست و سبب دیگر آن نبود و در آخر حیات و در بطن احوال معنی را تجدید فرمودند و میفرمودند هر لحظه
 یکی می باید شد از خود و بشیر است و باز گفتند حق نیست خلق تا یکی ملکه شود و میفرمودند سالکان
 در دفع خاطر شیطان و نفسانی شقاوت اند بعضی چنانست که پیش از آنکه خاطر گیرد او را بینند و هم از انجام
 کنند و بعضی چنانست که چون خاطر و گیرد پیش از آنکه قرار گیرد او را دفع میکنند و این چست این فائده
 اینی دهد و میفرمودند شناخت از ملک تحول و انتقال نجابت و شوار هست و میفرمودند در این کار عارفان
 بود و مسئله آن راه می یابند و دیگران یابند نمی شوند بلکه است مراقبه و مشاهد و محاسبه مراقبه بنیان
 بر رویه الخلق بر دوام النظر الی الخالق است یا گوئیم دوام النظر الی الخالق بنیان بر رویه الخلق یعنی بر روی
 راه می باید که در اینا نظر جناب احدیت باشد و در قم نسیان و نیستی و فنا بر ماضیه جمیع مخلوقات کشد
 و دوام مراقبه را درست و ازین طایفه اندکی درین حسن کسب کرده اند و ماطر ق حصول آنرا یافته ایم
 مخالفت نفس است و مشاهده و احوال غیبیه است که بر دل نزول میکند و بواسطه آنکه زمان گذرند
 است و سکون ندارد و آن وارد می توانم ادراک کردن بصفتی که در احوال میشود از قبض و بسط
 آنرا ادراک می یابیم و قبض مشاهده صفت جلال می گوئیم و در بسط مشاهده صفت جمال و محاسبه است
 که هر ساعتی آنچه بر گذرشته است محاسبه کنیم که بهر دست چیست و حضور چیست می بینیم که همه
 نقصان است یا ز گشت می کنیم و عمل از سر میگیریم از حضرت عزیزان علیه الرحمة و الرضوان بقوه
 عمل می باید کردن و نا کرده انکاشتن و خود را مقصر دیدن و عمل از سر گرفتن و چون راه درین است
 و دیگران در غیر این می طلبند نمی یابند اما سه ممکن بود حصول مقصد یعنی بدرقه عنایت یا از غیر
 آنچه وارد است من استوی یوما فهو معجون و من عذبه شرمین یومنه فهو ملعون و من لم یکن فی الزمان
 فهو فی نقصان و من کان فی النقصان فالکون خیر له اشارت بطلب از یاد یقین است و میفرمودند
 آنچه وارد است اذا اخیبت الیک قوائمه عبدالم کفیره ذنب تاویل آنست که بنده محبوب عذر
 گناه داند و تواند خواست گناه او را ضرر نکند و دلیل بر صحت این تاویل آخر حدیث است ثم قرار
 ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین و میفرمودند ان الله یحب المتحین فی الدغاب و ان الله
 السوال معنی یکی آنست که یک چیز را که از حضرت حق تعالی میطلبید چنانکه ان تضرع نماید و دلیل
 کند که مامول حصول پیوندد آنگاه چیز دیگر را همین طریقی و همین کیفیت طلبید و میفرمودند

و اگر هست آن پیراهن اسبک فلا تفعل از اخلاص است اشارت است که در ویش میباید خلا اورد
 با یا باشد و ادبی که در نظر خلق رعایت مینماید در خلوت نیز رعایت نماید و میفرمودند اهل صلاه
 المؤمن اشارت بدراجات نماز حقیقی است در زمان تحریری باید که اگر بیت حضرت جل جلاله در
 وجود نماز گذارنده حال شود و خضوع و خشوع در و پیدا شود تا چنانکه سوال استخراق رسد
 و کمال این صفت مر حضرت رسالت رضی الله علیه وسلم بوده است و میفرمودند صوم حقیقی
 اساکست از ناسوی یکی و میفرمودند معرفت تقضی که مقصود از سیر و سلوک است مطهر
 شدنت تا از دلیل و برهان کشف و عیان رسد سوال کردند از حضرت خواجہ فاضل اندر
 هر جگاہ حق تعالی حالی را از درویشی باز گیرد و چگونه فرمودند اگر رقی از آن حال باقی مانده باشد
 دلیل آنست که از او تضرع و نیاز خواسته اند از حضرت حق تعالی در خواهد تضرع و التماس حضرت
 و مانی نماید و اگر رقی باقی مانده باشد دلیل آنست که از او صبر و رضا خواسته آید و میفرمودند
 خدا طلبی بلا طلبی است و میفرمودند همه که امانت در جنب کلمه توحید نقل است که امانت اظهاریست
 با وجه چندین گناه بر روی زمین میتوانیم رفت و میفرمودند ظهور احوال از شیخ گریست مرید است
 پرسیدند شناخت خاطر و ایشان را از کجا است فرمودند بصیرت و شناخت ایشان از نور
 فراست که حق تعالی ایشان را اگر امت کرده است فانه بنظر ظهور اند از حضرت شیخ ابو سعید
 ابو الخیر قدس الله روحه منقول است که فرمودند در پیش جنایه ما این بیت بخوانند
 ازین خوبتر در همه آفاق کاره دوست رسد نزد دوست یار بنزدیک یار حضرت خواجہ فاضل اندر
 فرمودند که در پیش جنایه ما این بیت بخوانند مفلسانیم که در کوی توبه شنی سدا ز جمال روی توبه
 در معنی قلبی سلیم این دو بیت خوانند عاشق تو یقین دان که مسلمان نبوده و در نهایت عشق
 کفر و ایمان نبوده و در عشق دل و عقل و تن و جان نبوده و آنکس که چنین نباشد او آن نبوده
 و فرمودند اطلب روح اسبیل سدا اشارت بدید طلبیت و لایق معرفت امارت حق تضرع است
 عز وجل اشارت بستی بنده و بقا صفات اوست تا تو رستی خود زیر و بر نگردی به درستی
 مطلق مزغ بر نگردی به این پرده نماند و هر شکلی که هرگز به پرده ره نیابی تا پرده درنگر
 و عبادت طلب وجود است و در عبودیت تلف وجود از اوردت مقام الابدال تعلیمات بنیل الاحوال

اشارت بتبدیل اخلاق و اوصاف ذمینه و لکن بختیاب مرشد علی الاطلاق جل ذکره و در راه بر سر
 حقیقه الادب ترک الاولیاء و التذلل و التواضع است زیرا نیست که در صحبت ایشان بی ادبی عین است
 و زنا محبت که ادب عین بی ادبیت رعایت ادب و ترک نفس عین بی ادبیت و ترک ادب و قبول
 نفس عین ادبیت و میفرمودند آئینه هر یکی از شاخ را در وجهت است و آئینه را در آتش جهت است
 از سخنان عربیتر آنست که زمین در نظر این طایفه چون سفره است و میفرمودند اولیاء را بسیار
 اطلاع میدهند با بی اجازت اظهار میکنند مصرع سرفراش کن که خون بریزی بر زمین و در روز
 یکی در روی مبارک ایشان نظر میکرد و فرمودند نظر کن تا دل بیاد نمی آید و دیوانه شود کسی که بنزد
 سرخ ما و میفرمودند که در روشی چیست برون بزرگ و درون بزرگ ما درین
 صورتیم که کس ما به هم نرنجیم و هم نرنجانیم و میفرمودند از یکی از اکابر دین سوال
 کردند که در روشی چیست فرمودند زبونی عزیز بی اهل دلی مرا می گفت در روشی و گفت باش که
 کار ما خود میکند و بار ما بر سر تو میدارند و می فرمودند با یکی که چهل سال است که آئینه دار می میکنیم
 و خطا نمیده ایم آنچه در خاطر تو گذشت درین زمان خطا نخواهم دیدن و میفرمودند در روشی
 در مقام غسل و بارگشتی بیاید که چو بوی جود باشد که هر چند طلب آنچه خود صدای مخالفت از تو
 ظاهر نمیشود و میفرمودند در روشی اهل نقدند حواله بآئینه نمی کنند سه امر و زمین بدیده
 باطن جمال دوست و ای تجربه حواله بآئینه را چه میکنی و الصوفی ابن الوقت سه خردمند از آن
 کس تیرا کنند که او کار امر و زور و اکتساب و میفرمودند بنا بر کار اهل هوا و طبیعت همه بر
 ضلالت است تصحیح نیت در امور بختیاب مهم است پسند کسی اگر علم منطق خواند بچونیت خواند
 فرمودند نیت تمیز حق از باطل و میفرمودند هر که اربعه قابلیت بواسطه صحبت های مختلفه فاسد
 شد تیر کار او دشوار است و میفرمودند در او ایل ما خود را مطلوب می شناسیم و دیگران را
 طالب این زمان آن طریق را گذاشتیم مرشد علی الاطلاق اوست عز و علا در هر که داعیه طلب
 این راه پدید آرد و بسر وقت ما دستمانچه نصیبه او باشد باو برسد و میفرمودند در اثبات
 اختیار بنده او را سعادت و شرف بسیار است در خلاف رضا از راه خجالت بعد از انابت
 مشغول گردد و اختیار بیند و در محصل رضا اختیار سعی نماید و چون آن محل را دریابد توفیق بیند

و شکر گوید الحی از قنطرة تحقیق جمیع اعمال ظاهری قوی و فعلی مجازست تا رونده راه از نو گذرد
 بحقیقت نرسد روزی کودکی از ملکیت بیرون آمده بود بر حضرت ایشان سلام گفت مصحف با او بود
 چون گرفتند کشانند این آیت بر آمده و کلمه باسط ذراعیه بالوصید فرمودند که رسیدید اییم که آن بایستیم
 و میفرمودند اول این راه کلمه توحید است و آخر هم کلمه توحید سبق اول آخرت مفتاح سعادت
 هیچ دربی او کشاده نمی شود و از حضرت سلطان العارفین قدس الله روحه منقول است
 که در او آخرت پسینی پوشیده بود و میفرمودند کسی همان دان که ترکی ام از ترکستان آمده تنگبری
 تنگبری گویان اکنون سعادت ایمان رسیده و میفرمودند چون از کاری یا از کسی شمار یابان
 شود در حق سبحانه گزید و تضرع آنجا برید و میفرمودند در زمان طالت از صحبت خلق یکی از کبریا
 سه روز خلوت گزید چون بیرون آمد مصیبتی بیرون آمد که کسی با ایشان صحبت نتوانست و دشمنی تبیر
 گویا انیت و میفرمودند هر که بیک حدیث در همه عمر علی الدوام عمل کند متضمن ایمان گاه و بگاه توفیق تمام
 گردد و هنوز در آن حدیث کار نمانده بود شلما اگر بعد بیست من اصلاح بر آید اصلح الله جوابه عمل کند
 متضمن تمام کار او در راه دین و طلب یقین هر آینه تمام گردد و خواججه بزرگ قدس الله روحه میفرمودند
 مولانا زین الدین ابو بکر یابادی رحمه الله از رعایت ظاهر از باطن بهره ور شده بود و بر رسیدن عمل
 بر حضرت از جهت اصلاح خلق رو است فرمودند بعضی را رو است و بعضی را رو نیست و آن بعضی را
 که رو است در بعضی اوقات رو است و در بعضی رو نیست باجل حیثیت و طریق آن عکس اندر
 درجه افتاده است و میفرمودند خود را بنیت باطن بر یک صفت میباید انداختن تا هر کس را طبع
 تصرف میسر نشود و میفرمودند آنچه از جهت نظر بر خاطر میگردد از ضعف یقین و مجرد و بی
 بیش نیست آن خاطر را دفع میباید کرد که دفع میشود و هیچ ضرری نیست از آن نظیر اگر چه بر عا
 اسباب که در عالم حکمت است نظایر خصیصه چون باطن و مقام تکوین بود و میفرمودند از ضرورت
 کبار روح الله را هم زیارت کنند بهمان مقدار فیض میتوانند گرفتن که صفت آن بزرگ را
 شناخته است و آن صفت توحید نموده و در آن صفت در آمده و اگر چه قریب صوری را در زیارت
 مشاهده مقدسه نماند بسیار است اما در حقیقت توحید بار و اح مقدسه را بعد صورت مانع نیست در حدیث
 نبوی که حکموا علی حیث ما کنتم بیان و بر بیان این سخن است و مشاهده صور شالیه اهل قبول

که اعتبار دارد و در حقیقت شناختن خلقت ایشان در آن توجه و در آن زیارت بر این همه
 خواجیه بزرگ قدس اندرون میفرمودند مجاور حق سبحانه و تعالی بودن واجبی است از مجاورت
 خلق حق سبحانه و این ابیات بر زبان مبارک ایشان بسیار گذشتی که آخر آن ابیات اینست
 که گمانی گور مردان را نیستی به بگرد کار مردان کرده و رستم
 فصل و رد که کرامات و مقامات و احوال آنار که از حضرت خواجہ باقی
 اندرون و بطور آورده است نقل کرده و در پیشانی که روزی حضرت خواجہ باقی قدس اندرون
 در راهی میفرستند و گفته پستی پوشیده بودند و مبادی ظهور احوال ایشان بود و پسند از
 اکابر و علماء بخارا کسی بصورت ایشان مشرف نشده بود و اشتنا گشته درین حال مولا اسحاق
 خواجہ دوست نور الله مرده با جمعی از طلبه علم از طرف مقابل ایشان در آن راه می آمدند خواجہ
 از راه بیک طرف متوجه شدند و میفرستند و مسافت میان ایشان و آن جمع بسیار بود و خواجہ دوست
 از میان جمع طلبه بیرون آمدند و چند قدم بطرف خواجہ آمدند و بتواضع و نیاز تمام بایشان
 سلام گفتند و خواجہ جواب سلام ایشان بملطف تمام باز دادند و توجه با من کردند و گفتند و اما
 کسی که از علماء با ما آشنا باشد این بزرگ خواهد بود و آن نفس خواجہ دایم در خاطر من بود تا چند آنکه
 بعد هفت سال اثر سعادت ظاهر شد و خواجہ دوست بجزرت ایشان پیوستند و نقل کرد و اینست
 خواجہ علامه الحق والین از حضرت خواجہ باقی قدس سوره که روزی در بخارا بودند و سخن صحبت بصیرت
 میگفتند و آن شناسا فرمودند که این زمان مولا اعارفت از خوارزم اتفاق سرای رستن کرد و
 و از خوارزم بیرون آمد و تا فلان موضع از سرای راه رفت بعد از زمانی فرسودند که باز و خاطر
 مولا اعارفت افتاد که بسزای رود و اینک برگشت و بطرف خوارزم آمد جمعی از ویشان
 درین زمان و صحبت خواجہ حاضر بودند تا به این را نوشتند مولا اعارفت بعد از وصیتی از خوارزم
 آمد از مولا اعارفت پرسیدند که در فلان تاریخ در خوارزم شما اتفاق سرای رفتن شده بود
 مولا اعارفت قصه را چنانکه حضرت خواجہ فرمودند شرح کردند و نقل کردند و حضرت خواجہ علامه الحق
 که روزی در صحبت خواجہ باقی قدس اندرون بودم اتفاقاً هوای بود و خواجہ از من پرسیدند که وقت
 نماز پیشین شده است یانی گفتم هنوز وقت نماز نشده است خواجہ فرمودند بطرف آسمان نظر کرد

چون نظر کردم هیچ حجاب نبود و دیدم که جمیع فرشتگان آسمانها با دای فرض نماز پیشین مشغول بودند
حضرت خواجہ فرمودند چہ میگوید نماز پیشین شدہ است من از ان گفتہ خود بخوبی شرم و متعذر بودم
فصل کردند کہ حضرت خواجہ با قدس الدیرہ بعد از آنکہ کرت دوم حج گزارده بودند درویشی از
مجاہدان ایشان قصد حج کرد اورا گفتند چون مجہدان رسمی امیر محمود دست ماست و ریائی کان
درویش گفت چون مجہدان سویدم شتوہ اند کہ درین حوالی مردیت کہ اورا امیر محمود قصہ معانی
میخوانند از درویشان حضرت خواجہ ماست چون با ملاقات شد از سبب پیوستگی او ب حضرت خواجہ
با قدس الدیرہ پرسید و شہ گفت بفضل الہی شہی خواب دیدم کہ بزرگیت از بزرگان دین و الدعا
با حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم مرا میگوید کہ این خواجہ بہار الدین است و حال آنکہ پیش ازین
من حضرت خواجہ را ندیدہ ام چون بیدار شدم صورت و صفت خواجہ و قصہ آن خواب را بر پشت
کتابی نوشتم و تاریخ آن خواب را ثبت کردم بعد از چند سال روزی در بازار بزرگان ہزاری
نشستہ بودم ناگاہ عزیز لوری بکامان من آمد و نشست و اثر اہلبیت و جلال از و ظاہر بود چون
در روی او نظر کردم مرا آنصورت کہ بر پشت کتاب نوشتمہ بودم در خاطر گذشت و حال من دیگر
شد و از تہ بر عظامی من افتاد چون بحال خود آمدم از حضرت خواجہ التماس کردم کہ می باید کہ قوم
شریف بمنزل این ضعیف رسد خواجہ کرم فرمودند و در پیش در آمدند و من در عقب ایشان
راست بمنزل من رفتند این اول کہ امسی بود کہ از حضرت ایشان مشاہدہ کردم چہ مرکز ایشان
منزل مانیدہ بودند و چون درآمدند اتفاقاً مرا حجہ بود لی الحال قصہ آن حجہ کردند و درآمدند
و حال آن بود کہ بر دیوار کن حجرہ طاقی بود و کتابی چند در ان طاق بود خواجہ دست مبارک و از
کردند و از میان کتابها کتابی را طلب کردند و بیرون آوردند و بدست من دادند و فرمودند
بر پشت این کتاب چہ نوشتہ و حال چنان بود کہ آن وقعہ را بر پشتہ آن کتاب نوشتہ بودم
از ان اشہاد ایشان ظاہر من دیگر شد بعدہ چون نظر کردم از تاریخ کتاب آن واقعہ تا زمان
ملاقات ب حضرت ایشان ہفت سال گذشتہ بود و لطف فرمودند و مرا بہ بندگی قبول کردند و ان
چند روز کہ در ہمان بودند ہمراہش می نمودند و بمنزل من کسی میفرستادند از مجہدان خود
فصل کردند خواجہ فضل خالدی رحمۃ اللہ کہ در اوایل سن شایب در خرد سالی مرا ب حضرت خواجہ قدس

بیوسگی و محبت شده بود و از نظر ایشان صفتی در من حال شده بود و مرا میفرموده بود
 که مرا از فراموشی کنی و تمیال مارا نگاه داری و من هرگز از حضرت ایشان خالی نمی بودم و اکثر
 اتفاق شد که بچ روندم و مرا بخود بردند چون بهمراه رسیدیم و اوضاع آن یقیناً اتفاق افتاد
 آن صفت که از حضرت خواجه بن سیده بود و غایب گردم و چون با صفهان رسیدیم مردان
 اطراف عزیزی بود که خلق روزگاریا و تقرب تمام می نمودند و علامات ولایت از وی بسیار
 کرده بودند و والدین از آن عزیز فطری بجهت من التماس نمودند و حال آن بود که من از صفت
 غیوری حضرت خواجه قدس سره قوی می رسیدم و بعد از مراجعت بعدی سالی و بیشتر چون حضرت
 ایشان ملاقات کردم و بجزوت تمام فرمودند و من ترس که آن کار است تو فرزندانی ترا کسی تصرف
 نمی تواند کرد و باز فرمودند چون براه رسیدی مارا فراموش کردی و نقل کردند خدمت خواجه
 علامه الحقی والدین که شامی حضرت خواجه تاقوس العبد روجه در حلقه کمال بود و در منزل در روز
 و جمعی از اصحاب نیز حاضر بودند و این آشنا حضرت خواجه توجه بمولانا داد که کوفتی گردند و فرمود
 که مراد دست میداری گفت میدارم فرمودند آنچه ترا میفرمایم بجای می آری گفت می آورم و فرمودند
 قفلان کار اگر فرمایم میکنی گفت می کنم فرمودند و در وی میکنی گفت می کنم فرمودند و چهره گفت
 بجهت آن که آن کار با رتعلق بحق العبد است و کرم او را نهایت نیست تو قبول فرماید اما
 و زدی تعلق بحق بندگان دارد و فرمودند چون توانستی امرانی کنی ترک صحبت ما کن و حال
 فیضی الهی او را پیدا شد و قوی در اضطراب شد حاضران درخواست و تصرع بسیار کردند
 و مولانا داد که گفت کوبه کردم بعد از این هر چه اشارت باشد در حال بجای آورم بعد حضرت
 خواجه از آن منزل بیرون آمدند و مولانا داد که رسید در ویشی که در خدمت ایشان بودند
 بطرف دروازه سمرقند متوجه شدند چون بان محامت رسیدند بچانه فرمودند و دیوار این خانه
 را سوراخ سازت نه و اصحاب بان کار متوجه شدند و سوراخ کردند فرمودند درین خانه
 در فلان موضع جوانی بر از رختست در اریست و بیرون اریست در آمدند و بیرون آوردند خواجه
 با بعضی از اصحاب در گوشه و پناهی نشستند و بیست و شش ساعتی گذشت آواز سنگ
 بگوشش آمد خواجه مولانا داد که را با بعضی از اصحاب گفتند بان طلب که آوازی می

برویت رفتند و دیدند که در آن اوزان سوراخ در آن خانه در آمدند و بعد از لحظه بیرون آمدند
و گفتند پیش از آن آمده اند و آنچه درین خانه بوده است فزوده اصحاب چون آن حالت مشاهده
کردند متعجب شدند اتفاقاً خداوند آن خانه بیباغ رفته بود و با ما در حضرت خواجہ آن جوال خست ایدر و
نزدیکاً در ستادند و گفتند بگو که در ایشان شب بربین موضع میگذاشتند بربین حال وقت شدند
و جوال را از در آن گرفتند بعد حضرت خواجہ مولانا ادرک را گفتند اگر تو ابتدا این قصه را
قبول میکردی حکمت بسیار بر تو ظاهر میشد و قوی ماوم شد و مطاعه این واقعه سبب شد
و یقین بجای شد نقل اگر چه خدمت ایسر سیکال رحمہ اللہ در بسادی احوال حضرت خواجہ مار
قدس اللہ روحہ تشریفات فرمود و چنانکه نقل افتاد که گفتند بستان برای تو خشک کرد ام دست
تمامی بجای آورده ام تا مرغ روحانیت تو از بقیہ بشریت بیرون آید اما مرغ هست تو بیدار
افتاده هست و اجازت دعوت خلق محی سجانه دادند و در حضور خود متصرف باطن فرزند خود ایسر
آمد کرد و آن امر را کر کرد و خواجہ اقبال امر ایشان نمودند و حضور ایشان چنانکه گذشت
اما حکم آنکه نهایت مقامات السایرین الی اللہ عزوجل محبت است و حال محبت محض موہبت است
و بنا بر جمیع احوال کما لا یمکن محض از محبت چنانکه بنا بر جمیع مقامات السایرین الی اللہ عزوجل
بر تو نیست و گفته اند المحبۃ ستمه الطایفة و عنوان الطریقہ ای علامۃ الطایفة السایرین الی اللہ عزوجل
و سیاهم با یغیرون و الیہا یشیون و المحبۃ الذاتیۃ فی قطب ہذا انسانی سلوک الی اللہ عزوجل
و علیہا دار مدہ الطریقہ لان الممدۃ فی سلوک ہی ترک الاغراض و الاعراض ابتعاد لوجہ النعم
و لا یطلب محض الحقیقۃ الا صاحب حب المحبۃ فمن وجہ علی اطلب اشرفات النوار ہذا المحبۃ ہو
و انما یزید فی المحبۃ و المحبۃ الذاتیۃ ہی طور و رار العقل و ہی فی الحقیقۃ من تعرفات الحق بذاتہ الی قاب
اہل عرفانہ ہی و رار الشغف بہ نورہا العقل و یعزکہ عن الحکم و لا یرمان علیہا الا وجودہا ہفتا
شہود بالانتمی معرفۃہا الا لوجودہا و جدا نہا الغنی عن تعریفہا و عرفانہا فلان فائدۃ فی نعمتہا و از حلیہ
لوازم حال محبت حال غیر مستقیم محبت نبود الا کہ غیور باشد و الغیر سقوط الاحتمال و لا یطیق عن انصاف
القاسمہ ای سقوط احتمال با یشارک مجوبہ فی تعلق المحبۃ بخلاف مجوبہ و ہذا العقل ہو الکرم شعہ
و کیف تجوہ لی بک نفس حرہ و اہل الشیخ لیک ہم الکرام ہوا المقصود من ہذا النجۃ اللہ یف الیہور استہام

والصديق عن الصبر فاستأى العجز عن الصبر على مقاساة الشغل عن محبوبا وباجته عنه النفس است
الرجحة في الشيء من غير عنده ولما استأى المقاساة بالملك سهل الماستري حمة الله فرموده است
انه بابر علي الشايع اشارت المراد من الحق سبحانه عليهم ويوسف بن الحسين رحمه الله فرموده
اشارات الخلق على قدر مواجبهم ومواجبتهم على قدر مقامهم على قدر محبتهم وليس حال حسب
الى الله سبحانه من محبة الصبر له لاجرم بحكم حال غيرت يا غير ان والد تعالي اعلم خدمت امير
رحمة الله بعضي از اصحاب راوران مبادي ارتساعت حضرت خواجه روحا الله روحه نبي نيز كره اند
چنانكه منقول است كه شيخ خسرو در ابتدا در ملازمت خدمت امير پور محمد بن كره خفي و ملانیه مشغول
در انار ملازمت امير ملازمت خواجه آغاز كرده خدمت امير ايشان را نهي كرده و سوگند داده اند
كه ملازمت او كنن و اين نيز منقول است كه گفتند او سحر است و الم تستري رحمه الله فرموده است
ولما كان على الدنيا قبل النبوة حين ان كان عند القوم من الله كذا كانوا يسرونه مجازا
والا من فلان وقع في هذه الحالة بدوا اسسه وخرقوا وصقه نو احد كان يقول ساحر و احد يقول
كاسر و ثالث يقول كاذب و رابع يقول شاعر و اشاعوا اناني المي شيخ قهقهه و كككك
لما سئلوا قصاص و الناحية و هكذا حديث الجمة لا ينفع عن الملام و لكن من احد الملمات
في هواك لذية و جازا كك فليكني اللوم و حدثت فواجده من الدروحة و در مبادي احوال
اين بيت بر زبان مبارك ايشان بيار ميگذاشته است عه ترس من و يار من زبدي مي بوده
اكثون زجه ترسيم و بدام شديم و اگر چه بحسب ظاهر تغية خاطر از امير نسبت خواجه فهم شدي از ان
فيضي كه حضرت خواجه رسیده بود و خدمت امير و اسطه آن شده و رانجام قهقهه و روي و در
مثل اين حسني گفته اند لطيفم باغبانيكه كره منم در و يش باغ و آخر از باغ بيايد بر و روي منم
نقل كرده اند كه در بين فرصت شيخ خسرو بر دكان موزد فروشي در قم ملام باه بخاراشته بود و
درين فرصت شيخ خسرو را چهار پنجره در ديوار بستانگاه بود و خلق محتاج را بسيار بقرض و غيره شكي
كردی حضرت خواجه بايد شيخ خسرو دكان در آمد و در را فراز كرده و گفت ميان من و شما اين
پديد شده است امير بر اسوگند داده اند يا شيخ بختي كنم خواجه فرود تدبير و ناي و در شي و پيا
يا بخت تا تا تو زير و زوشي كنم موزد باخاري بخت مسود شاه كوشك هند واني از زخم دياري دند

نظا

گفته بود از ده که ننگم یک اس کرد و گفت یازده کم نمیکند همچنین تا بهشت یازده فرد و آمد خواجه گفتند هر روز
چند روز به سفر و شبی و بخت هر روز این مقدار خدای تو را میگوئی و دروغ میگوئی یا دعوی ارادت
اهل الدین میکنی این گفتند و رفتند شیخ خسرو را تعلق باطنی با ایشان قوی شد و بقرار گشت و ده سال از او گذشت
و در طلب ایشان شدند و آن روز ایشان را نیافت روز دیگر بر کوهان نشسته بود حضرت خواجه میآمد و در کنار
سخن گفتند شیخ ابو یزید قدس العدر و ده فرموده است اگر گوشه دستار خود را حرکت دهیم خلقی بقرار
و بی آرام شوند و طلب من نیز میگویم اگر خواهم گوشه استین جلیانم شهری و طلب من بقرار شوند
امروز درین شهر می گردم است به میجویم عاقل که دیوانه کنم گفتند و رفتند بقرار بی طلب بر شیخ
خسرو استیلا آورد و در آن اوقات درین صفت او را تربیت میکردند و طلب ایشان بقرار نمی بود
و او را صحبت خود را بهی دادند روزی در طلب ایشان به طریقی گشته بود و سرگردانی کشیده شام
خوردند که بر بانی نشسته اند با جمعی اصحاب بیاید و پیش از آنکه بر کای فرمودند تا باز و باز برگشتند
تا نیم شب چنانکه گفته اند سه همه شب چون جرس نالید و در ده زنگ نشنیده که اواز می در آئی
منتظر مرجائی برای برای میبود و آخر شب نومید باز گشت آخر الامر او را گفتند اگر در آن طلب
روز صبر میکردی کار تو ده ناموز تمام میشد حسرتی درویدید آمد و آن در طلب را با این نفس در
زیادت کردند سه در و دل من بدرد و در مان و است به دشوار من دل شده آسان دانست
گفتم صماز و وصل نومید شدم به گفتا که مشوب من و نتوان نیست به و آرد انقاس نفی حضرت
خواجه ما است قدس العدر و ده درین طریقه اسالک می باید که ندانم که او چه مقام است تا احباب را به
نشد و دم شد و لا اله الا الله طالب باشد یعنی شو حال و آئینده با خبر باشد او را توان تربیت کردن و در همین اوقات
شیخ خسرو روزی دیگر در طلب خواجه به طریقی دوید و سرگردانی کشید و در آن اوقات خواجه در حجره خندان
مواا اعارف کمال و محلت کا و کشتان با اصحاب صحبت می داشتند و در آخر روز شیخ خسرو خیر یافت که
خواجه با اصحاب در غرار بر ایوان خواجه ترس چندی اندرفت دید که خواجه نزد یک استایه نشسته اند و
خواجه یوسف با جمعی از علما که از اصحاب خواجه اند پیشتر نشسته اند چون نظر مبارک خواجه بر شیخ خسرو
افتاد فرمودند یا تاسله ترا از علما که علم فتوی بیست ایشان است سوال کنیم و سوال کرده ایم
و فتوی نیست و اکنون نیز سوال کنیم تا خود جواب فتوی و سوال کردند که چه فرمایند ایامه دین ضووان

علینم اجمعین در بنیاد کمال راه حق سبحانه به صحبت شیخی میوست و یا بنده محسنی شایسته بعد از کمال
 صحبت و دوستی رسید که آن معنی را در صحبت او یا بنده تر است و کشاده باطن خود در صحبت او می بیند
 و ملازمت او آغاز کرد و آن شیخ اول این طالب را سوگند داده است که با این دوم منش شیخی نگذرد و
 طالب چه نوع معالمت لازم میشود و چه نوع سلوک او را رواست و اولی است مینو و توجیه و آنچه است
 و علماء را حاضری جواب فرمودند که اختیار مری طالب رست هر کجا کشاد باطن خود پیش می بیند کجا ملازمت
 کند و اگر سوگند بر گرفته باشد آن سوگند را شکسته و کفارت داد و اولی است و حدیث نبوی باین
 ماطی است که فلیات الذی هو خیر و لیکفر عن یمنه و الله تعالی اعلم شیخ خسرو چون این جواب شنید
 و دید که راه سر و کشاده شد قوی میسقط شد و امید و ارگشت و طلب و ملازمت خوایه بحدت شد و موافق
 این جواب که خواجہ یوسف رحمه الله و علماء دیگر رحمهم الله فرمودند اقوال مشایخ طریقت قدس
 ارواحهم بسیار است و از جمله اقوال قول صاحب مرصاد است رحمه الله که در بحر الحقایق فرموده است
 و تفسیر کیمیت قل فاقوا کتاب من عنده الله هو اهدی منها استقامت ان کنتم صادقین و فی توأظیا توأ
 الایه اشاره آخری و بی ان لو کان لطالب صادق و مرید صادق شیخ لا یعتدی به و له شان
 مع المدرع و جل ثم استعد بنجد و شیخ کامل بود بی الی المدرع و جل منه و جب علیه اتباع و التمسک
 بذیل اراده ستمی تم امره و لو تجد له فی انوار السلوک هذا استعد بنجد و شیخ آخر اکل من الاول الثانی
 و بی خبر از صحبت علیه اتباعه الی ان یظفر بالمقصود الحقیقی و هو الوصول الی المحضرة بلا اتصال لا انقطاع
 نقل کردند که حضرت خواجہ قدس المدرع در آنوقت که با احتساب مشغول بودند با خدمت خواجہ یوسف
 و جمعی از علماء و غیر هم پنجاه شصت سوار کبابش بسوختاری با احتساب رفتند و از ذکر علیانیه بنی کردند
 و گفتند علماء ازین بنی میکنند حدیث امیر روح المدرع فرمودند بنحو اہم و بد آنکه چنانکه طوایف احوال
 و آثار نفوس را که از اصحاب کبار رضی الله عنہم در تہمتن شاجرت و مخالفات شتعلت قیاس
 بر حال خود نمی شاید کرد و تاویل و استن و حکمت آنرا احوالت بعلم حق سبحانه و بعلم الراسخین فی العلم
 می باید کرد و همه را این فی اند و دست میباید داشت و نظر بصفات قلوب ایشان میساید کرد که اکثر
 در آن بوده اند و بصفات بشری که گاه گاه بر طوایف ایشان رفته است نیاز حکمتی تا دین بسلامت ماند
 همچنین احوال شلخ را هر که مقتدایان دین و پیشوایان راه یقین اند همین حکم است و از آن نفاس نفس

محضت خواجه است قدس الله روحه حق را بر ابي حق نفی ميكردن و مولانا روم قدس سره ميفرمايد
 مثل اين معنی در حق اين طایفه اهل اللذات خرفه و تشنه يكی باو گري در جنگ الله ليک چو
 و انگري متفق و يك کارانده مردی کن مرو از خاست آن مردم شوق زانکه اين مردم ديگر همه مردم را
 بدستدار که در شهر دوسه هزارانده که بتا پير کلاه از سر بر دارند دوسه روزه که بشيلا و پير مستند
 که فلک را بيکی عوده و چرخ آفود سر و اندک تا سر زمين ميگردند ساواياند که انگور نبي افشارند
 يا رانسته و پيشند که جان آب است همچو چشم خوش و خيره شيبايند صورتی اندولی دشمن صورتها اند
 و چنانند ولی نه مرد و جهان بيزانده همچو شيران برانند و لب ميخندند دشمن بيدارند و حقيقت يارانند
 همچو خورشيد همه روز نظري ميخندند مثل ماه و ستاره هميشه بسيارند اگر بفت خاک بگيرد زرسرخ شود
 روز گندم در وند ارچه شيخ کارند پس کوشه بچ مگو گودمان سخنند زانکه اين حرف دوم و تافيه هم اعيازند
 و قال الامام القشيري رحمه الله في قوله عز وجل قالت اليهود ليست الفخاري على شيء الا قالت الفخاري
 ليست اليهود على شيء الا اشاره في هذه الايه الحکس من حکم الظاهر الاحمد امة به بعضهم من
 بعض اليوم والا وليا من وجه كذلك قال الامارالت الصوفية خربا تافروا خلايقهم بعضهم بعضا
 لوقيل بعضهم بعضا بقي بعضهم مع بعض ولكن الاعداء كلهم على ابطال عند بعضهم من بعض والا ليل
 كلام على الحق عند تيرى بعضهم من بعض هذا ما ذكرنا من حکم الحکس في كتابا الطبقات ٥٢ رويم بن احمد
 ويقال رويم بن محمد و احمد اصلح من اهل بغداد من جمله مشايخهم توفي سنة ثمان مائة ببيل
 عن ادب مسافر فقال لا يجاؤرهم قدسه وحيث ما وقف قلبه كيوم منزله وقال رويم بن احمد
 لا يزال الصوفية خروا تنافروا فاذا اصطالحوا هلك وفي تاريخ الصوفية قال ابو العباس بن عطاء
 رويم اتم حالا من لا خير من تصاريف الاحوال قال الجنيدي لا يفتيكم تادي على الله بين يدي العامة فقال الجنيدي
 انما تادي على العاصي بين يدي العاصي ورجل فقال رويم قوم افنوا اسرارهم بالخطوط و افنوا ابصارهم
 بالخطوات في لهم الى ذكر الحق سبيل وعن ابي عمر و الزجاجي قال نهاني الجنيدي ان ادخل على رويم
 فخرجت يوما وكان قد دخل في شئ من امور السلطان فدخل عليه الجنيدي فاني عنده فلما لم يجر جبا
 قال الجنيدي كيف رايه يا خراساني قالت لا ادرى قال ان الناس يتوهمون ان نذا فقصال في حال
 ووقته واما رويم و عمر و قنانه في هذه الايام ولقد كنت رصيه بالمشيئة في حال الارادة كنت

فی حقین و هو الساعه شد فقر منه فی ملک الحاله و ملک الایام تفکله در آنکه بهرین اوقات مذکور که
شیخ خسرو در طلب صحبت خواجہ قدیس الدیر و جد سفر رفته بود روزی در طلب خواجہ بود و در آن ایام
مباحث گران شده بود در شهر ایشانرا بسید سید محمد و عن جوشی بگفت بگوید ما قصر نه در آن طلب
ایشان رفت و خانه نیافت و اینج در دست داشت و خانه خواجہ گذاشت و بطرف او آمد و آخر روز
در بازاری گذشت بر سره خارجیک مولانا عبد العزیز رحمه الله که از اصحاب خواجہ بودند و در حجره
شادی نمیک که در ریشی بود آهنگری میکرد و در آن بازار در باغ محضری داشت مردی موزه بود و خواجہ
در آن اوقات با دقته ملا اشتنا بدیدگان در باغ او نیز اجایا میفرستاد و گفتا و در آن بازار خواجہ در منزل او
بودند و بازار و شیخ حسین در آن منزل آتش میکرد و مولانا عبد العزیز میر می شکست ای در آورد و خواجہ
علامه الدین و شیخ زامعین الفقر او در آن مجلس براقبه نشستند و خواجہ پیر سنینی پوشیده بودند با سکوته
و کره در تن مبارک ایشان بود شیخ خسرو در آمد و نشست بعد از سلام گفتن و خواجہ در اول حال
یا و التفات ننمودند و در آخر مولی از پوستین یا از قن مبارک خود بیکند و بدست اشارت کرد و شیخ
گفید چون او قصد گرفتن کرد دست خود باز کشیدند و بچنین چید باری این وجه باطن او را تصرف میکردند
و گفته اند این اول اشتغال ایشان بود بحال شیخ خسرو بر مین باطن او و در یک گویست که خواجہ دست
بازی کشیدند و آن موی را میادند خواجہ علامه الدین و شیخ زاده را که گفتی شد و حجت و ابره و افتادند
و از دهان خواجہ علامه الدین گفتا میرون آمد فقل کردند که در سبادی حضرت خواجہ با افتادند
یا حضرت مولانا جل جلال الدین خالدی روح اهد روح در مزار خواجہ با دلم رحمه الله و کش صحبت خلوتی
مولانا از ایشان پرسیدند مقصود چیست فرمودند در معرفت گفتند که ام سرقت فرمودند تفصیلی کنند
چند صفت فرمودند یکی دو و تاسه و چهار بی از آن خواجہ میفرمودند تمامی جهت خود را کشود و سن
دو و ایک رخت خود را کشودم بر کل او غالب آمد و هنوز نشاء میزد فقل کردند که در سبادی احوال
پوستنی گفته بودند که در میان بازار بودند بر سر بازار صفراغان در ریشی گریبان ایشان بگفت گفت
بر خدای راست گوی و برین فرصت اندک این کمالات از چه حاصل کردی فرمودند از بر نه چینی
تفکله در آنکه خواجہ علی داماد و فرزند پیش از اوقات که فکر کرده اند ایشان است ابد آتام آن
سجده خواجہ روح العزیز حاضر آمد و در خاطر میگذاشت که باری ایشان اشارت که خواجہ است و باری

در

و فرمودند سخن بهمانست که در راه حجاز تمام کرده ایم هرگز اگر روزی ما را یافلان نظر کنند علماء الدین با
ایشان داشته اند این نفس بوز دیگر بخوار حجت حق سبحانه تعالی کند و در اوقات ملازمت با ما
و شبانگاه روزی ملاطفه بسیار کردند و فرمودند شمار این مقدار ملازمت حاجت نیست و در مبادی
که سخن مشغول گردانیده بودند او را در راهی پیش ایشان یافت و در نظر میکردند و راهی گفتند و میفرمودند
حاضران مجلس او هر فردی نیست حال خود سخن خواهد شنید و در آخر حیات حضرت خواجه قدس سره میفرمود
اندک نیست معنی باطنی که گفته ایم و اشارت کرده اند آنکه ظهور خواهد کرد اما هر شکلی بر راه است تا او بر خیزد
تقلید کند که حضرت خواجه فاضل الدرویه در مبادی احوال که صحبت ایشان مولانا عبد العزیز
و شیخ نیک پی شاه و شیخ محمد رستمین و غیر ایشان رحمهم الله باده دوازده کس می نشستند و آنجا که
می برخاستند و جاها از تن مبارک بیرون میکردند و نوطه بر میان می بستند و میفرمودند من بطاهر و
باطن آنچه دارم قدای شما کردم ایشان را و حق غیث میگفتند شبها با کمال حال چنین می کنند چنین میگویند
اما این اولی ترین هر یک این صفت در قدای طاهری و باطنی می دانند و اثر این ماده دوازده روزی
این حال در آن دوازده کس باقی میبود و نقل کردند که حضرت خواجه بزرگ قدس سره در کثرت او
که از سفر حجاز باز گشتند مدتی در مر بودند و دوستان را اجازت کردند که بدریافت ایشان بروید و در و ایشان را
اجتماعی شدند اصحاب خواجه و اهل خراسان این نوع صحبتها ندیده بودند روزی نشسته بودند و فرمودند
هر کس باید سزاوری گردیده خواجه اول آغاز کردند و می گفتند و همچنین ده پانزده بیت کس میگوید که می گفتند
توبت خواجه علامه الدین و خواجه محمود شاه رحما الله سید بیتا وند و خواجه محمود شاه راعق قوی را
شد برخواستند و در خواست کردند که اگر اجازت باشد فاتحه را بخوانم اجازت کردند و فاتحه را خواندند
خواجه علامه الدین ترنم کاره مبتدی بدشت خوانند آخر از نوبت بشع رشید رسید این بیت خواندند که هر کس که
سنوی کویت ره کجا اندک هست راه تو خم در خم و صد اشد با در هر خرقی مولانا عبد العزیز میگفتند
طالب صحبت خواجه و اصحاب ایشان باید که سه ادب نگاه دارد یکی آنکه هر چند عملی مقبول نزد ایشان از
در وجود آید باید که سرشستی نیز آرد و هزار بار نیست تر نشود و او را خود زیادتى کوشش در راه مطالب نماید و
دیگر هر چند عملی از در وجود آید که محل رد ایشان شود باید که نوسید نگردد و دل را در قبضه تصرف خود نیک
نگاهد و از آنکه هیچ طرقت دیگر نرود و دیگر بر امری که کردند و و کرم باید که بران اقدام نکند و باید که

شود و الا بی بهره ماند نقار که در آنکه حضرت خواجہ قیس سرہ بعد از بیت روزگار بیش بر کان شیخ رشید رسیدند
 اصحاب و کاکین کہ بران حالی بودند حاضر بودند فرمودند پیرای شود بر بیت خشوع و تضرع سوال کن
 کہ خیز روز تیا فتم کجا بود بیت شیخ رشید بان عمل سخن کردند فرمودند از جانب مولانا عارف حمص لند فاصد
 بیاید و گفت اگر نشسته اید بر خیزید و اگر پیرای آید زود در راه در کنید و نگاه بطریق ملاطفت قصد کرد
 فرمودند گفتند فرستد چون با بخار رسیدیم ایشانرا از بخور یا ستم همچنین قصهای گفتند و در اشارت آن قسم فرمودند
 درین روز تا کہ آنجا بودیم و حضور مولانا عارف رحمہ اللہ ایشان فرمودند مرا حاضران را امر با ایشان است
 یا ماہر و در خانہ دیگر در آئیم ایشانرا بیدار حاضران گفتند شمار بخوری و کسری بہت ما در خانہ دیگر در آئیم
 آنگاہ مولانا عارف در آن خلوت با من گفتند میان شما و من معلوم است کہ اتحاد کلی بودہ است و بہت
 اگر عیش و عشق باز پیدا درین میان گذشتہ باشد اکنون وقت باخرا آمدہ است و اصحاب خود و در حجاب
 شما نظر کردم تا بلایت این راہ و صفت پستی در فلان بیشتر از دیگران می بینم ہر فطری کہ درین راہ یافتہ
 بودم و بہر معنی کہ یکسب حاصل کردہ بودم ہمہ اشارت وقت او کردم و باو سپردم و اصحاب خود را بتابعیت
 او امر میکنم شما نیز در باب اہتر آئید درین معنی تقصیر خود امید کردہ اوازہ و اصحاب شماست بعد از ان فرمودند
 دور و زتا سہ روز دیگر بیش نماندہ است بہت خود و دیگرای کب را بشوئیت و بہر ذرات شینیت و خود
 آتش کینیت و آب گرم کینیت و ہتقداد من بسازیت و بعد از من روز سوم باز کردیت حضرت خواجہ فرمودند
 کہ بعد تمام بان وصیتما عمل کردم اکنون از ان طرف رسیدہ ام و بکرات و مرآت ایمای فرمودند و سخن
 ہماشت کہ مولانا عارف رحمہ اللہ فرمودند اندک تمام کردہ نقار کہ در آنکہ حضرت خواجہ بزرگ قدس العروج
 در مبادی علل الحق والحق والدین را رحمہ اللہ در پیش خود بسیار می نشاندند و نزدیک بنویسید و اینانہ در
 مجالس ایشان ازین معنی سوال کردند فرمودند اورا نزد خود می نشانم تا اگر او را بخورد و اگر نفس او
 در کمین اوست ہر خطہ انحال او نقص می نماید میخوام ہم تا مظهری شود و ہم نقار کہ در آنکہ حضرت خواجہ
 بزرگ قدس العروج در مبادی بعد از موت رفتہ بودند و بنزل شیخ شادی رحمہ اللہ بنزل
 فرمودہ شیخ شادی در خدمت ایشان نشسته بود و در آن مجلس در کسب حضور و مراقبہ سہر بر آوردند
 و فرمودند شادی با ما مدین می کنی این محل آنست کہ بر خیزی خدمت مشغول باشی اما در آن خدمت
 خود را ناپای کنی و بی وجودی و صفت خدمت کسب کنی حضرت خواجہ بزرگ قدس سرہ در او عرض

آخر بعضی از اصحاب را این وصیت فرمودند و این حدیث خوانند و این بیت حدیث اگر لایق
 احد کم حتی کیون هوا و تنگما جنت بهر بیت سقا مسورت و بر نیاید بوی عود و بخت و اندکین سخن ناخوش
 و گفتند سخن همین است و تمام است نقل کرد و دیگر مولانا عارف را رحمه الله خویشی بودند مولانا درویش از
 و ایشان از توابع امیر خود رحمه الله بودند و بزرگتر خبر مشغول میبودند مولانا عارف نزد ایشان
 رفت و دینی مشکربجای آورد و در نشو و نگذ گفتند اگر نمی شنویت گا و کاری شما گفت خواهد شد نشو و
 و گا و کاری شام آمد و زلفت شد مولانا درویش امتناع نکردند و آب تائید عزیزان بود اکبر رفتند
 و بار آمد و همچنین گا و کاری دیگر تلف شد بعد از دیدن آن علامات بسیار انقیاد سخن مولانا عارف
 کردند مولانا عارف فرمودند این بیت را یاد گیر بیت کاز نادان کوته اندیش است به یاد کرد کسی
 که در پیش است به مولانا عارف رحمه الله میفرمودند معالمت کسی را رواست که آن کار که مقصود
 آورده است بهمت او کفایت تواند شد مولانا امیر شرف رحمه الله از ایشان نقل کرد و با امیر
 افتخار الدین رحمه الله وقتی که نزد ایشان معالمت میزدند و نکردند و این سخن را نقل کردند
 حضرت خواجہ بزرگ قدس الله سره در بیادوی طلب بولایت نفس قشلاق خواجہ مبارک رحمه الله
 بخدمت مولانا بهاء الدین قشلاقی رحمه الله رسیدند مولانا بهاء الدین فرمودند این چنین مرغی که بوی
 یار تو عارف و یک کرانی است خواجہ فرمودند صحبت ایشان باین زودی میسر شود و شوق دریافت
 مولانا عارف رحمه الله بر ایشان غالب شد و مولانا عارف در یک کران بودند در آن زمان و در آن
 زمین پنهانی شکستند با مولانا امیر شرف و باراد ایشان مولانا امیر حسن رحمه الله و با حال خود خواجہ
 احمد شکر رحمه الله که از اصحاب امیر خود و اکنونی قدس سره بود و مولانا عارف را پدر سہی مولانا
 بہاء الدین رحمه الله خواجہ گفتند اگر ترا خاطر عارف است اورا آواز و ہم ہر آئینہ خواہ کنی بیرون آمدن
 و بر مای بر آمدند و سه کرت عارف آواز دادند مولانا عارف در آن نہ روز ار کار زمین پنهانی بیرون آمدند و چنان
 گفتند شما بطرف منزل رویت کہ مرا مولانا بہاء الدین طلبیدہ اند و روان شدند و در میانہ روز در آن نہ روز
 پیش از آنکہ دیگر از آتشندان فرو گیرند بعد از آنکہ آتش رسیده بود در آن صحبت کہ در قشلاق بود رسیدند
 و اول ملاقاتی کہ از حضرت خواجہ را با مولانا عارف رحمہما الله بود در آن صحبت بود و نقل کردند کہ حضرت
 مولانا عارف در یک کران بودند و صحبتی بود و اصحاب ایشان و بعضی از اصحاب حضرت خواجہ بزرگ

خواج بهاء الدین در آن صحبت بودند در خاطر اصحاب خواجہ مرحوم اندک گذشت که خوش بودی اگر حضرت
خواجہ نایز درین مجلس بودند تا بقای ایشان مشرف شدیدی مولانا عارف رحمه الله سر بر آوردند
و گفتند بهاء الدین را طلبیم حاضر شود و خواجہ در آن حالت در بخار بود و اصحاب خواجہ خوش طایر شدند
و در آن صحبت چند مایه در تنور بود چون بخت شد پیش از آنکه شمع تنور بکشد و ما بسیار بیرون آرند
حضرت خواجہ قدس سره از آنجا که بودند حاضر شدند با جامه های تکلف و شامی از درخت سجده کیفت
در آمدند و ایستادند و سلام گفتند مولانا عارف رحمه الله جواب سلام گفتند و فرمودند خوش آمدی
بهاء الدین مسلمانان را کافر فرمودند کاسه مصرعه کافر خوشیم و سلمان عشق به دهن کیفر با طاعت و یون
باشد الا یہ بوجاه فی التفسیر طاعت کل احد نفع و این سخن را که فرمودند تاویل دیگر نیز هست شعر
اذا اهل العبادة سألوا نایب اجابهم باعلام الاشارة کبریت درین تنم کینهائی نیست بهر دشت
سرش باسانی نیست به ایمانش هزار بار تلقین کردم به دین کافر را شمسلمانی نیست فرمودند مولانا عارف
رحمه الله هر که دریند تیر خود است در دوزخ نقد است و هر که در مطالع نقییر اوست سجدان در شست
نقد است و فرمودند در وقت خوردن هر عضوی بکاری شغول است دل بچه شغولست گفتند که حق سبحان
فرمودند که گفتن الله و لا اله الا الله نیست ذکر از سبب بسبب رفیق است و نعمت را از سبب دیدن
یکی از اصحاب خواجہ بزرگ را قدس العدره لرزه بودی نالید خواجہ در آمدند فرمودند ناسر دینی الی گفت
تعبیر کردم آخر الامر فی طاقت شدم فرمودند اگر خلاصی خواهی صد ساعت خود را بگذار و چیزی بخور
بعد از سه روز زحمت بید شد و در روز چهارم صحبت و مجلس ملک همراه جمعه اعدا حضرت خواجہ تاویل
القدر و حرکت اولی که حج رفته بودند ملک رسید و اکابر و اعیان حاضر بودند که امام ولایت است که ازین
فاصله است خواجہ فرمودند ولایت همان نبی ملک سوال کرد و در جواب حضرت شریف از ذکر خبر خلوت و نماز
نیست طریقه شایع است فرمودند سخن فغانواده خواجہ عبد الحامد مسجد وانی است قدس اسلام و حکم
خلوت در انجمن و متابیع ایشانیم فرمود خلوت در انجمن چه باشد فرمودند انما یات الحق بآل و باطن
باطن بودن ملک تعجب کرد و گفت این معنی میسر نشود حضرت خواجہ قدس العدره در جواب فرمودند حق
تبارک و تعالی در کلام مجید سپهر اید رجال لا تلیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله و می فرمودند
اغیاب الزیاده مع حضور القلب فی من دوامها مع نفور القلب سخن شیخ ابو سعید قدس سره

و در حدیث یا با ما هر چه از رغبات تزد و جفا فرمودند اگر چه ابوهریره رضی الله عنه از بس ستون در گذشت
 و باز آمد و اظهار کمال شوق و محبت کرد و گفت یا رسول الله بیش از این طاقت ندارم الا اگر ما را بتیاسم
 کردی بهتر بودی و چون در کرت تمانید بعد از مراجعت از بیت المدزاده المد سبانه شرفا بمنزله آمد
 رسیدند جمیع عظیم بود از علما و فقها و غیره و شیخ نظام الدین عبدالرحمن رحمه الله حاضر بودند و در یک صفه
 شیخ نور الدین در مقابل خواجه بودند و اصحاب خواجه بر پهلوی ایشان نشسته و حضار هر که ایشان
 سکوت نگه می نمودند اصحاب خواجه در آن حالت از ایشان صورت فیعی مطالعه می نمودند بعد از آن
 خواجه سر مبارک بر آوردند و روی با اصحاب خود کردند که بر پهلوی ایشان بودند و بطریق خفیه گفتند
 که مراد این زمان غیبی است و واقع شد حضرت خواجه محمد ملا قدس الله روحه حاضر شدند و در گفتند
 فرزند دین جمیع از تو سوال بزرگ خواهند کرد و طریقت را وقف باش و بی و شبست جوایجی
 پس از آن بزمانی درویشی سوال کرد و در احادیث یا در سخنان مشایخ قدس الله ارواحهم
 منقول است ماریت شیا الا واریت شیا الا واریت الدفیه ماریت شیا الا واریت الله معه ماریت
 شیا الا واریت الله بعد ماریت شیا الا واریت الله قبله توفیق میان این چند سخن چند و سه خواجه
 جواب را پیش نور الدین حواله می کردند و شیخ نور الدین باز خواجه حواله می کردند همچنین چند کرت واقع شد و
 بیچاکس را بحال دخل و دین سخن نبود تا یک در آن مجمع و بر آن صفه بسی از علما به مناظر از خفیه و شافیه
 حاضر بودند و طریق ایشان معلوم بود در سرعت خوش در کلام و بسی از قهر او اهل معرفت نیز حاضر بودند
 آخر الامر خواجه بر آوردند و فرمودند اختلاف اخبار بنابر اختلاف احوال است ذوق آن سخن ایشان
 در اهل جمع تصرف کرده همه بیک کلمه تخمین می کردند و از هیچ کس جوابی و سوالی و درین مجلسی موجود نشد
 و میفرمودند لی مع الله وقت لا یسمی قیه ملک مقرب و لا بنی مرسل بک معنی آنست که هر حال
 میباش که در آن حال ملک مقرب و بنی مرسل ملاحظه نمی بود و این حال مقتدی را نیز در بعضی
 اوقات میبود و دیگر آنکه ترا حالی میباش که آن حال اعلی و اشرف است از حال ملک مقرب
 و بنی مرسل عبارت از وجود حضرت اوست و آن حال عبارت از ولایت نبوت حضرت رسول است
 صلی الله علیه و سلم چنانکه بعضی از مشایخ گفته اند الولاية افضل من النبوة و دیگر اشارت
 باین معنی می شاید که هر گاه حق تعالی بر بنده نصفت جمال تجلی فرماید و جو در آن بنده چنان

بزرگ نشو و که در عالم کنی لایسختی از منی و سنانی و در سخن قنبر عبیدی الشیخ المصنف المرحوم فیضیه
بعد از سوال ایشان که لطف و مهر و دوستی خداوندی است و در حدیثی است که فرموده اند که
هر که صفت لطف میشود محل اثبات است و هر که صفت قهر میشود محل نفی است فرمودند
ترا و معنیست ای آنکه قهر از او ظاهر شود و این محل اثبات است و دیگر آنکه قهر بر وی ظاهر گردد و این
محل نفی است و میفرمودند بای نسبت ظاهر است و بوی نسبت باطن و میفرمودند و الله اعرف
و لوالدی در ایشان تمام گذشته اند از خود و هیچ بهره نمی طلبند یکی وجود خود را برای یکی دیگران
می طلبند و میفرمودند آنچه از مشایخ منقول است الصوفی غیر مخلوق تاویل او آنست که صوفی را
در زمانی صفتی و حالی میباشد که او تیب باشد این سخن به نسبت آن زمانست و الا صوفی مخلوق
و میفرمودند الفقیه لا محتاج الی العباد منعمان ایشانست و مراد ازین سخن نفی احتیاج نیست
ترک سوال است چسبی من سوالی بلکه بحالی اشارت باین مقام است و میفرمودند اتم التقوی
عزوجل اشارت بغنا و منستی میدد و محو صفات اوست و چون تو نبودی چه بود جلد نداشت
چون تو نمادی چه ماند جلد خدا ای گدا که نقل کرد و دریشی که در کثرت ادلی که حضرت خواجه از سیفر
مبارک مراجعت فرمودند مباحثان آمدند مولانا محمد پیر وی نام داشتندی در عقب ایشان از
یغداد آمد خواجه قدس اندر و فرمودند موقوف بران التفات التفات را بر وی جمعی از درویشان
حاضر بودند خواجه فرمودند آن ساعتی وزمانی که همه طالبان و عاشقان و سوادگان این راه گران
آیند رسید است مولانا محمد را نزد یک خود خواندند و فرمودند وقف پیش تابورد گیر به گشت سجد
خود را بر از انوی مولانا محمد رسانند حال او دیگر شد و پیش گشت خود را بر احوال خود باز آورد
و فرمودند با خبر شش که زمان میگردد و باز با التفات کردند حالش متغییر شد باز او را بخود آوردند
و کثرت سوم فرمودند که وقف پیش که فرصت بغایت اندک مانده است مولانا محمد دست و چهره
خواجه شد و ایشان باو التفات میفرمودند چون ساعتی گزشت خود را گفتند ای سلمان درین حال
چه جای یاد کردن باغ زانماست چون خواجه این گفتند مولانا محمد در گریه شد و جامه بر خود پاره
کرد و اضطراب عظیم نمود مولانا محمد بر وی چون از آن حالت و اضطراب سالک شد اصحاب اند
پرسیدند که در آن زمان شگرت منسوب گفتن حضرت را یا این سخن را که آن اضطراب شما

و عقب آن سخن خواجہ از چہ بود مولانا محمد گفت قصہ باغ و زراغان آن بود کہ روزی بادوستی دینی
 با باغ زراغان ہر اہرہ بودم آن دوست مرا گفت کہ وقتی کہ صحبت دوستی از دوستان حق تعالی بری و ترا
 از بر کہ کن عزیز وقت خوشی باشد بر افوت مرا فراموش نکنی و حضرت خواجہ مرا این می نمودند و خواجہ
 گذشتہ را بر من میگذراند پس بعد تفصیل در آخر مشاہدہ حال شکر فی میکردم درین حال بزرگ
 چون قصہ باغ زراغان بر خاطر من گذشت حضرت خواجہ فرمودند اسمی مسلمان چہ جای با و باغ را
 گرید و اضطراب من از آن بود کہ چہ خواجہ بران خاطر واقف شد و من سالما بود کہ د عالم گشتی
 بہرگز باین محال کسی ندیدہ بودم و گمان من این بود کہ درین روزگار انجمن صاحب دولتی نیست
 نقل کرد و عورتی در آن فرصت کہ حضرت خواجہ اقدس السدر و در خراسان بودند در خدمت ایشان
 بودم و از طوس بطرف مشهد متوجہ شدہ بودند و راہ سواری پیش آمد و از مرکب پیادہ شد و حضرت
 کرد و چند دیگاری بخدمت خواجہ آورد و خواجہ او را فرمودند کہ ازین عدلی بازی آید صورت حال را بآیا
 آن سوا گفت سہ ماہ شد کہ ہفت شتر غایت کردہ ام خواجہ فرمودند عدلی را بگیر وقتی کہ شتران تو رسیدند
 بگیریم زود خواہی یافت چہا ہستادہ اند و سہ خفت آن سوار بعد از آن آمد و گفت انجمن کہ فرمودند
 شتران را یافتیم و معاملت آورد و قضرع بسیار کرد و از بجان حضرت خواجہ شد نقل کردند
 کہ یکبارہی حضرت خواجہ قدس السدر و بعد از موت رفتہ بودند شیخ شادی حضرت خواجہ رسیدن تو
 بسط و سرور خواجہ فرمودند شادی خوش حالی واری خدمت کرد و گفت از برکات دریافت قدم
 شریف حضرت خواجہ فرمودند این بسط تو از عالم دیگر است از بابت این گفتند و شیخ شادی را
 بکاری فرستادند چون او از پیش خواجہ بیرون آمد خواجہ فرمودند این بسط او از حق است سبحانہ در
 چند تنگہ دریافتہ است او بدان التفات نکرده است بعد از آن شیخ شادی آمد از ویر رسیدند کہ
 چہ عمل از تو رہ جو داده است شیخ شادی گفت بخدمت شامی آمدم و در راہ چنہ تنگہ زردیم
 در خاطر من آمد کہ اینہار از نظر خلق پوشیدہ گرہ انہما باز استغفار کروم و گفتم مرا این چہ کار است
 مصلحتی است کہ هیچ وجہ باین التفات نکنم چون سہ قدم کہ شتم این صفت بسط و من رسید
 خواجہ فرمودند کہ حق را بر غیر حق گذراند ہر آنکہ سعادست او این بود نقل کرد و در ویشہ کہ
 من در سہ تنہی ساکن بودم کہ نزدیک بود بقصر عارفان و بجز و قہار شقیل میبودم و در آن موضع

عزیز گویہ گو سفند داشت اتفاقاً حضرت خواجہ تاج الدین صاحب فرمودند کہ آن کو سفند را از تصافی کن و من تقصیر کردم روز دیگر
گذارد و بعد از فرصتی حضرت خواجہ فرمودند کہ آن کو سفند را از تصافی کن و من تقصیر کردم روز دیگر
مر او آن عزیز را طلب کردند و او را گفتند کہ احوال شب را گوی کہ آن عزیز گفت کہ شب در میان چہا چہ
گو سفند من در در آمدہ است و آن یک گو سفند حضرت خواجہ را بر دہ تا فل گفت من متعجب شدم چہ
پیش ازین این قصہ را شنیدہ بودم قصد آن کردم کہ قیمت آن کو سفند را بحضرت خواجہ بیا
و گفتم غرض است این برست گناہ من کہ مرده ام حضرت خواجہ فرمودند این وجہ را ساقبول نمیکند سبب
آنکہ دوش بحضرت حق تعالی عرض شد اشد است کہ آن کو سفند من فدای راه بود و عرض آن کو سفند
دہ خواستہ ام و من منتظر آن نفس حضرت خواجہ می بودم در ہمارو ز وقت نماز دیگر درویشان خواجہ
از طرف نصف آمدند و دہ گو سفند آوردند تعین و محبت بحضرت ایشان زیادت شد و مطالبہ
آن حالت سبب محبت آن عزیز شد بحضرت نقل کرد و درویشی کہ یکی از نزدیکان حضرت خواجہ ہر آن
المد روحہ مبلغ بیت و پنج دینار عدلی غایب شدہ بود بحضرت خواجہ گفتند ایشان فرمودند این عدلی
را کہینک این خانہ گرفتہ است کہینک را فرمودند کہ عدلی را بده گفت در فلان موضع در زیر خاک کردہ ام
خواجہ فرمودند انچہ در زیر خاک است سر و نیار است حاضران از آن سخن خواجہ تعجب کردند کہ آن شخص
کردہ شد در زیر خاک سر و نیار پیش نبود نقل کردند کہ در آن صحت کہ حضرت خواجہ تاج الدین
روحہ کریمہ رسیدند شامی بود و اشارت آن بقعہ در خدمت ایشان حاضر بود و چون از طعام خوردن
فارغ شدند حضرت خواجہ فرمودند کہ ہر در این خانہ کیست نظر کنید چون بیرون آمدند یوسف نام
کسی بر در ایستادہ بود و طبق امر و سے در دست او بود پس رسیدند گفت آمدہ ام تا بحضرت خواجہ
مشرف گردم اجازت کردند و آمد و بر خواجہ سلام کرد و آن طبق را دہ پیش حضرت ایشان
گذاشت خواجہ از وجہ حل آن امر و پرسیدند و مبالغت کردند یوسف گفت از فلان کس خریدم
خواجہ فرمودند کہ امر و ہاراد و فوطہ خالی میباید کرد چنان کردند خواجہ خود تفحص کردند بدست خود
آن امر و ہاراد از میان آن امر و ہاراد یکی امر و ہاراد بان یوسف دادند و فرمودند کہ باقی را حاضر
قیمت میباید کرد و باید کہ کسی ازین امر و ہاراد بپوش روی بان یوسف کردند و گفتند چہ سہرا
درین کہ بر خاطر گذشت تا درین امر و ہاراد بپوش روی بان یوسف کردند و گفتند چہ سہرا

بگوی یوسف گفت صورت حال این بود که گفتند در کربینه چنین و چنین صاحب کمال آمده است
 من خواستم که خدمت شما را بیازمایم کی امروز بر ایشان کردم و در طریق نهادم تا آنرا مری و پدید
 باقی آن امروز را بر این گذاشتم خواجه فرمودند نیک تقصیر کن آن امروز آن نیست که ما تو و او هم
 بی همانست خواجه آن در ویش یوسف را نصیحت کردند و گفتند که بندگان حق تعالی را نبی شایسته
 آرمودن اگر من این امروز را بتو میدادم زبان زده میشدی و از ما دوری افتادی کسی در ویش
 از درویشان دین محمد باشد صلی الله علیه و سلم او را آرمودن چه حاجت آن یوسف توبه و انابت
 کرد و حاضران از محبان شدند نقل کرد و شنیدند که از جمله بجهان حضرت خواجه یابو و قدس
 که در آن فرصت که آن لشکر با هیئت بطرف دشت قیاق بخارا آمد و آن چندان خلق در حصار درآمدند
 و کار به تنگ در آمده بود و بسیاری مردم بپاک شدند و خرابی حال چهار یابان بی اندازده بود و در ویش بود
 از جمله دوستان آن حضرت خواجه اقدس روحه فرارخ شانی داشت که از لاغری و بی توفی بر جای آمده بود
 روزی حضرت خواجه قدس سره آن در ویش را فرمودند که این فرارخ شاخ خود را تربیت می باید کرد
 آن در ویش گفت تا کی تربیت کنم مندا که این بلا کی دفع خواهد شد خواجه فرمودند و هر روز دیگر
 این فرارخ شاخ را تربیت کن آن دانشمند گفت من حساب میکردم از بر که نفس مبارک ایشان
 روز دهم آن بلا از اهل بخارا دفع شد و سلمان از پنهان در ماندگی خلاص گشتند و همان
 دانشمندی که روزی بحضرت خواجه متوجه شدم و چون صحبت شریف ایشان رسیدم و لحظه گذشت
 چنان دانستم که آن نسبتی و صفی که از بر که فطر حضرت خواجه این رسیده بود هیچ نماد در خاطر من آمد که مگر
 حضرت خواجه آن معنی را از من باز گرفتند درین حال خواجه متوجه بدرویشی شدند و فرمودند ما هر چه
 داریم از آن شایسته اما صید کلب غیر معلوم است نمی شاید خوردن نقل کرد و همین دانشمند که یکبار
 حضرت خواجه اقدس الله روحه از من بجهت رسیده بودند و مقداره دو هفته بحضرت خواجه نیت شدم فتن
 درین مدت در قبض و اندوه بودم و زمین فرارخ بر من تنگ شده بود و آخر غلای رسید از حق تعالی
 انابت و باز گشت کردم و ارواح بسیاری از مشلخ از شفیع آوردم چون بآمد داشتم را و آئینه
 آن پیدا شد که بحضرت خواجه فرستم چون سلام گفتم حضرت خواجه تلقی بغایت خوش کرد و دیکه از
 در ویش از آنجا طلب ساختند و گفتند ما از تو بجهت رسیده بودم و ترا از خاطر بیرون کرده اما چون این

ارواح طیبه بزرگان دین را و روحی که معتقد را شقیق آوردی ترا بخشیدیم و قبول کردیم بعد از آن
 در شنید گفت که چون طریقه حضرت خواجه در قیامت سنت بر کمال بودم آگاه گردیدم که فلان معتقد بود
 است و ذره را از شفقت و تربیت فرزند استند نقل کردند جمعی از بابا صاحب سمرقند رحمه الله که
 از جمله ذاکران بود و در آن زمان عزیزیان قدس الله روحه که گفت چون کرامات و آثار ولایت
 حضرت خواجه بها و الدین قدس الله روحه مشهور شده بود مراد اعیانه آن پیدا شد که از سمرقند
 در یافت صحبت شریف ایشان به بخارا روم و دایما از آن زمان که متوجه خدمت ایشان شدم
 در خاطر من این بود که میباید که اول خدمت ایشان شدت کردم چون به بخارا رسیدم و در
 کاروان ساری نزول کردم پیش از آنکه مراد هیچ کسی ملاقات نشود در حال بعزیمت در قیامت
 خدمت خواجه بیرون آمدم دیدم که جمعی مردم در پیش میروند در خاطر من گذشت که این طایفه میباید
 که از درویشان باشند و در من صفتی و حالتی پیدا شد که به تعلیل در عقب ایشان روان شدم
 و در حال در خاطر من گذشت که چون خدمت خواجه رسم میباید که اول مراد شیر دهند و کس
 با من شریک نباشد همین صفت پاره راه رفتم آن جمع الیتا و نیز چون نزدیک ایشان رسیدم از میان
 جمع عمریزی مراد استقبال کرد آثار ولایت در جبین او لایح بود مراد کنار گرفت و دو کت فرمود
 خوش آمدی بابا صاحب سمرقندی و حال آن بود که پیش ازین هرگز مراد بخدمت آن عزیز ملاقات
 نشده بود من متعجب شدم که ایشان چون نام مراد نهند درین حال در باطن من گذشت
 که ایشان حضرت خواجه بهار الحق و الدین اند روان شدند و از من از احوال کابر و علمای سمرقند
 پرسیدند بعد در منزلی درآمدند و چون جمع نشستند و حضرت از آن منزل بیرون آمدند و اصحاب
 چنانکه بنده ایشان بود حاضر غایب شسته بودند لحظه گذشت خواجه آمدند و گروه و سرشیر پیش
 من نهادند و نزدیک من نشستند و فرمودند بخور که نصیبه تست کسی را با تو شریکت نیست و آهسته
 با من گفتند که خاطر عزیز از این منفرد چیز میباید بر بنیان حال بر من و دیگر شد و مشاهده آن
 حالت سبب محبت من شد بخیرت ایشان نقل کرد و شیخ امیر حسین رحمه الله که با مراد و عیال
 حضرت خواجه با قدس الله روحه در شهر بخارا در منزل محمد خفاف بودند و از معارف سخنی می گفتند
 در خاطر من دیدم که میباید که مراد اجابت فرمایند و الله ایشان را مبارکباد عید گویم و دیگر مراد نهادند

در خلوتی و دیگر سه درم را بایادام و سه درم راسته و سه درم را مشرانه شویط بعده خواجہ بصلی عید فرستند
 چون مراجعت فرمودند مرا گفتند که نزد یک والدہ من مبارکباد عید بر و چون نزدیک خانہ محمد خفاف
 رسیدند اورا فرمودند کہ خانہ را خلوت ساز و مرا اشارت کردند کہ در آن خانہ در آنی پس حضرت خواجہ طعام
 آوردند آن مقدار کہ از من زیادت ماند بعد از آن مردی باید و پاره رشته بخدمت خواجہ آورد و خواجہ
 پرسیزند این رشته را بچند درم خریدہ آفرید گفت بسه درم دیگری بیاید و بطبیعی پاره خراند شور آورد
 خواجہ از آن کس پرسیدند کہ بچند درم خریدہ گفت بسه درم ساعتی بود یک کس دیگر بسه درم بخدمت
 خواجہ معالمت آورد و سویی من اشارت کردند و گفتند تو این روز از ما سہ چیز طلبیدہ بودی اجازت
 مبارکباد و طعام ملون و این سہ چیز فرمودند از درویشان این چنین خواستہایک نیت باین واسطہ
 ما از آن عالم باین عالم آمدیم و از حجت کفایت کار خود را در گوشہ خاطر مشغول کردیم و تفکیر در روشنی کہ حضرت
 خواجہ عیسیٰ العدری در بعضی از نواحی بخارا بودند و اتفاقاً فضل رستان بود و در نزدیکی آن موضع
 خلق نمودند و اگر سنگی بر درویشان طلیہ کردہ بود حضرت خواجہ یکی از آن حاضران فرمودند کہ بقلان دیدید
 و در آن دیدہ باغی است باین نشانی در آن باغ حوضی است در آن حوض اندکی آب است و در آن آب
 اہی بزرگ است بایات اصحاب را طعام شود آن درویشی مسافتی راہ قطع کرد و آن دیدہ رسید بہ آن مکان
 کہ فرمودہ بودند آن باغ را طلبید چون در آمد بہمان کیفیت در آن حوض اندکی آب بود و در آن آب اہی بزرگ
 آن اہی را بحضرت خواجہ حاضر کرد اصحاب را حالی عجیب پیدا شد نقل کردند کہ حضرت خواجہ اقدس را در
 در قصر عارفان بودہ و در منزل باغ خاتقاہ آتشدان میساختند و در آن آتشدان اساحتیاج شد
 و اسی بود آتشین ہر چند آن داس را طلبیدند در منزل خود نیافتند و ازہر کہ پرسیدند کسی ہم نشان نداشت
 خواجہ فرمودند من این داس را پیدا سازم مکتوبی فرستادم بقدوت نزدیک درویشی و اشارت
 کردند کہ در خانہ قطب الدین غدوقی در آبی و از در گنجینہ او ہمین کہ می در آئی داس آہن ما را در خر تہ
 پیچیدہ است بر زر مسقف نہادہ است آن داس را نزد بجا مل مکتوب فرستی کہ قوی و کار است روایت
 کرد آن درویش کہ در گنجینہ خانہ قطب الدین در آمدم و بہمان موضع کہ خواجہ اشارت فرمودہ بودند
 در مسقف گنجینہ کو آن داس را یافتیم و بحضرت خواجہ فرستادم اصحاب کہ در زمان مکتوب نوشتن حضرت
 خواجہ حاضر بودند چون قصہ یافتن داس را بآں کیفیت معلوم کردند در شگفت شدہ نقل کردند کہ فصل

سیرتیه بود حضرت خواجہ اقدس العدر و روح در غدیرت بودند در ویشی در حضرت ایشان پاره انار گورده بود
 و در ویشی محمد زاهد در آن جمع بود حضرت خواجہ انار را قسمت کرد و فرمودند بخورت محمد زاهد گفت خاطر من
 مشغول است بجهت آنکه غلام من گر خیمه است خواجہ فرمودند بطرفی رفتن نمی تواند دور از دو شب نزد یک
 باباش روز سوم بطرف ریورہ تون بمنزل خود رو و خبر غلام بشور سدا غلام محمد زاهد را بچہ فرمودند بجای آورد
 روز سوم چون بمنزل خود رفت پس از آنکہ بشارت حضرت خواجہ را باہل خود گوید غلام از در خانہ درآمد
 محمد زاهد کسان تعجب کردند از غلام کیفیت حال پرسیدند گفت چون از اینجا بیرون کردم قصد کن کہ دم
 کہ بطرف کف روم چون بازہ راہ رفتم بر پای من تنہی پیدا شد کہ نمیتوانستم رفتن را آواز دای سے آمد
 چنانکہ مرا وہم میشد کہ این آواز بخار امیرسد و چون بطرف ریورون باز می گشتم آن نیند از پای من کشادہ
 میشد و آن آواز منی آمد سر روز حال من چنین بود پس از آن دہستم کہ این کیفیت از جای دیگرست برستم
 و بخدمت شما آمدم عنو طلبید و عذر بسیار خواست و ہر کہ این قصہ را شنود اورا بحضرت خواجہ قدس العدر و
 محبت بسیار شد تفکر دند از شیخ شادی رحمہ اللہ کہ گفت بزم قصوری گذشتہ بود از عدد تو
 مقصر عارفان حضرت خواجہ قدس العدر و روح رفتم و عذر تقصیر خواستم خواجہ فرمودند ملحت
 می باید گفتم فراخ شاخی معاملت آدم این در وجہ معاملت قبول نیست چہل و ہشت دینار عدلی دار
 کہ در عدلوت و رسوخ خانہ دیوار پنهان کردہ و دو دکان موضع را میا کردہ است و مدتی بر آن گذشتہ است
 از وجہ معاملت آن مبلغ می باید آوردن شیخ شادی گفت مرا حال دیگر شد بواسطہ آنکہ پیچ
 بران اطلاق بنود بعدہ بتعمیل بعدلوت رفتم و آن مبلغ چہل و ہشت دینار را بحضرت خواجہ آوردم
 آن قدر کاش دہ طلبک و نہ یک نیازی از آن ہمارا بعد از نفوس من دادند و فرمودند یک دینار حرام است
 از کجا تو رسیدہ است و اشارت کردند کہ باین مبلغ چہل و ہشت دینار فراخ شاخی بگیر و زراعت کن
 و بخدمت ہنگام حق تعالی صرف کن شیخ شادی گفت صیب مشاہدہ این حال یقین من بخدمت خوا
 زیادت کشد تا قیل گفت از شیخ شادی رحمہ اللہ از حال آن یک دینار پرسیدم گفت پیش از آن کہ
 سیادت نظر قبول حضرت خواجہ قدس العدر و روح مشہون گروہم مدتی مقام می کردہ بودم آن یک دینار
 در میان آن عدلیہ از آن جہت بود تفکر دند از در ویش نیک روز رحمہ اللہ کہ گفت پیش از آنکہ
 بخدمت حضرت خواجہ باقدس العدر و روح برسم ملازمت سید امیر کلال نور اللہ مرقدہ میفرستم

چنانکہ وظیفہ ایشانست ذکر تہجد میگفتم و در آن فرصت مراب را خاتمی تعلق شد بود و خود را بر صفت
 پیری خوانان میکردم و چشم می پوشیدم و میگفتم ارواح چنین میگویند و سخنان بیفایده می گفتم
 روزی خدمت خواجہ مابنزل خدمت امیر رسید آمدند و اتفاقاً آن شام وظیفہ ذکر تہجد خدمت
 خواجہ زاهد مابنزل امیر بود چون بذکر تہجد مشغول شدند خواجہ زود از آن منزل بیرون آمدند و بنزل
 امیر بریان که فرزند کلان تر امیر بودند رفتند و حال آن بود کہ امیر بریان را بحضرت خواجہ محبت بسیار بود
 و من نیز در عقیبت خواجہ رفتم بقصد آنکہ ایشانرا گویم کہ چه امری موافقت ذکر کند دید چون بنزل امیر بریان
 رسیدند خواجہ روی من کردند و گفتند اگر ازین درویش غریز شرم نمیداری از حضرت حق تعالی و تقدس
 نیز شرم نمیداری کہ میگوئی ارواح چنین میگویند چہ انی گوئی بر فلاخاتون ہوا آورده ام و تعلق دارم
 ازین سخن حال من دیگر شد زود ہن مبارک خواجہ را گرفتم و گفتم یا فتم انچہ می جستم خواجہ دست مبارک
 خود را بمن رسانیدند بخود دادم و چون بخود باز آمدم بحضرت خواجہ متعلق شدم و در ملازمت ایشان میبودم
 شہودم کہ چون اینحال صبح خدمت امیر رسید کلان رسیده است از خدمت خواجہ شکایت کرده اند
 کہ خواجہ فرزند من امیر بریان را و فلان درویش را بخود متعلق گردانیده است و چون این شکایت
 امیر صبح مبارک خواجہ رسید مرا و امیر بریان را از صحبت خود راندند و نعوذ بامد عدو و جل من ذلک ان
 من ہمد علی در وجودی آمد کہ خلاف رضای حق سبحانی بود و دست بی برین گذشت روزی مرا بحضرت
 خواجہ ملاقات شد گفتند ای بی سعادت این چہ حالت است ترا اندک آشنا کردیم حق تعالی باز در گمراہی
 رفتی گفتم سبب خرابی نزدیک شما معلوم است فرمودند احوال او ایل و او اسط و او آخر خود را بخود متعلق
 بگوید و از نانی کہ ما را آشنا کرده بودند بار امتح کردند بر بہمان اشارت بخد مت امیر فرستم و حال خود را
 عرض کردم در آن زمان خلق بسیار حاضر بودند امیر فرمود ہر کجا مقصود تو کفایت می نمود بر و بر تو بحضرت خواجہ
 آدم و سعادت ہدایت رسیدم و حال آن بود کہ امیر بریان را نیز خواجہ تربیت میفرمودند و او بر من سابق بود
 ہر گزنی کہ مرا با ملاقات میشد احوال باطنی مرا غارت میکرد و مرا غرایب می ساخت گفتم حال خود را بحضرت
 خواجہ عرض کنم چون بحضرت ایشان رسیدم فرمودند بشکایت آمده گفتم بی فرمودند در آستان کہ او توجہ
 بتو میکند بگو من نیستم ایشانند بعدہ چون ما رسیدم و خواست کہ بہمان طریق بن مشغول شود گفتم من
 ہستم خدمت ایشانند حاش و گیر شد و ہوش گشت و بنقاد و من بعد تو است کہ کن نوع و من

تصرف کند و بر زبان مبارک حضرت خواجہ اقدس اللہ روح پرست بیان آن حال که میان ایشان
و خدمت امیر کمال بود نور اللہ در وقت این سخن بسیار میگذاشت و حضور امیر و غیبت ایشان که چون
مرغ رو حایت طالب از بیعت بشارت بود استقامت تربیت صاحب دولتی بیرون آید بعد از آن پروازگاه
آن مرغ را جز حضرت اللہ تعالی کسی دیگر نمیداند مصرعه کس را و قوت نیست که اراچه حالت است
استعداد و قابلیت هر یک حسب فطرت مختلف افتاده است قد علم کل اناس مشربهم
ز ان انی نور که پرورده اند بر تو زیادت لظری کرده اند و مشایخ طریقت قدس العباد و اہم
کفہ اند منازل الوصول لا قطع ابدا لا یاتی السمر الا خروی اللہ فی کیف فی السمر القصیر الذی یویش
ایش حضرت امیر نور اللہ شده اصحاب را بتعالمت حضرت خواجہ اقدس اللہ روح اشارت فرمودند
بر صحت حال خواجہ قدس العباد روح در این بر ایشان میگذاشت اصحاب از خدمت امیر سوال کردند کہ
ایشان در نزد کجرتا لعت شما کذا فرمود امیر رحمہ اللہ فرمودند عملی کہ بر ایشان میگذاشتند آن عمل دیگر است
آنچه بر ایشان میگذاشتند ہر آئینہ بنا بر حکمت است الہی و اختیار ایشان در میان نیست مصرعه ای ہمہ
تو من کم چنان کہ تو داری و سخن خلفا را خاندان خواجگانست قدس العباد و اہم اگر ترا بیرون آوردند
از خود ترس و اگر خود بیرون آمدہ ترس و یکیت عشق لیکن ہر صورتی نماید و این احوال آن جس را
و چارہ بیناید و صدق تو را جوہر حق است ہر چند او بظاہر در غاری نماید و صاحب مرصاد
رحمہ اللہ تفسیر او کہستہ بجز الحقایق و رسی این آیت کہ قل قاتوا کتاب من عند اللہ و کتبہا بینا اتبعہ
آن کہتم صادقین صحبت مثل این حال نیست صادقان اہل طلب اشارت فرمودہ است و همچنین
اوایل مقامات شیخ ابو سعید ابی النیر قدس اللہ روح و ہم در کتاب طبقات مشایخ الصوفیہ
قدس العباد و اہم للشیخ ابی عبد الرحمن السلی قدس اللہ روح نیز اشارتست صحبت مثل این حال از
عاشقان صادق و طالبان صادق و اللہ سبحانہ تعالی و سوسیدی پسین نقل کرد و در ویشہ کہ
پیش از آنکہ بخدمت خواجہ اقدس اللہ روح پیوندم در قرشی میدویم و در موضعی کہ من ساکن بودم
مردی بود از نزد او فرزند می بود کہ پوشیدہ مرا با او میل خاطر می شد روزی او را در خاتہ خالی
یا فتم تو با او چند سخن گفتیم و در کنار گرفتیم و بوسہ دادم بعد از آن در ویشہ آمد از بخارا و مرا با او میل خاطر
شد چند روزی با او صاحب شدیم معلوم کردم کہ از جملہ درویشان حضرت خواجہ است و چون او

بطرف بخارا روان شد با او موافقت کردم و بصحبت شریفین خواجه رسیدیم و بمن معرفت
 شدند و فرمودند در چه کاری گفتیم داعیه صحبت درویشان دارم فرمودند این سخن کجا و آن
 احوال کجا دخترم در تنزی را در خانه بوسه میدی و کنار میگیری و باز میگوئی صحبت درویشان
 دارم من گفتم نه انستم که آن کار بد بوده است خواجه فرمودند آن کار حرام است و ناشروع
 من گفتم شما آنجا بنویسید چون معلوم کردند خواجه فرمودند آن کس که دید و دانست مرا گفت من
 متحیر شدم و محب حضرت ایشان گشتم فقل که دند خواجه علامه الحی و الدین که روزی شیخ محمد
 در امینین رحمه الله سوال کرد از من که دل بنزدیک تو چه کیفیت است من گفتم پیش من معلوم
 نیست آن درویش گفت که دل نزد یک من چون ماه سه روزه است بعد آن من تعریف
 و به مثل آن درویش را به نسبت حال بر حضرت خواجه عرض کردم فرمودند آن درویش نسبت
 حال خود را بیان کرده است و خواجه قدم مبارک خود را بر قدم من نهادند مرا کیفیتی بزرگ میشد
 جمیع موجودات را در خود مشاهده کردم چون از آن حال باز آمدم حضرت خواجه فرمودند که نسبت
 اینست پس حال دل را کی توانی که او را آن گنجی بزرگی دل در بیان نمی آید و سر آن حدیث
 که لا یسعی ارضی و لا سمائی و لکن یسعی قلب عبیدی المؤمن از غواض است هر که دل رهنما شد شناسد
 آن فکر دند که روزی شیخ شادی با جمعی از غلوت بجهت خواجه با قدس الله روح آمدند خواجه در وضعی
 بودند که بطرف آن قلب برآمدن باغ مرا رست و انعامان آن زمین را پنبه گشته بودند شیخ امیر حسین
 در حضور خواجه در آن پنبه تش میزد چون درویشان غلوت نزدیک رسیدند حضرت خواجه با
 شیخ امیر حسین سخنی میگفتند و میفرمودند که درین سخن حق در طرف راست یا در طرف تو شیخ امیر حسین
 هیچ سخن گفت حضرت خواجه بصفت همیت درویش کرد تا حال او دیگر شد افتاد و سهوا چون حاج
 در زمین میرفت و سرگردان و در زیر خاک ناپیداشد و از و هیچ نفس بر نی آمد در آن نزدیکی و غنی بود
 زرد آلود حضرت خواجه پشت مبارک بران و رخت نهادند یکی از آن درویشان گفت که شیخ شادی
 گفت که از حضرت خواجه شیخ امیر حسین را در خواست که سخن مبتدیان را قبول میکند من بخوبی تمام
 حضرت خواجه متوجه شدم فرمودند چه میگوئی گفتیم عفو علیهم حضرت خواجه کرم فرمودند و نزدیک شیخ
 امیر حسین رفتند و قدم مبارک را از کفش بیرون آوردند و بر پنبه او نهادند در حال و حرکت آمد

و در گریه و ناله شد حضرت خواجه او را فرمودند که در خوش آب و هوا غوطه خور و اشارت بخوش باغ مرا کرد و اتفاقاً
در آن زمان که حضرت خواجه نزد یک شیخ امیر حسین میر لنگه نظر مبارک ایشان بطرف آفتاب برآمدن زمین
پایه نمود و دوس بود که بطرف خواجه نظر کردند در حال آن که دوس نیز او را دیدن اقل گفت حضرت خواجه را
فرمودند بنگر که ایشان کیستند چون رفتم معلوم کردم محراب بود و محراب در یور تونی بحضرت خواجه عرض کردم
کرم فرمودند و نزد یک ایشان گفتند و سگ کرت گفتند محمد محمد محمد زاهد جواب داد و برخاست از پدید
شمار اچ حال شد گفت بطرف خدمت شما نظر میکردم از هیبت نظر شما این حال واقع شد چون حضرت
خواجه بطرف باغ مرا توجه شدند شیخ امیر حسین میخواست که در خوش و آید چون در آمد غوطه خور و بسیار
توقف کرد حضرت خواجه فرمودند سر از آب بردار و اگر نی همان صفت باز خواهم دید اشد شیخ امیر حسین
از آب بیرون کرد و بعد از شیخ امیر حسین پرسیدند که سبب توقف شما در آب چه بود فرمود چون غوطه خوردم
چشم من باز بود نه آب بود نه زمین و آسمان و ماه و آفتاب و شب و روز و هر طرف که نظر میکردم نور آفتاب
نقل کرد و درویشی که یکبار بدریافت صحبت شریف حضرت خواجه اقدس اندر روح متوجه شد م اتفاقاً
ایشان بطرف شهر بخار میفرستند در آن راه بخودست ایشان مرا ملاقات شد و در رکاب مبارک ایشان
یکی از نزدیکان ایشان بود متوجه باد شد و فرمودند این مردی هست که بر آسمان خواهد پیر و چند روز
در خدمت و صحبت خواجه بودم بعد از آن مرا اجازت کردند و بطرف کریمیه روان ساختند صفتی درین
حالی شده بود و در حالی بزرگ درین تعصت کرده بود و آن نفس حضرت خواجه قدس اندر روح داریم و در خاطر
میبود روزی نظر میکردم در قهوه و بودم حالی غلب طاهر شد چنان دیدم خوراک بر آسمان محاروم
تا چند که رسیدم بجانگی که تقریر از شرح آن عاجز هست نه آسمان بود نه آفتاب و ماه و نه غرض و کرمی
و نه لوح و قلم نقل کرد و درویشی که سبب محبت من حضرت خواجه اقدس اندر روح آن بود که یکبار حضرت
امامی شان را ملاقات نمود و در وقت در بخار بودند مولانا عارف و غیره ایشان بطریق اجتماع گویا
خواجه آمدند و ایشان در باغ مرا بود در آن حالت رنجی درویشی از اعلی بنایت خوش کردند و مراعات
بسیار کردند و ذات شریف خود بکار خدمت بخت طعم مشغول شدند و مرا بجهت شغلی بمنزل خود دیدند و ستادند
منعیه و آن حال نشسته بود از پرسیدم که منزل شیخ بهار الدین کدام است آن منعیه بجفا مشغول شد
و گفت درین موضع شغلی نیست طراست محلا و است منزل او است من سته خاطر شدم چون بحضرت خواجه رفتم

درین نظر کردہ و فرمودند آنچنان که از پیش بارفته بودی نیامده سبب تغییر تو حیثیت بازمانی و آنچه
 از این ضعیفہ شنیده بگوئی سخنان آن ضعیفہ را در حضرت خواجہ تقیر کردم کلمہ گشت با حضرت خواجہ مرا
 فرستادند چیزی طلب کردہ آن ضعیفہ در جفا گفتن زیادت کرد و گفت شیخ میکوئی اورا ذکر کنی و سماعی
 و خلوتی و ریاضتی ندارد من تویی خستہ خاطر شدم چون بخدمت خواجہ رسیدم فرمودند این کرت اگر گشتہ
 ستغیرتر آمدی من قصہ را کہتم فرمودند برون باغ در پیشی است از آن نامہ حسین نام اورا طلب کن من
 شیخ امیر حسین را طلب کردم حضرت خواجہ اورا گفتند نزدیک آن ضعیفہ برو و بگو جلادی تویی کنی و بہا
 ہست می نئی اگر گوید من چہ جلادی کردہ ام بگو با فلان کس در فلان نگاہ و آن کار فساد کی کردی چون
 اثر آن در تو ظاہر شد و مردان خواستند کہ تر اضیبت سازند آنرا از خود دفع کردی و در فلان موضع
 در تودہ اطلاع دین کردی و حضرت خواجہ مرا گفتند عجب امیر حسین برو و واقف باش کہ این سخنانی
 با حقیرا کہ شنیدہ بگوئی یا شیخ امیر حسین چون بطرف آن ضعیفہ متوجہ شد با او موافقت کردم و در
 عجب اورا ندان شدم آن سخنان را بہان کیفیت کہ حضرت خواجہ گفتہ بودند آن ضعیفہ گفت
 آن ضعیفہ در گریہ و زاری شد و در قدم شیخ امیر حسین افتاد و گفت بندگان حق تعالی برین اثر
 مطلع می بودہ اند و بسیار گریست و تضرع نمود و توبہ کرد تا نقل گفت شاہدہ این حال شد
 محبت من شد حضرت خواجہ قدس العدر روحہ بعد از روز این درویشان اجازت طلبیدند و
 بہارت شہر متوجہ شدند در آن می حضرت خواجہ با راقی قدس العدر روحہ نفی میکرد مولانا عارف
 را کہ اورا گفتند کہ بگفتی تو ایشا زانمی شناسی در حق او ایما را کہ گمان یدنی باید بود و بایا
 نی ادبی نمی باید کرد و او از آن نفی باز نمی ایستاد و خلاف درویشان کہ ہمراہ او بودند واقف این معنی
 بودند درین حال زہنوری از ہوا بدہان او درآمد و چند جای دہان او را کتاک کرد و بہرہ عظیمہ
 سبک داشت و آرام و قرار از او زایل شد مولانا عارف روح العدر روحہ فرمودند بپو اسطہ برآ
 آن بی ادبی بتور رسید آن کس بسیار گریست و توبہ و زاری کرد جماعت ہمراہان از آن حال متوجہ شدند
 و شاہدہ این حال نیز سبب زیادت فی حق و محبت من شد حضرت خواجہ قدس العدر روحہ نقل کرد
 در پیشی کہ روزی خواجہ با قدس العدر روحہ مر اشغلی بطرف فرستادند و اتفاقاً بہو اگر م بود
 در وقت مراجعت و سماع و تہنیتی بہ شستم و بران درخت تکیہ کردم و خواب رفتم حضرت خواجہ راقی قدس العدر روحہ

رعیق او میگردد و بر حسب مزاج و فتنه فطر غایت از حق سبحانه میباید و نظر نیکان خداوند
عزوجل تابع نظر خداوندست عزوجل در مزاج نظر بحال او مرا صنفی و اختیاری نیست آنگاه
خدمت امیر و انوار حضرت خواجه امارا قدس الله روحه طلبیند و در آن مجمع روی باب ایشان
کردند و ایشان استاده بودند و گفتند فرزند بهار الدین نفس حضرت خواجه محمد با برهائی
را قدس الله روحه در حق شما تمامی بجای آوریم گفته بودند آنچه از تربیت در حق تو بجای آورده
در حق فرزند بهار الدین بجای آری و درین نزاری چنان کردم و اشارت بسینه خود کردند
و گفتند بستان برای شما خشک کردم با تربیت تمام و مرغ روحانیت شما از بیضه بشریت
بیرون آمد اما مرغ همت شما بلند پرواز افتاده است اکنون اجازت هست از هر کجا که بخواه
بیشام شما میرسد از ترک و تازی یک طلب است و در طلبگاری بر موجب همت خود تقصیر نکنند
حضرت خواجه قدس الله روحه از انوار و تبارکی بر موجب نفس امیر در طلب درآمدند و چون
حال بمقال میخواندند رباعی ای عاشق شوریده او باش طلب بد این وعده که
کرده است که فردا اش طلب بد و در غم اگرش نیابی در شادی جوی بد سرگردانی گردید
هر خاش طلب بد و بر موجب آن نفس هفت سال در متابعت و ملازمت مولانا عارف
بودند و انواع مجاهدت در آن متابعت و ملازمت بر خود میگردفتند در دیگر گران آن شیخ
میبودند و بسیار اوقات با مولانا عارف مزدوری میکردند و در عمارت رباط ملک و قصبات
غریب عجیب در آن هفت سال بر ایشان میگذاشت و چنان بروج تعظیم متابعت و
ملازمت مولانا عارف میکردند در آن هفت سال که در وقت طهارت بر لب آب بلندتر
از مولانا عارف طهارت نمیکشیدند و در راه که با هم میرفتند قدم بر بالای اثر قدم
ایشان نمی نهادند و بر موجب آن نفس نزد قثم شیخ رحمه الله رفتند که از شایخ ترک بود
و از خاندان خواجه احمد سیوی قدس الله روحه قثم شیخ رحمه الله در آن اول ملاقات خرمین
میخورد پوست خرمین را سیوی ایشان انداخت ایشان از غایت حرارت طلبگی ایشان
بود پوست را همچنان بر پیل تبرک تمامی خوردند و در همان مجلس پوست خرمین سیوی
ایشان بلند خست و ایشان تمامی خوردند و در همان مجلس خادم شیخ درآمد و گفت شسته

بیشتر اک و چهار اسب غایب شده اند شیخ اشارت بحضرت خواجہ قدس اندر وجه کرد و
 ترکی گفت اورا محکم بگیرند چاکر کس از مریدان چنان بدیبت درویشان افتادند که گوی
 جوئی در میانست و می فرمودند حضرت خواجہ قدس اندر وجه هر که شناخت مشایخ ترک
 نباشد سر آئینه ازان طریقهای ایشان کلی از ایشان نومید گرد و معروض شود خواجہ دوزانو در
 مراقبه درآمد و متوجه شدند بعد از اذان نماز شام خادم درآمد و گفت شتران و اسبان خود
 بیا در میان صفت دوسه ماه کلماتش در متابعت و طاعت تمام شد و از آن جهت آمد بودند آخر الامر
 ایشان را تشریف فرمود و گفت مرا نه پسند و جسم قوی و تو بر همه مقدم و سالها چون از تو
 غش بخیار آمدی خواجہ رعایت او کردند و او گفتی این سفت طلبکاری که در تومی بنیم در
 سیکس از طالبان و صادقان مطالعه نکرده ام و این تقیم شیخ رحمه الله رعایت گرمی و
 کمال بی تعلقی که داشت در آخر حیات روزی بنیم شیخ که در شهر بخارا بود در نزدیکی مسجد
 درآمد و انواع سوداها کرد و بیرون آمد آثار محبت بر او ظاهر بود و کلاه بخت و از فرزندان
 و متابعان آنان که با او بودند همه را خواند و گفت زمان نقل ما رسیده است کلاه تو خدایا بر
 موافقت بگوئیم و دیگران گفتند در حال جان تسلیم کرد و نقل کردند از حضرت خواجہ ما قدس
 الله روحه که فرمودند چون از خدمت امیران نفس ظاهر شد که مرغ بهمت تو بلند پرواز افتاده
 است تباذگی در راه طلب قدم زن آن واسطه ابتلا شد که اگر بر همان صورت متابعت می
 می بودیم از ابتلا و در تروسل است نزدیکتر می بودی آنچه من در عشق جانان یافته ام
 کمترین چیز را جان یافته ام چون بدیدم آشکارا روی دوست و صد هزاران را از پنهان یافتم
 چون در افتادم ببیند از بقا و در بقا خود را پریشان یافته ام چون فرو رفتم بدریای قفا
 در قفا در فراقان یافته ام و تانه پنداری که این دریای ثروت هست و شوار و سن سان یافته ام
 صد هزاران قطره خون از دلم و تا نشان قطره زان یافته ام و شعلهای عشق از سینه است
 در دل عطار سوزان یافته ام نقل کردند که بعد از عیدی در آن روزهای عید اجتماعی عظیم
 بودند و امیر سید کمال رحمه الله از اطراف و قواحی اصحاب ایشان نزد ایشان جمع آمده بودند
 و بیشتر بودند و نزدیک سوختن ایشان حضرت خواجہ نشسته بودند یکی از آن جمع سر بر آورد و گفت

امیر رائف صفت مہر و اہل کمال سے شہنوم و در بیان اصحاب شاہین ہے بنیم کہ شامہای
دوشنبہ و شامہای آدنیہ و طیفہای ذکر علانیہ را ملازمت میکنند و مفتی دیگر از صفات اہل کمال
سلامتہ نے کہیم یا است کہ درین بیان کسی از اہل کمال نیست یا خود پیچند و باقیہ مال ایشان
ہایم خدمت امیر رحمۃ اللہ سر بر آوردند و گفتند ہستند و ہم زمانہ نوشتہ اید اما شاہ بندہ نہایت
آنگاہ طبق مویری بپوشش خود آوردند و آن مویر ہار اسیر و امید داشتش مویر اختیار کرد و بدست
گرفتند بعد از آن نام حضرت خواجہ را گفتند و ایشان را طلبیدند خواجہ از قفای ایشان در سوا جہ
ایشان بر لب بنشوی حاضر شد و ایستادند خدمت امیر کوتار را از سر مبارک خود برداشتند و ہا
تہ کردند و چار کس از یاران را گفتند تا دو کس ازین طرف و دو کس از آن طرف خواجہ ایستادند
و بقوت ہر چہ تا مگر کہ داشتند کہ آن کوتار را بر بیان خواجہ بستند آنگاہ امیر خواجہ را گفتند طرف
غشب می باید رفتن لقیلاق خواجہ مبارک بنزد مولانا بہار الدین و یک کرانی و نشانی است
سیان ما و ایشان آنرا آوردن یک روز می باید باشند و یک روز می باید آمدن و این شہر
مویر را بگیریم بہت قوشہ نہ روز پیر روزی را و مویر خدمت خواجہ آن مویر ہار بست گرفتند
در وانشاند و بر قوت چنگاہ روان شدند از سوخاری و نماز دیگر ایمان دو نماز لقیلاق خواجہ
مبارک رسیدند خواجہ میفرمود تا چون در آن روز نفس خدمت امیر روان شدیم صبحہ عجب
و عالی بزرگ و درین لغوت کردہ بود و از خود بخیر شدہ بودیم و مطالعہ میکردیم کہ بیج گزودہ
کہ مدیک قدم در فرودیدہ می شد چون بمنزل مولانا بہار الدین رسیدند و پرسیدند ایشان
چو غانہ نبودند و باغی بودند ہر در آن باغ رفتند مولانا بیرون آمدند و پیش از آنکہ خواجہ
سخن گویند گفتند ہمیت امیر شمارا فرستادہ اید و نشانی است میان ما و ایشان آنرا
طلبیدہ اند امر و زبانت و غرض اینست تا روز سوم شمارا روان سازیم چون روز سوم شد
گفتند نشانی بخت کہ کلاہ مبارک عزیزان خواجہ علی را بہتنی قدس اللہ سرہ رسیدہ بود
میان ما و خدمت امیر ایشان مرا گفتند شما بنگاہ دشتن این کلاہ اولے است و سن ایشان را
گفتم شما نیز اولی ترتیب بچنین چند کرت این نوع سخن میان ما و ایشان گذشت آنرا امر
ایشان گفتند این کلاہ نزد شما بمانت باش گوہر گاہ محل آن در رسید از شما طلبیدہ شود

اکنون محل آن رسیده است و طلبیده اند چنانکه بود روز سوم آن کلاه را حضرت خواجہ بہار
 و ایشان آن کلاه را در آن دستار خدمت امیر محمد نزد از خشب روان شدند و میان دو نماز بخارا
 میو فاری رسیدند خدمت امیر و آن شش میوز در دست ایشان بود و آن پیرسندہ اوصفت علی کمال
 در مجلس حاضر بود و آن حال را معلوم کرد و قدر خواست و اعتراف کرد کہ علی کمال بودہ اند و بہت
 و قصور در بیانی با بودہ است نقل کرد کہ مولانا امیر ابوکر افغانی رحمہ اللہ کہ از حلقہ مجاہدان و
 معتقدان حضرت خواجہ بابو دند قدس اللہ روحہ روزی در نشستہ نشستہ بودند و جمعی از جوانان
 و طالب علمان مستفید از ایشان می بودند در حضور ایشان نشستہ در آن مجلس ذکر خواجہ
 امی گذشت یکی از طلبہ سبیل الحاکم گفت ای شہزاد یا منی نیست و شب بیداری نمی و ذکر
 و سماعی و غلوئی نمی چنانکہ مشایخ دیگر را بہت مولانا امیر ابوکر رحمہ اللہ از آن سخن ستائش کردند
 و گفتند شایستہ ایشان را نمی دانید و نمی شناسید ناوستہ الحاکم گفتند و بہانہ حال بودند شیخ
 ابراہیم مجذوب کہ آثار مجذوبہ آئی از و غلو بسیار مبالغہ کردہ بودند و او در نواحی بخارا و اوران
 ابی بود و چند ترکی با خود میداشت و در آن نواحی میگشت و چون اوران سے شد ترکان
 در عقب او روان سے شدند با شہد رسید و قل یکی بود و برانجا بر آمد و خدمت مولانا امیر ابوکر
 رحمہ اللہ در آن حال روی طلبہ علم کردند و گفتند بروید یا مینید کہ اذان دیوانہ چہ نپور سے آید
 طلبہ علم با مر ایشان رفتند و پران قل ریگ نزد آن شیخ ابراہیم نشستند رمالی را روی یا ایشان
 کرد و قسم کرد و آن آیات مولانا در دم را رحمہ اللہ خواندن آغاز کرد کہ اول آن آیات این است
 ۱۰ چو نقش نقشند از چہ دانی ۱۰ تو شکل پیکر جان از چہ دانی ۱۰ و چون باین بیت رسید کہ
 ۱۰ درخت بہر و اند قدر باران ۱۰ تو خشکی قدر بار از چہ دانی ۱۰ و روی بآن طالب علم کرد
 کہ الحاکم از دور وجود آمدہ و نقل کرد کہ حضرت خواجہ با قدس اللہ روحہ در آن فرصت کہ از بخارا
 متوجہ نواحی کو فن شدند بحق گزار می مولانا قاضی سلطان کہ از حلقہ مجاہدان و معتقدان ایشان بود
 و والد او در گذشتہ بود چون بدیدی رسیدند کہ بر سر راہ است و نزدیک قزل رباط است جمعی از دور
 غایب شدند حضرت خواجہ فرمودند این جمع را با ما کار بست اصحاب کہ ایشان بودند تعجب شدند چون یک
 رسیدند جمعی را بنوہ بودند از آن و یہ بہر آن آمدہ و بر سر راہ آمدند و گرد آسبی کہ کہیدہ بود بود و

۱۵
 اشد نام
 قریب است
 در بخارا ۱۲
 عمر غریب

درآمد و گفتند درین دیر پیری از شایخ ترک و قانان سید گنار حجه الله اند که سال ایشان
صد و بیست شده است و در صد و بیست و یک و آمده اند و این جمیع ابنوه که می نمایم همه متعلقان
او هم از هر طرفی جمع آمده ایم بعضی فرزند و بعضی نیره و بعضی فرزند نیره بعضی از ان فرو تر هر نوع نسبتی
با او و ایم فرزند و اما دوی و غیر آن مدتی مدید است که جمع آمده ایم بحسب بیاری با متعلقان خود
منظر حال او نیم او نمی رود و محنت نیز نمی یابد که بادل فارغ از پیش او با دمان خویش باز گردیم
شنیدیم که حضرت شیخ از بخارا استوچه این نواحی شده اند سر راه گرفته ایم تا کار ما از ایشان بر آید حضرت
خواجہ قدس الله روحه متوجه گشتند بآن دیر ایشانکه بر ترویجی آن راه بود چون رسیدند درآمدند
در محله که پیر بیار در آنجا بود و در دکانچه و آن محوطه پر شده بود از جماعت متعلقا که متعلق با و بودند چون
خواجہ نزد او رسیدند ضعیفه را که بزرگتر آن متعلقا بود از فرزندان او فرمودند شایسته است و پیر بیست و
او نهاد و دست از لحاف بیرون کرد و خواجہ را در یافت و مرجا گفت و خواجہ نیز جواب سخن او گفتند
پیر گفت تبرکی چون قدم شما اینجا رسید یعنی فرمائیت خواجہ در سخن درآمدند و تبرکی سخن آغاز کردند
بدو زانو نشسته و سیفر نمودند اول عالم بر عالم دین بخشی براق و در بچندین بیان فضیلت آن عالم
و لقاء آن عالم و بیان فنای این عالم و بے حاصله این عالم میکردند و او را بشارت می دادند
که شارا آن عالم به ازین عالم است و سخن ایشان درین معنی خوبت گرم شد پیری گریست و
آن متعلقا و جماعت متعلقان او همه می گریستند و خواجہ با اصحاب پیر میگریستند درین میان
پیر سر بر آورد و گفت تبرکی شیخ مرا مدد کرد و دیت اکنون طهرت آن عالم روان شد م و قتی که
باز کرد دیت تبرکت من بر دیت و قتی بکنیت خواجہ برخاستند و روان شدند کسان پیر گریستند عالم
فرمودند نفس پیر آن شد که وقت با گشتن متعلقان باشند چون در باز گشتن بغزل ربا می رسیدند
گفتند بعد از ان که پیر شمار در یافت روز دیگر نفسش کرد و چون در ان فستن بغزل ربا می رسیدند
شیخ یوسف در ویشی بود و در ان مکان در مقام خدمت حضرت خواجہ و اصحاب ایشان را تلقی میکرد
چون نشستند کلید انجیرستان را بیاورد و التماس کردند که در ان انجیرستان کشتی فرمایند و در آن
استراحت کنند تا او لطیف و خدمتی پردازد و خواجہ سخن او را قبول کردند چون او برخاست بخشش کرد
و گفتند خدمت چنین می باید زنده دل است و بیا و محل شناس و هر چه در خاطر داشت ظاهر کرد

چون از استراحت برخاستند و اجازت خواست که سفره را همین جای بایستد تا بمنزل قدم می برد
 اختیار او را دادند گفت آن که قدم شما بمنزل بنده برسد رخصت و تناول طعام فرمودند و نماز پیشین
 او کردند اجازت طلبیدند گفت فی شام اینجا بسر بريت و بامداد بر تنگی سوار و ان شود قبول کردند و نماز
 نماز پیشین یا اصحاب در مقام حضور در ان مقام نشستند غایت حاضر در ان زمان یکی از اهل حرم است
 که حکومت آن نواحی داشت و صفت تجر و تکبر بر غالب بود و راند با چند کس نشست یا و التفات
 نفرمودند و آن حضور غیبت بگذاشتند در غضب شد و خن بر ایشان آغاز کرد و نیت سر بر آید و بنا
 هم ملتفت نشدند بچواب و بکلم پیش آمدند شیخ یوسف حاضر شد و سفره حاضر کرد و آن تجر را نصیحت کرد
 و تنبیه فرمود از حال ایشان که انس با حق است ایشان را اشتغال بخلق مانع آمد و تصور می که تصور کرد
 در ایشان نیت آن تجر بخیل شد و گوش گرفت و حذر خواست و بیرون آمد و آخر الامر بدو
 از دنیا بیرون رفت نقل کردند که حضرت خواجہ بزرگ قدس الله روحه با سب جمع از یاران به
 نور توان گفتند از اینجا بطوالیس و در ان جماعت غایت شیخ محمد درزی رحمه الله که از اصحاب ایشان
 بود نشست بودند و جمعی از ائمه سولانا ضیاء الدین و یک کرانی و غیر ایشان در ان مجلس بودند شیخ
 محمد بر خاستند و گفتند در ویشی درین نواحی بید آمده است شیخ حاجی شستانی نام و نسبت
 به شیخ مختار خوارزمی دارد رحمه الله و جمعی با او بیعت کرده اند شیخ علامه الدین سپر شیخ شهاب الدین
 ترک و غیر او و بر منزل که بدو عیونی با غیر آن سه روز تسبیحات و اذکار بر طریق جبرئیل اند و آوازه
 ایشان بگوشتهای مای رسد و این بدعت درین جا بگه نبود و اکنون پیدا شده است و سولانا
 بهاء الدین و یک کرانی رحمه الله این را منکر بودند اما ساکت بودند اجازت نیست تا احوال کنیم و این
 بدعت را بر اندازیم حضرت خواجہ قدس الله روحه فرمودند یاران درویش چه سخن بیگوید و درویشی
 پیدا شده است و ذکر حق بجان سیکوید نباید غرض می می بود آباء و اجداد در کوزهای بکنند و درین کوزه
 می گذرند و آوازهای آن هیچ بگوشش تو نیست آن منکرات علی تحقیق را نمی توانی تعبیر کردن برانداختن
 تغیر ذکر جبر که شاید که صحت غرض آن ذاکر آنرا بود در تو پیدا شده است صبر می باید کردن اگر رضا
 حق بجان و بران بود که این ذاکران بآن مشغول اند و روز بروز کمالات ایشان زیادت شود و ظهور
 ایشان بیشتر گردد و اگر رضای حق بجان و بران نباشد آن جمعیت ایشان را مداری نخواهد بود و روز

ستغرق شدند و آثار ایشان مانند بسی بر نیامد که آن مجمع متفرق شدند و آن شیخ حاجی بطریق اند
خود یا غیر آن رفت و آنجا وفات کرد و آثار آن مجتهد در آن نوامی مانند نقل کردند که روزی
حضرت خواجه اقدس اندر روح و شهر بخار در محلت دروازه مهر قند در منزل مولانا سیف الدین خواجه
رحمه الله بودند و در آن روز اجتماع اصحاب بود و بچند نوع طبع اشتغال می نمودند بعد از طبع اول
حضرت خواجه مولانا سیف الدین خوارزمی را گفتند یک کاسه شش بردار و اگر دو کاسه دیگر برداری هم
میشود سه کاسه شش بردار انگاه فرمودند کس در راه اندازد و روی آینه و فرمودند یکس از آن آینه
خواهد خورد و او را از طریق باهر خواهد بود و دیگر شش خواهد خورد و از طریق باقی بهره خواهید ماند
طبع آخر شد و طبع دیگر مشغول شدند و فرصت استدوای یافت و شتوندگان آن سخن منتظر ظهور آن
می بود و هم بعضی را بر طرف می برد تا در او اثر آن صحبت در آن روز کس حاضر شد و آثار
راه بر ایشان ظاهر بود و سلام گفتند و حضرت ایشان را در یافتند و نشستند بر طریقت حضرت خواجه
با مولانا سیف الدین خوارزمی مساره میکرد و می گفتند آن دو ناخونده را ازین کس مساره
مولانا سیف الدین گفت نمی شناسم اما بر نظر فرست شمایید بشارت بچنین بشارت بگویند
در باب آیتدگان و آنگاه فرمودند با آن سه کاسه شش حاضر کردند و در پیش آن سه شش نهادند
یک کس خوردن آغاز کرد و سخن بگفت و آن مولانا تاج الدین وحشی بود و رحمه الله و بنظر قبول
حضرت خواجه اقدس اندر سه مشغول گشت و اذان دو کس دیگر یک گفت آتش را بکیم من طلب
آینه ام اول عینی من نماید و خورد و دیگری گفت ما از راه دور آمده ایم و ماندگی ما را دریافته
است این آتش ما را آتش نمی شود اول ما را استراحتی فرمایند حضرت خواجه قدس اندر روحه آن
دو کس را در محل خلوتی یا استراحت مشغول ساختند و بعد از اذان با یاران گفتند این دو کس دیگر
نزد ما نخواهند آمد و بچنان واقع شد حاضران ازین قصه در تعجب شدند نقل کردند که روزی
در حجره مسجد مرغان بودند و سید علی نجی طاعت جامه ایشان مشغول بود با او خطاب می کردند
و مقصود ایشان فهم می شد که اذان خطاب دیگر می بود و را شنید آن خطاب خواجه ملا الدین
و مولانا سیف الدین خوارزمی را خطاب اندر آمدند و روی با ایشان کردند و گفتند مقصود من
ازین خطاب فلانی است از سوره لقمان آیه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و غرض ایشان

تا ویب و تندیب بوده از دوستی معتقد شنیده شد که حضرت مولانا جمال الحق والدین خالدهی
 کشی روح الله تعالی روح و جواران ایام که حضرت خواجہ مقدس الله روحہ کثرت دوم بجا رفته بودند
 متوجہ جانب شفق شدند از ایشان سوال کردند بخارا نیز فرامید رفتن فرمودند بخارا چه رویم
 خواجہ بہار الدین آنجا نہ انداز ایشان پرسیدند نسبت ملوک و طریقہ خواجہ بہار الدین از متاخران
 مشایخ بطریقہ کہ نہ سببت دارد فرمودند نعم از متقدمان گوئیم دولت سال زیارت است
 تا این نوع ظهور آثار ولایت کہ بر قدرت خواجہ بہار الدین لختایت آگہی شدہ است بر هیچ کس
 از مشایخ طریقت از متاخران نشدہ است

احوال حضرت غوث احمد انی شیخ عبد القادر جیلانی قدس

الله تعالی اسرارہ باب اول در ان چار و صلاست

وصل اول در بیان کنیت و لقب و نام حضرت ایشان بدان ارشد کہ الله تعالی
 کہ کنیت حضرت ایشان ابو محمد است و لقب محی الدین و نام آنحضرت عبد القادر است یکی
 از اصحاب از حضرت ایشان پرسید کہ تعلقہ آنحضرت محی الدین چه بود فرمودند یکبار
 از سیاحت بازگشتہ بودم بسوی بغداد روز جموع سہ احدى عشر و فسمائتہ ناگاہ شفعی را دیدم
 بیار افتاده و زار نزار گشتہ مرا گفت سلام علیک با عبد القادر گفتیم علیکم سلام گفت نزدیک
 من بیار فتم گفت مرا نشان نشانم دیدم کہ تن او پالوده و صورت تروتازہ نمود سپیدم
 کہ تو کیستی گفت مرا نمی شناسی گفت من دینم سخت پرمردہ شدہ بودم حق سبحانہ تعالی
 مرا بتوزندہ گردانیدہ است محی الدین او را بہانجا گذاشتم و بسید جامع شہر درآمد خلق برین
 هجوم کردند دست من بوسیدند و می گفتند یا محی الدین پیش ازین میکیس مرا بدین لقب
 خواندہ بود نظم عیسی زمرہ تنی زندہ بدم سیکردی و زندہ شد از تو دل و دین
 ز کجا تا یکجا است و وصل دوم در نسب آنحضرت عبد القادر از جانب پدر
 حسنی و از جانب مادر حسینی اند شیخ محی الدین ابو محمد عبد القادر بن ابی صالح موسی بن ابی
 دوست بن عبد الله بن یحیی زاہد بن محمد بن داؤد بن موسی بن عبد الله بن موسی چون

بن عبد اللہ محسن بن حسن شتی بن علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہ و نام مادر حضرت
ایشان فاطمہ است و کنیت ام الخیر و لقب امہ الجبارسی بخیر و صلاح آراستہ بود و حضرت شیخ عبد اللہ
صومعی است و شیخ صومعی از کبار شایخ جیلان و از رؤسا زما و ایشان است و مراقد از
احوال عالی کرامات ظاہر بود و ہر وقت کہ در عقب شدی حق سبحانہ و تعالیٰ از برای وی زود
اتعام کشیدی و ہر چہ خواستی خدا متعالی بخوان کردی سہ ای شیخ شہستان ابی صالح
موسی بہ یک لغت زرخشا تو بداتش موسی بہ شد صومعہ صوفی از روی نور روشن بہ تا
شعشعہ روز شمع رفت و شب یلدا بہ نیان حسن چون بعفا شد متقاطر بہ از بحر حسین آمدہ
آن گوہر کیما بہ در مہد بدان ماہ کہ شد ماہی عالم بہ خود مہدی عہدست تحقیق چہ گو یا بہ
زیق صفتش از غلبل دایہ روان شد بہ گو یا کہ فلک دایہ گری داشت تنها بہ ہر گسہ
مکتب شدہ آن سرو خزان بہ شد پیش و پیش جمع ملک عاشق رشید بہ وصل سوم
در صورت و سیرت آنحضرت بہ آنکہ آنحضرت نجف البدن و عریف الصدر میانہ قد گندم گون
پیوستہ ابرو بودند و حسان عریف و دراز داشتند لباس علماری پوشیدند و بر استر سوار
می شدند چون ہدیہ و نذر بخفتش کسی سے آورد بر حاضران وقت قیمت میکردند و خود ہم
از ان سے خوردند و بآن جاہ و جلالت و علو منزلت باضعفا و فقرا محاسبات فرمودی
و تو اضع نمودی و پیچ یکے را از ارباب دنیا و عطاران برخواستی و تعلیم نکردی و منہین
خود را اکرام میکردی و اگر دیدی کہ محزونست بلطائف و ظرافت می آوردی و ظہر
چنان جاہل نفیس سے پوشیدند کہ یک گزیدہ دنیا می ارزید وقتی خاوسے از بزاز آنچنان
جاہلہ برای آنحضرت طلبید بزاز در دل گذرانید کہ انجین جامہ خلیفہ را باید درویش را
باین جاہلہ چہ نسبت باشد چون درد و کان رفت ساری بیالیش درآمد از درو آن سقا
گشت و پیچ خزن کشین یافت متعلقان را گفت مرا بخدمت حضرت ایشان برید چون
بخدمت آوردند آنحضرت دست خود بجای آورد و نہادند بہ شد بعد از ان فرمودند کہ این
اعترافی است کہ بہ نسبت ما در دل گذرانیدی بصورت سمارتشکل شدہ مادر متو در آمد
سہ اعتراف بگدایان در حضرت او بہ در دل و دیدہ منکرتم و سمار بلاست بہ وصل جام

در نشان دادن اهل کاشغ از علوشانی آنحضرت قبل از وجود و ظهور آنحضرت کی از آنها شیخ
ابوبکر بن هراسه و آن از کبار شیخ عراق است صاحب کرامات ظاهره و مقامات فاخره بود
و این مرد آنست که اورا حضرت صدیق اکبر خرقه پوشانیده بود در خواب بحکم حضرت رسالت پست
چون بیدار گشت آنرا در بر خود موجود یافت و بعد از آن خواب حضرت رسالت در نشان او
فرمودند که ای ابن هراسه بتو زنده خواهد شد سنن اهل طریقت از است سن در عراق و باز
بتو قائم میشود و سنارا را باب حقیقت نسبت تو باشد شیخ در عراق تا روز قیامت هر کس
از شیخ محمد شبنکی که شنیدم از شیخ خود ابوبکر بن هراسه رضی الله عنه که فرمود که او تا عراق
بهفت اند معروف کنی و احمد جبل و تشرعانی و منصور بن عمار و جندب و سهل شتره
و عبدالقادر گیلانی گفتند عبدالقادر کیست گفت عجمی است شریف که ساکن خواهد شد در
میداد و باشد ظهور او در سنن عجم و او از صدیقان او تا د افراد واعیان اقطاب زمانست
و از اولاد رسول صلی الله علیه و سلم است و دیگر از آنها شیخ عقیل عجمی است این مرد از
اجلاء و شایخ شیوخ شام است بسیار کس از فیض صحبت او بدرجه ولایت رسیده اند
چون شیخ عدی بن مسافر و شیخ موسی ماهین و غیر ایشان رضی الله عنهم نقل است
از شیخ موسی ماهین و غیر ایشان رضی الله عنهم که پرسیده شد شیخ عقیل کیست و روزی
از قطب زمان ما بکه عجمی است نمی شناسد کسی او را مگر اولیا و زود باشد که ظاهر شود از نجای
اشارت کرده بجانب عراق جوایز عجمی شریف که کلام کند بر مردم در بغداد و شناسد
کرامات او هر یک از خاص و عام و هو قطب و قته بقول قدمی بده علی رقبه کل ولی الله
و باشند و پست کنند پیش او همه اولیا گردنهای خود اگر سن هشتم در زمان او ولادت کند که
راسی بر ائینه سرش در قدم او و همچنین بسیار از شایخ کبار باین متفقند که ذکر آنها بتفصیل
الطائی دارد چون درین رساله اختصار مطلوب بود بدو تا بد حدل اکتفا نمود باب دوم
در رسته وصل است وصل اول در ولادت آنحضرت وصل دوم در احوال
صغیر آنحضرت وصل سوم در سافرت آن حضرت از جیلان بجانب بغداد وصل
اول در ولادت آن حضرت و قتی که آنحضرت از مصلب پدر انتقال نمود و آنحضرت

ایشان شصت ساله بود و این نیز گز است ظاهر و برهان پاهر است که در سن شصت سالگی که وقت نویندست از محل و ولادت بشرف وجود آنحضرت چنین خارق عادت بطور آمده بعد از تولد آن حضرت برادر خورد ایشان متولد شد که ابی احمد عبد الله نام داشت و او را حسین عقیقون جوانی از بن دارقانی بسیاری جاودانی در گیلان نقل کرد و چون بحر عفان حضرت ابی صالح موسی از بن جهان رحلت فرمود همین دو ویرتیم گذاشته بود آنکه بعضی مردم می گویند که حضرت ایشان اولادند اشتد و آنهای که اکنون خود را با حضرت نسبت میکنند و در حقیقت اولاد برادر خورد ایشانند اولاد حضرت ایشان این سخن نیست زیرا که بخت پیوسته است که برادر حضرت ایشان که خدا نام شده از بن جهان رحلت فرموده است و آن حضرت خود نه پس و یک عماره داشتند چنانکه ذکر آنها در قسم ثانی بیاید انشاء الله العزیز الکن محمد اسمی ایشان نوشته می آید شیخ عبد الوهاب شیخ عبد الرزاق شیخ عبد الله شیخ عبد العزیز شیخ عبد الجبار شیخ شرف الدین عیسی شیخ یحیی شیخ ابو اسحاق ابراهیم ابو لغر موسی آن سه فرزند که در صدر سطور است اولاد ایشان مشهور است و مولد آنحضرت تاریخ سنه سبعین و اربعه بوده است که یا سعی آن دلبر حلیه که شرف او است و هر غمزه را دل بجانش شاد است و تاریخ گرامولدا می طلبی و دریاب که آن جامه و مفتاد است و نیز تاریخ ولادت آنحضرت بحباب ابجد از حروف کلمه عشق ظاهر می شود زیرا که عین در حساب ابجد مفتاد است و سین سیمد و قاف یکصد نظم در حسن حال ماه جیل به هر وید که دید گفت عشق است و تاریخ ولادتش زعارق به هر کس کشید گفت عشق است و وصل دوم در احوال صغر آنحضرت نقل است از ام الخیر فاطمه رضی الله عنها که در بدت رضاعت ایشان هر گاه که ماه رمضان در کمال بر در سپیدان نمیکرفت و شیر نمی خورد نظم از لبث شیر روان بود که من گفتم این شکر گردنگد ان تو بخیری نیست و یکبار در ایل رمضان حجت ابر پوشیده مانده بود و در میان آمده از سن پرسیدند که حال چیست گفتم فرزندم عبد القادر امر و زیستان است و شیر نخورده و بعد از ان روشن شد که امر در رمضان بود و در شهر مشهور شد

در بیان احوال

کہ در خانہ سادات چنین خدمت زندی متولد شدہ است کہ در ماہ رمضان شیرین خوردہ و تہنیتی
 را آنحضرت در اشعار خاص خود نیز بیان فرمودہ است شعر بدایہ امری ذکرہ اطلاق
 و موعی فی ہمدی بہ صدارت شہرتہ و آنچه فقیر نوشتہ است نیز اشارت باین معنی است
 خمس آمدہ ہر استانت یارب از راہ نیاز و با تملع قلب خویش از صوم شیخ و نیاز
 اگر چہ بی سائیم آخر پذیرای کار سازد از طفیل روزہ آن نازنین مدناز و شاہ جیلانی
 کہ نامش ہر سسی را کیمیاست و حقرت ایشان فرمودہ اند کہ چون در ایام صغریہ ہستم
 کہ یا کوہ دکان بازی کنم از عالم غیب ندا آردی کہ اسلے یا مبارک یعنی لبوی سن یا اسے
 مبارک چون سن این را می شنیدم مے گیر ختم و از ترس خود را در کنار مادر خود می انداختم
 اکنون سن آنرا در غلوت می شنوم رہا سے این سادہ لیسر کبیت بخوبی شمرے و
 شیرین شکر می ہو کر می رومری و گر عالم بالا شش ندا می آمدہ ای سرور و ان جانب
 ما ہسم گذری و آنحضرت ایشان پرسیدند تو کے خود را شناختی کہ ولی فدائی فرمود
 دہ سالہ بودم سوی مکتب می فرستم ملائک را می دیدم کہ معلق بستہ گردن می رفتند اشحو الولی
 اللہ فراخی کیند و جا و گذر آید از برای ولی اللہ و نیز حضرت ایشان فرمودہ اند و تہنیتی
 مردی را دیدم کہ سن اورانی شناختم چون از ملائکہ شنید کہ می گفتند اشحو الولی اللہ از
 طفلان مکتب ببالذہ نام پرسید کہ این لیسر کبیت گفتند غرض از پرسیدن چیست گفت
 این پسر راشانی عظیم خواہد بود مگر این باید بی حجاب و حجاب و صلی یا بے عجز و عجز یا بے فکر
 و پس از چہل سال شناختم اورا کہ در ابدال آن وقت بود در بعضی رسائل نظر بفرمایند خلق
 محمد صیادہ سیدہ است کہ حضرت در زمان طفولیت وقتی در بغل دایہ بود کہ یکبار از کنار او پریدہ
 در ہوا شد و بمقابل آفتاب چون پارہ سیاب می گشت و آن دایہ از حسرت چشم در ہوا
 و دختہ و باتش جدائی و لسوختہ بود کہ ناگاہ بالطف خدائی در کنار او باز رسید بعد از آن
 چون حضرت ایشان در بغداد متکلم شدند دایہ از گیلان رفتہ بغداد بلا زست مشرف شد
 روزی زمین خدمت ہو سید و عرضہ داشت کرد و وقتی آنحضرت در بغل سن بود ناگاہ از بغل
 سن در ہوا شد و می دیدم کہ در برابر آفتاب چون پارہ سیاب میگردید آیا آفتاب حال

اکنون بسم روی سید بدان حضرت عجم فرمود و گفت ای مادر اکنون بخت الهی پیش
از پیش است ولی آنزان و خود من ضعیف بود تا بآن جمعیات نداشت اکنون قوت گرفته
است مدبر ارشاد آن آمده در من کم میشود و مرا از جابرون نماند بخت رفت آنکه
بیک بام می از دست شدم و وزیر کس نمود تا بآن مست شدم و خود با ده شدم با ده گرا
کنده کی نیست شوم چون زلزلش هست شدم و وصل سووم و مسافرت آن حضرت
از کیلان بجانب بغداد حضرت ایشان نوشته اند که خود بودم روزی بیرون شدم و بنال
کامی گرفتم بجهت حراشت ناگاه آن گاه و روی باز پس کرد و گفت یا عبد القادر الله اعلمت
ولا هذا امرت چون این از شنیدم بترسیدم باز گردیدم و بر بام خود آمدم حاجیان را
از اینجا دیدم که در عرفات هستند بودند از بام فرو آمدم و پیش مادر خود عرض کردم که مرا کار
خدا کن و اجازت ده تا در بغداد دوم و علم اشغول شوم و صاحبان را زیارت کنم از من سبب
آن داعیه پرسید ماجرای خود را یک بیک گفتم بگریست و برخاست بشتاد و دنیا بیرون آورد
که میراث پدر من مانده بود چهل دنیا برای برادر من گذاشت و چهل دنیا زیر بغل من در
دلق من دوخت و مرا اذن سفر کرد و مرا عهد داد بر رستی بر جمع احوال و بود و اع من بیرون
آمد و دعای آسخت که یکصد و یازده بار بخوانی برای هر مری هر چه من یافته ام بدو است
آن دعا یافته ام و عار نیست بسم الله الرحمن الرحیم الله الکافی و قدرت الکافی
و عبدة الکافی لكل کافی الکافی و نعم الکافی و الحمد بعد اذان یقافلہ باندک
توجه بجانب بغداد کردم چون از حمدان گذشتم شصت سوار بیرون آمدند از کلین قافلہ
را گرفتند بکس مرا تعرض نکرد ناگاه یکی از ایشان بر من گذشت و گفت ای فقیر با خود چه دار
گفتم چهل دنیا را گفتم کجاست گفتم در جامه من و دوخته است وزیر بغل من گمان برد که ستمگر
میکرد و اینک داشت و بر رفت دیگر آمد و می نیز بخوان پرسید و شنید از من آنچه بایز خشنود
شنیده بود و هر دو پیش منتر خود رفتند و آنچه از من شنیده بودند با وی گفتند مرا طلبید
و بالای تلای که اموال قافلہ را قسمت میکردند مرا بودند پس گفت یا خود چه داری گفتم چهل دنیا
گفت کجاست گفتم در جامه من و دوخته است وزیر بغل من بفرمود تا جامه من بشکافتند و آنچه

من گفت بودم با قنبر پس گفت ترا برین چه داشت که خود احترام کردی گفتم تا درین محراب
 عهد داده بود که بر صدق و راستی باشی خواستم من در عهد ما و خود خیانت کنم پس آن مهتر
 ایشان بگریست و گفت تو و عهد ما و خود خیانت نمی کنی و چند سال است که من در عهد
 پروردگار خود خیانت می کنم حال بروی بگشت و چه هست من تو بگریه و پس اصحاب می
 گفتند که تو در قطع طریق مهتر بودی اکنون در تو به هم مهتر باش همه بر دست من
 توبه کردند و آنچه از قافله گرنده بودند باز دادند اول تا ثمان از دست من ایشان بودند
 قطعه برفتی سوی دشت ای بیت چنین از بی گشت به شده بنده حسن تو تماشای درویش
 یارب چه غزاسی که بدین طره چشم به دام و داین دشت همه صید تو گشت و این چه صید از غنای
 عزیزان این سلسله بیان استماع دارد که نام آن مهتر احمد بروی بود بعد از آن که بیاب
 شد آنحضرت را بخانه خود برد و دختر به دشت تسلیم حضرت ایشان نمود و آنرا حفره قبول
 کرد پس ازان بجانب بغداد روان گشتند و ابله را فرمودند که ساجا باشد و بعد از آنکه
 در بغداد متکین شدند ایشان را طلبیدند **باب سوم در و وصل است**
وصل اول در و خول حضرت ایشان در بغداد و مشغول شدن بعلوم وصل دوم
 در زیارت و صحبت مشایخ که در آن زمان متعین بودند و وصل اول در و خول آنحضرت
 به بغداد بدانکه حضرت ایشان به بغداد سه شصت و اربع مایه قدم از رانی فرسوده اند
 و در آن زمان آنحضرت شصت و سه سال بودند اول آمده بحفظ قرآن مشغول شده اند از تمام
 از برگرفتند بعد از آن علم مذہب و مناظره و اصول پیش ابو الوقا علی بن عقیل و ابو الخطاب
 محفوظ و سماع حدیث کرد و از ابو غالب محمد بن حسن باقلانی و ابو سعید محمد و ابو الغنائم و
 ابو البرکات بنیته الله بن مبارک و ابو نصر و ابو عبد الله و ابو البرکات طایف بن احمد
 عاقلی و غیر ایشان محرم الله جمیعین و وصل دوم در صحبت و زیارت مشایخ حضرت ایشان
 و رفقوان جوانی در بغداد طالب علمی می کردند و هر جا که غریزی از مشایخ وقت می شنیدند
 زیارت او میکردند عبد الله شامی گفته است در بغداد غریزی بود که ویرا خوش می گفتند
 من و این سقاوی و شیخ عبد القادر زیارت خوش فرستم این سقا در راه گفت از وی حمله خواهم

شان

پرسید که جواب آن بنوازد او دهن گفتم از مسئله خدا هم پرسید تا بگویم که چه گویید
 و شیخ عبد القادر گفت حاشا الله که من از وی چیزی ندیدم میروم و انتظار برکت دیدار
 اومی برم چون بخلوت او در آمدیم ویرا آنجا ندیدیم ساعتی گذشت دیدیم که در میان ما نشسته است
 و کسی معلوم نکرد که از کجا آمد و چگونه درآمد پس از هر چه چشم بجانب این سقاگر دوگفت و اسی
 بر تو ای ابن سقا از من مسئله می پرسی که جواب آن ندانم آن مسئله توانیست و جواب آن
 این می بینم که تش کفر در تو زمان می زند بعد از آن من نگر نیست و گفت از من مسئله می پرس
 می بینی که چه بگویم آن مسئله اینست و جواب آن این هر آینه میگردد دنیا نیا بد و کوشش
 بجهت بی ادبی که من کرده بعد از آن بجانب شیخ عبد القادر نظر کرد و ویرا نزد خود خواند
 و نشانزد و گفت ای عبد القادر خدا و رسول خدا را خوشنود ساختی بجهت این حسن ادب
 که بجای آوردی گویانی بمن ترا در بغداد که غیر بر آمده و میگویی قدمی بنده علی رقیه کل
 دلی الله و می بینم که همه اولیا گردن خود را نیست کرده اند اجل و اکرام ترا پس آن خوش
 جان ساعت غایب شد بعد از آن ویرا هرگز ندیدم و هر چه به نسبت هر که گفته بود همان طور
 واقع شد این سقا به روم رفت و بدقت ترسانی عاشق شد و تقریب آن کافر گشت
 و مراستولی و شوق ساختند از آن ره گذر بدینا غرق شدم و حضرت شیخ عبد القادر بانه
 فرصت سلطان همه اولیا و اصفیا گشت به حسن ادبی که نسبت آن خوش بجا آورده بود
 چون شمع رخ خویش را فروخته بود و هر جا که دلی بود برو سوخته بود و با حسن
 ادب شده خوبان یارب و این حسن ادب را که آموخته بود و صحبت آن حضرت
 شیخ تاج العارفین ابو الوقا حضرت الیثان در ابتداء از بغداد بدیه قلندیا که مسکن شیخ
 تاج العارفین بود برای زیارت شیخ رفته بود و در شیخ در خلوت با خادمی نشسته بود ناگاه
 خادم را گفت زود بیرون شو و در خلوت رای بند و اگر جوانی عجیب بیاید او را آمدن ده
 چون خادم بدید که حضرت الیثان می آیند و میخواهند که شیخ را زیارت کنند قائم
 رفت و شیخ عرض کرد هیچ جواب نگفت و یا نمط اب تمام در گوشه خلوت پنهان شدن
 گرفت و بعد از ساعتی خادم را گفت آن جوان را الطاب از آنجا که حضرت الیثان را دیده

استقبال کرد و گفت ای شیخ عبدالقادر بخت سعادتی که با دل باریک ترا رخصت ندادم و از بی وفای تو بود بلکه از بخت ترس و بیم و همت تو بود و آخر جوان و نستم که هر چه از من گیری باز بمن بخواه و او این شیخ هم و شرف ملاقات تو دریافتن صحبت دیگر بتاج العارفین در بغداد حضرت ایشان در بغداد چون صحبت تاج العارفین می آمدند برینخواست و تعظیم می کرد و مردمان را بخدمت و از حضرت ایشان سبانه تمام می نمود و دیگر روز در مجلس وعظ از سینه فرس و آمد و نزد حضرت ایشان نشست و گفت ای عبدالقادر ترا وقتی هست که چون آن وقت رسد همه کس بسوی تو محتاج شوند و ریش سفید خود پیش حضرت ایشان گرفت و گفت در آن وقت این شبیه را فراموش نکنی و در وقت و سحر و عصا و کاسه خود بحضرت ایشان داد و مردم گفتند چرا این را می دهی خود نمیکس گفت علی ای داغ الطحری صحبت حضرت ایشان بشیخ حاد و توباس مرستی از ابو شجاع که حضرت شیخ عبدالقادر اول که زیارت شیخ حاد آمد شیخ حاد بجانب ایشان نظر کرد گویا کبابی بعید خود آورد و نظر شیخ در روی اثر کردنی الحال از همه بیرون آمد و بر سبیل تجرید راه حق پیش گرفت شیخ بحسب سهر روی فرموده که حضرت شیخ عبدالقادر بصحبت شیخ حاد درآمد و در آن وقت آن حضرت در آثار جوانی بود چنان با او در صحبت شیخ نشست که شیخ حاد و تمام مجلس شایسته حسن ادب گشتند چون از مجلس برخاست شیخ ششم جانب او داشت و با اصحاب می گفت سبحان الله این جوان عجب را قدمی است که در وقت خود دیر سوره اولیا باشد و ما مورث شود از حق سبحانه و تعالی که بگوید قدی بزه علی رقیبه کل ولی الله و هر آینه بگوید و بیست کنند همه اولیا گردانی خود را پیش او باب چهارم در و چهار وصل است و وصل اول در مجاهده و سیاحت آن حضرت وصل دوم در خرقه گرفتن آن حضرت از شیخ ابوسعید مخزومی وصل سوم در بیان امور شدن آن حضرت بدعوت غلق وصل چهارم در کیفیت مجلس وعظ آن حضرت و وصل اول در ذکر مجاهد و سیاحت آن حضرت فرموده است که بیست و پنج سال لقدم تجرید بوده ام در یا زار عراق و خراباهای آن و چهل سال نمازهای بامداد بوضو خشک گذاردم و پانزده سال بعد از نماز خفتن بر یکپا استاده ختم قرآن میکردم و بارها سه روز تا چهل چنین می ماندم چنانچه نمی یافتم که آنرا قوت خود سازم و آن حضرت فرموده است که وقتی در سیاحت بودم شخصی بر من آمد

وہن اور گاہے دیدیم گفت پیچ آرزو در محبت داری گفتیم بیست گفت اینجا بشن تاسن
 بیایم و از نظر من غایب شد یک سال من ہما نماز در بعد از ان بیاد و ساحتی نزدیک من نشست
 پس برخواست و گفت از اینجا نرو تاسن بیایم یا یک سال دیگر غایب شد و من و چنان بر قیاس
 خود بودم بعد از ان بیاد و زمان شیر آورد و گفت من خضرام نامور شدہ ام کہ با تو ہر نمک گوشت
 از حضرت ایشان یکی از اصحاب پرسید کہ درین دو سال قوت اخفرت چہ بود فرمود از مہن و کسب
 بود و وصل چپ روم در کیفیت خرقہ پوشیدن آن حضرت از قاضی ابو سعید مبارک
 محرومی رضی اللہ عنہ آن حضرت فرمود کہ یک بار در برج غبی ای حق سجانہ عہد کردم کہ طعام بخورم
 تا کسی لقمہ ساخته در دہان من نکند و آب نہ نوشم تا کسی بدست خود مرا نہ نوشاند چہل روز بدین
 حالت گذشت پس از ان مردی بیاد و طعام پیش من نہاد و رفت نفس از بسیار گر سنگی
 خواست کہ بر بالار طعام بیفتد گفتم و اللہ از عہدی کہ با خداستہ ام بر نکردم تا از باطن خود
 فریادی شنیدم الجوع الجوع پیچ التفات بدان نکردم شیخ ابو سعید محرومی در راہی
 گذشتند این فریاد شنید پیش من تشریف آورد و فرمود ای عبد القادر این چیست گفتیم
 این قلق نفس است اما روح من بر سر خود است در شاہد حق و بوی آرام دارد فرمود
 باسن با این گفت و مرا ہمیران حال گذاشتہ و روان شدہ در دلم چنان رسید کہ از خجائ
 نروم بگر بامر کسی ناگاہ دیدم کہ خواجہ خضر آمد مرا گفت بر خیز و پیش ابو سعید برو و چنان
 کردم دیدم کہ شیخ ابو سعید بر در خانہ خود ایستادہ است و انتظار من می برد چون مراد
 فرمود ای عبد القادر انچہ من ترا گفتم بسن نبود کہ گفتہ خضر نیز ترا می بالست پس از ان مرا
 نجانہ ببرد طعام کہ ہمیا کردہ بود آورد و بدست مبارک خود لقمہ لقمہ در دہان من کرد تا
 آنکہ سیر شدم و بعد از ان مرا خرقہ پوشانید و من ملازم آن حضرت شدم شیخ ابو سعید و القادر
 بن ابو صالح موسی جیلہ بس الخضر و من یہ شیخ ابی سعید المبارک بن علی المحرقی
 و موسی ہما سن یہ شیخ ابی الحسن بن محمد بن یوسف القرشی و موسی ہما سن یہ شیخ
 ابو الفرج الطرطوسی و موسی یہ شیخ ابی الفضل عبد الواحد بن عبد العزیز النعمانی و موسی
 سن یہ شیخ ابی بکر شبلی قدس اللہ ارواحہم شہ ماخرقہ زبوسعد مبارک دارد +

سک
 بنو ذوات
 چہ نامسا
 افتادہ از
 ارجس ۱۲
 مد بوی عہد
 خضر بسن
 سکرید

اولاد

اوّل و از ابو الحسن ابو الحسن از طرطوسی بدو الفرج آن شہ طرطوسی ز عبد الواحد بدو از علی
 است بدین خلعت و این ملیوسی بدو وصل سوم و باور شدن حضرت ایشان
 بدعوت و نصیحت فلق آنحضرت فرموده کہ من روز شنبہ شانز دہم شوال در سہ ہفتاد
 و بیست و یکم حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم را در خواب دیدم می فرمود یا جی چرا
 بر مردم کلام نمی کنی گفتم یا باد من سخن مردا عجی ام بر قصار لغزاد چگونہ سخن گفتم فرمود
 و من بکاشای بکشادم بگفت بار در دہن من بدیدم فرمود بر فلق سخن گوی و بیایان
 را دعوت کن بقی پس اذان من نماز ظهر گذاردم و ششم مردم بر من هجوم کردند و زیان
 من سبب شد حضرت طبرانی بنی علی کرم اللہ وجہہ را دیدم کہ در مجلس مقابل من ایستاده اند و بیرون
 کہ چہ سخن می کنی گفتم یا زبان من سبب شده است فرمود دہن باز کن باز کردم نزدیک
 من شد شش بار در دہن من رسید عرض کردم یا باد من چرا سبقت بار ندید می فرمود از
 جہت ادب با خواجہ کانیات صلی اللہ علیہ وسلم این بگفت و از نظر من غایب شد بعد از آن
 من در سخن شدم و فلق را بحق دعوت کردم و آن حضرت فرمود کہ مراد خواب و بیداری
 می گویند کہ بکن یا بکن و خیال کلام بر دل من هجوم می کند و غالب می آید کہ اگر سخن نکنم
 خفتہ شوم و ممکن نیست کہ ساکت باشم و نیز آن حضرت فرمود کہ پیش ازین نزدیک من
 دو نفر یا سه نفر می بودند کہ کلام می شنیدند پس اذان هجوم بسیار شدن گرفت در سہ ہفتاد
 باب طلب می شستم بعد اذان آمدن مردم پیش از پیش گشت بنزد نماز گاہ عید بیرون
 شہر بردند شیخ عبد اللہ جہانی فرمودہ است کہ ہفتاد ہزار کس در مجلس حضرت ایشان
 حاضر میشدند و چندان سواران سے آمدند کہ از مرکب آنها گرد مجلس چون ملقہ حصاری خود
 وصل چہارم در کیفیت مجلس و عطا آن حضرت شیخ ابو القاسم محمد فرمودہ است
 کہ من نیز بر سہر آن حضرت می نشستم و حضرت ایشان را نقیبان بودند کہ بر پایہای نہر دوکان
 دوکان سے نشستند و فرمود زیر نہر مروانی سے نشستند کہ در مہابت همچون شیر نہر سے نوح
 و در ہر مجلس حضرت ایشان دو سہ کس وفات می یافت از غایت حرارت مجلس بر دل
 آنها می تافت و چہار صد کس حاضر می بودند کہ فوائد کلام آن حضرت کتابت می کردند

آنکه است از شیخ ابوسعید قلیوچی که در مجلس حضرت عوثر اعظم بارها حضرت پیغمبر را
 علیه و سلم را و دیگر پیغمبر را علمیدم اسلام مشاوه میکردم و در یک رازی دیدم که طایفه
 طایفه در مجلس حضرت ایشان حاضر می شدند و همچنین مردان غیب و جنیان را سینه دیدم
 که به نیاز تمام می رسیدند و خواجہ خضر در مجلس حضرت ایشان بسیار حاضر میشد و می گفت هر که
 فلاح بخواد باید که این مجلس را لازم گیرد و چون حضرت ایشان در آشنای سخن گرم میشدند
 می فرمودند ای غلام ولایات و درجات اینجا است و درین مجلس فلقها عظامی شود
 و نیز فرموده اند نیست از پیغمبر سه مخلوق ولی مگر آنکه حاضر شدند در مجلس من احبابا باند
 و اسوات بار و و نیز می فرمودند ای غلام از منکر و کبر سوال کن چون آید بر تو و در قیامت
 غیر کنش از عز و جاه من با تحبب سلم در پنج وصل است وصل اول در تفرق
 و کرامات آن حضرت وصل دوم در شرف ارادت آن حضرت وصل سوم در
 توجیه آن حضرت از برای جاح و طریق دو گانه وصل چهارم در بعضی سخنان
 آن حضرت وصل پنجم در وفات آن حضرت وصل اول در تفرق کرامات
 آن حضرت شیخ ابوسعید سفود و شیخ عثمان صرینی که از اکابر اصحاب آن حضرت اند فرمودند که خدا
 اظهار فکر و نخواهد کرد مثل کرامات حضرت عوثر اعظم کرامات او متوالی و متصل بود بعضی
 بعضی اگر کسی از کرامات او بشمار کرد می در یک روز تا چند شری و بیچاس از حضرت ایشان
 کراماتی طلب کند مگر آنکه دیدی وقتی خلیفه بعد از حضرت ایشان رسید و عرض کرد که بخوانم
 چیزی از کرامات آن حضرت به متیم تا یقین من بیاید شود فرمود که چه میخواهی گفت
 و سبب از عالم غیب و آن زمان سر و بود و سبب میدیدم آن حضرت دست در هوا کرد و دو
 سبب آورد یکی بدست خلیفه داد و دیگر بدست مبارک خود شوق کرد و بغایت سفید
 خوشبو و شیرین برآمد و آن دیگر را که خلیفه بدست خود شکست گنده با کرم برآمد خلیفه
 حیران ماند و گفت ما پدر حضرت ایشان فرمودند چون سبب دست علم باین سبب
 رسید گنده شد و در و گرم افتاد و اگر نه این نیز همچو آن بود و شی آن حضرت از خانه برآمد
 عصا دست داشت یکی از اصحاب در دل گذرانده باشد که ازین عصا چیزی خوارق

عادت بناید اندیشید و بحضرت ایشان روشن گشت فی الحال عصاره در مجلس عصاره است
 همچو شمع نور دادن گرفت بعد ازان حضرت ایشان عصاره برگرفتند و اورا نسودند و تو را
 خواسته بودی مشایخ زمان نسودند و از خوارق آن حضرت چه گفته شود گاسبت در ظاهر شود
 و گاهی از ایشان اند نقل است شیخ بقا که نسودند است که مار و زبک در مجلس
 حضرت خوش الاظم حاضر بودم در آن شب آنکه سخن میگفت بر پایه اول از منبر ناگاه قطع سخن
 کرد و ساعتی خاموش بود و بر زمین سر و آمد بعد ازان بمنبر بالا رفت و بر پایه دوم نشست
 پس من مشاهده می کردم که پایه اول کشاده می شد چند آنکه چشم کاری کرد و فرشتی را ستر
 اخضر انداختند حضرت رسالت پناه با محاب آنجا نشسته و حق سبحانه بر دل حضرت خوش الاظم
 تجلی کرد چنانکه نزدیک بود که آن حضرت ازان پایه بیفتد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
 ویرای گرفت و نگاه داشت بعد ازان خورد و لا عرش چون عصفور رسد بعد ازان همه
 از من پوشیده شد آنکه از ظاهر رسد نقل است از جماعه اصحاب که روز شنبه
 از ماه صفر در خدمت حضرت ایشان در مدرسه حاضر بودیم و ضومی ساخت و ققاب در
 پای مبارک او بود چون از وضو فارغ شد لغره ما بیت بلند بر آورد و یک ققاب در
 دیوار پرتاب کرد تا آنکه ققاب از لنگر نایب شد و بعد ازان لغره دیگر نزد و ققاب
 دیگر چنان پرتاب و در آن وقت یکس را بحال آن نشد که حضرت ایشان بر سر
 که این چه بود ناگاه بعد از بیست روز قافله از جانب عجم رسیدند و آن هر دو ققاب
 بنامان حضرت حواله کردند ازان جماعه پرسیده شد که این ققاب شما از کجا رسید گفتند
 از روز شنبه سوم از ماه صفر عریان بر سر ما افتاد و تمام ستاع را غارت کردند و بعضی را
 راستند و در پای پسر و آمدند و مال در قسمت داشتند که ما حضرت شیخ عبدالقادر را و رفیق
 یاد کردیم و نذر آن حضرت مقرر نمودیم درین بودیم که دو لغره عظیم شنیدیم که بیت آن تمام
 بادیه را در گرفت و از پس ساختی دیدیم آن عریان لبا جزئی دنیا را تمام آمدند و گفتند بیا بیند
 و مال خود را گرد آرید و ببینید که بر سر ما چه مصیبت رسید رفتم دیدیم که دو عریان سر و دست
 و مرده افتاده اند و این هر دو ققاب آب تر از اثر وضو نزدیک ایشان است پس بالمال

عربان ببا بازو دند بر دو غلشت حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی سے آنا کہ با حجاب تو بر کین
 ستیز اند و گوئی خبر از حضرت تقاب ندارد نقل است از جامعہ اصحاب کہ عالم بغداد المظفر
 بن یوسف شیخ بجزرت حضرت غوث اعظم آمدہ و دہ بدرہ زریہ نذر آورد آن حضرت قبول
 نکرد فرمود حاجت نیست وی الحاح کردن گرفت پیلخ ان آن حضرت یک بدرہ بدست راست
 گرفت و یک بدست چپ و ہر دو را ہم شہ پاید در حال اذان خون روان گشت فرمود ای
 مظفر از حق مشرم نداری کہ بگر مردم خون سازی و خونناسے ایشان برگردن خود می کنی
 و بآن پیش من آئی نقل است روزی یحیی بن پیش آن حضرت آمد و پسر خود را ہمراہ
 آورد و گفت کہ این پسر ز من اسیر محبت تو شدہ است و ہمیشہ متعلق تومی باشد من از حق
 خود باز آدم و از خدمت خودشن آزاد کردم از برای خدا و اقبال کن حضرت ایشان قبول
 کردند و مجاہدہ و ساوک طریق سلف در آوردند بعد از چند روز آن عجزہ پیش فرزند خود
 آمد کہ نان جو بخورد و زرد و لاغر شدہ از کم خوارسی و بیداری پس از انجا پیش حضرت
 ایشان آمدہ آنجا بطبقہ دید و روی استخوان ہار مرغی کہ آن حضرت خورده بود عجزہ عرض
 کرد یا سیدی تو گوشت مرغ سیوری و پسر من نان جو آن حضرت دست مبارک خود
 بر استخوانا نهاد و گفت قومی باذن اللہ الذی یحیی العظام وہی رسم آن مرغ زندہ شد
 و بانگ کردن آغاز کرد بعد از ان حضرت ایشان بآن عجزہ فرمودند کہ وقتی پسر تو چنین
 شود ہر چہ خواہد کو جوہر روزی حضرت ایشان مجلس می فرمودند باران در استاد
 و بعضی مردم شفرق شدند آن حضرت سر مبارک خود مالاکرد و فرمود من جمع می کنم تو
 تفرقہ می کنی باران از مجلس در ستاد و در بیرون مجلس می بارید و صل دوم
 در شرف ارادت و نسبت بآن حضرت نقل است از شیخ عمر کرانی و شیخ عمر بن زائد
 کہ از کبار اصحاب آن حضرت اند کہ حضرت غوث اعظم فرمود حق سبحانہ وعدہ کردہ است
 بمن کہ در آرد از لاد و اصحاب مرا و ہر کہ من مجتبی داشته باشد در مہشت و نیز نقل است
 ازین دو چیز بزرگ کہ وقتی با حضرت ایشان عرض کردہ شد کہ اگر شخصی نسبت ارادت خود
 بشما کند و مال آنکہ نہ دست شما گرفتہ و نہ فرق شما پوشیدہ آیا او را از مردان اصحاب

حضرت شمشاد شامی یانی فرمودند ہر کہ خود را بمن نسبت کند و نام من بر و مقبول حق گردد
در گذر و حق سیاحت از و اگر چہ یہ سبیل مکروہ بودہ باشد **۵** شاہ جیلانی با خستہ مسعود
ایک مکان غلہ محدود **۶** ہر کہ در سایہ عنایت اوست **۷** گنہش طاعت و دشمن دوست
نقل است از شیخ ابوالحسن علی کہ حضرت غوث اعظم در خطاب مریدان **۸** فرمود **۹**
برندارم قدم ز پیش خدا **۱۰** تا روانم نسا ز دم بہ شما **۱۱** سوی غلہ برین بہ نعمت و ناز **۱۲**
ای مریدان با صفا ممتاز **۱۳** نقل است از شیخ عبدالرزاق کہ حضرت غوث اعظم فرمود
کہ وقتی بدست من سبلی مکناسہ و خط دادہ شد بدراز می کہ نظر کار کند دیدم کہ در و نام اصحاب
و ہمہ یاران من و مریدان کہ تا قیام قیامت نسبت خود بمن درست خواهند کرد مرقوم است
و حکم شد کہ این ہمہ را تبو بخشیدم **۱۴** شاہ میلانی کہ مردم را چون نور دیده است **۱۵** من غلام
دی کہ بار حق بوی بخشیدہ است **۱۶** و نیز آن حضرت فرمودہ است کہ از مالک کہ خازن مالک
دو رخ است پرسیدم کہ بیج کی از اصحاب من نزد تو بہت گفتنی **۱۷** با گدایان سرکوش
جنم را چکار **۱۸** اگر تنبہ پیش دو رخ ہم لرزیدہ است **۱۹** و نیز آن حضرت فرمودہ است کہ اگر بہتر
شود دعوت مرید در مشرق و من در مغرب باشم ہر آئینہ بیوشم اورا بہت ہر کرا یا ر
نونی تار نگردد ہرگز **۲۰** چون تو غمخوار روی خوار نگردد ہرگز **۲۱** و نیز فرمودہ است بلقرن جبین
منصور و بنود و در زمان او کسی کہ اورا دست گیری کند اگر من در زمان اومی بودم ہر آئینہ
و سنگیش سیکردم و از یاران مریدان من ہر کہ مرکوب او بلقرن قیام قیامت و سنگیری او بکنم
نظم گر کسی ہرست عالم از می عرفانی است **۲۲** از طفیل شیخ عبدالقادر گیلانی است **۲۳**
صدانا الحق کو بتائید حایہای او **۲۴** فارغ از و اسباب غافل از زندانی است نقل است
از شیخ عدی این سافکہ ہر کہ از مریدان شلخ آرزوی خرقہ کند اورا ہوشانم مگر نیازندان حضرت غوث
اعظم را زہر اگر ایشان در رحمت بی عنایت و عنایت بی غایت خرقہ کہ بیج چیز ایشان احتیاجی نیست
و ایشان چو ایکسی التفات نمایند زہر کہ گنجی بسر را ترک دادہ بآب بیدیل نیر و مہر ہر کہ در جنت
عدالت گاتان چکنہ **۲۵** بان ای گدائی سلسلہ حضرت قادری می شنوی چہ سیکند و و باید کہ ہر
و ہروری نباشی **۲۶** شاہ وقتی گدائی جیلانی **۲۷** چکمہ قدر خود نیدانی **۲۸** بعضی از اصحاب حضرت نقل کردہ

اگر دمی بحضرت ایشان آمد و چنان نمود کہ پدر من وفات یافته است اسشب اورا بجواب دیدم کہ
گفت مراد گور عذاب می کنند برو بحضرت ایشان از برای من عالم التماس کن آن حضرت اورا
فرمود پدر تو گاهی بر در رسد من گذشته است گفت آری آن حضرت ساکت شد روز دوم آن
مرد آمد و عرض کرد کہ پدر را شب خواب دیدم بسبی خوش و خرم خلعتی سبز در بر پوشیده می گفت
کہ عذاب از من برداشتن و این قلعت مراد ندید برکت حضرت شیخ عبدالقادر و بر تو باد کہ
ملازم آن حضرت باشی یعنی حضرت شیخ داود سیف فرمودند کہ بر پیر و سنگیر ماحمد بستہ اند بر کہ وقتی
ہستمان تو رسیدہ باشد از لنگر تو طعام خورده باشد یا نام تو بتعظیم برده باشد یا بوقت شنیدن
نام شریف تو گوش خود بہ تعظیم گرفتہ باشد ہمہ بتو بخشم نقل است از اصحاب آن حضرت
کہ وقتی در مجلس آنحضرت نقل کردیم کہ از فلان قبر نالہ و فریاد مرده می آید و چند روز است کہ اورا
دفن کردہ اند فرمود او فرقتہ من پوشیدہ است حاضران عرض کردند معلوم نیست فرمود
وقتی در مجلس من حاضر شدہ است گفتند نمی دانیم فرمود از طعام من خورہ نہت گفتند نیک
فرمود منقصر بریان کارے اولتر ساعتی سر در مراقبہ کرد اثر ہیبت و وقار در شہر مبارک
او ظاہر شد بعد ازان فرمود ملائکہ میگوبند او وقتی روی مبارک تو دید و گمان نیک برد
حق سجایہ بسبب آن برو رحمت کرد بعد ازان بار بار پسر آن قبر رفتند هیچ نالہ و فریاد شنید
نمی شد نقل است از شیخ ابو نجیب سہروردی کہ خبر کرد ما را والد من کہ از شیخ حماد بواس
ہر شب آوازی شنیدہ میشد بچون آواز گاس المکین ز می اویجے بحضرت غوث اعظم مذکور
شد و آن حضرت ہنوز اشتہار نیافتہ بود وقتی بعصبت شیخ حماد رسید و پرسید بیت صحبت
و باس را این ساز چیست بد ہر زمان این نغمہ و آواز چیست بد شیخ حماد گفت مراد او از
ہزار مرید است ہر شب ایشان را با ہمی کنم و حاجت ایشان از خدا خواہم و ہر کہ از ایشان
گناہ میثابت است درخواست میکنم کہ دران ماہ اورا توبہ دہد یا از جہان بیرون برد تا دیروز
در گناہ نماند پس حضرت شیخ عبدالقادر جدیدی فرمود اگر حق سجاد و تقالی مراد حضرت خود
منزلت تو دیدہ درخواست کنم کہ از مریدان من تا قیام کسی بے توبہ نہیر و شیخ حماد گفت
حق سجاد مراد شما بدین بود کہ اورا تمام و مرتبہ عطا کند کہ مریدان اوی تو پیغمبر نزد ختم ایشان

بتوجه اگر چه اول بحرینی بتلا باشد بیت این غلغله در خانه و مسجد و دیار است یعنی که بحبان
 ترا ختم بخیر است و وصل سوم در توجیه آن حضرت از برای حاجت بطریق دو گانه نماز
 نقل است از شیخ عمر بن از که حضرت غوث اعظم می فرمود هر که در کسبه بن استغاثه کند
 آن کسبت دور انداخته شود از او هر که در شتی بنام من بگذارد و ساخته شود از او هر که توکل
 کند من در حضرت حق از برای حاجتی بر آورده شود حاجت او و نیز آن حضرت فرموده است
 هر که دو رکعت بگذارد و بخواند در هر رکعتی بعد از فاتحه سوره اخلاص یا زده یا سپین خواجه کائیتا
 را در دو فرستد و سلام گوید برو و او را یا گویند پس جانب عراق یا زده کام برود و نام
 من گیرد حاجت خود یا داند هر آئینه بر آورده شود حضرت ایشان می فرموده اند که صاحب
 حاجت را باید که بعد از سنت نماز شام یک چله این و گاه راستوار بگذارد و اگر وقتی فوت
 شود از سر گیرد و البته مقصود است اتمام این وظیفه چهل روز است و گرنه بیش از چهل روز
 بیست و دوم حضرت قادر بر آنچه مقصود است دست دهد وصل چهارم در بعضی سخنان
 آن حضرت اسے غلام بر تو یاد لصدق و صفا که اگر این هر دوی بودند تقرب بحق سبحانه
 مرشید را هرگز ندیده شد نمکته تفقه کن پس اذان اعتدال بکن از آنکه هر که عبادت خدا
 مغرور بل تفقه کن بغیر علم است افساد او بیشتر اذان بود که سبب اصلاح او نمکته هر که عمل کند
 بدانچه سیدان حق تعالی او را روزی کند علمی که آفریند اند نمکته قطع اسباب کن از خود بزرگوار
 از مسافرت اخوان و اقوام دیگر تا حق تعالی ترا قوی گرداند و جلالت بخش نمکته حسن ادب
 را ملازم شو و از غیر او انقطاع کن و از اعیار و اسباب کناره گیر خوف آنکه مصیبت طلب نطفی
 نگر و نمکته چل صباغ یا اخلاص زنده دار تا نیایم حکمت پیغمبر گرد و از دل تو بربان تو
 نمکته شد بعیت محمدی ثمره شجره وجود ملت اسلام است آفتابیت که روشن شده است بخیر
 آن فلکست کونین الطباع شعاع او معطی سعادت دارین است پس هذر کن تا بیرون نیایی از
 دایره آن و هذر کن تا مخالفت نشوی اجماع آنرا نمکته اگر در محبت او صادق باشی بیخای طاعت
 برابر و در سیوی مقصد صدق نمکته شناخت قدر جلال او هر که یک لحظه با داند از ذکر او
 نمکته ذکر روح جناب رحمت است چون نسیم او بر شام ارواح و اگر آن بوزن از سنوات آن روح

و نفس اشباح و جنینش آید نمکته کعبه و هر عارفی موضع نظرات حق است ازو نمکته اقرب
 طرق الی الله لزوم قانون و عبودیت و استساک بقدر و شریعت اسلامی و استقامت بر جاده
 تقوی نمکته انس تو با حق بر اندازه و حشمت است از غر و نمکته الفحاس در طلب دنیا
 پشت عقل را دو تایی کند از طلب مولی عز و جل نمکته علائق در هرست دنیا حجابست مانع
 از وصول ملکوت اوست بر تو توبه و محبت نمکته اگر طفل عقل تو بحال جوانی رسید
 و گرفتار تدبیر برگزیدنی التفات نکردی ولیکن او هنوز بر بسته گواره شغلنا سوالنا
 و البونا است نمکته حق تعالی جیل شاده و رسم نواله و غریبانه تماشیل وجود را بر ساحل
 دنیا بر اسر امتحان عیون اهل اطفال ارواح را که بر ورده شدند در وجود عصمت و هو
 محبت نمکته بی و ولاد و ستاره اندک از فلک سعادت طلوع میکنند و محبت و محبت و دو گل اند
 که از یک شاخ بر می آیند نمکته معاشره العارفین برایت از حول و قوت الایه حقیقت تصدیق
 است و محو بر تلویجی از زمین عقل محض تفرید و القا آنچه در وجود است از مدیحه عین تجسید
 نمکته اسم اعظم الله مستجاب شود مگر ترا چون بگوئی الله در دل تو غیر او نباشد اسم الله
 از عارفان همچون کن است از حق عز و جل نمکته افراد تو در طریق طلب او امارت صحت
 محبت است و مگر نشین دیده دل تو غیر او نشان بعد نمکته سخن بغیر ذکر او زنگار است
 بر صفاتی آمیزه قلب نمکته ای غلام محو بلیل مباش که شیفه صورت خود است وقت
 و بیج و یا ترجیع اشجار خود در ساخته لیکن همچون باز یاش که التفات نیکند بحقارت صفوا
 بلا اهل و در ریاض و بیج و در طریق نمی آید بلذت العمام موالف از ملو غمت و عزت نمکته
 حضور با او بغیر تحریب قوالت هرگز ممکن نشود نمکته از برای آنکه یک لحظه با او
 باشی اگر از همه اکوان بیرون آئی بسیار نباشد نمکته چون نفس صامت شود
 و از کدورت بشریت امتثال او امر کند نمکته یا غلام عیون عقل تحول التفات
 بدنیاست کند و ز غار ف و زهرات آن مرا ایشان راسته تواند فریفت بلکه نوال محو
 را از ان قسم می کند که انما الحیوة الدنیا لعب و لهو نمکته حب دنیا در نفوس
 بعض آخرت باری آرد نمکته یا هذا ما تم الا خلق و الخالق پس اگر افتی یا خالق سخن

نقل است مدولی الارب العالمین نکته یا بذا اعدام قلائق است و انقلاب
 طبع بلطیع ملائکه بعد از فنا از طبع ملائکه و حوق به نجات اول فتح یستفک ریکستفیک
 ویرزع فیک مایرزع نکته در وفات آن حضرت نقل است از شیخ عبد الوهاب
 که حضرت والدی غوث اعظم در ماه رمضان چند روز مرض داشتند و روز بیست و نهم ماه
 مذکور جمعی از مشایخ پیش او حاضر بودند چون شیخ علی ابن سیتی و شیخ نجیب سهروردی
 که مردی بزرگ بود و قاتل تمام در آمد و گفت اسلام علیک یا ولی الله من ماه رمضان ده ام
 تا اقتدار کنم از آنجا که تو مقدر شده بود در سن و دایع کنیم ترا که این اخیر اجماع نیست با تو
 پس باز گشت و آنحضرت در ربیع الآخر سال دوم از دنیا رحلت فرمود و ماه رمضان
 دیگر نیافته که نقل کردند اصحاب که در مرض آخر سیت الدین عبد الوهاب از آن حضرت
 وصیت طلب کرد و فرمود علیک تقوی الله و الطاعة و لا تخف احد و لا ترج و کل
 و کواج اتی الله کلها و اطلب منه و لا تشق باحد سوی الله عز و جل و لا تقدر الا علیه التو
 و التوحید و اجماع الكل بعد از آن مرض غلبه کرد و فرزند آن که گردشته بودند ایشان
 فرمود حاضر شده اند غیر از شما نزد من بر خیزید و جایگاه ایشان را و ادب ایشان بجا آرید
 اینجا رحمت عظیم شایسته است و فرمود علیک اسلام و رحمة الله و غفر الله لی و لکم و تاب علی
 و علیکم و بعد از آن فرمود انا لا ابالی بشی و ملک الموت پس از آنکه صحنه عظیم
 زد چون سکرات موت در آمد گفت استغنت بلا که الا الله الحی الذی لا یوم
 و لا یخشی ان یغوب سبحان من تعدد بالقدرت و قهر العباد با الموت لا اله الا الله
 محمد رسول الله تا انکه روح الیدن مفارقت فرمود رضی الله عنه و ارضاه عما در حجت
 الاسرار آورده است کانت و قلت رضی الله لیلیه الشیب بعد العشار تاسع
 شهر ربیع الآخر من سنه احدى و خمسين و خمسائة به بعد از دفن بدرسته باب
 اعاد الله علینا من برکاته و جمیع مدت حیات آن حضرت نوو سال بود و نیز ده ساله
 بودند که از حیلان به بعد از رسیدن و بیفت سال تحصیل علوم نمودند و بیست و پنج سال
 در تخرید و القطار از خلق بودند بعد از آن چهل سال دعوت خلق الی الحق نمودند

بیان شمراتی که از خدمت نمودن خود مدار حاصل شد چنانچه این ائمه کرامت علیهم السلام
 میفرمودند پس از این که یا قیوم لا اله الا انت سبحانک الی گفت من الطالین مداومت
 نماید و هر روز سی مرتبه عد و بخواند باشد و هر وقتی از اوقات روز که تواند جامع حصول
 مرادات داری است و قیام تمام کمونات از آثار صفات این دو اسم است و آن بزرگوار
 قسم است روحانی و جسمانی و حیوة روحانیات از تاثیر صفات اسمی است و ثبات
 جسمانیات از اثر صفات اسم قیوم پس کسی که بدین دو اسم حق رایا و کند بدان ماند که بزبان
 تمام موجودات روحانی و جسمانی تسبیح گفته باشد و در احادیث صحیح الاسناد و مسطور است که اسم
 اعظم درین کلمات فالض البرکات مذکور است **میفرمودند** نماز قناتل منوط است
 نماید اگر کسی خوابد که را بنامش تیر باشد اگر چه محالست بظنیل این نماز ممکن باشد و نماز قناتل
 چهار رکعت است بیک سلام باین مغرب و عشا باید خواند نیت نفل باید کرد و در هر رکعت
 با فاتحه چهار قل غنم باید نمود و بعد از ادا سی سلام سر سجده نماید و عقیقه دو یکبار باید گفت یا حی
 و یا قیوم بر محبتک یا من استغیث میفرمودند کسی که اسباب و نیوی حاصل میکند و بعد از تحصیل
 محصول را می افشاند درین صورت دل خود را خراب میکند و دلها می غیر را سمور میسازد
 و کجیت جمعیت ظالمانی خود را و تفرقه علی لایق می اندازد او را باید ملاحظه نمود اگر دلی که بواسطه
 تغییر آن مصدر تخریب دل خود است از دل او بهتر است یعنی اگر بهمت او مصروف خدمت
 اهل الله است بدان اشغال نماید و اگر برخلاف آن در خلاف آن پذیرد که قلب و الطمینان
 را سزاوارتر است از قلوب عوام و سالک را تعقیقه دل از کدورات تعلقات هم مهم
 است **مثنوی** آنگاه زمانی و بی نشانیش به بهتر از انست که نشانیش به درستان
 حصص بهانت و بهر در شدن آسایش بابت و بهر **میفرمودند** تقبیل
 ابهامین و مساس آن بنشین و در وقت استماع اشهد ان محمد رسول الله از نمودن نشستن
 سنت آدم مرت علی نبینا و علیہ السلام و حقیقت این مقدمه آنست که چون دریات زار و ز
 آنست آدم علیه السلام بر فتنه نمانش ابهام مطالعه نموده بجز و طلوع انوار لقای جهان آرای
 حضرت نبوت پناه محمد رسول الله آجین خود را بلب و لب بوسه داده از وجه تبرک

و استغفار عظیم پس فرمود **بیت** رواق منظر چشم من آشیانه تست به کرم نهاد و فرود آ که خانه
خانه تست به **مهره** میفرمودند از بعضی فقرای مجانبین با اطفال یتیم خرق عادت که
بطهور آید بپ آنست که حق سبحانه بالغه از ایشان کرد استی بخلق فرامید تا دلها می خلایق از
مشاهده آن بر ایشان گردید ولی میربی مجازی فرو نگذازد و لوازم محافظت و مراسم خدمت
بجا آرند و این معنی را مومن گویند **مهره** میفرمودند چون خالق علی الاطلاق دنیا را آفرید
خطاب فرمود یا دنیا اخدمی و اخدمی من خدک یعنی اسی دنیا خدمت کن من کسی را که خدمت
کرد و مراد طلب کن خدمت از کسی که خدمت کرد ترا و در نهایت او دولت اسلام و فساد است کفر ضلالت انجام
تارک نیامد و مملو است شعر **الموت قهر فی الفقر عرض به الفقر شفا و فی الفقر مرض به العالم کما ضل داغ**
غور به و الفقر من العالم سر و غرض به **تقلست** یکی را از مریدان حضرت ایشان داعیه
ترک روی نمود و چون صورت داعیه را بخدمت باز نمود فرمودند که این سعادت شخصی را مسلم
است که اگر ایضا بقوت محتاج شود بیا زار و دوا آنچه بعد از مراجعت تره فروشان بر مکان
دوکان آنها از جنس تره بسبب کساد متاع و عدم استعداد امتناع بر زمین افتاده بیند آن را
بچیند جب جاه و دین سلوک سر راه او نگردد و نفس او با او دین معامله مسأله کند کما فی التثنوی
المعنوی بیت رشتنهای خلق بند حکم است به در ره این از بند آهن کی کم است به و بعد
از ارتکاب این امر غذا می مجموع کفایت و قناعت نماید و نشاید که چون طلب خطوط نفسانی
و حطام دنیا فانی از وی بطهور آید متابعت نفس اماره نمود و تحصیل آن گراید فرموده اند
اگر چه رزاق لایزال تا بدین حال امتحان نمی نماید غایتا سالک تارک را قوت اتصال طبع
بدین سوال باید تا استقلال از اموال دنیوی مورث وجود ملال و باعث عدم استقلال نیاید
مهره میفرمودند اگر سالکی تواند که از عمده آن بر آید که خود را در لباس کسب مستور داشته
سلوک نماید بهتر از آنست که در وی فقیر شود و آید مقصود ازین بیان این بود که صفت صوفی
کاین باین باید و حکم انما الاعمال بالنیات صفت ظاهر اعتبار را نشاید **فرموده** و مواعیل
طریقت لباس ظاهر نیست به کمر بند خدمت سلطان به بند و صوفی باش **مهره** میفرمودند
نکات یوی و جست و جوی و تحصیل اسباب معیشت خلاف اخلاق حمیده است همچنان بجهت

رد کردن آن نیز ناپسندیده است زیرا که بنده را بر مقام تسلیم مستقیم باید بود و ترک اختیار خود
 باید نمود و نتایج تصدیق باید کشید و نه بتفریق تفرقه باید دید چنانچه **نفس** است که عابدی را غمزد
 موسی علی نبینا وعلیه السلام مدتی مدید بعبادت و ریاضت اشتغال نموده بود و از آنرا ترسیده
 خلوت نشسته و زاویه عزلت بر روی خلق بسته بود و اما چنانکه او بشاید و نه پیشتر روزی
 از استیلائی بن سوز بر سر راه کلیم الله مرتضی شده و بعد از دریافت ملازمت او صورت
 واقعه خود بوجوه رسانیده درخواست نمود که احوال حضرت مال آن مہجور را بعد از حصول و بر
 کوه طور بعرض رب الغفور رسانده باعث عدم وصول او بدرجہ قبول استفسار نماید پیغمبر مذکور
 اجابت نموده متوجه مقصد گشت چون بشرف مکالمت مشرف شد مدعای عابد را بجناب
 کبریا می رب الارباب التماس نمود خطاب آمد که اگر چه او بحسب صحت و رادای مہوویت
 بعبادت حضرت ماستنول است اما پیوسته عاشق ریش است و همش مصروف تہربیت
 آن شش لاجرم نامقبول است چون کلیم که یکم مراجعت نمود آنچه در جواب استدعی از حضرت
 ذوالجلال شنیده بود با حسن المقال بیان نمود ظاهر عابد مذکور محاسن حسین داشته و پیوسته
 آمینہ میدیده و شانه میکشید و بجمیع آن فرمان از شده یاس و حرمان در حجره مالوفه درآمده
 بنفع می سن خود مقید شد فی الحال جبریل علیہ السلام می از علیم علام کلیم علیہ السلام رسانید
 که آن غافل را بگو که هنوز مشغول بر ریش خودی چنانچه انتقادات بزرگین آن مصدر آفات بود
 همچنان باستیصال آن مضیع اوقات است و بظن آن عاشق سبک سیر اشاره بدین قصه
 کرده و گفته **سنوی** ریش اگر آراست پر تشویش خود و در می بر کند هم در ریش بود و نه
 میکش سبے او بر آوردن خطاست چه بکثر از یا زمانی چه بر است بد کمر می غر نموده
 روزی از حضرت شیخ نصیحتہ درخواست نمودم فرمودند رکعات معصومه و مفروضه را
 با حسن الوجہ ترک نکنید و فرو نگذارید و بہر مقامی که از مقامات معرفت برسید بدان
 اکتفا نکنید و بدرجہ اعلی از ان درجات ہمت گمارید بیت این راہ را نہایت صورت
 کجا تو ان بہت و کش صد ہزار منزل پیش است در ہدایت **سمرہ** میفرمودند کہ
 حضرت شیخ قدس سرہ العزیزی فرمودند کہ مراد باطن **کثر** تملک مضمون اعلی القا شدہ و آن

نیست ما کان الله ذو زین ما کان الغیر فموشین می فرمودند که جمیع افعال متنوعه مخالفه که افعالی
 مجازی از کس قوه بجنبه فعل می آرند تعلق به نیت فاعل دارند بنابر اینست که امری از دو شخص مجزا
 یکدیگر بوقوع آید و در مخالفت چنان باید که اگر در یک جا خبر متعین شود و جایی دیگر باشد و اگر
 حاصل یکی قطع بود و نتیجه دیگر سی ضرب باشد اما چون نیت فاعلین مختلف الفاعل باشد خیر و عوایب
 بود هر یک مایه و مشاب بود چنانچه نقل است که مردی وندی بر کنار چاهی که بر سر راهی
 واقع بود نصب نموده به نیت آنکه چون مسلمانان صا در شود و خواهد که دایه خود را سیراب کند
 بدان و تدریقا ساخته بسبب آنکه هر مرد و نو فایز گرد و بعد از وقوع این امر شخصی دیگر بران چاه رسید
 و تدریقا سیراب نمود دیدنی الحال از چاه کندی و بطرفی انگشت به نیت آنکه اگر یکی از مسلمانان
 جهت اطفا حرارت عطشان شبنم برین موقع وارد شود و بجا که پیش پای بخورد و ایدای عاید شود
 مراد آنست که ان الله لا یطهر الی صورکم ولا الی اعمالکم ولا کن یطهر الی قلوبکم و یا کم عینی بدرستی که خدا
 نمی بیند بسوی ظاهر صورتها و بسوی علمای شما و لیکن حق سبحانه تعالی بسوی لسانی شما و نظر میکند بپیرایه
 شما بیست مابرون را نیکم و قال را به ما ورون را نیکم و حال را شمره می فرمودند و در روز
 عاشور هفتاد مرتبه کلیمه حبیبی الله لم الکیل نعم المولی و نعم النصیر بخوانید و این قرأت را مستلزم
 ثواب بیجا و انید نقل است یکی از انبیا روزگار تارک شد چون متاهل و متعلق
 بود بی جمعیت و درسی باندک فرصتی خاطرش متفرق گشت از قوه خدمت حضرت ایشان
 ارسال داشت مشتمل باین مضمون که اگر مقصدیان صدارت ایما می فرمایند تا یومیه جهت
 عرون معیشت من مقرر نمایند از عنایت بیخایت بعید نباشد و جواب رفته فرمودند یا چون
 سایر خلایق که در دایره علیای اند با کتساب ارتکاب بایستی نمود یا بعد از انبیا کسوت
 درویشان و ارتسام برسم ایشان بر مرکب توکل مستقیم باید بود و مال و احوال بر ذاق لایزال
 تقویضه باید نمود مقصود از این بیان این بود که ما در زمرة اهل کسبند آمده ایم بزرگ
 ایشان بگردد و باید کرد تا بعد از اطلاق اسم درویشی بر خود جایز آید و در مکان فقر فقر باید کرد
 قطعه یا کس با پهل با نان دوستی یا بنا کن خانه در خوریل یا کس بر چهره نیل عاشقی +
 یا کس بر جان و بان انگشت نیل شمره می فرمودند و بسمیه انسان آنست که در حیلت او صفت

سیاست ملی ہم از انست که کریم نفسی آدم در شان اوست شکر می فرمودند ماه رمضان المبارک فقط سبز زبان بناید راند و از لوازم تعظیم حضرت با و خم باید ساخت کد لک در تحریر زیاده مقرر است که آنچه گفتن آن جایز نیست نوشتن آن نیز جایز نه و نیز می فرمودند هر که در شب غره سی کرت سوره فاتحه الکتاب بخواند تا سلخ آن ماه اوقات سعادت بعافیت بگذراند شکر می فرمودند و راجعاً آمده هر که بعد از فرضیه بباد و در حق مؤمنین و مومنات استغفار کند حق تعالی قبر او را بعد از موت از شرق تا غرب وسیع گرداند پس مسلمان را باید که بعد از نماز فجر دست ند عابرواشته پیست و هفت کرت بگوید اللهم اغفر لی و لکم و للمؤمنین و المؤمنات شکر می فرمودند روزی گذرم بر چخانه افتاد ساعتی بقیح الیتام و یدیم هر که از عبده انعام غفلت بدینجام آدمی او صنم بزرگ را پرستاری کردی و لوازم عبودیت بجا آوردی بعد سائر انسانم کوچک را پرستش نمودی آنکه گادی منصوب که در مقابل آن بت منصوب بود ویرانیز پرستندی از مشاهده آن صورت ایمنی بخاطر رسیدن دواب طلاب حق نیز این چنین باید یعنی چون طالبی بخدمت مرشدی گراید و حسب المقدور از عهد و محاربت و سی بر آید تسلیت بخدمت و مژاد با هم لوازم خدمتگاری و مراسم پرستاری باید که بجای آرد حتی که خدام آئینده مرام را نیز عزیز و محترم دارد و نیز می فرمودند که هرگاه مردم انبوه بر من جمع می آیند و بجلا قائم غلو مینمایند و دلم در آن حالت تنگی می آید و از صحبت بفرقت میگراید بخاطر می رسد که چرا چون بت سنگین در مقام تسلیم مستقیم نباید بود و خوبترین آن شل آن صنم نظهری تصور بناید نمود که نه کسی از زیارت خویش مینو آند و نه آرایش میراند لعل است روزی شیخ عبدالقادر کیکی از صوفیان شهر بوجهرت ایشان آمد و الهمار نمود که صفت حلم و اعتقار و تواضع و انکسار در حضرت بحیثیت معاینه میکنم که در پیر خویش دیدم و ز جواب و سه فرمودند که الهمار شکستگی و فروتنی بی تحقیق مرتبه خالطی ندارد و بعد از وصول بدرجہ فنا فی اللہ و حصول نتیجہ بقایا لکد تکبیر و استغفار بعضی لازم نیاید چنانچه نقلست که امام جعفر صادق رضوان اللہ علیهم پیوسته لباس فاخر پوشیدند و در طریق بزرگی و کبریا می که لایق جناب عزت تاب ایشان بود و پوشیدند و روزی یکی از مخلصان بخدمت محروصداشت که تمام اخلاق و اوصاف حضرت را با من

مقبول خاص و عام است الا آنکه با خلق خدا بود وضع نمی نماید و بر سبیل تکبر و تجبر و سبک
می فرمایند جواب یافت که آنچه معاینه میکنی نه از تکبر است بل ظهور کبر یا عی خداست چون
یک بشیریت از نهاد ما بر آید و معرض فتنه پیوست کبر یا عی حق بر منته وجود ما بر آمد و جلوه گر گشت
پیر و پیر و این چو در آتش افتاد و سوخت خود را که گوید که آتش من یک از زبان آتش
مهر می فرمودند میخواند بود که سه کس در یک طبق طعام خوردند و از ایشان یکی حرام خورد
یکی حلال تناول کند و غذای یکی نور شود این تفاوت بنا بر این قاعده صورت بند که هر که را
عزیمت آن بود که ریزه و خلاصه خوردنی او بخورده و باقی نصیبی شرکاش شود و لقمه او حرام است
و هر که بر داشتن لقمه نصف باشد یعنی موافق با نصف قیمت خود بکار بر و قوت او حلال است
هر که اهمیت او مصروف آن باشد که در مطعوبات با همکاسه اش کند اسفل را خود بردارد و افضل
را به شریک و اگر در غذای او نور است و فرمودند که سلطان ابو سعید ابوالخیر رحمه الله علیه
اصحاب خود را جدا جدا طعام میدادند مگر یکی سوال نمود که چون خدمت سلطان را تمام
سلوک و اوضاع مطبق قانون سمن نبویست علیه الصلوة والسلام این عمل خلاف سنت
بدیع یتیماید سلطان علیه الرحمة و الغفران در جواب سایل فرمودند بی میدانم که اجتماع بر یک
سفره تناول در یک قطعه موافق سنت است و پورث برکت غایتا در زمانه سابق که این عمل
معمول بود هر یکی بر دیگری ایشا مینموده و الحال چون عزیمت ایشا بر سبیل ندرت می بینیم
طعام را بر میدان قسمت میکنم تا هر کدام با کل نصیب خود ببرد و ازند و به نیت فاسد لقمه حلال
را حرام سازند مگر می فرمودند از مقتضای عالم یعنی امام عظم آورده اند که ایشان نماز
چهل ساله اعاده کرده اند و سبیل بن هوجیا قوال علما آنست که بعد از مر و مدت مذکور
بوصول حدیثی از احادیث بنوی و استند که تحلییل انگشتان پایی در طهارت بر خلاف سنت
معمول آورده اند بنا بر این اعاده فرمودند و صورت این مسئله مطابق سنت آنست که با انگشت
کلیک دست چپ خلل از کف پای بالا کند و حضرت امام انگشت خلل از پشت پاسه
فرامی آورند اما محققان گویند چون ایشا نماز بعد از انقضای مدت چهل سال از عمر حجت
مال در حین نماز مشاهده محبوب بی نیاز نصیب گشت بالخدم صلو ما نعید را بواسطه عدم

مشاهده نماید و البته رجوع با دای قضاوی آن نمودند و فرمود و وقت غزیه رفت بیا تا انما
کنیم بد عمری که بحضور صراحی و جام رفت به خاطر حسین این کترین میرسد که غالباً حضرت امام
نیز درین شهر گفته اند شعاع صرخت العمری لم یولد لعیب و فاعلم الما ثم الما و اشارة
به معنی فرموده اند و هنگام و همدان مطلوب بر ایام فقدان تاسف و تامل نموده مکرر
می فرمودند کبر برود نوعست کبر عوام و کبر خواص کبر عوام آنست که ایشان از وجود و
منهجات و نبوی و کلفات صوریه مسرور و مغرور گردانند بدان اختیار کنند و کبر خواص آنست
که ایشان چون سخن حق بشنوند اقبال ننمایند و بر قایل آن نظر بیهتقا که نمیکند قال فایسلا
الکبر بطریق و غلط الس یعنی کبر آنست که باطل گرداند حق را و تجر کند بر خلق و فرمودند چون
با مومنان صحبت دارید هر که در سال از شما اصغر است چنان بپزدانند که بر صغیر اعمال او
تعمیمان کمتر خواهد بود مطابق آن پیش آید و آنکه سال او از شما بیشتر است بدانید
که قدم او در وادی معرفت بیشتر و عرفان او بیشتر خواهد بود و موافق آن سلوک نماید و سبب
سوی هر کس چنان گردان نظر را که بینی بهتر از خود هر تیرا و مکرر و تیر می فرمودند
که اگر خلق را بنظر خلق دید شود و اعتراض وجود گیر و اگر به حق دیده آید مسلح کل صورت پذیرد
بکلم ماضی الله فمؤخره مکرر می فرمودند تخصیص الیتام کلمه که م الله وجهه بنام محبت فرجام
امیر المومنین علی بن ابی طالب آنست که ایشان قبل از ظهور نبوت سیادت و اظهار دعوات آن
حضرت بر دین اسلام نیز هرگز روی مبارک خود بسجود صنایع عوایت انجام ننهاد و بودند
و حق سبحانه و تعالی وجه فرخنده ایشانرا که امت ازلی و ابدی داده مکرر می فرمودند و در
مبادی احوال بنماطرم گذشت که زمره جوگیان و فریقیدان باید که در ضلالت و جهالت
مبادی باشند زیرا که ایشان اگر چه دم از اسلام و ایمان میزنند اما امثال احکام آن
نهی کنند پس نباشند درین باب الامعی کذاب چون صورت این خاطر را بجزیره
باز نمودم فرمودند اینچنین نیست بنا بر آنکه جوگیان جاهل در اصول دین غلط کرده اند و سر از چوب
کفر بر آورده و بی قید آن غافل و فرغ خطا کرده اند و احکام اسلام را عمل آورده و امور بنیه
را سبلح و البته زخم اباحت و الحاد خورده مکرر می فرمودند پنج مایفه از بازخواست عمل قولاً

و فعلیات و مرفوع القلم اندکی مصوم یعنی کوک تا بحد بلوغت برسد قلم تکلیف برود و درود و هم نیک
هر که در خواب است بد آنچه از وی صادر شود یا وقت نماز فوت گردد و مواخذه نباشد سوم
دیوانچه نام معدوم العقل و تفریق میان دیوانه و معدوم العقل ازین جهت است که سوخته
جنون نیز زوال عقل محکمت چنانچه امتداد از محنت و اختلاط حسنه و استیلا عی شقی همانند آن
مریض عقلست چنانچه میل یعنی هر که بشدت بلا و کثرت غنا مبتلا باشد اگر از وی خطر ابر و عدم
اختیار گستاخی بر زبان راند و بربان بگیرد و بربان بگیرد و بربان بگیرد و بربان بگیرد و بربان بگیرد
شتر شاید یا مطلق ازین امر استمر از نماید اول در جواب این آیه خواندند که و ما علمناه اشعر و ما
یعنی که یعنی نیاختیم ما محمد را شکر گفتن و نشاید مرا و این فن باز این خطاب بر زبان راندند
که ان من الشکر بحکمته یعنی از جمله شکر بر آیه حکمت است و فرمودند بر هر تقدیر اگر از و ارادت است
اعلا نمایند و اگر فضول تست بهتر آنکه ابا نمایند زیرا که اجم منام و اتم مرام آنست که اوقات
را مصروف ذکر و شغل باید نمود و از هیچ مشغله اشتغال باید فرمود و مقصود ازین بیان این
بود که همت را همگی مصروف استغراق محبت بلا جهت دارد که حکم آیه کریمه و هو معکم انما لکنتم ثابت
میشود و باید ساخت و از همه امور دیگر دوستی که رجوع همه بدوست و دوستیها همه از دست
دوست حقیقی دوست بل محب و محبوب همه دوست باید پرداخت و مصلحت و
من آنست که یاران همه کار به بگذارند و هم و طره یاری گیرند و بعد از اتمام کتابت باز پسند
فرمودند هر گرامی شود که در حین کتابت مشغول بود خوبست زیرا چه در آثار نوشتن باین
شغل مشغول میتوان بود که حروف معدوم بر صفحه کاغذ در عرصه وجود میآید و در نظر کاتب صفت
خالق روی بیناید شمره می فرمودند اجساد دینی آدم که بعد از مفارقت ارواح مجرد و یکیشان
روز امان میکنند و متعفن میشود بنا بر حکمتست زیرا که اگر چنین بودی مردم آبا و اقربا می
خود را در لنگزداشتندی و لغوش آنها را بجهت تسلی دل مصیبت منزل خود قدید نمود
نگاه داشتندی و فرمودند و اجناس غله که بر و رمدت گرم می افتد و مصدر تقصیر آن میشود
بنا بر آنست که اگر برخلاف این صورت بودی حریصان و مسکین بمشابه زب و نقره غله را
نیز مصون و مدفون ساختندی و اکثر مردم محکم گشته در عالم قحط انداختندی شمره می فرمودند

روزی حضرت شیخ کلاهی از زیر دست تارفتش شمار خود را آورده بدست مبارک در مری
پوشانیدند و فرمودند هر که علی الدوام زیر عمامه کلاه میداشته باشد ملائکه رحمت در حق او
صلوة میگویند و رحمت میجویند نقل است روزی درویشی از اهل تجرید بدست حضرت ایشان
باز نمود که چنانچه زکوة اغنیاء مقرر و بین است زکوة فقرائش شخص و معین است معمول اغنیاء است
که از چهل درم یک درم دهند و مذهب فقر آنست که اگر کسی درم را نگه دارد بر خود یک داغ نهند
در جوبالش فرمودند هر کسی چنانچه خود را بهنگامان فراموش نماید فی الحقیقه نیز همچنان یابونی آنکه دم تجرید
زند اگر یکدم ذخیره سختی و اعنت دانم چون سایر مردم معیشت نماید در حق او نگام داشت
اسباب را بقدر حاجت مساع است چنانچه در خبر است که یکی از اصحاب صفه و دیت حیات
بجوگان قضا و قدر باز پرسیده بود دو یک درم یا یک دنیا را زودتر که مانده چون این صورت
بجانب حضرت نبوت مآب باز نمودند فرمود که آن درم را تا فتنه بر نقش او داغ نهند چون یک
دیگر از اصحاب صفه رحلت نمودند و دوی دو درم متروک ظاهر شد آن دو فرمود تا آن
دو درم را بروی دو داغ نهادند و دوی را از محاسبه بود لحساب فراغ دادند و آن حضرت
علیه السلام و التیجه بنماز تبیین مذکورین حاضر شد صبی به خواندند یکی از اصحاب سوال نمود
که یا رسول الله یعنی از یاران هستند که مال وافر داشته و میراث و کماثر میگذارند در حق
آنها هرگز این حکم شریف سرور نیافت آن سرور فرمود که آنها آنچه داند در صرف معیشت
الطهوری آید و دعوی تجرید نمیکند و به وصول نعم نامتناهی الی همدین سراسی قایل اند
لاجرم سواست نمیشود اینان جوان آستین همت از حطام عدم انجام دنیوی افشانده بودند
و نشو فقر از دست خود و کار خوانده لاجرم آنچه داشتند و گذشتند اگر چه قلیل بود هر که ورت
مسائل ایشان دلیل بود و در باب کتاب نفحات الانس می فرمودند که کتاب مذکور بخواه
حریه ایست و دوست علیه طایفه صوفیه و فرمودند در کتاب مذکور مسطور است که شیخ سر
سقطی در دم و اسپین نصیحتی که سید الطایفه شیخ جنید بغدادی را قدس الله تعالی روحه
فرمود این بود که باید که در مساجد الاشرار و لا قطع عن الله العجبت الاجبار یعنی بر تو باد
که اندر این از صحبت مردم شریر و نیز باید که قطع کنی بواسطه صحبت از مکان از خدا می قدر

فرمودند از جای دیگر استماع افتاده که شیخ جنید جواب داد اگر قبل ازین این صحبت شنویدی
صحبت ناصح نیز ترک نمودی مگر در فضیلت مکتوبات شیخ شرف الدین این بچی منیر
قدس الله روحه می فرمودند که اگر کسی طالب حق باشد مرشد کامل نیاید یا باید و بسوی او
کشش دل نیاید باید که بر مطالعه مکتوبات مذکور مواظبت نماید و بصدق دل و فکر کامل هر روز
میتواند باشد و حسب المقدور بعمل می آورد تا چهل شب زیر سر گذاشته بخواب رود
انشاء الله العزیز بعد از انقضای مدت مذکور از امداد رفع بر قبح الغیر ز فقیهاش شود و روز
در مکتوبات خوانده شد که من عمل بها علم ورثه الله علم مالم یعلم فرمودند یعنی این حدیث آنست
که هر طالبی که بعمل آرد آنچه از مرشد خود تلقین شده باشد حق تعالی ویرا سوای آن نیز وراثت
علم دیگر گرداند بیکت صدق سادقت و استقامت بر آنچه دانسته و توانسته بیست پیش شنود
شیک و بدگفتار و آنچه بشنیده بکار و آرد می فرمودند در خبر است که هر که بعد از فیض
بامداد در حق مؤمنین و مؤمنات استغفار کند حق تعالی ویرا از جمله آن اولیا گرداند که بیکت
ایشان اهل زمین رازق می رسند پس مصلی را باید که بعد از نماز فجر در وقت استسقاء دست
بر داشته بیست و هفت کرت بگوید اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و غیر می فرمودند که قاعده
ایمه آنست که بعد از فراغ نماز رجوع بقوم نموده دعا خواند و مراد بعد از ادا سی نماز سجده
نجالت و القوال روی بیناید که وی بقوم نمیتوانم نمود بنابر آن همچنان روی بقبله گذاشته
و پشت بخلق داشته استغاثی کنم بخاطر امان کترین خلق الله محمد و جلیل الله سر کلام سلف
است رضوان الله علیهم اجمعین که فرموده اند حسنات الابرار سیئات القرین یعنی هر عملی
که نزد نیکوکاران از اعمال حسنه است نزد یک مقربان از امور سیئه است مگر می فرمودند
تا در ویش را در مجالس مبتدعه دیده نشود و صحبت نامی متبذره با وی اتفاق نیفتد حقیقت
او کماهی مفهوم نگردد زیرا که بر انسان بحسب شمول اوقات مختلفه احوال متبوعه جاریست
و حقیقت او در آن متواری و نیز می فرمودند که در ویش را در میدان استیجاب باید نمود یکی
در میدان علم دوم در میدان تقوی سوم در میدان حال الله در سن قال و فرمودند که شناختن
خدا آسانست اما شناختن اولیا متذکر بیست و شش در حال پخته هیچ عام پس سخن

گوتاه باید و السلام شمره می فرمودند که م این دو پاک در حق شست خاک بی پاک از خیر ادراک
 بروست چنانچه در خبر است که روز قیامت دو عاصی را ازین امت حکم شود که بر دواغ
 بزنند یکی فی القوری تقاضای موکلان بسوی آتش سوزان روان شود دیگر را چون ملائکه
 عذاب می کشیده باشند او میرفته باشد و بر تقاضای خود می نگریسته تا ایندی نیاز هر دو طلب
 فرمایند اول از آنکه تن بر نهادن و سوال کند که باعث توبه و اقبال تو بکنم چه بود گوید خدایا
 با خود اندیشه کردم که در دنیا اطاعت و انقیاد او امر و نواهی الهی هرگز از من وجود نگرفته الحال
 درین یک حکم باری مطیع و متقاد باشم فرمان شود که او را میرکت اطاعت این امر بخشدیم پیش
 برید بعد از آن از آنکه او را می کشیدند و با گراه میرفت و باز پس میدید پسرسند که تو بکدام نیت
 بر تقاضای خود نگاه میکردی و بهمت بر احتملاص می گماشتی و با عمل تباه و ناسیه بیهوده چه طبع
 میداشتی گوید بار خدایا اگر چه غرق گنهم و جزای اعمال خسارت مال من آن بود که حکم رفت اما
 در دلم می گذاشت که حق تعالی عادل است و کریم است که حکمی که کرده بمقتضای عدل کرده
 احتمال دارد که کرمش تقاضای عفو کند در شجاعت سبحان رحمانی سیات و نافرمانی از نافرمان
 اعمال و ناصیه احوال این محرم فرما شود که این را نیز لطیفیل حسن خلش عفو کردیم پیش
 و بر آید فرمود که کوه کست از کمر مور اینجا با میداز در رحمت مردای بادیه پرست
 فصل سیم یکی از درویشان بی احتیذان از حضرت ایشان مسافر شد چون مراجعت
 نمود و شرح از سعادت ملازمت یافت فرمودند که دین سفر مانع تو دلچ چه بود آذر و شش
 بخدمت باز نمود که آخر شب بعد از تهجد توجع بدینجا نب کردم و رخصت سفر در خواستم پناهنده
 افتاد که حضرت ایشان مرخص نمودند و بر سبیل نصیحت فرمودند که در سفر قریب بساجد و خانه
 ارباب دنیا نزول اختیار نکرده ای کرد و در جواب او فرمودند اگر از ماه دواغ میشد نمی نصیحت
 بر خلاف این میشد و می زیرا که اگر مسافر نزدیک بساجد وارد نشود و بملت بعد مسافت از خواب
 جماعت محروم ماند و قریب جو را کسی بزر او را است که مومن باشد و باوصاف حمیده
 موصوف بود و چنان ملوک و پیر از سلوک نه آنکه از وی تعصب از جنب مومن صالح تو نگریاید
 اگر سخت دور پهلوی کافر فاسق مغلس باید آویخت از من نهاده احتمال می نمایم که مقتدی را

بر معاملة خود که تو هم در تحیل است اعتماد نه شاید بهمانا آنچه در تحیل آن در خویش نمود خیال فاسد
 بود و هر چه می فرمودند خاموشی از تکلم لایقنی بهتر است و کلام نافع از سکوت اولی و خلوت از صحبت
 جهل و اهل غفلت انسب است و صحبت علمای دین و در پیش صاحب تکلیف از خلوت افضل
 مشنوی ناز خندان باغ را خندان کند و صحبت مردان از حرمت از مردان کند و
 اگر تو سنکس محزه و مرمر بودی و چون بصاحب دل رسی گوهر شوی و نیز فرموده اند که طاعت
 در اجتماع اهل عالم و مصالح ایشان با هم در ایام جمعه و عیدین و پنجگام طواف حرمین الشریفین
 آنست که چون از الارواح با هم بودند و ابدافراهم خواهند آمد فی مابین تیر و اوقات عزیز
 مجتمع شوند و اتحاذی و ادبی یا نکنند و نیز فرمودند که دیگر از فواید مصافحه اینست که در
 سومان کسی که مغفور بود هر که با و مصافحه کند وی نیز مغفور گردد و هر چه می فرمودند از باب
 دولت را باید که بعد از تقدیم مراسم شکر و نعمت تحفیف محاسبه یوم الحساب از جناب رب
 الارباب استدعا نمایند و باشند و در مناجات پیوسته می گفتند که الهی چون نیم جهان از
 فضل و کرم عطا کردی حساب آنچه من نیز از عفو و احسان آسان گردان و فقر را باید
 که بر وصول فقر شاکر بود و استدعی آن باشند که از حد اعتدال تجاوز نکنند و همواره در
 مناجات بگویند که الهی چنان شریف فقر که خلعت خاص انبیا و اولیاست مشرف ساختی
 غایت شدت آن ازین بنده ناتوان باز دارم و ضعیفی را در محل امتحان بسیار می فرمودند
 الا آنکه طالبان ریاضت میکنند و نتیجتاً آن مرتب نمیشود و بنا بر آن نیست که دل ایشان گدازنی
 از دنیا منقطع نمیکرد و این بدان ماند که موشی مرده در چاهی افتاده باشد و حیفه آرزو آنکسیده
 آب از چاه می کشیده باشند درین صورت هر چند آب بر آید پاکی چاه روی ننماید و اگر اول
 حیفه را که مصدر ناپاکست از چاه بر آرد بکشیدن چند و لو محدوده آب ظاهر شود و همچنان اگر
 سالکان لوث حسب دنیا از لوث ضایع کنند باندک مجامده صفا ظاهر شود و خاطر
 کی رتم فیض پذیرد و بهیات و مگر از نقش بر آکنده و رقی سوده کنی و فرمودند طلب دنیا
 و طلب خدا هر دو ضعیفان از تحیلان اند و چنانچه از ائمه معصومین عمر رضی الله عنه منقول است
 که فرمودی اگر دین دنیا یکبار فرمودی مرا می رسد شدی چیست تمام خدا خواهدی و هر چه

دنیا و دین این دنیا است و محاسن و عیون به میفرمودند مقرر است که در حالت
 محضه مرد از طلال عیش و آسایش و لذت که موجب خلاف طبایع حکم محضه مختلف و متفاوتهست
 کسی را که طاقت بر اسباب سدر و زبانه محضه او بعد از وقوع سفاقه هست و آن را که قوت
 زیاده از یک فاقه نیست نهایت محضه و راق او بها نیست و هر گاه فاقه از امور شاقه است
 و حسب آن مشقه غایت صبر و بزرگواری ساعی نموده است که قال الله تعالی لا یكلف الله
 نفساً الا و سعه یعنی تکلیف نمی کند خدا هیچ نفسی را مگر بر وسع امکان آن نفس و فرمودند
 علامت صحت وقوع محضه آنست که اداسی نوافل الیه تواند اگر چه فرض در حالت
 قیام بالنظام رسانند مگر میفرمودند در تعینات حجت الاسلام امام محمد غزالی مسطور است
 و علمای تاثیر بین قول الفاضل که انسان را بعد از الحلاق شاهباز روحانی از علاقه جسمانی
 سر از عالم غیب مشاهده میشود این معنی دانست بر صدق احوال علیها طایفه صوفیه چو ایشان
 خود را و ربوبت ریاضت گذاخته که ویرت نفسانی را منحل ساخته اند و در قمار خوار شوند و
 قبل از آن تموتوا نقد بشیریت را در حین حیات باخته لا جرم با وجود مرکب اشباح شمسوار
 ارواح ایشان در عمره ملکوت تاخته و دیده شناختنی شناخته بیت چشم ترا
 یاک تر از جان کنی چون که چهل روز بندان کنی و فرمودند اهل کشت را حالت
 دست و پا که معقولات از عالم محسوسات می نماید و محسوسات از جمله معقولات بهیچ حال
 سنگر احوال صدق مال ایشان نیاید بود و اعتراض بر احوال و افغان شان نشاید
 نمود چنانچه ابو الوفا می خواند زمی در صراغ ثانی این رباعی فرموده رباعی او هست
 سنان و آشکار است همان به عکس بود شود اهل عرفان به پند است همه چه آشکار و چه
 سنان به اگر اهل حق نمیدان بهیچ مدان به شمره می فرمودند چون حضرت شیخ محمد غوث
 قدس سره بعد از آنکه کتاب ریاضات شاقه و تجرید و تقزیه نامه دنیا را عرض کردند ایشان
 اقبال نمودند و ران ایشان را و از بزرگان سلیم الرحمة و التفسیر حاضر شدند
 و گفتند اسی فرزند آنچه بر تو حریف می کنند قبول کن که قبول دنیا کمالات ابدان حصول
 بر تبه کمال نموده اند و حسب اشارت ارواح نظره اعراض اختیار فرمودند

بعده اطمینان دند که قبل ازین تسبیحات جمادات و نباتات و حیوانات شغرد می زند انگاه که مستحب
 است فایده و توجیه شده ام از اجتماع تسبیح جمادات با زمانه ام مقصود ازین بیان این بود هرگاه شخصی
 که تکلیف زبانی و ترغیب روحانی التفات بدینا نموده بود باشد آن قدر اثر کند آنرا که بطلب
 نفسانی و تکلیف جسمانی اشتغال بدین مقام فانی نمایند چه شریعت و چه مصلحت
 حال انیت و اسی بر بیگانگی مکره میفرمودند هر که برای ادای نماز جمعه متوجه شود و مسجدی
 تعیین کند که در آنجا قاری قرآن را با الحان خوش بپخواند یا خطیبی خطبه را بصوت دلکش
 بمساج مستمعان میرساند یا در خوشی و روان مکان میگذراند و تبت و سی و رتقین مسجد این
 باشد که آن اصوات حسنه را استماع نماید یا در ویش متکلف را زیارت کند نمازش مکروه
 شود مراد آنست که سعی و توجه مصلی مساجد خالصا للصلوة باید و نشاید که بشایعه اغراض
 بیا لاید شجره میفرمودند کسی که خلوت بدگر این دبی بهمال اشتغال مینموده باشد خدا تعالی از او
 خشنود و دو و یکجیل علیه السلام اعلام کند اوی نیز از ان بنده عزیز شش و دگر و بعد چیریل
 بسایر ملائکه بگوید که از بنده خدا نیست شما هم راضی باشید انگاه جمیع فرشتها نیز از وی
 راضی شوند و در و لمار غلایق القا کنند تا مردم عالم هم از ان بنده راضی بوده اعلاعت وی
 مینموده در استرخاش بکوشند شخصی در خلوت لپو و لعب اشتغال فرماید و در مجالس خود را
 مشغول بحق و انماید اندک زمانی را در خلوتش نقتنه راه یابد که حالتی زود که مال احوالش
 بر سوسی منتهی شود لغو ذی الله من هذا الضلال و نیک باشی و بدت و اند خلق بد که
 بد باشی و نیکت و اند مکره میفرمودند که اگر کسی در شیوه سعادت کج باشد کجی نمیسنه
 چون شمر سخاست و حسن و زیبا است مکره میفرمودند که از شیخ شبلی قدس سره منقولست
 که بحبل سعادت شهادت مستند مکر و وزیرا که هر که نان تواند داد بهیبت جان تواند داد و فروز
 که شجاع را خدای تعالی دوست دارد اگر چه شجاعت وی مختصر بر این بود که در همه غم خویش
 جرات نموده یک بازیرا کشته باشد مکره میفرمودند سخنی که دروغ نماید اطمینان نشاید اگر چه
 راست باشد مثلا ضعیفی که بعضا ایش احتیاج است گوید که من قوت و جوان پهلوان دارم
 یا مفلسی که با انگلی محتاج است اظهار نماید که مراستعدادی بود که اسب فیل بخشیدی اگر چه ممکنست

که آنرا در ایام جوانی و این را در ایام کمالی چنانچه باز نموند و پیر باشد غایت و انمود این
 مقدمات در وقتی که میرایند از آن صفات لطفی ندارد مگر ه میفرمودند اشغال مرده بعد از
 تدفین از آن زمین نمکنست چه بعضی را در هر کجا که دفن میکنند گوش ایشان را بر زمین چسبند
 آئین کهنه سخته می برند و بعضی را در آن موضع شریفه دفن میسازند و اجساد ایشان را
 از آنجا بیست و یک روز می اندازند مصدع کردگار آن کند که سپید اند مگر ه میفرمودند
 بصورتی که ارواح واجبه و ملائکه تصور میشوند و در نظر مردم می و آیند آن صورت اصلی
 ایشان نیست بلکه بصورت غیر مکرر شتم شده خود را فراموش می نمایند فرمودند که تجلیات حق
 جل و علاقه در نظر اباب شود از این عالم تصور باید نمود و فرمودند که اصحاب حجت نیز حق با سبحانه و تعالی
 بآئین می آیند دید و آنگاه مقرر و محقق است که بچون و بیچگون به بیند آن نیز هر از آن زمین است که به
 بچونی و بیچگون می موصوف است زیرا که آن است بخت از دراک بصائر عقول انبیا و اولیا منزه و مقدس است
 متنوی بالکلیه خویش گفتم اسی فنج و بان بهر خط پوش هر چه نشود و بان بهر خط پوش هر چه نشود و بان بهر خط پوش هر چه نشود
 بعکس خوابان جهان به در پرده عنان باشم دلی پرده عنان نقل است روزی و شبی
 از حضرت ایشان سوال نمود که در ساعت زوال فراق و وصال حشوق با عشاق آب
 چشم را سبب چیست فرمودند چنانچه گریه از غم وجود میگردد از شادی نیز صورت می پذیرد
 غایت تفاوت بین آله عین نیست که گریه که از غم تا شمیم آبش نمکین است و گریه
 که نشان آن شادی است آبش شیرین است و در آن عین این کترین خلق الله محمد و جبر الله محمد است باز نمود
 که گریه بعد از وصول مقصود ازین جهت نیز میزند و بود که در آن حال اهل وصال را محقق میشود که از
 چنان شوقی مهجور مانده بودند چون این سخن نیز از برکت خدمت ایشان در معرض بیان آمد
 مستحسن افتاد الحمد لله الموفق بالسداد مگر ه میفرمودند هر که او جمعیت ظاهر جمعیت
 باطن دست داد ویرا تجرید و ریاضت احتیاج نیفتاد اما آنرا بر خلاف این صورت روی
 نمود و ملازم فایده باید بود چنانچه نقل است که زنده پوشی بزیارت یکی از اولیای
 که بهین می طلای غنی گشته بود اصرار بهست چون بهتصا پیوست او را دید بتر استرح
 که در ده و چند روز مرده نشی بر است آریه در خاطر درویش گزشت که بقیت من در

طلب ایل و درویش فراغت گیش عیش بود زیرا که اگر مرد معنوی بودی هرگز چنین فساد
 نیا سوختی فی الحال صورت خطر زنده پوش و در دل بنیل انصاف هوش که چون مرات سنگداری
 از کندرت بری بود بر تو انداخت و از وجه ارشاد زبان بکشد و گفت مگر مرد این عیاش
 نمودن و برین فراش غنودن اختیار می منسوب میداری یا تو در این زنده که پوشیده و
 در طریقه کوشش محشامی دارنده که مرا چنین براحت میدارد و همت ترا بر اختیار محنت میگرد
 زایر که او را که با فی الضمایر از منور مشایخ نمود و دانست که وی در آن سلوک سالک
 طریق تحقیق بود و هر سیفر نمودند اگر چه معنی الکبریم اذ او عده وفا نیست که چون کرم و هر که
 وفا کند اما اینجا دقیقه نگاہ دارد و الا نه خطا کند اگر وعده بعطاست یوفای آن احسان
 کردن زیباست اگر موعود ضرب و اید است نقص آن کردن اولیست و این قسم
 ثانی ثانی معنی الکبریم اذ او عده وفا نبود بلکه مثبت کرامت وی شود چه تقاضای کرم
 عفو و احسان است اگر چه وعده و وعید بر خلاف آنست شکر سیفر نمودند چنانچه مجذوب
 را بعد از سقوط شعور حبیبی ناسوتی اسور غیبی ملکوتی منکشف میشود همچون خیر این صفت
 متصف میگردد زیرا که اسقاط شعور ظاهر موجب انکشاف سرایاست خواه بجدات
 و یگانگی ساقط شود و خواه بها خویا و دیوانگی فردماند که تشبیه مجاذیب نیز خالی از فایده
 نبود زیرا که ویرا گرفتار روی ننماید ترک رسوم خود صورت بند و آن هم غنیمت است
فرد و زیاده هیچ اگر نیست این نه بلس که تراه می ز و سوسه عقل بچند دارد
 شکر سیفر نمودند یکی از فضلا بخدمت حضرت باز نمود که علمای طاهری علمی که دارند نمیتوان
 که بفرزند خود رسانند و مشایخ نعمت باطنی که دارند بفرزند خویش عطا میکنند حضرت شیخ
 فرمودند که مشایخ نیز نتوانند که نعمت را بفرزندان رسانند زیرا آنست که لایتمدی من
 اجابت و لکن الله بیدای من لیسار شکر سیفر نمودند حضرت شیخ طاهر رحمه الله که عموی
 حضرت شیخ بودند و در علوم طاهری استاد ایشان در آخر تعلیق نمی نمودند و هر که باین
 نیت و در خدمت ایشان میرفت در جواب وی می فرمودند که الحال مرا روح نمی شود
 و یقین یقین من اثر نخواهد کرد و فرمود که چون حضرت شیخ را داعیه طلب حق مستولی

شد بخدمت عمومی خویش باز نمودند که چون مرئی ظاهر و استاد شریعت شما سید لاجرم سید احم که مرئی
 باطن و پیر فقیه نیز شما باشند و مرارشاد نمایند تا حق و دیگری در فقه من وجود بگیرد حضرت
 شیخ ظاهر جواب دادند که اگر کوزه لب ریز گرد و تو اند که ظروف دیگر را بر آب که داند و خود هم
 بی آب نمائند اما تو کوزه که کم آب باشد اگر خواند که ظروف دیگر را پر کند نمواند خود نیز از آن
 آبی که دارد تهی ماند حضرت شیخ گفتند پس اجازت یابم تا بخدمت مرشد دیگر شما هم ایشان
 اجازت دادند حضرت شیخ بخدمت شاه شکر محمد قدس سره رجوع فرمودند اراکیت دست
 نمودن یافتند و نیز میفرمودند که حضرت شیخ فرمودند که اگر یاد و پیرود را نسیدیم گمان میبریم که شایخ وقت و مکان
 دارند کسی با بهمت عالی نیست غایت ایشان را دیدیم و ستم که دنیا از وجود وی غالی نیست و از دود پیر مرد
 شیخ ظاهر و شاه شکر محمد مذکور هرما الله است نقل است روزی یکی رومی ارادت بخدمت
 حضرت ایشان آورد و التماس صحبت کرد و تمسک در قبول نفرمودند و زبان بپودرت نشو ویدی
 جمع بخدمت باز نمود که هرگاه جمعی در مسلک ارادت حضرت انتظام یافته باشند اگر سبکی
 دیگر نیز در آن مسلک عزیز تنظیم شود و مقتضی المرام گردد چه تفاوت کند فرمودند بعضی از طلب
 گفته اند که است ایشان یک کس بوده و پس همانان که آن بنی بجمت دعوت میکنند
 مبعوث شده و بعضی را قبیل است بوده و بعضی را شهری و بعضی را ملکی شکر و میفرمودند
 در کتاب قوت القلوب امام ابو طالب یکی آورده که الخواطر سل الحق فلیستجب له یعنی
 خطرات فرستاده ای حق اند پس استجاب کن آن خطرات را اگر چه بکلم این قول اجابت
 خطرات باید نمود غایت اینجا دقیقه نگاه باید داشت و آن اینست که چون خطره در سبب
 صاحب خطره را باید ملاحظه کرد اگر چالیست اجابت کند آن اجابت را بفعل مقرر
 گرداند و اگر خطره جلالیست آنرا هم اجابت کند لیکن بفعل نیارد بلکه مقتضای ایند و کینال
 بگذراند و فرمودند که این قول و طیفه نفسی مینماید برخلاف مبتدی که ویرانفی خاطر باید
 شکر و میفرمودند همسایه که کافر است یک حق دارد و آن حق جالیست اگر بوی نیازی رسانند
 حق دارد که همسایگان مسقط شده باشد و همسایه که مسلمانست صاحب
 دوستی است با همسایگی و هم حق اسلام و همسایه که مسلمان است و خویش است متعوق دمی از

پیش است زیرا که دیر اسه حقست یکی حق قرب و جوار دوم حق اسلام سوم حق صلوات بر امام کمره
 میفرمودند که بر تو نذر برای شفا می مریض و اب حضرت شیخ نبود غایتا هر که به نیت استشفای خدمت
 ایشان رجوع کردی قدری آب آوردی تا اسم پیر خود را بران میداده با و دادندی و در وقت
 دیدن انگشت سبابه را در آب نهادندی و فرمودند که مانیز برین سنت عمل میکنم و بهمان
 دستور به نیت شفا می رنجور نام قرص ده فرجام حضرت شیخ را بر آب میدیم و از شیخ فریاد
 رحمة الله که پدر خاتون حضرت ایشان بود نقل کردند که هرگاه دم مار موثر شود دوم
 درویش بے اثر چون بود کمره می فرمودند که روزی حضرت شیخ فرمودند که تا ما
 و مقام ارشد شستم قدری آب مرشد گماهی نذرستم زیرا که بعضی اوقات در همین مراقبه صور
 خیالی و پیکر شانی میدان در طالعان حاضر میشوند و حقیقت ایشان ظاهر میگردد و بعضی
 را دیده میشود که توجیه تمام متوجه گشته و استاده و بعضی اعراض نموده و پشت داده و بعضی
 چشم بهوا کشوده و بعضی به بین و بسیار برهنه در آن حالت نقد ارادت هر یک غیبت
 و نمی محک امتحان زده میشود و مخلص از منافق محتای میگردیدند و چنانچه ایها المنافقون ای
 جرعه نوش سینه پاک دارا گمینه ایست جام جهان بین که آه از وی فرمودند سالک را
 ترک صحبت مردم کلام لاف نیست الا صحبت مرشد و در خدمت مرشد نیز در وقت حاضر شود
 یکی وقتی که قیقه از دقایق سلوک یادگیرد و دوم وقتی که معامله از معاملات صورت پذیرد و آن
 را بعرض برساند فرمودند که چون بندگی شاه شکر محمد عارف حضرت شیخ را رحمة الله جلوس
 اربعین فرمودند با طهارت هر معامله که ظهور باید امر نمودند حضرت شیخ را نخست این معامله نمود
 که درخت کیله ایست پر بار و ایشان از آن شادمانند و در میان خویش میکردند و در وقت
 غروب جوانی پشت با قتاب داده و تیر و کمانی در دست گرفته ایستاده چون صورت
 این معامله را بخدمت حضرت شاه رحمة الله باز نمودند تعبیر فرمودند که اتحاد شجره از آن
 شجره علامت افاده و استفاده است و معاینه جوان منبل با تیر و کمان اشارت بآدم
 اکبر بادشاه است باین ولایت و تسلط و تحلب و می بر ملوک این ملک اندک زبان
 را چنانچه در لوح تعمیر نقش بسته بود و آن طهور روی نمود و روزی یکی از دانشمندان مسمی

به عبد الرحیم از حضرت ایشان سوال نمود که چه مقایسه و چهل آیه که بود فرمودند که از حضرت شیخ
 شنیده شده که اسمای مذکوره را دعا را در یسی نیز میگویند زیرا که در حدیث آمده که ادریس
 علیه السلام در این اسم گفتی تا آنکه از تاثیر آن تدریس صفات شریعت خویش تمام محو
 یافت و ازین جهان عریض نموده بر مکان عالی شافت که قال جل جلاله فی شأنه و رعیت
 مکانا علیا میفرمودند و در خبر وارد است که چون حضرت رب العزت بر اهل جنت بلیقینی بکلی
 کند زیرا گویند که این تجلی رب مانیست و ماسجد و کلمه تا تجلی رب خویش بنیم حق جل و علی تعینی دیگر
 مستحلی شود آن را نیز باقی نمایند چنان بر تجلی که حکم شده باشد و و بیگانه باشند تا علامت
 بر حسب اعتقاد قلوب ایشان تجلی گردد و انگاه هر چه سرسجده نمند و گویند انیسیت پروردگار ما
 اما عرفا بر تجلی که از تجلیات متعدد و مشابه که کند بدان سجده آرند زیرا که ایشان در جمیع تعینات
 مختلفه و تجلیات متنوعه حق راستی دانند و غیر را مفقود خوانند و میفرمودند که از حضرت شاه
 شکر محمد عارف پرسیده شد که در آن حالت زاهدان بدان انکار بر تجلیات پروردگار
 خواهند شونند یا معذور باشند حضرت شاه رحمه الله فرمودند که موافقه و نشان ایشان
 همین قدر کافیست که معشوق تجلی کند و شناسد و در عین طوبه محبوب از مطالعه حالش
 محجوب مانند **ف** و بسوزن آتش محرومیم که هیچ عذاب نه ز روی واد و الم چون عذاب
 حرمان نیست و شکر می فرمودند کثرت شمول رحمت و سرعت حصول صحت علامت
 مومن است و رسیدن بیماری بعد از مدت و کشیدن آن بهلاکت و شدت علامت
 منافق است آن شل شاخ سبزیست که پیوسته بادی بروی بوز و مضطرب حال نماید
 لیکن اضطرابش نیاید و این مانند درخت خشکیست که نه برگز آبی بوی رسد و نه از
 صرصری خم نشود تا آنکه تیری بر او زند و بیگیاگی در عدم شود و تیر میفرمودند که هر گرا
 مرضی از امراض مزمنه که مورت نفرت طبیعت اند چون برص و مانند آن شامل حال
 گردد علامت آنست که تکلم علی الاما لاق و یا از تنگنای حادثه رانی الفت خلق اعراض
 میفرماید و بقضای دارا شدن ایشان از ایشان بیالست می نماید و آنست مردود الخلق
 مقبول الحق شکر میفرمودند و در این برید و دل صدق مبتلا نبوده مومن تجلی میفرماید و انگاه

واعیة ارادت صادق در باطن او استلزام نماید و او بخدمت مرشد می گراید **مشغولی**
تا به اهل طلب خدای محید به تعلیمی نشد با هم مرید به ارادت نشد کسی موصوف به بخت نشکستی
می شود به بخاطر قایلین کترین خلق الله محمد و جید الله می آید که این نمره عقد و کیسم و کیسمه می کشاید
فرود زره را تا نبود بهمت عالی حاقظ طالب چشمه نور شید و رخشان شود و وزیر میفرمود
که چنانکه طالب حق را فرض را نیست که خود را در خدمت مرشد کامل لازم گرداند همچنان
انسان کامل را نیز واجب است که تبریت طالب صادق ملتفت گشته امانت خدا و ندرا
باورساند نقل است روزی میفرمودند که امر و زبیر از نماز اشراق سری بخواب کشیدم
مصروع زهری مراتب جوانی که بر زبیر اریست به ناگاه دید که تخت ولایت
نهاد و حق سبحانه و تعالی خطاب میکند که تا کسی را بر این تخت نشاند باید که در مقام ارشاد
تشیند فرو تکیه بر جای بزرگان نتوان رو بگذارد به بگر اسباب بزرگی همه آماده کنی
و وزیر میفرمودند هر که حق را بیند و خلق را نه بیند او محبوب است چگونه راه نماید آنکه حق را با خلق
بیند او عارف است اقتدار شاید و محبوبان را دیده توحید کشاید و وحدت ذات و رکشرت
اسما و صفات نماید و وزیر میفرمودند حضرت شاه شکر محمد قدس الله تعالی روضه فرزندان
خود را و وصیت نمودند که بعد از من هر کسی که خواهند اختیار کنند از من را با اعتبار ارث
قدم هر یک طینتی و ارشاد منهیدونی حصول فنادم از مقامات طریقت نزنید حق تعالی
مرا فرزندان من عطا کرده که انتظام سلسله مفوض بدایشانست **فرود گیرم** که
مارچو به کند تن بشکل مار به کوز هر بهر دشمن و کومره بهره دوست شکره میفرمودند مرشد
را باید که از ابتدا سی حال تا سه سال تربیت طالب بدین منوال اشتغال نماید سال
اول خدمت خلق فرماید تا آنچه مقدور باشد از سعادت و مناصبت فعلی و مالی بجا آورد از
عمده آن بر آید بهیت طریقت بخیر خدمت خلق نیست به پرت بیج سجاده و دلق نیست
سال دوم در حجه خلوتش بنشیند و بزرگرو شغل مشغول گرداند سال سوم بگذارد که بمقتضا
مدعای دل خود بعمل آرد **معرض** و مدول بنگر بوج محفوظ است به بعد از مروره
سال پنجم منوال طن اغلب آنست که مقصود حاصل شود اما باید دانست که قانون تربیت

مزید آن و طریق سلوک سالکان نیست نه آنکه فتح باب و رفع حجاب بتخصیر نیست و هر چه
 و صاحبش نه بکوشش و نه بآلایه راسی دل که توانی بکوش + چه آنرا که خواندند در اول
 کام طلب رسانند و محتاج بسلوک نمایند و آنرا که را ندند او را از نو بنویسند و هیچ حیل و وسیله
 در مجلس انس بر بساط قرب نه نشانند **فرد** و باب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد و حکیم
 بخت کسی را که بافتند سیاه شمره میفرمودند مرشد کامل که حکیم دلها می ستقیم است علی حلقه
 طالبان علیل را به او بی تنوعه سوا کچه فرماید اول نقد اصلاح نماید مراد از غذا یر جا که شریعت
 سلوک فرمودنت و استعمال اعمال تحسیر نمودن اگر ازین سلوک بمقصد نرسد و او فرماید
 و آن عباد رست از مجاهده و ریاضت اگر ازین معالجه نیز شفا حاصل نشود و صحبت باطن
 روی نماید داغ نهد و آن اشارت است بدرو و ایذا که از تباها کردن اعضا مترتب شود
 اگر سقم طبیعت آن مخمخون ازین بجنون نیز زایل نگردد و زهر بد و آن کنایت است بچنانچه چنانچه
 حافظ فرماید **فرد** سبکی گن گن پیر معان گوید که سالک بپیر بنود ز راه و رسم نرهد و نیز میفرمودند
 که بعضی مرشدان تبریت میسر شدن و به تصرف سبی می فرمودند و بعضی در مقام تسلیم مقفول شده
 حواله بجدایینانیه **فرد** و قومی بجد و جهد ننهند و صل دوست + قومی دیگر حواله ببقیه میکنند
 و اینچنین که تشریح خلق الله عزوجل معاینه نمود حضرت ایشان در تربیت مریدان و مستفیدان
 قسم ثانی اختیار فرموده بودند و اصلاح کار همه را حواله نعم المولی و نعم الوکیل نموده و نیز
 می فرمودند که روزی یکجته سعادت در سر انجام مسمی از مهام استخاره نمودم فرمودند که لا
 ینفع و الجدمشک الجدمشک یعنی نفع نمیکند صاحب سبی و کوشش را از تقدیرات الهی سستی و کوشش
 او شمره میفرمودند اگر مرشد دانا بعضی اوقات طالب را فریاد و گدازد و بحسب ظاهر نسبت
 باحوال او نیز داند بنا بر آنست که مصلحت او هم در آنست **فرد** ست چنانچه که زن
 عقیقه نزد حکیمی دانا آمد اظهار نموده که غم بچدم فرزند بر دلم بسیار است و چون شیخم بی بار است
 شوهر خا در خار است اگر او دید که متصد می تولد فرزند باشد عنایت شود و محبت که این
 عجزه بر مراد خود فایز گردد چون حکیم موافق عمل او دریافت جز این جواب علاج ندید که گفت
 ترا باد و به دفع عقاصه چه احتیاج زیرا که از قیافه و نبض تو معلوم میشود که بقیه حیات پیش روز

سلوک فرمودنت و استعمال اعمال تحسیر نمودن اگر ازین سلوک بمقصد نرسد و او فرماید

دیگر است و پس آن حقیم چون بنین اجتماع نمود و یا یوس و منوم گشته مراجعت نموده تمییز مرکب
 ساخت منتظر ملک الموت میبود تا مدت موعود منتقضی شد و الضعیفه از خوف ارتحال و سیم
 انتقال ضعیف و مخفی گشت چون غللی در اقامت پیکر او راه نیافت رجوع بدان حکیم نموده از روی
 عتاب با وی گفت ترا درین ضمن چه مقصود بود که بجا آنچه سقیم پذیرد از منی و در دل او خوف هلاک
 اندازی و ناگفت چون نادانی نمیدانی که در ضمن این جواب متوحش علالت روی نمود
 و عقده باطن کشود و بهمانا که حجت بشکافا سنجیده شده منفذ این دمسد و ساخته بود الحال از بیم
 هلاکت و رباطت گذاخته شد رحمت قابل عمل گشت و مهلت پرداخته شد شمره می فرمودند
 و ارادت شرط نیست که مرید هرگز مرکب نواهی نشود چه اگر بر این شرط نماید و از مرید باین
 داعیه بشریت برخلاف آن واقع آید بکم اذافات المشرط فوت المشرط و ربط ارادت منقطع
 گردد و ولید او در زمان انابت نو مرید را گفته میشود که حلال را حلال باید دانست و حرام را
 حرام بعه چون کل انا و تیر شمع بمافیه حکمت موافق تاثیر انقاس بر بدستحقاق مرید بمقتضای
 تقدیر بعمل خواهد پیوست شمره می فرمودند در خدمت درویش صفاکیش بعضی طلاب را
 خلاوتی تا کم و بیش فی الفور فرایشت آید و بعضی را بمرور ایام حضور تمام روی می نرساید
 رنگیست نه درس اما قراری نیست مصحح دیر آمدنت رواست و چه آبی و
 درست و نیز میفرمودند که هر سالگی که از وجه صدق بکعبه بیعت توجه فرمود و سرماییه
 عمر گرانمایه را از زاد و راه آن بادیه نمود اگر نسیم عنایت بمقتضای مراد او نوزید و بکم
 کل امر بهون باد قاتلها در عین حیات دست در آغوش کعبه حاجات نکشید و زبانه
 حالش بر این ابیات مترنم گردید که نظم ستم سخت از دلمون دوست نشاتم نمیدهد
 دولت خبر زان نهاد نمیدهد مردم در انتظار و درین پرده راه نیست یا هست و پرده
 دارانم نمیدهد زنده و زاده نو میدی نشیند بلکه چون تاسیه ملک الموت به بیند
 شمره مراد از شجره اعتقاد خود بچیند نظم گر گران و گریشتا بنده بود عاقبت جوینده
 یا بنده بود چون نشینی بر سر کوئی کسی عاقبت بینی تو هم روی کسی اندرین ره
 میزنش و سقیر اش نادمی آخردمی فارغ مباحث شمره می فرمودند طالب را به این

تجلی بلا حجت والا مکان همدین جهان اعتقاد باید و آتشاید تا من کان فی هذه احمی
 موعی الآخرة احمی و در شان او نیاید تفسیر این آیت بقول مفسران اینست که هر که هست در دنیا
 نابینا و دیده دلش آه عواید بنید پس او در آخرت نابینا بود یعنی طریق نجات نیابد تا
 هر که اینجا روی توبه بنید آنجا جمال مغفرت مشاهده کند و بقول محققان مؤید مصنون شمره
 مکتوب فیست قسرو منکد امروزم بهشت نقد حاصل میشود و ثبوتیه فردای زاهد را
 کجا باور کنم شمره می فرمودند بصفتی که پیر رسول مرید موصوف گردد و بچشتی که در معرفت وی
 معروف شود همان صفت نقد وقت مرید گردد و مریدی که سر خود را بحری مملو از در اسرار
 و معانی و تجلیات انوار زمانی و اندحق سبب آن آلی حقیقت و معرفت خویش در درج
 سینیه او مندرج گرداند و مریدی که پیر را عابد و متراض گمان کند حق سبحانه طی مراتب مجاهده
 بروی آسان کند و مریدی که پیر را بدشترع و متورع اعتقاد کند حق سبحانه ویرا بر احکام علییه
 شرعیه متقاد کند و مریدی که داند پیر او دام تزویج گسترده است و بهمت راهی بر تحصیل
 لوازم معیشت مصروف کرده او حاصل خود بهما بیند و بادام به نام تلبس مبتلا بوده بهزار بهانه
 دانه از حرمین رزق خود بچیند و باغی اسی برادر تو همین اندیش بد باقی تو استخوان ریشه بد
 گر گلست اندیشه تو گلشنی بد و بر بود خاری تو همه گلشنی و نیز می فرمودند که اگر مریدی پیر
 خود را بصفاقتی مذکور کند و بکراماتی مشهور گردد و اندک و می بدان صفت متصف نباشد روز
 محشر آن مرید را در محاذی پیروی حاضر سازند و رب الارباب از وجه عتاب خطاب کند
 که آنچه ما بنا بر حکمت صالحه در بر تو تعقیب فرموده بودیم و ویرا منظر آن ننموده تو در دنیا
 بوی منسوب گردی اگر صادق بودی بران مقال الحال کجی پیش آئی و ازان اوصاف
 در موصوف صفتی بران دنیا در زمره کاذبان در آئی طریق دین خ بهرهای پس مقرر است
 که نباشد دران ساعت آن مرید الا مدعی فحیل مصری متفعل شمره می فرمودند هر دل خسته
 را بعد از مروت سی سال تا چهل سال از عمر حیرت ظل غم ازین مریم فرا هم آید یعنی طلب
 حق روی نماید و وی بوسیله علم و عبادت تحصیل مطلوب گراید اگر چه بتشریف پاداش
 کرد از چون علما و ابرار مشرف و مخصوص شود غایتا از خلعت خاص معرفت و اخلاص خاص

محرم و مایوس ماند زیرا که در ایام تحصیل سعادت از سر مایه غافل بود و هنگام تکمیل محبت
از غفلت و غفلت و فرمودند که از حضرت شیخ بکرات شنیده شده که الصوفی نباید زلفین ببارد
بیت هر که اول ترا و سوسو و تر که هر که آخرین ترا و بدو و تر که و نیز می فرمودند که اگر از
اتفاقات حسنه و عنایات ذوالفضل و المنة کسی را و آخرا عمر این عطیه اعظم فراهم آید نادر است
و حق سبحانه برای اقا قادر است مکره می فرمودند هر کجا اندا و می طلب کردی بر رخ
زرد شسته باشد و او بادل شکسته در حسرت و جو مطلوب کمر همت بنگ و پوی بسته
مطلبش منظور باید ساخت و نظر از تعصب بزم پیش بناید انداخت زیرا که در مذہب متقدم
هر که طالب است همانا که بسوی مقصد متجده ذاهب است بیت که پیر یغان مرشد باشد
چه تفاوت و در پنج سری نیست که سرخی خدا نیست مکره می فرمودند بهترین عبادات
و نیکوترین طاعات در جمیع احوال و اوقات ذکر است زیرا که ذکری با فی ناسوی دوست
و شست ذات اوست بعده طلالت قرآن بعد از این سایر عبادات و هر که از مخرج
حساست مقصود از این بیان این بود که اگر بعضی اوقات که سالک مشغول باشد و
نفس بنماز بطوع یا نوافل و دیگر دلالت کند ویرا باید که در القای غل نیک از اعدا عدد و
بین چنین استمال کند چه خدا آن خواهد بود که این را از ذکر و شغل که طرفه ادنی وافر است
باز دارد و به مقتضای تقرب خویش در قعده و قیام نماز آرد و نیز می فرمودند که کیفیت فنا
مرساک را از هیچ عملی مترتب نمی شود الا از ذکر و فکر پس ترجیح و تفصیل از کار و اشتغال بر
سایر اعمال اگر انجیت تواند بود زیرا که نتیجه هر عملی که در تاش ست حسن پاداش است
و ثمره این شجره حیثیت بر جوع باصل یعنی ازانیت خود فصل و بهویت خود واصل بیت
تو خود کم شو کمال اینست لبس و تو همان احلا وصال اینست و لبس و نیز می فرمودند
کثرت طاعت و عبادت وسیله در باب جنت است و است و حور و قصور وانی و اعلی و اشتغال
بذکر و استخراق مذکور و تحلیه باطن از با سوسی باعث تجنب و تقرب حق است جل و علی
آن قاعده عباد و صلحا است وین قایده عشاق و احبا آنها حصول القاست اینجا وصول
بنیم این جماعت را نظر بر بجهت این طایفه را منظور مکرر می فرمود و تو و طوبی ما و قامت پاره

نمک بر کس بقدر محبت اوست **تفکیر** یکی ابنیاسی روزگار را در پیشانی دل و عدم محبت
 بخدمت حضرت ایشان بر سبیل استر شاو بیان نمود فرمودند حلقه ذکر بر در دل زینت تا از
 پریشانی و تفرقه باز آیند و گردن و سینه را اندک کلفتی و مشتقی جایزد و است بر ذکر نفی و اشیات
 مداومت نمایند و بدرجه درجه عدد حلقه در هر ادا اندازند تا بحمدی که هشت هزار حلقه
 ذکر در روزی متناوب سازند و فرمودند اول از درویشی اذن گرفته ثانیاً بپول پردازی و بیت
 چیه حلقه که زوم بر در دل از سر شروع بهی صبح وصال تو در شبان دانه کمره می فرمودند
 تلویین ثبات و تعمیر خاتمه استدعای او تربیت لوازم استدعا و شل بند از جمله اسباب
 درویشی است و اسباب درویشی مستلزم حقیقت درویشی و حصول بطلب درویشان
 منظر لایه سلوک این طایفه حبسیت خود را هیچ وجه گرفتن احوال خویش از همه هفت تن بیوسته
 طریق شکستگی پیودن و بکن لبستگی نمودن و نیرمی فرمودند که روزی در بهادی احوال
 حضرت شیخ جیه بخیر زده و کلیم سیاه در بر کرده بملاومت شاه شکر محمد عارف قدس الله
 سرهما رسیدند حضرت شاه رحمة الله دیدند و فرمودند عیسی بهای امروز در اطرم مانند شیخ
 شیوخ مینمائی جامه کیتائی بروغن گل آگنده پوشید و در طریق تحقیق بپوشید بهار نو
 حضرت شیخ جیه مذکور را بدرویشی بخشیدند و از آن روز اکثر اوقات بکیتائی میپوشیدند
 تا آنگاه که حضرت شاه بپوشیدن پیرهن امر نمودند مقصود ازین بیان این بود که اگر چه
 اصالح اوضاع ظاهری نیز مستحسن است ولیکن شان الطالب شان مانده یعنی ولیکن شان
 طالب حق شان دیگر است و او را نشانی دیگر بیت راه دین صنعت عبادت نیست
 جز خرابی و عمارت نیست کمره می فرمودند سالک را باید که از مدح و ذم اهل عالم اهم
 بوده بسوگ اشتغال ننماید زیرا که هر که بر قبول خلائق گوش نهاد از طریق تحقیق و اقبال
 باز ماند و در و طاعت و احوال فنا و چنانچه نقل است که پیر مردی با فرزند سی مراهق
 مسافر شدند چو یک مرکب داشت خود را در آن نشست و آن پسر پیاپی ده سیرفت ناگاه در راه
 ای همی ملاقی شد او را دیدند و زبان ملاست کشیدند گفتند عجب مرد بیت سنگ دل خود را
 است و پسر خود را سال را جل چون گوش بر قبول آن قیوم نهاد پسر را سوار سوار خست

و خود در رکابش افتاد تا فرقه دیگر از پیش رسیدند و آن درویش را این کیش دیدند گفتند نصیبت
 غریب و از قانون ادب بی نصیب بستر خود را سوار ساخته و خود در رکابش پیاده تاخته چون این
 سخن استماع نموده خود را پیسر را کب شد و بسوی مقصد و اسب تاگه و سی دیگران حال را مشاهده
 نمودند و زبان سبزش گشودند که ظالمیست جاہل و از محنت این سخن زبان غافل بیکبار باز
 دو سوار برین ستور نهاده و از طریق انصاف بر طرف افتاده چون برین کلمه اصفا
 نمود خود را پیسر پیاده شد عثمان مرکب بی سوار از روسی اضطراب در دست گرفته می کشید
 تا بجای عهده دیگر رسید چون آن فریق بدین طریق معاینه کردند و گفتند طرفه پرست خرف
 و از جا و محفل منحرف و غلش بر ماده محقق معترف خود را پیسر پیاده راه میبرد و مرکب بر
 اشتر آورده همراهی بر در چون این سخن شنید سر تحریر در جیب تفکر کشید و فهمیده که از اصفا
 و معاملت بر اختلاف اقوال مردم باین حال رسید و با وجود مطاوعت قول ایشان
 ملامت نرید و دید آنچه دید بیت کس از دست جو زبانها نرسد + اگر خود نیست
 و اگر حق پرست شمره می فرمودند سالک را در ابتداهای سلوک بطلان کتب یقینی و تحصیل
 علم دینی بقدر اشتغال باید زیرا که او در مبادی احوال از دو حال خالی نیست اگر مشغول
 بمال یعنی است افتاده و استفادۀ علمیه از آن باز میداد و اگر از استیلا می جذب میخورد
 است بخودش باز می آرد و در سلسله مجانبین نمیگذارد و فرمودند که حضرت شیخ می فرمودند
 که بناید که سالک اعلی الدوام تمام جذبہ در برابر زیرا که درین صورت معرفت حاصل
 نیاید همانا که میزدوب مغلوبست از مشامہ جمال مطلوب محبوبست فرو مراد وصال
 تو هرگز چگونه دست دهم + که در حضور تو از خویش می شوم غایب + و تیر می فرمودند که
 حال بشما زنگیست که گاه هست و گاه نیست که اگر صاحب حال را بهره از علم باشد
 مقوی حال او گردد و در اوقات زوال حال و رزائی غفلت و اہمال نماند علم دست
 او تیر خویش گرداند شمره می فرمودند یک پیل است که در وجود انسان تعبیه است
 و او را داعیہ مستوعب همان پیل واحد در گسنگی طعام خواهد و در تشنگی آب در زمان
 سیر بجا سمت رغبت کند و در آوان ماندگی بخواب چون از نیمه میجو رشود جمع کند

الطلب رب الارباب پس هر که سیر بخورد و آشنایان خود را در لب تر مباشرت و خواب
 کشید استیلا می دهد حق حق ندید طبیعت او بحصول دوامی محطوط و بهره مند گشت و
 آن بجز همین قدر چون بنمایم خود کشید گشت مشغولی تات چون خردین سر را
 خواب و شکم از نان پرست و پشت ز آب و پای کی بر نمی پیام فلک و باد و کی در کشی
 ز جام ملک و و آنکه این داعیه را از حضور مدعای او بازداشت و در خردون و آشامیدن
 و مباشرت و خوابیدن اختیار نکرد مگر بقدر ضرورت اشتهای او از جمیع مشتیایا چون
 محروس گشته عنان محبت و زمام محبت از مجاز بحقیقت مصروف شد لطمه تا خیال
 میل چون بر بود و تا بدان پیر بر حقیقت پیر بود و چون بر اندامی شسوة و پیرت بر نیت
 آنکه کشتی و آغیال از تو گر نیت و پیر نگذار چنین شہوت مران و تا پیر سلیت بر و سوی
 جهان و خلق پندارند عشرت می کنند و با خیالی بر خود پیری کنند و دنیوی فرمودند که هر که
 تن پرور فارغ باشد حسب المقدور و تحقیق ریاضت او ساعی باید بود و آنکه مرتاض ضعیف
 بود ویرانی الجملہ با ستراحت و ولالت باید نمود و نیز می فرمودند که سیدی را باید که حقوق
 نفس بوسی رساند و از محطوط نفسانی پیر پیر نماید و تنهی اگر از محطوط نیز تنهی گیر و شاید
 نقل است شیخ ابراہیم کفش و در آنکه تعلیم کسب پوشیده قدم در طریقه درویشی نهاد
 بود روزی سجدت حضرت ایشان بر سبیل استر شاد میغام فرستاد که مرادین و لا
 تفرقه روی داده جمعیتی که داشتند و بعدم نماده و در جواب وی فرمودند که خلاف
 عادت و انصراف وضع معیشت کرده باید اگر کسوت درویشی و رپرست لباس خوب
 باید پوشید و اگر کنج عزلت مقرر است در سیر و سیاحت باید کوشید و اگر نماز معکوس
 و نوافل کثیره معاد است بفریضه و سنن موقوفه اختصار اختیار باید نمود و امیدوار
 وصول فیض نامتناهی الہی باید بود شاید که بجوی آب رفته باز آید نقل است روزی
 یکی از محدثان که ملکات وجود خود را فی الجملہ ویران ساخته و باز تکالیف واجبات شرعیہ
 را از دوش انداخته سجدت حضرت ایشان باز نمود که نماز مفروضه و اقوامی کتم و عملی
 دیگر نیز از ما وجود نمی گیرد و مال حال ما چگونه باشد فرمودند بلیس علی الخراب خراب یعنی

موضع می که وزیران باشند سلطان ازان موضع خراج بخوانند و فرمودند که هر که پشتا بره از سر انداخت
از وی عشر کطلب کند بیت عاشقان را بر زبان سوزید نیست چه برده ویران خراج
و عشر نیست نقل است یکی از اهل تجرید که از فقدان مطلوب مل تنگ شده بزرگ بقتل ان
برآمده بود روزی در خدمت حضرت ایشان عرضه داشت که هرگاه سالک فانی شود حفظ
مراتب بعد از قنای وی از که صورت نهد و فانی چگونه عمل پیوند و فرمودند چون سالک
بعد از فنا فی الله باقی باشد حاصل بشود و همواره بموجب تصرف حق بر جاوده ام میرود و حافظ
مطلق از وی بی وی حفظ مراتب بوقوع می آرد و او را از شایبه خلل و زلل معنوی و محروم
میدار و لما قال جل جلاله کنت له سدا یصرا الی سبابی لیسمع ولی یصرو بی نطق یعنی چنانچه
فرمود خطابی نعم در کلام قدسی که باشیم من آن بنده شنوای و بنیای و گویای بیمن بشنود
و بمن تکلم کند شمره می فرمودند هرگاه بنده مومن به نیت صدق غریمت زیادت بر قهر
مومن رساند هفتاد هزار فرشته که در وقت بسته استدعای رحمت از حق در حق او
نمایند اگر یکی از او بیای حق باشند و مشرق مطالعه انوار ذات مطلق سایر ملائکه باز ایر
ستفیض شوند و اگر بر خلاف غم ایشان اتفاق افتد استعانت از مقلب القلوب
نموده با صلاح محبوب او پیرداخته تخته قلبش را بچندم ساخته بنامی مسجد انداخته مراجعت
نمایند شمره می فرمودند چه عبادت و ریاضت سلف بی شایسته غرض و داعیه عوض
می بود بنابراین با سرعت الزمان عقده باطن ایشان می کشود الحال هر که راضی نفس
بد آرام است طالب کشف و الهام است جرم اگر چه از تاب ریاضت سوخته است
بشرط کاران خام نا تمام است و تو بندگی چه گدایان بشرط مرد مکن چه که دوست
خود روش نبوده پیوری داند چه شمره فرمودند که شیخ محمد الدین بغدادی اولین اول
را با خر رسانیدند و نتیجه آن مرتب نشد نچدمت پیر خود شیخ نجم الدین عرض نمود و در جواب
فرمودند اما در نیت تو ظلی خواهد بود شیخ محمد الدین عرض کردند که نیت من آن بود
که بحق و اصل شوم بعد از آن محبوبان را نیز و اصل سازم پیر فرمودند که در نیت شما
خلل است زیرا که بر عرض شتمیل است اکنون دار بعین نشین و نیت کن که حجه بمنزله

قبر است و پیرین بنیاد کفن و محمد الدین مرده است و او را هیچ درونی با چون مسبب الامر شد نیت کرد
 البیعین کشید یافت آنچه یافت و دید آنچه دید مکره می فرمودند آنکه سلطان العارفین گفت
 الی کیف الطريق الیک خطاب مدوع نفسک و تعال مراد از گذشتن نفس بالطبع است
 نه تا بعین اشارت به انجاء صفات بشری است که عباد را هست نه با قطع حیوة عنصری
 که خاک درگاه است فرو و جمال یار ندارد و نقاب پیرو ده ولی به عباد به نشان
 تا نظر تو الی که دشمره می فرمودند کافه انام و ضرب معاش بر سه نوع اند یکی آنکه عطیه الی را
 از خلق بیوشت و در اظهار افلاس کوشد و منافق باشد دوم آنکه مطابق آنچه از اسباب
 دنیوی دارد و در معیشت بظهور آرد و موافق باشد سوم آنکه جاری احوالش بفقیر و فاقه
 جاری باشد و در مقام ستاری این از همه فایق باشد و یکم اظهار الفناء و شکر شریعت
 شکر باذوق شود مکره می فرمودند چون بر در پیش توکل کیش ابواب فتوح کشاید آنچه که
 خطر دل و احتمال شبه و منت حامل و حاصل آید باید که اقبال نماید و اگر بر در استغنا
 زند و از اخذ آن ابا کند هم شبلیش محتاج شود زیرا که بنده را بنده باید بود و صفات بنده
 احتیاج و اقتدار است و استغنا و بی نیازی صفت ذات ملک الحبار است و قول
 شیخ ابوبکر محمد الی قدس سره که در لفحات الانس مسطور است تا نیدانیم می کند که گفته
 در ویشی سه چیز است ترک الطمع و التمسح و الحج یعنی از کسی طمع مکنی و اگر چیزی بتو رسد منع مکنی
 و چو بگیری حج مکنی مکره می فرمودند که از شیخ عین قدس سره منقول است که خطواتان قد
 وصلت یعنی یک قدم بر نفس خود و آن و اگر در کوی دوست به هر چه بینی دوست
 بین با این دانت کار نیست مکره و فرمودند که حضرت شیخ می فرمودند که مرا و از قدم
 نهادن بر نفس شناختن اوست که واسطه رابطه معرفت بدوست مکره می فرمودند در
 نماز سهوی که از مصلی و اتق می شود بر دو قسم است عامه و خاصه سهو عوام نتیجه
 آنست که دل ایشان از دیگر تعلقات و فکر اسباب و آلات پریشان شود این معنی
 باعث الغدام حضور و استلزام تصور نماز ایشان شود و سهو خواص ناشی از آنست
 که چون باطن ایشان در حالت نماز از غایت نیاز مستغرق بشود اصول بر فرغ عقل غافل

روشنی

آید و قلب التفات بحركات قالب نه نماید آن سهو محض غفلت است و این سهو عین محو
 آنجا که دور ابرو است و اینجا محو در محو نیست در خانه خم ابرو که تو چون آمد و حالتی رفت
 که محراب بفریاد آمد شمره می فرمودند هر که مذہب او مخالف مذہب شما نماید صحبت او خللا
 رانند زیرا که در آن مصاحبت مذہب نموده آید و آن بقاعده اهل نفاق گراید فرد
 سخت موطنه پیر صحبت این حرف است که از مصاحب ناخوش اقرار کنید و شمره می فرمودند
 که از صحبت مجازیب نیز محتراز باید بود اما از هر گونه ادا و دعائت این جماعت باید نمود
 زیرا که در خدمت محذوب فایده است و در صحبتش نقصان عاید شمره می فرمودند اگر
 مرشد طالب خویش را اختلاط با مشایخ دیگر منع نماید شاید زیرا که طریقه سلوک این طایفه
 مختلف است یکی خلوت میگزیند یکی در جلوت می نشیند یکی ریاضت می فرماید و یکی
 رعایت قوت مینماید چون سالک بعدی بر خلاف پیرویش سالک تنوعه مشاهده کند
 بخیل که مذہب شود و در ورطه تعطیل افتد سمیت هر قوم راست را بی دینی و تقدیری
 من قبله راست کردم بر سمیت کج کلای می فرمودند در ویشی منحصر به پیشینست
 صفت است کم خوردن و کم گفتن و کم با خلق بودن و دوام صوم و دوام طهارت
 و لغی خواطر دیگر و ارتباط قلب بر شد پس در ذات هر که این صفات موجود است اگر چه
 از ایمان دنیا مست محمود است و در هر که مقتضای مذکوره معدوم است اگر چه فقیر است
 اگر انشراح فقر محموم است و فرمودند که حضرت شیخ ازین صفات ثامنه دو صفت انتخاب
 کرده اند که در ویش را کافیت و علل او را شافی یکی فقری خواطر دوم ربط قلب زیرا که
 چون دل پیر کامل قابل قبول تجلی حق جل و علا است دل مرید نیز لطیف ارتباط بدان عکس
 آن تجلی را سزا است چنانچه نیز مرید چون بر آب تالش می باید و فرمودند این مصراع
 دو دل یک شود بشکند کوه را بدینی بر این معنی است و چون دل طالب بادل مرشد یک
 شود کوه نفسانیت را بشکند و فرمودند که در طریقه شطاریه در ویش را یک صفت باید
 فقط و آن اشتغال است بدین شغل که الله و یا سوا هیمیت هر چه بدینی یا ربست
 اغیار نیست و غیر حق جز و غیر خدا نیست شمره می فرمودند طالب که بلند همت

باشد چنانچه بد ریافت هیچ مقامی از مقامات قانع و خور نشود و پناهی طلبش بدان سبب
نگردد و او را به پیر خندان احتیاج نباشد چه پیر نیست بمین مطلوبست که سالک بتدی و متوسط نماند
و بارشادوی خود را بجهت های مطلب رساند نیست که شود این در دو انگیر تو به لبس بود
این در دو ایم پیر تو نقل است روزی یکی بعرض رسانید که با آنکه حضرت ایشان در
جوار مزار تنبک بر خود سیگه زانند و بزبان مرتکز طهارت کم میبردند چه معنی دارد فرمودند
حضرت شیخ نیز بزبان مرتقد منور شاه شکر محمد رحمة الله علیه در ایام عیدین می نمودند و میخواندند
که تیر پیر وجود مید است پس یعنی قریب است اگر چه بصورت بعید است **ف** و در جان
سنی ز راه معنی چون یا نمت ام جهات جویم **م** می فرمودند قبض نیست باحوال بتدی
بمثال ابراست و فصل تابستان که تلاشی میگردد با سرخ الزمان و نسبت بحال منتی بشا
ابریست که مترکم میشود بهنگام باران یعنی آفتاب دلش مدتی مقبوض میماند در آن موان
و نیز می فرمودند که خوف و رجاء عبارتست از مقام عابد و فیض و بسط اشاره به مقام عاشق
و مبدیت و انس کنایت از مقام عارف **م** می فرمودند حیرت زاد و صورتست یکی مذموم
و یکی محمود آنکه بتدی را پیش آید مذموم است و آنکه منتی را روی نماید محمود زیرا که حیرت
بتدی مستلزم آن سدا در راه است و حیرت منتی مستوجب استغراق فی الله آن باعث
زوال طریقت است و این نتیجه بحال سحرقت و نیز میفرمودند بتدی را به حقیقت ریا
که جزوی از ان طلب عقی و ما فیهاست تمامی اطلاع نباید داد و میباید که بکلیه دل
از عمل به پرواز خود را در ورطه بطالت اندازد **م** می فرمودند فواید بسیار و وفات
سدرج است زیرا که دل از محبت اولاد و احوال منقطع میشود و فایده اول که در ادای
حج وجود میگردد و مهاجرت است از وطن و فرمودند که لیا وجود اقامت در وطن را بط
محبت از عیال و اطفال صورت القطار پذیرفته نیست بر لوح و لم جزا بعف
قامت یار به چکنم حرف و گپانند او استاد **م** این کترین خلق الله محمد و جیه الله بعرض رسانید که فیه همان
بیت الحرام از زیارت حرم محترم مشرف گشته مراجعت می نمایند و بفرقت دل سے
افزاینده باشد فرمودند بانه مبارک بشا پس سنگ نمک است نقد قلب سربایک ابدان

وصول آن در معرض امتحان می نماید و چهار خالص و منشوش کجای می نماید فرمود خوش بود و در محک تجربه آید بپایان بد تا سیه روی شود هر که دروغش باشد و نیز می فرمودند هر که بسوادت جستسد گردد و ویرا باید که خود را بجای ملقب نکند و بوسیله این لقب مال و جاه طلب نکند چه صفات دینی را و قایم تحصیل اسباب و نیویه ساختن ضلالت محض و جهالت حرفت چنانچه بعضی ساوات و علما و حفاظ و فقر که سیادت با علم یا حفظ قرآن یا درویشی خویش را بهر اظهار کمال و حصول جاه و مال وسیله می سازند شمره می فرمودند که حقوق والدین در ذمه فرزند بمرتبه ایست که اگر مادر و پدر یکی کا فر باشند فرزند را بفرمایند که برای ما گوشت خوک بیا و بپزد و اگر بطنج آن امر نمایند پخته و مهیا ساخته پیش ایشان بدارد لیکن اگر با گل تکلیف کند نخورد زیرا که درین صورت مخالف فرمان ایشان تبیین مطاوعت امر رحمن است و فرمودند که شیخ ابو الحسن خرقانی را قدس سره برادر بی بود که چنانچه شیخ مدام در مراتب طاعت و عبادت و کوشش و پی علی الدوام و دعا و است و الله گوید را نیندی روزی الهام ربانی بشیخ خرقانی در رسید که این دولت که ترا داده ایم یعنی مرتبه که بتو داده ایم لطیف آن برادر است که در خدمت مادر است شیخ چون این پیام شنفت در مناجات گفت خداوند اوی خدمتی مخلوق اختیار کرده من بپا و به خالق رو آورده تکلیف نفسانی که شامل حال من شود لطیف دی بود جواب یافت که مخلوق بخدمت و امانت شماست و حضرت الوهیت از عبودیت غیا و مستغنی و محقق است که خدمت نیاز مندی از عبادت بے نیازی اهم باشد و فایده آن اتم فرد طریقت بجز خدمت خلق نیست به تبسج و سجاده و دل نیست شمره می فرمودند بر جرم و رسباج جلوس نمودن مورث صفات بهیمة است و طبیعت سلیمه انسانیه و بر پوست آهوشستن باعث عدم تکلیف و اطمینان و وجود و خطرات سیاحت و سرگردانی است و فرمودند که حضرت شیخ و بعضی اوقات پوست گوسفند بجهت جلوس اختیار می نمودند می فرمودند که در وقت جلوس صفت غربت و مسکنت و طبیعت مرارت میکند شمره می فرمودند چون کسی از مرقبان سلطان یا از طایفه زنان می خواهد که ارادت بن در دست

نماید بر دلم بنایت گران می آید اگر چه این عظیمه آبست از حیثیات الهی و موهبت است از موهبت
تا تنهایی که بنده مقبول و لما شود و خلایق بنیت انابت بر ملا دست وی رود و غایت این بدان
ماند که سلطان ابراهیم او هم راحت علیقه شبی از شبهای زیستان غسل واجب شد چون در آب
سر و غسل کرد از مهر پرودت آب خوشی بود او جو خوش بنایت متاد می گشت رنده که دشت
در سر کشیده و سپهر بر زمین نهاده در آن حال تسیم تنهال از دمای با هم خوابی وی فرستاد
خدمت سلطان علیه الرحمته و العفوان چون در خواب بود پهلوش میجوایز نرم و
گرم احساس نمود زمانی بدان استراحت نمود بعد از آنی که سر از خواب کشید و صورت
واقع بدید گفت خداوند اگر چه تو از لطف عظیم با صلح این بنده که بیدار ختی و بجهت ازت
ایزای برودت از تن من این مخالفت را موافق ساختی لیکن چون با من مناسبتش نیست
و علم طاعت مصاحبتش نیست بجز خطره خطره مذکور در خاطر خیر سلطان علیه الرحمن
آن شعبان جدا شد و بر رفت و نیز می فرمودند که از کلمات فایض البرکات مولانا نور الدین
عبد الرحمن جامی قدس سره السامی منقولست که هر که صاحب حسن و جمال و خداوند ملک
و مال باشد و خلایق بر بیارت وی رجوع نماید علامت آنست که اشعه انوار آفتاب تجلی
الوہیت بر آینه اش یافته و دلش بدان وجه قبول قلوب یافته شمره چون کسی از باب اکتساب
ارادت ترک می نمود و بجز من حضرت ایشان میسر نمایند و رجوع الیش میفرمودند که ترک سبب
مستلزم فتح باب نیست این طریق بغایت دقیق است و سلوک آن وابسته توفیق الهی
را بعد از ترک اشتغال علیه حال بدینشوال نمی نماید و بطوبت تعب ترارت طلب فرو می
نشانند و بعضی را ترک تعلقات چون غاریست که از پاسبی دل بر آید و بدو کام سلوک این آد
مشکل بسیر آید و یک قدم بر نفس خود و ان و گره و کوسی و دوست و هر چه بانی دست
بین با این و آنت کار نیست و نیز می فرمودند که در سلسله شطاریه غالب را ترک نمی فرمایند
و بقریب اس ظاهری نمی نمایند بلکه در شغلی کسبی که باشد بهمان حال مشغول می سازند و به
تبدیل باطن و می پیروانند و لک و لک و خفیه شکل و بی ادب و سوی اومی غنچ و اورا
می طلب شمره می فرمودند و عظیمی خلالت مستلزم حال و به موجب کمال نیست یعنی لا کرم نیست

که پیر کامل مریدی را بجاوقت و پد که صاحب حال باشد چه هر که را که خلیفه سازند و جمعی بار اودت
 او سپرد از اندر آینه ایشان را بر وفق استعداد خویش را بنوی خواند کرد و مثلاً شخصیت
 که شرایط طهارت و احکام نماز بواقعی میداند و با دای آن مشغولست اگر خلافتش در دست
 گنجایش دارد و زیرا که چون تارک الصلواتی دست بیع و می دست و یقین که متعلقین
 نمازش بدایت خواهد نمود و اینقدر را رشا و نبیند با استعداد آن مرید کفایت خواهد بود و شمر ۵
 می فرمودند چون از حضرت شیخ شنوده بودم اشتغال بتبصر اجنه طالب حق را لایق نیست
 بناید آن هرگز التفات بدان نکردم بیت کردیو سخر تو کرد و ده زین هر دو چه حاصل
 تو کرد و ده اما هر سال در اربعین ششمی و بیستیت حصول کمال معرفت بدعوت اسماء اشتغال نمود
 و هرگز هیچ موکلی و نظرم نیامدی و مریدان دیگر را چون حضرت شیخ جلوس اربعین فرمودند
 و بخواهاند اسماء را نمودند و در حجره بعضی موکلان حاضر شدند و بایشان مکالمه کردند
 من اینمعنی را از ایشان شنودم و بخدمت حضرت شیخ باز نمودم که اصحاب در حین قرأت
 اسماء موکلان را می بیند و تکلم می کنند و مرا هیچ نمی نماید فرمودند بهتر آنست که ظاهر نشوند
 و چیزی در نظر داعی نیاید شمر ۶ می فرمودند یکی از روزها در اربعین بخواندن اسماء مشغول بودم
 ناگاه جمیع اعضای من بنام من ذکر شدند و بزبان فصیح بهم بران بیان میکردند چون در
 حال بخدمت حضرت باز نمودم فرمودند بسیار خوبست گفتم اگر با اسم حق ذکر شدند می دانی
 بنودی فرمودند این اتم و افضل است و فرمودند که سر منبوی کلمه سابق که حضرت شیخ فرمود
 بودند بهتر آنست که چیزی در نظر داعی نیاید بعد از چند گاه بطهور پیوست اما بهترین کلمه صورت
 ظهور نسبت و تیری فرمودند که در ولایتی را حضرت شیخ ذکر لقی و اثبات تلقین کرده بودند
 چون وی روزی بگذرند که اشتغال نمود و عرض حضرت شیخ رسانید که هنگام ذکر هر چند
 در لقی ممکن است بیایم و میخواهم که ابیات ذات تعالی صفات واجب الوجود نمایم و خود را ثابت
 بیایم در جواب دی فرمودند که مقصود همین است و دیگر چه باید بیت بر لقی خود است فتنه
 اقتضای کس نیست درین میان تو خوش باش و نیز میفرمودند که حضرت شیخ در سال سه
 ماه در اربعین ششمی و نه ماه مجلس اشتندی و درس گفتندی و فرمودندی که عمل

موافق این بیت خواصه حافظ شیراز است که گفته فقر و کمیت که همه سال می پرستی کن با
 سده ماه میخور و ده ماه پارسامی باش. روزی این کترین عقیدت آیین بوض رسانید که فکر
 نفی و اثبات ظهور و خفایات محل حضور دل میشود و در پارسا نفس فی الحمله امان میدهد از چه
 باشد فرمودند از کار و اشتغال متعدد است و غیر متجدد و سالک را باید که در آنچه جمیع دل
 خود مشاغل کند بران موافقت نماید بلکه در جمیع امور دیگر نیز مناسب وقت و حال است چون
 جلوه خلوة و قناعت و سیاحت و غیره مراقب دل باشد بهر چه اقبال کند دست دران زند چه
 ذکر و شغل و چه تلاوت نماز و دل بود کینه مقصود شود غافل از او گردد دل کرد که مقصود شود
 حاصل از او. روزی دیگر بوض رسانید که درین ولاد و خلاص اجمیع فراهم نمی آید لاجرم
 صحبت و اختلاط اختیار مینماید فرمودند فرض بود قسم است که دلای سالکان از آن تفتیش
 میشود یکی فیض نبوت و دیگری فیض نبوت آنست که جلوه مستلزم صحبت باشد و فیض
 ولایت آنکه جلوه مستوجب بلاوت گردد و در هر دو همسایه بنشین و هر دو همه اوست. در دل گدا
 و اطللس شده همه اوست. در سخن فرق نهان خاشع. باشد همه اوست شمع باشد همه اوست
 مهر و سیفر و دند که اولیا را الله موافق کشف خود با عامه مومنان سخن گویند مستمعان بدان
 ایمان نیارند بلکه در طریق تکفیر و انکار پویند و همچنان اگر قطاب با اولیا وفق مکاشفات خوش
 رمزی و رسیان نمند ایشان تصدیق آن نکته و کذک اگر غوث که آنرا قطب لا قطاب
 نیز خوانند با قطاب بر طبق علم خود دقیقه بیان سازد و چه صدق آن در آئینه لومله ایشان پدید
 از غایتها و غایب کلک الناس علی قدر عقولهم شعله و وقت خود ساخته اند و با هر کس بقدر استعداد
 وی سپرداخته که قال المولوی الممنوی فی المثنوی رباعی جان دل را طاقت این جوش
 نیست. با که گویم در جهان یک گوش نیست. آنکه میگویم بقدر فهم انست. با مردم اند
 حسرت فهم درست. و نیز میفرمودند که چون مجالست که سخن خواص را عوام معلوم کند باید که
 آن سخن را از شایسته تصور و قوت و مبر او بردارند و در آن قص خویش را مذموم کنند چنانچه
 نقل است که مردی را از اهل نیاز در حق از عشق مجاز بر دل سلیم شکستی ایام انداخته بود
 و عمر و مشوق و مستحکم را آن غمزه پیاره را در بادیه مهاجرت با دل صد پیاره آواز ساختن

مسکین بجناب ولایت آفتاب سلطان العارفین ابواب احوال حضرت مال خود را بر سبیل
استفتاح معروض داشت جواب یافت که نقوش دولتی و حروف مسمی و قوئی را بکین ملک
غیرت از لوح ضمیر تشریف خود را منسوق تصور کن و با او باش سایل را چون حجاب نیست
بایل بود قسم جواب با صواب نتوانست نمود زیرا که سلطان العارفین در آن حین
بمقتضای حال خویش زبان حقایق بیان بسیار گشودند بر قدر جو صله او تکلم فرمود و بعد
از اختتام این کلام فرمودند و من نیز بمنون این قول عزیز در ابتدای حال محال می نمودند
تا آنکه روزی بجزم ملاقات فایض البرکات شیخ فرید که از خلفای رشید حضرت شیخ اند
می شناستم و هنگام عبور بر بازار عدم شهود اغیار آئینه کل را بغیر یافتیم ناگاه جوانی با ابرو
چون کمانی دستار معصفر بر سر منظم گشت و راست چون تیر در نظرم از من در گذشت
خوایم که او را بنیم خود را بنیخه داد و دیدم داد را بی او خود مشاهده میکردم تا بمقصد رسیدم آنگاه
حقیقت آنچه از زبان پریشیده بودم فهمیده فرمود پس سیدی که عاشقی حسیست که گفتیم که
چون شوی بدانی که این کتیر قتی از تنزل احوال خود نسبت با یام ماضی بعضی رسانید فرمود
چنانچه در مسالک ظهوری بلند می پستی پیش می آید و راه رو را در طی آن فرات صمود
و موهوب رومی می نماید و او در فروشتن بستی خود را معطل ننمیداند و از رفتن راه باز نمی ماند
زیرا چه آن نیز از حمله القطار راهست همچنان در طریق معنوی نیز عروج و نزول نسبت
باحوال دل سالک وجود میگردد و هر دو حال سلوک صورت می بندد و فروز شکلات
طریقت عن متاب اسی دل که مرد را بیندیشد از نشیب و فراز و فرمودند سالک
که بر یک حال باشد و بر ترقی محال باشد شجره می فرمودند چون از حال هدایت فرجام
سید الطایفه شیخ جین رحمة الله در جامی نبشته یافتیم که طالب حق را باید که باوندگی استعمال
نماید بنا بر آن هرگز بنظر طوف خاک ظرفی قیمت ناک در حمله الماک خویش نگاه داشتیم چنانچه
در مباحث احوال دو کثرت و زود رجوع در آمده یک مرتبه محروم مطلق بازگشته و مرتبه دیگر چادر
که چندان پیچیزی نیز زیوی یافته برداشته و بگذشته و نیز می فرمودند که چون وزد در خسته
در ویشان در آید و چیزی از امانت خانه ایشان بر باید بر صاحب خانه شکسته این حتی لازم

کہ حق و جل و علا ویرا تاغ البال بھی اید و خاطرش را متعلق بچیزی نمیگذازد و شکر می فرمودند و
 نماز جماعت بصفت اولیٰ شستن و قطر تحویل ثواب جزیل و شستن مطابق مذهب فقہاست
 و در صفت آخر جلوس نمودن و ثواب بسیار بر پدر مؤمن ایثار فرمودن موافق مشرب قرأت
 و نیز می فرمودند کہ آن جماعت یعنی ارباب شریعت رعایت جماعت کنند و پیر و این طایفه
 یعنی اصحاب طریقت جمعیت نمایند شکر میفرمودند مرا علم عروض و تانیہ مبارقی نبود
 روزی حضرت شیخ فرمودند کہ اگر بعد از فراغ تدریس در خلوة حاضر شدہ استفادہ این من
 نیز نمایند حضرت سست من بعرض رسانیدم کہ ہر گاہ حضرت در خلوت تہ بیت بیانات
 شونہ چہ ادران وقت دقیقہ از دقائق حقایق معروض ندارم و بچواب آن ستقینہ نگردم فرمودند
 کہ اگر چہ آن ساعت مقتضی این جواب شد اما بعد از آن بخاطر رسید کہ بہتر چنانستی کہ بہ مقام سلیم
 ستقیم بودی و آنچه فرمودند بلا عند ارتکاب نمودی بہیت چون گزیدی پیران تسلیم شوند
 ہرچہ موسیٰ زہر کہ خضر و ہوتی موزون کہ از حضرت ایشان در حالت وجدان شرف صدور
 و غرطہ ریافتہ انیسکت بہیت سرناز کتر بگویم بشنوائی جان پدر و در خود دیگران و مطبق
 تا نگردی و در پدر و حضرت شیخ را تصانیف و اشعار بسیار است از انجملہ یک غزل دین
 محل از وجہ تبرک توارد نمودہ شد و آن انیسکت غزل اسی طوطی خوش گوی بہنقار
 دو عالم ہ شد آلیئمہ و تیر و خسار دو عالم ہ خواہی بنج خویش زہر گونہ تماشا ہ و در حضرت
 چہیت با طہار و دو عالم از لطف بہت و دقیق غیب نہان بودہ ظاہر شدہ و رکسوت اغیار
 دو عالم ہ آن جان جہان گر خود و در غیب نہان بودہ گشتست عیان بر سر بازار و دو عالم ہ
 چندنی نشین بے می و معشوق زمانی ہ چون بہت دلت مخزن اسرار و دو عالم ہ ہ
 می فرمودند کہ حضرت شیخ تخلص خویش با چندی بنابر این اختیار نمودہ بودند کہ چندمی بہمنی
 لشکر سیست و ایشان در سلک خانہی شاہ شکر محمد قدس العالی ہما انتظام داشتند
 شکر میفرمودند از فرزندان شاہ کہ چہین حیات پدر بہر تہ کمال تکمیل رسیدہ اند و این
 از ان نیز خود را بر شند سی و دیگر متعلق نمی سازند و با اودت پیری نمی پردازند و توجہ بفقیر
 آبا و اجداد خویش نمودہ و مقام ارشاد می نشیند غلط میکند زیرا کہ رہندی می نمی و قائم باید

ما تهریت و توجهاطهری و باطنی وی عقدہ مریدان و ستفیدان بوجه احسن کشاید و فرمودند که
اگر استقامت استر شاد از قبور جایز بودی هیچ مرید یا پیروی حاجت نیفتاد و هیچ طالبان
حق رجوع بدین شریفه نموده بودند بجز قدس نور و روضه مطهر آن سرور کردی و ملازم آن
آستان قدسی مکان گشته بمطلب رسیدندی و چو ممکن نیست رفتن بی دلیلی
باید صطفی را جبرئیل و میکائیل و غیره نمودند سماع حقیقی را که در ضمیر انسان مضمراست بطهوری آر و
و نقاب از جمال شاهده بی مثال در حال بر سیدار دره مطرب عشق سناز و نوای دارد
نقش سر لغه که ز دراه بجای دارد و اولهذا قال ابو طالب مکی فی قوة القلوب من انکر السماع
نقدا انکر سبعین صدیقا من الصابین و التابعین یعنی هم برای این معنی گفت ابو طالب مکی
و کتاب قوت القلوب که هر که انکار کرد سماع را پس تحقیق نمک شده و متقا و صدیق را از صحابه
و تابعین رضوان الله علیهم اجمعین بهیت هر که شد محرم دل در حرم باز بماند و آنکه این
کار ندانست در انکار بهمانه و در لغات الالاس مسطور است که روزی خدمت مولود
معنوی جلال الدین محمد الرومی قدس سره فرمودند اواز باب مرید باب بهشت است
که ما شنویم مکرری گفت ما نیز سماع اواز می شنوم که چنان گرم نمیشنویم که مولانا خدمت
مولودی فرمودند حاشا و کلا آنچه ما می شنویم اواز باز شدن آن در است و آنچه در
می شنود اواز فراز شدن در است قطع میگرم راز دیا را گوید ز رقت به چون
رزق بود ولی که در خون غرقست به تو پنداری که جمله دلها دل تست بهی فی جانایمان
دلها فرقت به شمره میفرمودند چون مشایخ طریقت را حین سماع وجد وارد میشود و رقص
صورت می بندد و در آن حالت لکدنابر زمین و زمان میزنند و آستین همت از دو جهان
فتانند اما بعد از فراغ آن تجدید و ضول لازم نمی دانند و بهمان طهارت ناز میخوانند اگر مکرری
برین حرف انگشت اعتراض نند و گوید که اگر سماع ایشان از نتایج پیچود است پس مستلزم
نقص طهارتست و اگر در آن حالت ما خود حاضر اند پس مستدعی مدعیست جواب نیست
که اسقاط شعور ایشان از ظهور جذبات بهشتی سقوط نور چراغست در حضور آفتاب
نبینی که چون چراغ را در آفتاب گذارند کیفیت ضیاء از لعل اش شایع نشود بلکه تلقا بل

تجلیات آفتاب جهان تاب متصل و متلاشی نماید باز چون در خانه بازگشت در آنجا احتیاج به آب است
 بنقشه و پنجه بر حراقت اصلی تابان باشد کما فی المثنوی المصنوعی **م** چون زمانه شمع
 پیش آفتاب نیست باشد نیست باشد در جناب هست باشد ذات اوتا تو اگر
 بر تهی بنیسه بسوزد آتش در نیست باشد روشنی ندید ترا کرده باشد آفتاب او را فنا چرخ
 آنجا که خورشید منیر است میان بود و نابودی اسیر است و تیر میفرمودند که صوفی
 را قبل از آن که وجه مستولی شود اگر به نیت حصول آن تواجدها گراید شاید کما قال علیه السلام
 اورا نیم اهل البلاء را فکبوا و ان لم تکنون فبا کونینی چنانچه فرمود و نه علیه السلام که چون بیند شما اهل
 در و دلا را پس گریه کنید و اگر گریه نیاید شمارا پس تکلیف بیاید گریه را و بروایتی و گیشان
 در دعا بخیزد چنانست که فرمود و نه علیه السلام صحابه را که چون تلاوت قرآن کنید بگریه
 اگر گریه نیاید تکلیف بیاید بعده چون پیوسته بزبان بند گفتیم بنه و ندان بیت فرمودند که
 مندی جهوت موت کیلی بیج میوه می + بیج میوه کیلی به لا کوئی فرمود و در دے
 اگر نیست تحقیق بتقلید چاکلی بگریه ان زن و خاک اسیر اندازد و نیز میفرمودند که حضرت
 شاه شکر محمد رحمة الله مریدان خویش را آنگاه خصصت مجلس سماع میفرمودند که روزه طی
 سید شتند فر و غسل و راشک زدم کابل طریقت گویند پاک شواول و پس دیده بران
 پاک انداز نقل است روزی یکی از فقرای پیغمبر نجیست حضرت ایشان اظهار نمود که
 در پیش مناسا فرمیگوید که مدت چهل سال است که سیاحت میکنم و همه جا سری کشیده ام
 غایتا مشرک محرمات و در دنیا قطعانیده ام یعنی بیج تنفسی زیر این گنبد خوانیست که مشرک
 باشد و هیچ شیء بر من نفع و زکات نیست که حرام و مملک باشد در جواب وی فرمودند که صاحب
 این کلام یا صدیق باشد یا زندق زیرا که صدیق چون خرقه ترکیب غنصری بر ساحل فن
 افکند و ترقی بحر مجاهده شده گوهر شایده بکف آورده و بیج ذره از ذرات کمونات بی
 احاطت ذات بلا المکنه و جهات نمیده و خریک وجود قیقی اعتبارات عاصی و نظرش نیاید
 بر آئینه در آینه شود و شش تجلیات آفتاب وحدت صرف تافت و او در قضای توحید بی
 راحت غبار غبار گذریافت آنجا کفر و ایمان هم رنگ دید و حلال و حرام هم سنگ یافت

درین مقام کفر است نه دین نه شک است نه یقین نه آنست نه این اگر بی پیری ای دوست
 و مغزی یا بی پی دوست دانی چه نیکوست شنو می پیش تو حید او نه گفته نه نوست به هم هیچ
 است هیچ دوست که دوست به دو دوئی عقل راست هیچ پنج چشم ایمان دوی نه بنده هیچ
 آما زنیق چون در طریق مخالفت افتاد بر متابعت نفس راه قدم فسق و فساد او سراز
 جیب اباحت بدر کرد و سیلی الحال خور و از بند صورت خلاص نشد و حقیقت اشیای نیز و ناچار
 بود اسطه اخمار مخالفت و انکار شریعت مختار بر بسبیل تقلید بدین کلمه دوی استظهار آورد و کلام
 از متقلدان محقق فرقه است به کین چو داد است و آن دیگر صداست به کافرو مومن خدا گویند
 لیک به درمیانی هر دو فرقی هست نیک شمره میفرمودند در تفسیر آیات مشابهات چنانچه
 کریمه اینها تو لوفتم وجه الله وید الله فوق ایدیم اعتقاد علمای سنت و جماعت بر سه نوع است معتقد
 بعضی چنانست که حق سبحانه را وجه هست نه چون دجوه خلایق بل وجهی که مراد است بلایق
 و دوست هست نه چون دست ماقبل وستی که سزاوار است بحضرت کبریای او و جماعه را
 عقیده بر آنست که از وجه مراد ذاتست و ازید قدرت و همچنین بر آئنه مشابهه ماقولی است
 مطابق علم و حکمت و طایفه را اعتقاد آنست که برین آیات و اعتقاد درست باید نمود و از
 ادراک کنه آن عاجز باید بود و شمره میفرمودند در تفسیر آیه کریمه و ما خلقت الجن والانس الا
 لبعید و بعضی منسبان مثل حجت الاسلام گفته اند که لبعید و ان اسی یعرفون و این معنی را
 از وجهی چاره نیست زیرا که هرگاه خلاق علی الاطلاق جن و انس را برای معرفت خلق کرده
 بود اگر ایشان عارف نباشند کمال قدرت ثابت نشود و ظهور خلقت بر طبق مشیت صورت
 نه بند و غایتا توجه این معنی چنین باشد که جمیع اجنه و انسان را بر وفق استعدادات ایشان
 فی الجمله نصیبی از معرفت نامتناهی الیمه هست چه هر فردی از افراد جن و انس عارف
 بر آنست که حق سبحانه خالق یگانه و جان بخش جهان آفرینست نه مصلحه و نه هیچ
 سری نیست که سر ز خدا نیست به در تفسیر آیه کریمه ان الله لا یعرفان یشک رب و میفر
 ماذون ذلک لمن یشا شمره میفرمودند که نزدیک محققان کلمه لمن یشا در شان هر دو طایفه
 محتمل است یعنی از مشرکان غیر کسی را که خواهد غایم زد یا آنکه سواشی شرک معاضی هرگز

کہ خواہد از اہل عصیان عفو سازد و پیر از و فور رحمت و بجز مغفرت اندازد و متوسل بے
نیازش را چه کفر و چه دین + بی نیازش را چه شک چہ یقین + چه مسلمان چه کبر بردار
چہ کنشت و چه صومعه بر او + و غیر میفرمودند کہ در تفسیر انوار الاسرار کہ حضرت شیخ نوشته اند
در بیان آیه کریمہ یا ایہا الذین امنوا امنوا باللہ یعنی اسی آن کسانیکہ ایمان آورده اید ایمان

بیارید بخدا اسی نصود و چه تحریر فرموده اند شمرہ در تفسیر آیه کریمہ و امن و اتوا الہا ہوا قد بآیت

ان ربی علی صراط مستقیم یعنی نیستیم هیچ یک از چہندہ مگر آنکہ حق سبحانہ گیرندہ است نبوی
پیشانی او بدرستی کہ رب من بر راہ راست مستقیم است میفرمودند کہ چون اخذ بر صراط

مستقیم بود مقرر شود کہ ما خود نیز بر بہا صراط رود زیرا کہ ما خود را از طریق انقیاد و اتحاد
اخذ انحراف و اختلاف صورت بندیم و در طریقت ہر چہ آید پیش ساکب خیر است +

بر صراط مستقیم ایدل کسی گمراہ نیست + و فرمودند کہ این صراط مستقیم اسمائیت و آنکہ
در صورتہ فاتحہ مسطور است کہ اندھا صراط صراط مستقیم انبیائیت شمرہ در تفسیر آیه کریمہ

نون والقلم و ما یسطرون میفرمودند کہ نزد محققان نون کنایت از ذات است و قلم عبارت از
صفات و ما یسطرون اشارت بموجودات مکونات و لهذا کہین خلق اللہ محمد و علیہ السلام خود

در منقبت حضرت ایشان بیان کردہ ایمینی را ورقید این دو بیت در آورده و متوسل
ز عرفانش رقم بستن مجاہست + کہ این معنی و راسی قیل و قالست + و عنان عین

نویست + قلم را علم بر ما یسطرونست + از ان عارف بجز حق کیست آگاہ کہ سیرا بود باللہ
فی اللہ شمرہ میفرمودند چون حضرت رسالت پناہی از تأییدات اتی در شب معراج در بقام

قرب رسیدند از کلام ملک علام شنیدند کہ گفت یا محمد ان ربک یصلی یعنی توقف کن اسے
محمد کہ پیر و روگاہا تو نماز میکنی و فرمودند توجیہ این آنست کہ اگر چہ نسبت نماز بحضرت

بی نیاز مجاز و محالست غایتاً اینجا مراد از علوہ تعین مہمیں متعالست چنانچہ حدیث رایت
ربی فی لیلة الیوم علی صوت اذ شاطب طہ این معنی نیست کہین خلق اللہ محمد و علیہ السلام در ان عین بعین شنید

کہ قادر پر کمال را و تعین تعین توقف چہ احتیاج فرمودند این معنی را از حضرت شیخ سید
کہدہ بودند و ایشان فرجواب فرمودند کہ لہذا توقف بمقتضای حکمت است چنانچہ ایجاد عالم

در مدت شش روز با آنکه قادر بود بر آنکه در آن واحد موجود و همیا گرداند کقولہ تعالیٰ
 هو الذی خلق السموات والارض فی ستة ايام یعنی اوست آنکه بیا فرید آسمان و زمین
 را بقدرت کامله در مدت شش روز تا مایک ششامده کند حدوث آنها را چیزی پس از
 چیزی مگر در بیان این حدیث قدسی کہ قال اللہ تعالیٰ الکبریا رب دای و العظمتہ اناری
 یعنی کبریا و البکیت و بزرگی از ارمین میفرمودند نزدیک محققان رد و اشاره با سمار
 الیه است و از عبارت از اسماء و کینایتہ است مگر در بیان این حدیث قدسی کہ
 قال اللہ تعالیٰ اولیای تحت قبائلی لایعرفهم غیری یعنی اولیای من کہ مستور اند زیر
 قبه نامی من نمی شناسد ایشان را کسی سوا من میفرمودند کہ این قباب غیرت کہ احباب
 رب الغر و تحت آن مسطور اند پچار قبه کورنیک قبه علم است گروہی ملک انبوی در
 و در سبب بحسب حواس خمسہ مقید بطالع و ورق اند و بدیدہ بصیرت در ششامده کہ جمال مطلق
 مستغرق دو جم قبه و دنیا است بعضی مرکب اشباح در عرضہ دنیویہ تا ختم اند و در آن غبار
 خود را از البصار اعمی مخفی ساخته و یاد دل آگاه لحظه با سومی اللہ نیروا ختم بیت ظاہری
 ماین و آن در ساخته باطنی از جمله واپرداختہ و نیز میفرمودند کہ دنیا ملک و مال است
 دنیا اشتغال است با اسباب از سبب بیت حیثیت دنیا از خدا غافل بودن و فی
 قماش و فی زن و فرزند و زن و سوم قبه بلاست و برنجی با انواع مرض بتدلیا بیک متنوعه را
 چون برص و غیرہ بر صوفیہ جسمیہ نموده اند ظاہر پرستان را از ان نفرت طبیعت غفلت
 اغزوہ و در دار الشقا را بس بر روی دل سلیم کشوده چہ آرام قبه و غاست و این سبیل
 معناست فہم من فہم فرقہ ازین کاس نوشیدہ و خود را درین لباس پوشیدہ بیت
 بر آستانہ میخواند کہ سرزمینی مزن بیاسی کہ معلوم نیست نیست او ثقل است روزی
 در ویشی از معنی این حدیث قدسی سوال کرد کہ در رسالہ غوثیہ مسطور است کہ قال اللہ
 تعالیٰ من اراد العبادت بعد الوصول فقد اشرك باللہ العظیم یعنی ہر کہ ارادہ کرد عبادت
 را بعد از وصال محبوب لایزال پس تحقیق شرک آورد و بخدای کہ بزرگست و رب جواب
 وی فرمودند کہ عبادت مستلزم اثبیت است چون بندہ ہر خود بندگی اطلاق کند و

و خود را عابد و حق را معبود و اندر آئینه دینی حاصل آید و شرک و جودوی روسی نماید غایتا بعد از آنانی
که حجاب و دینی منقطع شد و نقاب منی و تقوی مرتفع گشت ساجد و سجد و یک وجود مشهور شود
الگای هر طاعت که از عارف و اصل بقول می آید آنرا عبودیت میگویند یعنی عین که عبارت از
وحدت است بر خلاف عبادت که اشارت باثنیت است بعده این بیت خوانند **بیت**
هر سر که گاه سجده نباشد ز تن جدا + هر طاعتش بخت کند در برابرست + و نیز میفرمودند که
روزی حضرت شیخ در خلوت بودند و من در خدمت حاضر بودم و در آن ساعت نفسان
ایشان باری عزت تفرس نمایند و من ناگاه فرمودند این که زاهد و عبادت می کنند و
میگویند انما عبدوا ربنا انت مالک و انما مملوک بیچاره نمیدانند که شرک می آرند چه
اسناد عبودیت بخود و بر بوبیت بخت اشتباه در وجود است و اطلاق وجود بغیر واجب الوجود
شرک محض و جعل هر هست رباعی بد کردم و عند زبده ترا گناه + چون هست درین عذر
چه دعوی تباه + دعوی وجود و دعوی قدرت و فعل + لا حول و لا قوة الا بالله + مکرر
میفرمودند بعضی احادیث بنوی که محققان در مصنفات خود درج فرمودند و مضمون میمون
آن است تشهد نموده و محدثان اسناد آن صحیح نیافته اند و در طریق معارضه شافیه هر دو طایفه
درین اختلاف محقق اند و بقانون نوشته از صدق منقول نیزه که میتواند بود که ارباب تحقیق هر
حدیثی در کتب سیل خود نوشته اند آنرا از پیغمبر علیه السلام در حالت واقعه یا منام بی
واسطه اجتماع نموده باشند و بدان تسک فرموده و اصحاب حدیث چون اسناد آن در کتب
احادیث درست نیابند یقین که صحیح ندانند و ضعیف یا موضوع خوانند مکرر در بیان این
حدیث که قال البیہی علی الله علیه وسلم الرویا الصالحه جز من سته و اربعین جز من البیہوت
نمیفرمودند که چون حضرت رسالت پناهی ص لواء الله علیه السلام از چهل سال بدعوت مبعوث
شدند و تمامی عمر مبارک ایشان شصت و سه سال بوده پس هشت و سه سال از شصت و سه سال
بجای دوی خوابهای صالح نمیدیده اند و بعد از آن بیست و دو نیم سال دیگر خبری علیه السلام
می آمده و مخصوص قرآینه نازل میشد پس بنابرین قاعده صورت بند که خواب صالح یک
جزو است از چهل و شش جزو نبوت زیرا که شش ماه یک جزو میشود از چهل و شش جزو نبوت

و سه سال پشیمه در بیان این حدیث که قال النبی صلی الله علیه و سلم ایامکم و النظر الی الاما و انتم
 یوکلون الله میفسر نمودند که یک چه آنست که کلمه ایامکم مشهور بر اعتبار و انبیا باشد یعنی
 شما با و و بنظر عبرت و پیشه بسوی امردان اسی عشاق بدستی که ایشان را رنگست بمثال رنگ
 معشوق علی الاطلاق بدیت درین سرسبیت ز اسرار خدای پد کز آب و گل نیاید و لربائی
 و چه دوم که زبان شرع قابل بر آنست اینست که لفظ ایامکم بنی بر تقدیر نیست یعنی بر شما باد که حذر
 کنید از نظاره امردان پس درین صورت معنی انهم یوکلون الله چنین باشد که تحقیق ایشان در
 و لربائی با خدا هم رنگ اند یعنی چنانچه در تجلیات حق سبحانہ دل از تمجلی له میراید همچنان نظاره
 امردان نقد دل از کف نظار گیان سلب مینماید و نیز میفرمودند که مبتدیان در اشتغال بشاگرد
 جمال حقیقی و مطالعہ آیات معنوی توسل بمظاهر صوری و معشوق بمعاشق مجازی خالی از شهوت
 حقی نیست بدیت شاهدان زمانه خورد و بزرگ دیده را یوسف اند و لربائی اگر که ۴ شمره
 در بیان انجیزیت که قال النبی صلی الله علیه و سلم من زانی فی المنام فقد رآنی ان الشیطان
 لا یتکل فی صورتی یعنی فرمود رسول علیه السلام هر که بیند در منام پس تحقیق دیدار بدستی
 که شیطان مثل بمثال من و شکل بنجالی من میشود و چون که اگر چه شیطان بصورت منور آنست و متمثل
 شدن نمیتواند نمود غایتا رویت حضرت نبوت مآب در حالت خواب بر سبیل توهم و تجلیل مآب
 میتواند بود چنانچه نقل است که امام محمد غزالی قدس سره العالی مرید خود را امام احمد
 قدس سره العزیز هر گاه گفتی که من پیغمبر را در خواب دیدم وی نفی آن که دسی و گفتی که آنچه
 دیدم توهم تصور است نه ذات عالی صفات سرور کائنات تا روزی امام احمد آنست و ر
 در واقع دید آن علیه السلام خوشه خرمای بوسی از زانی داشت در آنوقت بصر حق رسانید
 که برادر من شنف رو یاسی بقای مبارک بغایت دار و میخوایم بدین سعادت تسبیح
 گردانین خوشه تبرگی بوسی عطا شود تا دلش تسلی شود آنست و در حتما از آن خوشه جدا
 نگردد خود را در خواب امام نموده بوسی عطا کرد چون امام احمد تصدیق گرد و خوشه مذکور را که در خوا
 از آن جدا شده بود ظاهر ساخته صورت واقعه خویش تقریر فرمود پس مجدداً از انبیا صورت تمیما
 را برادر باز نمود و فرمودند که اگر چه شیطان بجای حضرت رسالت مآب خود را بخدم

در جواب گفتند و یا نجای حق سبحانه و تعالی میتوان نمود یعنی المیس برین عیس قدرت دارد و که خود را
بنوعی در دیافرا نماید که هر که ویرا بیند پندار و که خدای را دیده شمره و در بیان این حدیث که قال
النبی صلی الله علیه و سلم الشیطان مع الواحد و هو من الایمن ابعده میفرمودند که محتمل است بر دوشی
که یکی آنکه هرگز است شیطان با او مقید است و هر که متماثل و که خداست از دوشو این خلدس
جداست دوم آنکه هر سالکی که تنهایی را بهیروی و انا خواهد که درین طریق رود برای اغواشی شیطان
رفیق شود و آنکه بتابعیت مرشد کامل سلوک نماید از تلبیس المیس دور بر آید بدیث بگوئی عشق من
بیدلیل راه قدم نه که گم شد آنگاه درین راه بر بهیروی نه رسیده شمره میفرمودند که حضرت شیخ فرمود
که چون باید تدریس کتاب شکات المصابیح اشتغال نمودیم این بیت کردیم که اگر از جمله احادیث
علیه بنویس بر مضمون هدایت شخون یک حدیث نیز مکتوب نمودیم آن وسیله نجات ما خواهد بود
چون بدین محل رسیدیم که رسول علیه السلام از حق جل و علا استعاضه نموده که اگر در حق کسی بر
زبان من نفرین رود آن در شان وی مبدل یا فرین شود و ما نیز بتابعیت رسول خدا دعا کردیم
که خداوند اگر در حق یکی از مردمان و طالبان کلمه که مقصدی بقصان و قتلان و سی بود
باشد گفته پذیرد و او را بدان گیری بلکه از وجه لطف و بی نیازی نفرین را بدعا مبدل
سازی و فرمودند که حضرت شیخ را هم در اثنا تعلیم کتاب مذکور چندین در گرفته بود و شمره در بیان
این حدیث که عن ابی هریره جابرنا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم
الی النبی فسالوه ما نجد فی الفنا ما یحاطم احدنا ان یحکم قال او قد وجدته قال نعم قال واک
صیح الا یمان یعنی از ابا هریره رضی الله عنه مرویست که گفته اند چند کس از یاران رسول
صلی الله علیه و سلم بسوی نبی صلی الله علیه و سلم آمدند پس سوال کردند او را درستی که ماسی یا بحر
در نفسهای خویش چیزیه که تا ماظم میکنند هر یک از آنها که شکم شود بدانی گفت رسول علیه الصلو
و السلام آیا تحقیق می باشد شما را گفتند بل گفت این صریح ایمانست میفرمودند چیزیه که صحابه
رضوان الله علیهم اجمعین در نفسانی خویش درمی یافتند و بسبب عظم دانستن ان بر زبان
نیز انداختن و حدیث وجود بود و لهذا حضرت نبوت مآب در ان باب ذاک صریح الایمان
فرمودند شمره در بیان این حدیث که عن ابی هریره جابرنا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم

و خائنین فاما احدیها تقدیریه و دیگرها احوالی و اما الاخر فلو تبتیه قتل فی البلعوم یعنی از باب سر بریده مرده است که گفت
 حفظ کردیم من از رسول خدا صلی الله علیه و سلم از دو طرف سر بریده فایلی از ان دو پس
 برانگنده ساختم آنرا در میان شما و اما دیگر سی از ان دو طرف یعنی از ان علم اگر برانگنده کنم آنرا
 منتشر سازم مضمون آن بریده شود این جلقوم من میفرمودند مراد از دعائین دو علم است سبکی
 که مثبت و منتشر ساخته علم شریعت و دیگری که مخفی داشته علم توحید با و نور رحمت رب العزت
 و عموم شمول آن نسبت بحال اصحاب اطاعت و از باب محصیت مکره میفرمودند قاعده
 درس حقایق در زمانه سابق بنا بر آن نبود که سالکان را بعد از مواظبت بر ریاضت اسرار
 و انوار توحید خود بخود واضح و لایح می باشد الحال چون طالبان از قلت انتفاعه محاسبی
 از عده ریاضت و طاعت نمی بر آیند و ابواب حقایق بمفتاح مجاهده نمیکشایند لاجرم محتاج
 اند بآنکه برایشان ازین علم چیزی خوانده شود و بیان کرده آید تا سر از رقبه تعلید بر آید و مقام
 بر توحید رسوخ دارند بدین گزینش شکر خیزده می توانم به باری بگشایم شکر میرانم +
 و فرمودند که از سید الطایفه شیخ حیدر رحمه الله علیه منقولست که هر که معتقد عقاید است داخل
 زمره اولیاست و نیز میفرمودند که حضرت شیخ درس حقایق در مدرسه میگفتند جماعت بر همین
 انکار کردند و اظهار نمودند که چون مشایخ سلف کتب حقایق را در بلاد بخوانده اند علم تصوف
 را در مجالس مذکور نکرده اگر حضرت شیخ نیز آنچنان نمایند النسب باشد حضرت شیخ در جواب
 فرمودند که لازم نیست که طریقه سلوک جمیع مشایخ متحد بود بدین هر کسی را اصطلاحی
 داده ایم + هر یکی را سیرتی بنهاده ایم مکره میفرمودند که از بندگی شاه شکر محمد عارف
 قدس سره پرسیدند که کسی تواند که کتاب مخصوص الحکم را موافق بشرع بخواند فرمودند
 که اگر مدرس مصنف باشد تواند و نیز میفرمودند که در وقت که بندگی شاه شکر محمد و احمد
 آباد بودند و بطالع فصوص الحکم اشتغال مینمودند در آن وقت شیخ علی متقی نیز در آنجا بودند و
 ابواب احتساب مفتوح داشته اتمام تمام مینموده چون شنیده که حضرت شاه رحمه الله
 و جماعتیکه بایشان مخصوص اند معتقد احکام فصوص اند و زبانی ایشان را کتاب مذکور
 مطالعه نبود حضرت شاه بی تکلف شتافتند و شیخ را در یافتند و فصوص الحکم در دست

در این کتاب

مبارک ایشان بود شیخ گفتند که شما ازین کتاب انکار ننمایید ایشان فرمودند که درین کتاب آیات و احادیث مندرجست مگر شیخ میفرمودند که از آیات و حدیث منکر شوم شیخ گفتند که از آنچه غیر اوست منکر شوید ایشان فرمودند که در تیسست ما منکر غیر او شده ایم چون سخن شاه بر کرسی نشست شیخ برخاستند و با حرام ایشان را دروغ کردند و بعد با صاحب و تلامذہ خود گفتند که این پنج مردم را علم حقایق شایانست و نیز میفرمودند که مطالعه کتب حقایق از جمله سخن بهتر است مگر میفرمودند که الطریق الی اللہ بعدہ و الفاسد الخلاق اگر چه راه بسوی تصدیق و کعبه حقیقی بعد از انفس ماست و این لا تعد ولا تحصى است غایتا سه راه اقرب و اولیست که سلوک مجرب و اولیاست اول جاوہ ثمرست که میسر اصل و فرعست دوم طریق تقویست که مستوجب کرامت و ولایت حکما قال جل جلالہ ان اگر کام عند اللہ التعلیم سوم سلوک سالکان شطراست و آن اشتغالست بتفکر معنی الاحول و لا قوه الا بالہ از وجه تصرف تحقیق آن معنی در خود بی تکلف مثنوی از ما همه عجز و نیستی مطاوعست + هستی و توانیش ز ما سلوبست + این اوست پدید آمده در صورت ما + این قدرت و فعل از ان نما سلوبست + و نیز میفرمودند که شرعست و ادبست و فرعست یعنی چون بنده بتوفیق سبحانی مشرّع گردد و اگر نمایند و انی از ان مقام ترقی کند تو ریح گیرد و اگر نچدمات ربانی از ان مرتبیز غریب نماید شرع حقایق اسما آئیند و کنایہ بر شجرہ و حاشیہ وی مستفیع شود مگر میفرمودند که اگر چه سر رشته اعتقاد جمیع مؤمنان برین استقامتست که حق و سبحانہ کلیمست اما هر که این صفت را عین جمیع تعاد اند سماع کند و در وف و احوالات ممکنات بر اظہار الکلام بحیرت و وسوسه و اند عارف کامل است و هر که ازین حتی جا بابت غفلت لطم عشق در پرده مینواز و سازد عاشقی گو که بشنود آواز و همه عالم صدای نغمہ اوست و که شنید اینچنین صدای دوازده و نیز میفرمودند که کثرت بر ہم زدن مشرکان علامت زبانتست یعنی چون طالب حق را ببیند که پیوستہ چشم بهم میزند بدانند که بوسی از غفلت بشام بالاش رسیده است و قطره ازین شراب و چندان در کام اسما نش حکمیده اند و سازند و ان آن شیر خازن با نیاید و باشد آن را در نشانه شرف و کبرترین خلق اللہ می دانند و بعضی

رسانید که هرگاه زبان خلل این طایفه قایل بودندی وجود است و در نظر وقت شان
 غیر مقصود و تکلیف در کتب و رسائل خود نوشته اند که سالک را باید که دل از مزاحمت
 اغیار خالی نماید فرمودند که هر جا لفظ غیر تصنیفات و مکتوبات این طایفه صورت درود
 پذیرفته مفهوم آن مجاز نیست به حقیقی بدیت گفتی که حافظ این همه رنگ و خیال غیبت
 نقشی غلط بین که همه لوح سادو ایم + مراد آنست که اسم غیر و سوسی مریمکات را بنا بر
 امتیازات نسبیه و ذاتیه است به خصوصیات اصلیه فی من بذ الوجه اغیار بمضنا مع بعض
 چنانچه محذوم الانامی مولانا سی جامی در دیباچه نقد نفوس شرح نفس الغفوس بتوضیح
 پرداخته و تفصیل جزیل بیمن و مبرین ساخته و نیز میفرمودند که صوفی را باید همیشه این
 بیت بخاطر داشته باشد و بهمت بر مضمون آن گماشته بدیت حق جان جهان است
 و جهان جمله بدن + تو حیدر بین است و گر شیوه و فن مکره میفرمودند تا آنکه همواره شراره
 آتش در تنگ مضمراست بلک وجود شک فی الحقیقه بها شرار است اما چون شری از
 حجری بروز نماید و ظهور فرماید و ترتیب یابد و شفا کش گردد اگر بما سنگ را که نمایی
 آن آتش بوده و لاوی افکند بسوز و بدیت سینه ام ز آتش دل در غم جانان بسوخت +
 آتشی بود در بین خانه که کاشانه بسوخت + مقصود ازین بیان این بود که جذبه من جذبات
 الحق از باطن سالک مستغرق سر برزند بعد از استقرار ظاهر و وجود ویرا که بحسب شهودان و
 ناشی شده است فراگیر و مستحکم ساز و اینجای خطاب بند ظنور الحق بنور الحق نقاب
 از رخ بر انداز و بدیت بگرفت مرا عشق نگاری خوش خوش + گفتا چون آدم تو پیر
 کش + القه چنان بر ختم اندر غم او + کاتش همه میزد شد و میزد همه آتش + مکره
 میفرمودند اهل الله را قدرتی دست میداد و اتفاقی متحقق میگردد که از صفات الهیه بهر
 صفتی که میل نمایند متصف گشته و در نظر هر که خواهند تجلی شوند چنانچه نقل است روزی
 در مجلس حضرت شاه عالم قدس سره سره الاعظم حافظی این آیه قرآه ما ینود که هو الله الذی
 لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المبین العزیز الجبار المتکبر اسمی ازین آیه که به
 خواندی حضرت شاه رحمة الله بدان صفت متصف شده تجلی گشتی تا آنکه قاری باسم جبار

رسیده و شاه به هیئت جباری تجلی دیدنی اختیار نمود و بفرار نهاد و بکلی وجه نتوانست که خود را
در حضور قرار دهد و هر که میفرمودند هر که از کافه انام متوفیق ملک علام بمرتبه کمال میرسد
و انسان کامل باشد و یکی از این دو صفت تصف میگردید و آنکه طریق حفظ مراتب را پیش
نهاد بخاطر فیض باثر خویش ساخته و علل و حرام و امر و نهی و کفر و اسلام امتیاز میفرماید
یا آنکه نظر بر وحدت صرف نموده باشد اصل را منظور داشته بفرع الثقات بیناید بدست
اینهمه رنگهای پرنیزنگ و خم و حدت کند همه یک رنگ و فرمودند که صفت شانی از تجلی
اسم حق است و صفت اول از تجلی اسم رحیم و اعتبارات است و نیز میفرمودند که از شیخ
جید رحمة الله تعالی علیه سوال نمودند که ممکن بود که عارف مرتکب زنا شود ایشان در
جواب ساعتی مسکوته نمودند بعد از این آیه خواندند که کان امر الله قدرا مقدورا میفرمودند
روزی یکی از محاذیم شهر مجلس تربیت داده بود و اقسام انام جمع آمده جمیع اقوام مجتمع شده
من غیر تربیت تفرج کر بسته و بد آنجا رفته و گوشه ششم دیدم که از هر طرف قیالی و لغته میزدازی
بود و در هر صف صاحب جمالی درنا و ک اندازی و در سخن مجلس مظهر مهارت قاصی و که شهر
سازی هر یکی در لباسی مختلف و هر کسی بصفتی متصف چون ساعتی بظرافه مشغول بودم
و آن تعیینات متعدد و شیوئات متجدده غیر متجدده را ملاحظه نمودم انشاد سی مرتب گشت
و القافی متحقق شد که در هر کس و فحش یافتیم گفتی مانا در کسوتی جمیع ملبوسات بوقلمون
نعم و سن و حتم این مخلوقات گوناگون هم و فرمودند که قبل ازان روز حلاوت اند و بعضی
اوقات خاطر من متزلزل بودی و آنکه از لباسها که نام لباس اختیار کنم که کم بهاتر و پیش و فایده
باشد چون در آن مکان آنجا سمانه افتاد بعد ازان خطر و ترد و لباس و تعیین آن از خاطر
بر افتاد اکنون هر چه از غیب میرسد می پوشم و در هیچ باب نمی گویشم و نیز میفرمودند که لباس
میرسد بویوب فرمود و باید ویرا چه مرشد و اناسی را به متشای مناسبت و سی التباس فرماید
شهر میفرمودند انسان کامل را بعد از ترقی از درجه فنا تحقیق مرتبه بقا بجمع اسماء و کنایات
و آله الهیه حاصل میشود و وی در آن حالت البتة اشیا متصف میگردد و چنانچه حضرت
شیخ میفرمودند که در بعضی اوقات خود را البتات فیل و شیر تصف می یا بجم غنیمتی که یکی را

بخاطر اماند از موم و معادوم و بر یکی پنجه زخم و بخت که کم و در آن آن استند عا سیکتم که خداوند
 این صفت از من بر سر که دمی منبوض تست و افع باد و الله اعلم بالرشاد کمره میفرمودند
 تجلیات ذات حق سبحانه تعالی بر قدر استعدادات متجلی بود یعنی آن ذات مقدس تعالی
 و تقدس لا تدر که الا بصار صفت اوست کما هو هو بر یکس تجلی نکرد و کند واحدی از انبیا
 و اولیا و راجحانچاوست ندیده و ندیدند لیکن بر وفق استعداد هر یک از عباد متعین گشته بود
 متجلی گردید پس چون استعدادات متفاوتست تجلیات نیز غیر یکدیگر باشد چنانچه در لمعات
 آورده که تجلی را تکلیف نیست **ف** و ترا چنانکه توئی هر نظر که ببیند بقدر دانش خود هر
 کسی کند و در اک کمره میفرمودند هر بنیده بر وفق مقام خویش نظر میکنند و بصفتی که خودش
 التصاف یافته اشیا و مرتبه را نیز بهمان صفت متصف می یابد چنانچه زمان مصر که بان بلند بخت
 زلیخا کشاده بودند چون جمال عظیم الشان پوست علیه السلام مشاهده نمودند از تسلط
 سلطان عشق صفات بشری و حیوانی آنها محو گشت و بنظر ملکی و روحانی نظاره کردند
 بنابراین منظور را هم بدان صفت متصف یافتند قلنا حاش الله ما هذا البشر ان هذا الاملاک
 که یکم پاکست خدای از صفت عجز و آفرینش چنین مخلوق نیست این غلام آدمی زیرا که
 چنین جمال محمود بشر نباشد نیست این مگر فرشته گرامی نزدیک خدای اما اگر نظر اکیان
 از آن مقام فراتر شدند و بصفات آلیه متصف گشتند هر آنی که این الاملاک که یکم
 گفتندی کمره میفرمودند حضرت شیخ در کتاب عین المعانی که از جمله صفات حضرت
 ایشانست این بیت درج فرموده بودند که **ف** و این سر عشق تست که میخیزد از رایت
 ورنه بچو بختک مرا این گمان بنوده روزی از من استفسار معنی بیت مذکور نمودند
 چون من غایت رعایت ادب و امتثال آن امر توقف نمودم هم خود بیان کردند و فرمودند
 که هیچ ذره از ذرات موجودات نیست که حق سبحانه با آن بالذات نیست و رباب نیز از جمله
 موجودات است پس بر سر کسی که از و ناشی میشود از صفات آن ذات است که محط تمام مکتوبات
 و هر یک شئی محیط چه اگر نظر بر باهیت رباب کنم جمادی پیش نیست و چون جماد از صفت
 تکلم مع است پیراست که لغزش از خویش است و فرمودند که هیچ شئی موجود نیست

پس هر شئی بحسب میزان ذات در او جامع جمیع کمالات است **مقدمه** بر این بداهت با کمال
فی کل باب و با داشتن از اربابان مقدس ترا اقتضا و نیز میفرمودند که حقیقت اشیا از حیث مفهوم
نمیگردد که حقیقت الحقایق حق است **مفهوم**ی عالم بود از ترا غیر عاری و نهی جاری بود از
طاری و نهی و نهی هر طور باری نهی جاری و سریت حقیقه الحقایق ستاری و نهی و نهی
این بیت مولانای جامی قدس سره السامی که گفته چیت باشد که وار و بار از بار بار
روشن ضمیر پیری یا خوب جوانی مکره صیفر مودند که حضرت شیخ صیفر مودند که تصرف پیر و
عمیر معلوم است اما مراد از خوب و بد جوانی طالب خداست و تفریق و اراد و نیکان و بدکار
بنابرین قاعده صادق افتد که چون طالب رب بصدق طلب نزد یک مرشدی
می آید مرشد را نیز از مشاهد و سی حلاوت مینماید روی مینماید و میفرمودند که صحبت
اصحاب مطالعه مطلق انوار ارباب مراقبه است بیایات با دوت و بی دوش آنز و غریب
و چه خوش میگفت از روی طرب و ایها القوم الذی فی المدرسه و کلمات حمله و ایها
و موسسه و فکر کم انکان فی غیر الحبیب و ما لکم من ناسه الاخری نصیب مکره صیفر مودند
روزی حضرت شیخ درس و کار میگفتند و کتاب جوهر خرد در میان بود و در آنوقت شیخ
عبدالحق نام غریزی سوال نمود که اگر اعتقاد طالبی بر مرشدی رجوع نیاید و وی خواهد که
باسم ذات شغول شود و در وقت اشتغال چه تصور کند فرمود در صورت مرشد را بگفت
من اول عرض کردم که اگر او را بر مرشدی عقیده نیاید و خواهد که اشتغال این ذکر نماید
انگاه چه تصور کند فرمودند که تمام موجودات مکونات را ذات حق پندار و غیر موجودات
انکار و بایست هر چه هست یا نیست اغیار نیست و غیر حق جزو هم و جزو پند نیست
آن عزیز گفت که این تصور وظیفه منتهی است و در حق مبتدی چگونه صورت بندد فرمودند
که پس ذات متعالی صفات حق را از انچه در حیظه و هم و چیز فهم و آید تقدس و سنند و اند
چیت هر چه نزد تو پیش از ان ره نیست و غایت و بحر است اله نیست و بعد از ان
بیان حضرت ایشان فرمودند که این کلمه ایست جامع بین الشبیه و التنزیه مکره صیفر مودند
چو بپیر الی که باصل واحد متشعب است و شعبه و فقره ایست متشکلی یا خود دارند و انچه از علم برسد

که مراد از نگار داشت آن در اصل این خواهد بود که از تصور شش این شغل صورت بندد که در این
و خوب مدکون که معتبر از اکسیت و عبیدیت است یک حقیقت است که جامع هر دو مرتب است
و یا تا آنکه اصل واحدیت ناشعب بدو شعبه است صفات آلیکله شامل و شنبه اعتبارات
کیانیه را حاصل این کترین خلق الله محمد و حبیب الله در خدمت رساله او و امیه میگذازانند چون
سابق بدین محل رسید که گفته عاشقی بیکاریست فرمودند که تعریف بیکار بر عاشق بنابر این
قاعده صادق افتد که عاشقی حقیقت را اندیشه پیچ کار بجا طبعی اعتبار نمائند ماند
و هرگز بهمت عالمی را مصروف امری از امور دنیوی و اخروی نمایی گردانند تمامی اوقات
گرامی در استغراق معشوق علی الاطلاق میگذرانند و خلق و پیدا درین حالت بیکار
سیخو اند و نیز روزی میفرمودند که مرصعیک را از میدان شیخ بهاء الدین ذکر یاقین
سرو پرسید که هیچ تنفسی بود که یک نفس از یاد حق غافل نشود و سگفت نخواهد بود چون
شیخ از جواب سوال مذکور آگاه گشت این میر رسید که چون در جواب سایل گفتی که این چنین
شخصی که یک نفس از عمر وی بی یاد حق گذرد ویر نیست مرید بخدمت حضرت شیخ باز نمود که نزد شیخ
بر کار می سخن اینچنین بیکاری توان گفت همانا که اینجا بر کار کنایت از مبتدی باشد که و سگفت را
بسیار است و او همیشه دو کار و بیکار حکایت از منتفی بود که و سگفت خود را از جمیع امور مستعلقه
فارغ ساخته و لحظه از خود بخود و کار خود و نپرداخته علم من علم رباعی تا روسی ترا بدیدم اسے
شیخ طراز بدنی کار کنم نه روزه دارم نه نماز بخوانم با تو بوم مجاز من جمله نماز نه چون بتو بوم
نماز من جمله مجاز نه شکره این کترین خلق الله محمد و حبیب الله بخدمت باز نمود که هرگاه ذات تعالی
صفات حق را بجا نهد تعالی نهایتی متصور نیست پس تحقیقت که سیر فی الله نیز لا یتناهی است
تکلیف تعریف نیستی بر سالک طریق تحقیق صادق افتد فرمودند که در پیش منتفی نه اندین و گویند
که سروی بندهای ذات بلا اکنه و جهات پیوست بل بدین وجه گویند که بندهای شش سید
و سرسلوکش بر طبق مراتب و مقامات وی متناهی گردید و شکر خدا که آنچه طلب کردم از خدا
برهتای بهت خود کامران شدم و رنم آنست که مانند الاله مقام معلوم یعنی نیست هیچ
یک از ما مگر آنکه ما را مقام نیست معلوم که اذان تنها و زنتوان کرد و بهیت هیچیک را

با تحقیق اول آنکه روزی متصل بجز آب مسجد خاقانه خویش نشسته بودند پنج روحانی بنایت نورانی
 در محراب ظاهر شد چو منصفه نمودند قی تمام و تمام و قی مالا کلام مترتب گشت و چنان معانی افتاد
 که پنج طایفه امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بودند و فرمودند که ازین حال اشمال مینماید اگر چه نسبت
 ابراءات بحضرت شاه شکر محمد عارف قدس سره الله تعالی روجه درست نموده اند چنانکه
 بالا ذکر رفته است اما نصیبیه از طریق اهل لیه نیز داشته اند نقل است آنکه روزی
 در خلوت نشسته بودند ناگاه سنگی سیاه از گوشه حجره غلطان شد و متوجه بایشان شد چون
 استفسار احوال او نمودند بزبان حال تکلم فرمود و گفت که منم کلام الله تا جمعی گمراه مرا سپید
 تحصیل اسباب دنیوی ساخته اند و قدر مرا نشناخته زیرا قبل نهاده و در بدر ساخته اند از
 قیامت شناخت معاملات ایشان حیرانم و بدین عنوان درین زمان میگذرانم فرمود
 حافظا بخور و رند می کن خوش باش ولی به دام تفریح کن چون و گران قرآن نقل است
 آنکه روزی در حجره تجدید اراده وضو کردند چون دست فریاد قیام بردند سببی حس بزبان
 فصیح گفت که ازین آب طهارت نکنید زیرا که در جوف من موشی افتاده حضرت شیخ چون
 آتش کشیدند آنچه باز نموده بود همچنان دیدند بیت بدیش تو این سنگ ریزه ساکن است
 بیش با حقان فصیح نا ملق است شمره آنکه روزی یکی از خلفای شاه شکر محمد قدس سره
 که شیخ اولیا نام بخدمت حضرت شیخ اتحاد و اعتقاد تمام داشت التماس نمود که چون در آن
 سابق خلایق تقلیل باران دیدندی مشایخ وقت رجوع کردند می و استدعای استفسار نموده
 بطغیل و قاسی ایشان کامران گشتند می امسال نیز باز ایستاده و بخت قلک آب خوب
 قحط در دلمای مردم افتاده توقع آنست که حضرت شیخ دعا کنند تا آب تشنگان را رعیت
 و دل تشنگان بی بضاعت نشاد آب و کامیاب گردند حضرت شیخ بموجب درخواست
 آن عزیز فی الحال در مجلس مستغرق مراقبه شدند بنوعی که از آثاران بر جزایر مبارک
 ایشان گلگون ظاهر می شد بعد از ساعتی سر بر آوردند که از خرقه ترکیب عنقریب خروج نمود
 تا آسمان مقیم عروج کرد و پیش شما را و خواستم با جایت تفرغ گشت و بجز بود و السلام
 برنگام منزل ما و تا آسمان دنیا سر راه آمدیم آب خواست کسوت آید و کند من تا

شدم چون خانه شما بعد مسافت واقع است بر عت خود را برسانید و ترشحات فیض رحمان
یعنی قطرات باران رسید و امید آن عزیز چون صاحب تمیز بود و اعتقاد تمام بجزت
داشت قبل از آنکه آثار باران ظاهر شود از سبب انبساط خود از آب نمود و در اندیشه هنوز
نمانده رسیده بود که باران در رسید و بر رحمت و امن افاضت بر سر عالمیان کشید و ظاهر است
آنکه روزی و در پس کل نسبت مذکور شد متدرس بفرض سائید که من بدیده ام حضرت شیخ
عبد القدر بن نام صوفی را امر نمودند که بصورت و قدری از گل مذکور بیار و مردم خدمت باز
نمودند که موسم آن نیست فرمودند اگر گل بر درخت موجود نباشد شاخی چند از آن درخت
بیار صوفی بنوعی که اشارت رفت بود رفت و دو سه شاخ از درخت گل مطلوبه حاضر کرد
حضرت شیخ بدست مبارک خویش شاخها را در صحن خاتقاه نصب فرمودند و بر آن مکان
وضو نمودند و روز دیگر اصحاب را گفتند که برین شاخها گل نمودار شده و بیچ می بیند اگر چه
در آن ساعت چیزی نمی نمود لیکن همه از غایت تشنگی و طراوت بر آن شاخها طعم و مزه و دل
خاتقاه تفرح نمودند و صورت واقعه انتشار یافت مردم از شهر و کوچ و علو آوردند و تماشا
آن حدیقه علیا میکردند تا آنکه دیواری از خاتقاه بران جایگاه ریخت و مدفون ساخت
و فرمودند که حضرت شیخ بعد از وقوع مقدمه مذکوره میفرمودند که بسبب اظهار این کرامت
تا چهار ماه جمعیت باطن از من سلب شده بود بعد از مرور مدت مذکور رجوع نمود و تقاضاست
آنکه روزی بین النوم و البیقه حضرت رسالت علیه الصلوٰه و التحیة را دیدند که آنسرور
سینه مبارک خود را بر سینه ایشان مالیدند و فرمودند ترا حق جل و علا مقام خاتم الولايت
عطا کرده بعد از انبیا و تعییر این معامله چنین کردند که چون خاتم الولايت یکی باشد نیست و
قبل ازین نیز بعضی اهل اشارت بشارت بخصوصیت این مقام یافته اند پس میتوان
بود که در عصری خاتم الولايت بجناب رب الارباب استفسار نمود و فرمودند حق جل و علا
یکی را از اولیا بر تنه مخصوص میکند که جمیع انبیا و اولیا فیض بعد از او میکنند و مستفیض میشوند
او را خاتم الولايت میگویند و این مقام امام دوازدهم مهدی صاحب الزمان است و فرمودند
اگر کسی از طریق استبصار و آید و سوال نماید که هرگاه کمالیت اولیا از متابعت انبیاست

کلیف ممکن باشد کہ سیکے از اولیا بر سر تہ مخصوص آئند کہ خاتم الانبیاء نیز از دسی استفاضہ نمایند و
 اچانیت کہ علامی طریقت رحمہم اللہ گفتہ اند کہ احدی فیض خاتم النبوتہ از خاتم الاولایت
 بیش از پنج ذرآل صاحب المال است از خرمینہ وار خویش آگہ روزی وقت ظهر در
 محو غلبت و غو میمانست و حضرت ایشان در خدمت حاضر بودند زانکہ نزد درختی
 کہ قریب بدان حجرہ مطہرہ واقع بود آواز سے کشید فرمودند کہ از رسیدن شیخ خبر میکنند
 همانروز بعد از نماز عصر یکی در رسید و یا زوہ روپیہ در کافہ پیچیدہ بحضرت شیخ بگذرانید
 در انوقت حضرت ایشان را نزد خود خواندند و فرمودند کہ شیخ برمان از انچہ آن دفع
 اخبار مینمودند این بود نقل سست آگہ روزی در حالہ دیدند بمقام ہوسی علیہ السلام
 رسیدند چون صورت بحالہ را بہ پیر خود بان نمودند ایشان در جواب فرمودند کہ اگر
 چنین لا بد است از فرعون کہ در مقابلہ سر برزند و حاضرند کند اندک زمانی را تعمیر
 حضرت شاہ زحمۃ اللہ بطور پیوستہ و یکی ہم از قبیلہ حضرت شیخ بحضرت ایشان
 برخاست دور مقام سعادت نشست غایتا چون حضرت شیخ حاصل مطلق حق را
 دیدند سے ہمہ را در ہمہ باب معذور و معاف داشتندی و فرمودند کہ ہر انبیاء
 صلوات اللہ علیہم اجمعین مصایب متواتر صادر شدی بنا بر آنکہ سبب خوشحالی و دلجوئی کہ صفت
 جہلی و خصلت ذاتی کہ باب بنو تست مملوک از مخلص و منافق ہر ایشان آمدندی و ہر
 ہمہ خویش را در زمرہ اصحاب و اصحاب شردند سے تا آنکہ مصیبتی نازل شدی و مملکتی
 شامل گشتی بعد از نزول مصیبت و شمول گریست اصحاب و فاق ہر جرافت سابق بودند
 و از باب نفاق اعراض و انکار نمودندی بہانہ کہ اینرو و اما بدین بہانہ اہل آن زمانہ را در
 معرض امتحان انداختی و صادق را از کاذب ممتاز و مستثنی ساختی شمرہ میفرمودند کہ آئی تو
 قادر سی یا اللہ آئی تو حاضری یا اللہ آئی تو نامری یا اللہ آئی من عاجز ہستم یا اللہ آئی غم از
 دل من برگیر یا اللہ بختی لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ حبیبی اللہ یا ذا الجلال والاکرام بحق یا غفور
 یا غفور یا غفور یا غفور یا غفور بر حجتک یا ارحم الراحمین این مناجات پیغمبر خدا محمد
 مصطفیٰ علیہ السلام و اگر در غایب و کلم است برای فتح مہمات دینی و دنیوی ہر کسی کہ ہفت روزہ

بار بجز آنکه حاصل گردد و شکر می فرمودند هر کسی که یصدق دل بهر حاجتی که داشته باشد این دعا را بخواند
 برود بر آورده شود بسم الله الرحمن الرحیم عسقت بالله الذي لا اله الا هو الحي القيوم القائم
 الدائم لا تأخذه سنة ولا نوم له ما في السموات وما في الارض قاهر على كل مخلوق
 من الذي يشق عنه الاباؤنه كريم رحيم عليم ما بين ايديهم وما خلفهم لا خلاف ولا كذب جبار عفا
 ستار ولا يحيطون بشئ من علمه الا بما يشاء الله الرحمن الرحيم وسع كرسى السموات والارض
 ولا يوده حفظها حافظ حفيظ رقيب وكيل ناصر ابراهيم انصاف الحق الذي لا روال ملكه ولا غناه
 الحكيم حاكم حكيم يحيى بنى الله محبوب الله اسمه عايد احمد محمود في التوسيت والاعمال
 والرزق محمد الرسول الله صلى الله عليه وآله واصحابه وسلم والفرقان والابو بكر الصديق ففى
 الله تعالى عنه وعمرن الفارق رضى الله تعالى عنه عثمان ذى النورين رضى الله تعالى
 عنه وعلى ان الرضى رضى الله تعالى عنه يحيى سيد القادر حيا في سحرى من اهل السموات
 والارض بقدرتك يا اقدر القادرين بقدرتك يا احكم الحاكمين بحكمك الشاغل باذن
 الله وهو العلى العظيم العظيم فاشتهاء الفاعر والخر والجد والكبر يا فلاك يزل عزه العظيم يا قدير
 برحمتك يا ارحم الراحمين شکره می فرمودند هر کسی که سوره قیامت را بخواند و از خداى تعالى حفظ
 قرآن مجید بخواند و تا آنکه حافظ قرآن مجید نشود و اگر در دنیا حاجت بزرگ بخواند حاجت او را
 گرد و باذن الله تعالى شکره می فرمودند هر کسی که سوره لیل را بر وقت طلوع آفتاب هفت مرتبه
 بخواند و در شرع بخواند زبان بندى اعدايش شود و شکره می فرمودند اگر کسی برای مهمات دینی و دنیا
 از اول ماه این اسم را بخواند او را حاجت شود و مجرب است بیرون شدن بیاض یا قیوم هزار بار هر روز
 یکشنبه یک نوبت یا یک نوبت هزار بار بر روز شنبه سبحان الله هزار بار بر روز شنبه یا الله یا رحمن یا رحیم
 هزار بار بر روز چهارشنبه یا غفور یا ودود هزار بار بر روز جمعه یا ذا الجلال والاکرام
 یا مالک لا شریک له هزار بار فقط آلا التماس سحرى ميت صد شوقان بخون آفرینش یعنی رابن آتش و تیش آنکه
 چون فصل در ترجمه کلام هدایت ترجمه اهل اشراط صلواته نمایند یا حسین الصنا و ما بین چنان و آنکه که صد و ده
 ظهور آن موجود را نام حق است و اعلام عظیم مطلق چنانچه در شان این عالم یقین کلام قدسی دارد است که گشت
 سماء و ارض و انبیا و اهل بیت و پیغمبر و خلق یعنی باسم من و دست خود را گوش و چشم و زبان و بین و گوش و بین و گوش و بین و گوش و بین

مگر وحدت متظلم شود و انشائی را مستغرق و مستملک سازد و می برآید و او ساخته بر آب
 آب اندازد و آن غرقه بحر حقیقت از خرقه وجود می جاری عاری شده بموجب تصرف انبواج
 بر سر و تلبی تکلیف آب باری جاری شود آنگاه هر نوعی و صدائی و حرکتی و سکنتی
 که از مشهور و نکر و از وی نسبت آبست زیرا که وی در کجاست بمقتضای مشیت
 آب چون حساب است و چون بحقیقت بنگری همان آبست که متعین بعین
 جمالیست و اندانکه روزی احسن مآلیست بدیت انکس که ز شهر آشنایست و داند
 که تنای ناکی است و اگر سوسوی و خطائی و عبارت این ترجمه صورت و قیع پذیرفته
 باشد آنرا باصل مضمون منسوب سازند بلکه از قسم طبیعت مترجم دانسته باصلاح
 بپردازند زیرا که جناب ارباب ولایت از تمت تصور و تهور مقدس و هراس و تاملیه
 احوال جبارت مال منکر کلمات و احباب البرکات این طایفه از دو قسم خالی نموده نیست
 یا آنکه از جاوده انقیاد و قاعده اعتقاد عدول نموده در با و دهند لان اقتاده یا از طریق
 استقامت و عزل گشته و در او حیوان مانده و سعادت و ریاضت صحت ایشان از نامساعدی
 طالع و می دست نداده و توفیق دانی زبان مرغانرا چون ندیدی و می سلیمانرا
 پیش نهاد و خاطر این سخن خلق الله و در این بیان بود که هر کس از این معارف بیان حضرت ایشان شنیدی
 مصلحت در اظهار دیدندی در سلک تحریر کشیدی غایتا چون در انصورت عبارت بطول
 انجا میدی و مضمون هدایت مشحون خیر الکلام و طمأنین دل و برین محل بعین نرسیدی باین
 آنچه در کتب مشهوره مسطور است استفاده از انجا مقدور شرک نکرد بیان آن کرده
 فایده مجوده را قید تحریر آورده اختصارا احتیاطا قاعده و الله اعلم بالرشاد و مصراع
 در خانه اگر کسیست یک حرف نیست و قوله تعالی ان فی ذلک لذكری لمن کان قلبه واسعه
 السمع و هو شهید یعنی بدویتی که هر چه مذکور شد هر آینه نیندویا و کند نیست مگر کسی را که باشد در اول
 ادل متفکر و در حقاقت خبار یا عقلی از خواب غفلت بیدار یا کسی که گوش فرا دارد و بشنود
 بطریق اعتبار و مافراشت بوقت اسماع تا فهم تواند که در آن نثار و الله الحق و بعین نقص
 و کبریه فقط

CALL No. { ۲۹۷۰۷ (۵) } ACC. NO. ۱۳۱۸۵
 AUTHOR جعفری محمد جعفر
 TITLE شرح اوراق فتحیہ

NOT T ۲۹۷۰۷
 PERSI ۱۳۱۸۵ (۵)
 شرح اوراق فتحیہ

Date	No.	Date	No.
NOT TO BE ISSUED PERSIAN SECTION			



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

